

۱

جویندگان امام مہدی

تشریف یافتگان بہ محضر
امام زمانؑ در طول تاریخ



اللہم صل علی آل محمد
وعلیٰ آل ابی طالب

علیٰ کریم

دیدار یارا

جویندگان امام مهدی علیه السلام

تشریف یافتگان به محضر شریف امام زمان علیه السلام در طول تاریخ

استاد علی کریمی فریدنی



نشر حاذق

السلام عليك يا ابا صالح المهدي



نشر حاذق

موبندگان امام مهدي عليه السلام

تأليف: استاد علی کرمی فریدنی

ناشر: نشر حاذق

تعداد صفحات: جلد اول ۲۸۴

مرکز پخش: قم - خیابان ارم مؤسسه فرهنگی نشر حاذق

☎ ۷۷۲۲۵۲۲ ☎ ۷۷۲۲۵۲۲ | ۰۹۱۲۱۵۱۸۰۷۶

| ۰۹۱۲۲۵۱۸۷۷۵ | ۰۹۱۲۲۵۲۵۲۷۵

E-mail : hazegh@ketabegom.com

ISBN - 964 - 5970 - 31 - 8

شابک: ۸ - ۲۱ - ۵۹۷۰ - ۹۶۴

کلیه حقوق طبع و نشر برای ناشر محفوظ است

۲۵۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ ...،
السَّلَامُ عَلَى مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ ...،
السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ الْمُسْتَهَرِّ ...،
السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَ نَضْرَةَ الْأَيَّامِ ...،
السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ
بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَّ بِهِ الشَّعْثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا ...»^۱

«سلام بر مهدی امت‌ها و یکپارچه‌سازنده ملت‌ها،
سلام بر عزت‌بخش دوستداران حق و خوارکننده دشمنان آن،
سلام بر قائم منتظر و عدالت همه جاگستر،
سلام بر ماه تابان و فروغ درخشان،
سلام بر بهاران زندگی انسان و طراوت و خرمی روزگاران،
سلام بر امام مهدی، همو که خدا آمدنش را نوید داده و وعده
فرموده است که به وسیله او همه را رهرو یک راه و یک دین سازد
و با زدودن آفت پراکندگی و تفرقه، طرح مهر و یگانگی در جهان
در اندازد.

و زمین و زمان را به دست او از عدل و داد لبریز سازد ...»

۱ - مفاتیح، فرازهایی از زیارت صاحب الأمر، ص ۱۰۰۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ.»^١

پیامبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«بی تردید علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از من امام و پیشوای راستین جامعه و امت من است و آن اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها، آن قائم منتظر، که به هنگام طلوع و ظهور خویش پس از غیبت طولانی اش، جهان را لبریز از عدل و داد می کند، آن چنانکه پر از ستم و بیداد شده باشد، از نسل و تبار اوست.

به خدایی که مرا نویدرسان و هشداردهنده برانگیخت، سوگند که باورمندان و پایداران در یقین خویش به امامت او در روزگاران غیبتش، از گوگرد سرخ و یاقوت احمر، گرانبهارتر و کمیاب ترند.»



تقدیم به او

به آن یگانهٔ زمان،
حماسهٔ دوران،
بهار زندگی انسان،
شادابی و طراوت روزگاران،
رشتهٔ استوار میان زمین و آسمان،
عزت بخش خاکساران،
دادخواه ستمدیدگان،
فریادرس درماندگان،
فاتح بزرگ جهان،
مدار عالم امکان،
برافرازندهٔ پرچم ایمان،
برپادارندهٔ نظام انسانی قرآن،
جوشانندهٔ چشمه ساران دانش و شناخت بر تشنگان،
شفابخش غمزدگان و دردمندان،
برگزیدهٔ برگزیدگان،
امید راستین امیدواران،
تضمین‌گر حقوق و آزادی و حرمت انسان،

مرد مردان،

قهرمان قهرمانان،

جان جانان،

مهر تابان،

و به آن خورشید نورافشان عصرها و نسلها تقدیم می‌کنم.

آری به او تقدیم می‌کنم،

به آن قامت عدالت،

چشمه‌سار جوشان فضیلت،

گنجینه نیکی و قداست،

زورق رهایی و نجات،

افشاننده بذر توحید و تقوا بر بوستان بشریت،

ارزانی دارنده آرامش و امنیت،

تبدیل‌کننده کینه و نفاق به مهر و محبت و یکدلی،

آینه تمام‌نمای حقیقت،

تجسم راستین شریعت،

راز و رمز خلقت،

الگوی کرامت،

شاهراه هدایت،

و نمونه کامل انسانیت تقدیم می‌کنم.

آری به او تقدیم می‌کنم،

به آن صلاحی آزادی،

به آن اسوه رادی و سرفرازی،

به آن گردآورنده توده‌ها بر محور تقوا و پاکی،

به آن حیات دگرباره هستی،

به آن چشم بیدار حق،
 به آن خزانۀ دار دانش خدا،
 به آن گنجینۀ عطای پروردگار،
 به آن بنده نیایشگر آفریدگار،
 به آن میراث‌دار پیامبران،
 به آن نور دیدگان در عالم شهود،
 به آن عطر دل‌انگیز گل‌های وجود،
 به آن کعبه حقیقی دل‌ها،
 به آن عصاۀ والایها،
 به آن بنیانگذار راستین عدل و داد،
 به آن در هم کوبندۀ دژهای ستم و ارتجاع،
 به آن اداکنندۀ حق قرآن و عترت،
 به آن تابندۀ پرتو ایمان بر قلب‌های زنگارگرفته،
 به آن مقتدای مسیح در نماز و نیایش،
 به آن تابنده‌ترین گوهر تک‌دانه هستی،
 و به آن زمزم هم‌اره جوشان نیک‌بختی و نجات تقدیم می‌کنم.

آری به او، به او که چشمان اشکبار و جستجوگر شیفتگانش، بر دروازه هر سحر،
 و بر سپیده‌دم هر فجر، و بر تابش هر نور، چهره تابناکش را منتظرند و طلوع روشن
 وصالش را بی‌قرارند و درخشش انوار طلایی ظهورش را در انتظارند و قیام مقدّس و
 مبارک و شکوهمندش را لحظه شماری می‌کنند و گوش جان‌شان در غوغای صداها و
 نداها و دعوت‌ها تنها جویای بی‌قرار بانگ زیبا و ندای ملکوتی اوست تا با آوای
 دل‌نشین و آسمانی‌اش از کهن‌ترین معبد توحید ندای عظمت خدا و پیروزی راه
 پیامبران و طلوع پرفروغ بهروزی و سعادت و نجات بشریت را سر دهد.
 به او که هجران دیرپایش شب یلدای عاشقان دردمند است و دوران طاقت‌فرسا
 و غمبار غیبتش بسی شکننده و گران است، آری به او تقدیم می‌کنم.

کرامت و عظمت و صف‌ناپذیر او، این جرأت و جسارت را به من داد تا این نوشته را به پیشگاه والایش تقدیم کنم تا شاید کمتر از ران ملخی باشد به خاک پای سلیمان اقلیم وجود، و از او عاجزانه تمنا کنم که ای گرانمایه و ای عزیز! به ما و کسانمان رنج و سختی رسیده و سرمایه اندک آورده‌ایم؛ پس پیمانۀ ما را کامل گردان و به ما بخشش نما که خداوند بخشش‌کنندگان را نیکو پاداش می‌دهد.^۱

نگارنده

انتظار مسقدم دلدار می باید کشید
در وفاداری جفا بسیار می باید کشید
از جفای خار اندر فصل گل غمگین مباش
بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید



سخن ناشر

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ
وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ...»^۱

بار خدایا! ما با همه وجود و اخلاص و با تضرع و زاری، از بارگاهت می خواهیم
که آن دولت کریمه و آن نظام محبوب و ارجمندی را با ظهور جان جهان و امید
امیدواران و اصلاحگر زمین و زمان به ما ارزانی داری که به وسیله آن اسلام و
اسلامیان را عزت و سرفرازی بخشی،

و دورویان و بیدادگران را در هر چهره و زیر هر ستاری، خوار و ذلیل سازی.
ما را در سایه آن نظام پرشکوه و آن دولت پراقتدار، با منطق و عملکرد شایسته از
زمره فراهوانان به سوی بندگی و فرمانبرداری تو و از راهنمایان به راه پرافتخار
خودت قرارمان دهی؛ و به برکت آن، کرامت و شکوه این جهان و جهان دیگر را به
ما ارزانی داری.

خوب به خاطر نمی آورم که چه زمانی و از کجا و چرا جرقه این اندیشه در صفحه
دل و مغز این دوستدار ناچیز حضرت ولی عصر علیه السلام پدیدار شد؛ که ای کاش می شد

و من می توانستم از دانشوری خوش قریحه و دانشمندی برخوردار از ذوق و ابتکار و صلاحیت و اخلاص، تقاضا کنم که داستانهای شنیدنی و سرگذشت‌های خواندنی و درس آموز جستجوگران کوی دوست و ره‌یافتگان به سرای نور و شیفتگان سرور و سالارمان، قلب طپنده عالم امکان، حضرت امام عصر علیه السلام، را که در کتابهای علمای بزرگوار پیشین و برخی نویسندگان معاصر پراکنده‌اند، همه را گردآوری، بازسازی، بررسی و ترجمه کند و همه را با یک قلم شیوا و دلپذیر و پرجاذبه و به زبان روز به نگارش در آورد و به شیوه‌ای نوین سامان دهد؛ تا دسترسی و مطالعه آنها برای دوستداران و ارادتمندان آن حضرت به ویژه مردم عادی دلپذیرتر و آسانتر گردد.

آری بدین سان، به تدریج این اندیشه در ذهن من رشد کرد و همیشه همراه بود تا به صورت یکی از آرزوهایم در قلمرو کارم در آمد.

به گونه‌ای که گاه و بیگاه خدای سبب‌ساز و پرمهر را می خواندم و آرزو می کردم که وسیله‌ای فراهم آورد که پیشنهاد انجام این کار مذهبی و فرهنگی را به کسی بدهم، تا دست تقدیر در مسیر کار چاپ و نشر، مرا با مدیر مؤسسه حضرت ولی عصر علیه السلام آشنا نمود. این اندیشه را با او در میان نهادم و آن بزرگوار نیز برادر ارجمند، جناب حجة الاسلام و المسلمین، آقای کرمی، را برای انجام این کار بزرگ پیشنهاد کرد و فصلی گسترده از فضل و کمال و دانش و بینش و قلم و بیان جالب و شیوای ایشان را برایم وصف نمود و اینجانب هم از جناب حسینی تقاضا کردم که پیشنهاد جامه عمل پوشاندن به این آرزو را از سوی نشر حاذق، به ایشان داده و قرار کار را بگذارند؛ که چنین شد.

و اینک خدای را سپاس که پس از فراز و نشیب بسیار، حاصل آن تلاش به دوستداران حضرت ولی عصر علیه السلام تقدیم می‌گردد.

در پایان از زحمات بسیار جناب استاد کرمی در ترجمه و نگارش این مجموعه، صمیمانه سپاسگزاری نموده و موفقیت‌شان را در خدمت به قرآن و امام عصر علیه السلام از خدای پرمهر خواهانم و نیز از حجة الاسلام و المسلمین، آقای حسینی، که واسطه

انجام این خدمت فرهنگی شدند و پس از نوشته شدن کتابها به وسیله آقای کرمی، آنها را به دقت مطالعه و چند مورد پاورقی و آدرس نیز بر آن افزوده‌اند، تشکر می‌کنم.

خدایا ما را از دوستان با ایمان و اخلاص،

و از ارادتمندان با وفا و صفا،

و از منتظران نیک‌اندیش و درست‌کردار ظهور مبارک امام عصر، قرار بده!
و پرتوی از پاداش چاپ و نشر این مجموعه را - که داستان دوستان امام مهدی علیه السلام و شیفتگان و جستجوگران و ره‌یافتگان به کوی آن حضرت را پی می‌گیرد - به روح همه کسانی که در انتظار ظهور مبارک و در آرزوی وصال او زیستند و جهان را بدرود گفتند، نازل و واصل بفرما!

نشر حاذق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سر آغاز

واژه خاطره‌انگیز و نویدبخش «مهدی»

از مقدّس‌ترین،

زیباترین،

شورانگیزترین،

شعورآفرین‌ترین،

دلپذیرترین،

محبوب‌ترین،

پرجاذبه‌ترین،

تفکرانگیزترین،

امیدبخش‌ترین،

انسان‌پرورترین،

پرمعنویت‌ترین،

مهرانگیزترین،

مردمی‌ترین،

تاریخ‌پردازترین،

و آینده‌سازترین واژه‌ها، پس از واژه مقدّس «الله» و یکی چند واژه پراج دیگر است، و هم اینک فراتر از چهارده قرن است که این واژه تاریخساز و پرتلؤلؤ و نورانی بر تارک قرون و اعصار فروغ افکنده و نور می‌افشاند.

قافله قافله دلها،

انبوه انبوه جانها،

خرمن خرمن قلبها،

مزرعه مزرعه گلها و لاله‌ها از بوستان بشری،

دنیا دنیا فکرها و اندیشه‌ها را نور بخشیده و چه بسیاری را شیفته و شیدا و

دلدادۀ خویش ساخته و با افشاندن بذر عشق سوزان خود بر کران تا کران روح و

جان آنها، رشته مهرش را بر تار و پود وجود و زندگی شان افکنده و آنان را به سوی

ارزشها و والایبها و خودسازی و برازندگی و راه دلخواه خود می‌کشد.

این واژه دل‌انگیز و دوست‌داشتنی از سویی با ارزشهای والای انسانی؛

همچون:

نیکی‌ها،

خوبی‌ها،

پاکی‌ها،

درستی‌ها،

راستی‌ها،

پرواها،

اخلاص‌ها،

پارسایی‌ها،

مردم‌دوستی‌ها،

انسان‌نوازی‌ها،

شجاعت‌ها،

شهامت‌ها،

دلاوری‌ها،

صراحت‌ها،

آزادگی‌ها،
 جوانمردی‌ها،
 فداکاری‌ها،
 ایثارها،
 آزادمنشی‌ها،
 سعادت‌خواهی‌ها،
 درایت‌ها،
 هدفداری‌ها،
 فضیلت‌ها،
 طراوت‌ها،
 محبت‌ها،
 زیبایی‌ها،
 لطافت‌ها،
 ظرافت‌ها،
 آراستگی‌ها،
 برازندگی‌ها،
 قداست‌ها،
 صلابت‌ها،
 رادمردی‌ها،
 یکدلی‌ها،
 درست‌اندیشی‌ها،
 صفاها،
 وفاها،
 آرامش‌خاطر‌ها،

آسایش جانها،

بی نیازی ها،

سرفرازی ها،

تعهد ها،

مسئولیت شناسی ها،

کرامت ها،

شرافت ها،

حقجویی ها،

حقگویی ها،

عروج ها،

نماز ها،

نیایش ها،

خودسازی ها،

کمال ها،

رشد ها،

جمال ها،

آرمان خواهی ها،

عدالت ها،

امنیت ها،

و همه خوبیها و ارزشهای والا و با همه گمشده های انسان همراه است؛ و

از دگرسو به خودی خود، نفی کننده و زداینده سیاهی و تباهی،

نادانی و ناآگاهی،

واپسگرایی و دنباله روی،

خرافه پرستی و دل بستن به اوهام،

ریاکاری و دجالگری،

پلیدی و ناپاکی،
 خفت و حقارت،
 بت‌تراشی و بت‌سازی،
 بازی با واژه‌ها و باورهای مقدس،
 تحریف و توجیه،
 ابزار سرکوب و سلطه ساختن دین،
 استبداد و اختناق،
 سرکوب و انحصار،
 خشونت و بی‌رحمی،
 تجاوز و تحمیل،
 زورمداری و بیداد،

و دیگر عوامل انحطاط و آفت‌های رشد و تعالی و موانع پیشرفت و تکامل و ترقی و توسعه همه‌جانبه انسانهاست.

از سویی نویدبخش افول و غروب میداننداری ضد‌ارزشها و نامردمی‌ها و خودپرستی‌ها و قیّم‌مآبی‌ها و خودمحوری‌ها و به حساب نیاوردن صاحبان حقّ است و از دگرسو مژده‌رسان به پایان رسیدن شب یلدای سیاهی و تباهی و طلوع پراقتدار خورشید عدل و داد و بهاران آزادی و آزادگی، و روزگاران امنیّت و آسایش، و جلوه‌گری و حاکمیّت ارزشهای والای انسانی بر دلها و جانها و جامعه‌هاست.

از سویی با تحقّق آرزوها، آرمان‌ها، امیدها، نویدها، آینده روشن و درخشان برای جهان و انسان، تحقّق عدل و داد،

آزادی و آبادی،

قانونمندی و قانونمداری،

رفاه و آسایش،

امنیّت و آرامش برای همه،

و صلح و دوستی بر اساس احترام متقابل و تضمین حقوق انسانها، گره خورده

است؛ و از دگرسو با پایان یافتن سیاهی‌ها و تباهی‌ها و تیرگی‌ها و ددمنشی‌ها و درنده‌خویی‌ها و برتری‌جویی‌ها و خودسری‌ها و تعصبات کور و خرافه‌پرستی‌ها و بت‌سازی‌ها و تشویق دنباله‌روی و شخص‌پرستی و میدان‌داری عوام‌فریبان و عوام‌زادگان و عوام‌زدگان و بازیگران رنگارنگ؛ چرا که این وعده تخلف‌ناپذیر خدا در مورد آینده امیدبخش و پرشکوه زندگی است که می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی‌تردید آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین خود قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان در کران تا کران زمین مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند ...»

و نوید می‌دهد که:

«وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲

«و به یقین، ما در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

و امید می‌بخشد که:

«وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳

«و ما اراده کردیم تا بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم، و ایشان را وارث زمین سازیم.»

و این اراده تاریخساز خدا درباره واپسین حرکت تاریخ و آینده جهان است

۲ - سوره ۲۱، آیه ۱۰۵.

۱ - سوره ۲۴، آیه ۵۵.

۳ - سوره ۲۸، آیه ۵.

که می فرماید:

«وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُسْطَلَّ
الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^۱

«و خدا می خواهد حق را با قدرت و کلمات خود ثابت و استوار و کفرگرایان و
بیدادگران را ریشه کن کند تا حق را ثابت و استوار و باطل را نابود گرداند، هر چند
بزهکاران خوش نداشته باشند.»

و این خواست همواره او در نابودی باطل و بیداد و جاودانگی حق و آزادی است
که می فرماید:

«فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً * وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ»^۲

«خداى تواناست که از آسمان آبی فرو فرستاد. پس رودخانه‌هایی به اندازه
گنجایش خودشان روان شدند، و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه
برای به دست آوردن زینت و زیور یا کالایی، در آتش می‌گدازند نیز نظیر آن، کفی
برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را این گونه وصف می‌کند، اما کف سرانجام از آب
بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین باقی می‌ماند.
خداوند مثلها را این گونه می‌زند.»

و این بشارت اوست که می فرماید:

«اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ»^۳

«از خدا یاری بجوید و در راه حق و عدالت پایداری ورزید، چرا که زمین از آن
خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد؛ و فرجام نیک از آن
پروا پیشگان است.»

۲ - سوره ۱۳، آیه ۱۷.

۱ - سوره ۸، آیه ۷ و ۸.

۳ - سوره ۷، آیه ۱۲۸.

و این سنت تاریخی اوست که می فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ»^۱

«همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی و اقتدار دهیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده فرامی خوانند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست.»

و این منشور جهانی و جاودانه را در چشم انداز جهانیان قرار می دهد که:

«إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲

«بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی آیات خود را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیندیشید.»

افزون بر این، یاد و نام پرشکوه و خاطره انگیز و نیروبخش امام مهدی علیه السلام، آن اصلاحگر بی همتای جهانی، قرنهاست که به بسیاری از زبندگان و نخبگان جامعه‌ها و تمدن‌ها، همچون:

آزادی خواهان،

درست اندیشان،

حریت جویان،

ترقی خواهان،

عدالت طلبان،

اصلاحگران،

بشر دوستان،

مردم خواهان،

چاره اندیشان،

حقجویان،

حق‌پویان،

حق‌دوستان،

آرمان‌خواهان،

آرزومندان،

هدفداران،

امنیت‌طلبان،

توحیدگرایان،

آرامش‌خواهان

سعادت‌جویان،

دوستداران پاک‌ی و پروا،

شیفتگان والایها و ارزشهای انسانساز،

عاشقان صلح و بهروزی،

فراخوانان به سوی برادری و برابری،

ستم‌دیدگان و پایمال‌شدگان،

قربانیان فریب و ریا،

مخالفان استبداد و انحصار،

فریادگران بر ضدّ اختناق و سانسور،

شورشگران بر ضدّ خودکامگی و سرکوب و خشونت،

مبارزان بر ضدّ کیش شخصیت و بت‌سازی از ظالمان و آرایش

نمودن چهره‌گریه جلالدان، و آگاهان و دردمندان عصرها و نسلها، امید و نوید و

اعتماد به نفس و قوت قلب می‌بخشد.

این یاد و نام مقدّس به آنان اطمینان می‌دهد که سرانجام خارهای بی‌مقدار

حق‌کشی و زورمداری و خارستانهای شقاوت و نگون‌بختی خزان می‌گردد و بهاران

گلها و گل بوته‌ها و لاله‌های زندگی از راه می‌رسد و همه جا را زیبا، تماشایی، دل‌انگیز، سرسبز، خرم، پرطراوت و عطرآگین می‌سازد.

سرانجام این بادهای مسموم و زهرآگین و خفه‌کننده خودبرتربینی و قیّم‌مآبی و قدرت‌پرستی و شهوت‌پرستی و ددمنشی، پایان می‌پذیرد و نسیم جانبخش آزادی و آبادی و رفاه و آسایش و شادی و شادمانی و نیک‌اندیشی و شایسته‌کرداری و رعایت حقوق انسانها وزیدن می‌گیرد.

دوران سخت سرما و یخبندان آزادی، عدالت و ارزشهای انسانی به دست انحصارگران قدرت و امکانات خلق‌ها و خودپرستان و هوس‌بازان، به پایان خود می‌رسد و خورشید بهروزی و نجات انسانها از افق سر بر می‌آورد و همه جا را روشنی و گرما و حرارت و حیات و شور و نشاط می‌بخشد.

و آفتها و میکروبها و پلیدیها و زشتی‌ها را که ادامه حیاتشان در گرو تاریکی و تیرگی است، می‌نمایاند و از صفحه روزگار می‌زداید.

درست در همین راستاست که راست‌گوترین انسان و برترین برگزیده خدا نوید می‌بخشد که:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ تَعَالَى رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، إِسْمُهُ إِسْمِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.»^۱

«اگر از عمر این جهان تنها یک روز، آری یک روز هم مانده باشد، خدای توانا آن روز را آن قدر طولانی می‌سازد تا بزرگمردی از خاندان مرا که همان من می‌باشد، برانگیزد و او زمین را به اذن خدا و خواست او سرشار از عدل و داد می‌سازد، همان سان که آکنده از ظلم و جور شده باشد؟»

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۷۸،

کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸،

اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۹.

و نیز بشارت می دهد که:

«إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا...»^۱

«بی تردید علی علیه السلام پس از من امام و پیشوای راستین جامعه و امت من است و آن اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها، آن قائم منتظر، که به هنگام طلوع و ظهور خویش پس از غیبت طولانی اش، جهان را لبریز از عدل و داد می کند، آن چنانکه پراز ستم و بیداد شده باشد، از نسل و تبار اوست.»

و مژده می دهد که:

«يَلِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيُ إِسْمَهُ إِسْمِي، وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِي.»^۲

«بزرگ مردی اصلاحگر و نجات بخش از خاندان من در واپسین حرکت تاریخ، زمام امور و تنظیم شؤون و هدایت مردم را به کف با کفایت خویش می گیرد که همانام من است، و اگر از عمر این جهان یک روز هم باقی باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می سازد تا او برنامه آسمانی اش را پیاده و عدل و داد و صلح و بهروزی و امنیت و آزادی و سرفرازی و نیک بختی را به انسانها هدیه کند.»

و روشنگری می کند که:

«لَنْ تَنْقُضِيَ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيُ إِسْمَهُ إِسْمِي، يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۳

۱ - ينابيع المودة، ص ۴۹۴.

بحار، ج ۳۸، ص ۱۲۶.

کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲ - سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۵۰.

الاسلام و العقل، ص ۲۴۰.

۳ - ارشاد مفید، ج ۲، باب ۳۵.

روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۰.

«روزها و شبها هرگز پایان نخواهد پذیرفت تا اینکه خدا در واپسین حرکت تاریخ، بزرگمردی از خاندان مرا که همانام من است برمی انگیزد و او زمین و زمان را از عدل و داد لبریز می سازد، همان گونه که پیش از ظهور او، از ستم و بیداد آکنده باشد.»

و یادآوری می نماید که:

«الْمَهْدِي مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ إِسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهِ الْأُمَّمُ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۱

«مهدی از فرزندان من است؛ نامش همانام من و کنیه اش هم کنیه من می باشد. او از نظر سیما و سیرت و چهره و خُلق و خو، از هر کس دیگر به من شبیه تر است، برای او غیبتی طولانی است که مردم در آن زمان دستخوش حیرت و سرگردانی می شوند و گروه هایی در دوران غیبت او، گمراه می گردند؛ آنگاه او بسان ستاره ای درخشان از پس ابرهای غیبت پدیدار می گردد و زمین را پر از عدل و آزادی می سازد، همان گونه که پیش از ظهورش، از ظلم و جور آکنده باشد.»

و نیز امیرمؤمنان در راستای اطمینان بخشیدن به این حقیقت است که می فرماید:

«لَا وَاللَّهِ! ... وَ لَكِنَّ فِكْرَتُ فِي مَوْئُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا، كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ.»^۲

۱ - اعلام الوری، روایات غیبت، حدیث ۱.

۲ - غیبت طوسی، ص ۱۰۴.

غیبت نعمانی، ص ۶۰.

کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۸.

«نه، به خدای توانا سوگند، یک روز هم به این دنیای زودگذر و فناپذیر دل نبستم، اما اینک درباره مولود مبارک و شکوهباری که از نسل و تبار من خواهد بود، می اندیشم، آری او یازدهمین امام راستین از فرزندان سرفراز من می باشد و اوست که مهدی ما خاندان پیامبر است. اوست که زمین را، همان گونه که از جور و بیداد آکنده شده باشد، با ظهور خویش لبریز از عدل و داد و صلح و آزادی خواهد کرد.»
و نیز خطاب به فرزندش، حسین، نوید می دهد که:

«التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُّ لِلدِّينِ، وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ...»^۱
«نهمین فرزند ارجمند تو، ای حسین عزیز! قائم بر حق و آشکارکننده دین خدا و گسترش دهنده و جهانشمول سازنده عدل و داد خواهد بود.»

حسین علیه السلام می فرماید: پرسیدم، ای امیرمؤمنان! به راستی این گونه خواهد شد؟ فرمود: آری، به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و او را بر همه عصرها و نسلها برگزید، چنین خواهد شد.»

و ریحانه پیامبر در این مورد می فرماید:
«أَمَّا وَ اللَّهِ لَوْ تَرَكَوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِثْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ إِثْنَانِ، وَ لَوَرَّثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَنْ أَخْرَهُ اللَّهُ وَ أَخَّرُوا مَنْ قَدَّمَهُ اللَّهُ.»^۲

«بهوش باشید! به خدای سوگند که اگر حق را به حقداران واگذار می کردند و به فرمان خدا و پیامبرش از خاندان وحی و رسالت پیروی می نمودند، حتی دو تن نیز در دنیا، در شناخت حق و مقررات خدا دستخوش کشمکش نمی شدند و امامت راستین، همان سان که پیامبر خدا روشنگری فرمود، از علی علیه السلام آغاز و تا قائم ما، نهمین فرزند حسین علیه السلام، از امام و پیشوای راستینی به دیگری می رسید و آنان مردم را به نیک بختی و نجات و توحید و تقوا و آزادی و آزادگی رهنمون می شدند؛ اما دریغ و درد که زورمداران پس از رحلت جانسوز پیامبر کسی را پیش انداختند که

خدا او را کنار زده بود و شخصیت گرانمایه‌ای را کنار زدند که خدا او را بر همگان مقدم داشته بود و بدین سان، آنان ره‌آورد بعثت را انکار و به خودسری و بدعت و ارتجاع روی آوردند، بر اساس هوای دل و تمایلات جاه‌طلبانه خویش برگزیدند و با کنار نهادن رهنمود قرآن و پیامبر بر نظر و برداشت شخصی پای فشردند.

و دومین امام نور حضرت مجتبی در این مورد نوید می‌دهد که:

«الْأُمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ ...»^۱

«امامان راستین پس از پیامبر خدا دوازده تن خواهند بود، که نه تن آنان از نسل و تبار برادر گرانمایه‌ام، حسین علیه السلام، هستند و مهدی علیه السلام، آن نجات‌بخش دین و امت، از آنان است.»

و پیشوای شهیدان، حضرت حسین علیه السلام، در پهن دشت نینوا، و در شب عاشورا در این راستا امید می‌بخشید که:

«السَّابِعُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، وَ هُوَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ ... وَ هُوَ الَّذِي يَغِيبُ مُدَّةً طَوِيلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا، كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۲

«قائم‌خاندان وحی و رسالت هفتمین فرزند پسر من، «محمد باقر» است. او حجّت خدا، فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، پسر فرزندم علی می‌باشد. او غیبتی طولانی خواهد داشت و آنگاه از پس ابرهای غیبت آشکار می‌گردد و زمین و زمان را پراز عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده باشد.»

و چهارمین امام نور در زیر برق سرنیزه‌های استبداد اموی، شهامت‌مندان در این مورد روشنگری می‌کند که:

«إِيَّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ ... وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.»^۳

۲ - نصاب الهدی، حدیث ۳۲.

۱ - منتخب الأثر، ص ۷۵.

۳ - بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

«هان ای مردم! خدای پرمهر به ما شش نعمت گران ارزانی داشته و ما را به وسیله هفت موهبت بزرگ بر همگان برتری بخشیده است:

خدا به ما دانش و بینش،

حلم و بردباری،

جوانمردی و آزادگی،

قدرت بیان و فصاحت و رسایی و زیبایی در سخن و عمل،

شجاعت و شهامت،

و محبوب و مطلوبِ خوبان و شایستگان شدن را، ارزانی داشته است.

و موهبت‌هایی که آنها را وسیله برتری ما بر همگان ساخته، اینهاست که برترین

برگزیده و پیامبر خدا از ماست،

بزرگترین تصدیق‌کننده حق و سمبل عدالت، امیرمؤمنان، از ماست،

جعفر طیار از ماست،

حمزه شیر خدا و شیر پیامبر خدا، از ماست،

سالار بانوان سرفراز گیتی، ریحانه پیامبر، از ماست،

دو سالار جوانان و جوانمردان بهشت، حسن و حسین، از ما هستند،

و مهدی نجات بخش این امت که جهان را پر از عدل و داد می‌سازد از ما خاندان

وحی و رسالت است.»

و پنجمین امام نور در گرامیداشت یاد آن اصلاحگر بزرگ آسمانی است که

می‌فرماید:

«بِأَبِي وَ أُمِّي الْمُسَمِّي بِاسْمِي، وَ الْمُكْتَنِي بِكُنْيَتِي، السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي، بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ

الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.»^۱

۱ - غیبت نعمانی، ص ۸۶.

بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۹.

«پدر و مادرم فدای آن کسی باد که نامش، نام من و کنیه‌اش، کنیه من می باشد. او هفتمین امام راستین پس از من است. پدرم به قربان آن کسی باد که زمین را لبریز از عدل و داد و آزادی و آزادگی می کند، همان سان که به هنگامه ظهورش آکنده از ستم و حوقشی است.»

و ششمین امام نور در ترسیم سیره و سیستم زندگی ساز و بهار آفرین آن اصلاحگر بزرگ جهانی، و در نویدی از عمق دگرگونی های مطلوب و دلپذیر به دست توانای او، می فرماید:

«يُحْيِيهَا اللَّهُ بِعَدْلِ الْقَائِمِ عِنْدَ ظُهُورِهِ بَعْدَ مَوْتِهَا بِجَوْرِ أَيْمَةِ الضَّلَالِ...»^۱

«و خدای توانا زمین و زمان مرده و بی روح را با عدل و داد قائم آل محمد در ظهور مبارکش، زنده و پرنشاط می سازد، پس از آنکه از ستم امامان دروغین و پیشوایان گمراهی و استبداد، مرده و بی روح گردد.»

و هفتمین امام نور در پاسخ یکی از یاران که از آن اصلاحگر بزرگ جهانی می پرسید، می فرماید:

أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَيْتَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي...»^۲

«من قائم به حق و عدالت هستم، اما نه آن قائمی که به اذن خدا زمین و زمان را اصلاح می کند، آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک نموده و آن را لبریز از عدل و داد می کند، همان گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد، پنجمین فرزند من است.»

و هشتمین امام نور در همین مورد به «دعبل خزاعی» می فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي إِبْنِي مُحَمَّدٍ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ، وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمَطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَيْتَ جَوْرًا.»^۳

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰.

۱ - غیبت نعمانی، ص ۲۵.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲.

«امام و پیشوای راستین پس از من فرزندم، محمد، است و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجت قائم، همو که در غیبت وی، انتظارش را می کشند و پس از ظهور مبارکش، فرمانش را می برند. اگر از عمر دنیا بیش از یک روز نمانده باشد، خدای توانا آن روز را به گونه ای طولانی می سازد تا او ظهور کند و زمین را، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است، لبریز از عدل و داد سازد.»

و نهمین امام نور مژده می دهد که:

«يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ، وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ...»^۱

«خدای دادگر زمین را به دست توانای مهدی علیه السلام از هر ستم، پاک و از هر بیدادی، پاکیزه می سازد... او هنگامی که ظهور کند، میزان عدل و داد را در میان مردم می نهد و آنگاه است که همگان به حقوق خویش می رسند و هیچ کس نمی تواند به دیگری ستم کند.»

و دهمین امام نور در همین راستا نوید می دهد که:

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.»^۲

«امام و پیشوای پس از من پسر من، حسن، می باشد و بعد از حسن فرزند گرانمایه اش، مهدی، همو که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم آکنده شده باشد.»

و یازدهمین امام نور، حضرت عسکری، پس از نشان دادن جمال دل آرای دوازدهمین امام نور به یکی از شیفتگان و شایسته کرداران روزگار، می فرماید:

«لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنِيَّتُهُ، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا، كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا...»^۳

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۴.

«هان ای احمد! اگر نه این بود که تو در بارگاه خدا و پیشوایان برگزیده او دارای موقعیت و مقام معنوی هستی، هرگز این پسر را به تو نشان نمی دادم. او همانم و هم‌کنیه پیامبر خداست و همان اصلاحگر بزرگ جهانی است که در واپسین حرکت تاریخ و فرجام جهان، زمین را لبریز از عدل و داد می‌کند.»

و خود ناخدای کشتی نجات در راه تحقق این نویدها، در آغازین لحظات کودکی بسان مسیح لب به سخن گشود و نیایشگرانه از بارگاه پروردگارش خواست که:

«... اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَ أَتِمِّمْ لِي أَمْرِي ... وَ أَمَلًا الْأَرْضَ بِي عَدْلًا وَ قِسْطًا.»^۱

«بار خدایا! به آنچه خود به من وعده فرموده‌ای، وفا کن و کار اصلاح زمین و زمان را به دست من، به کمال برسان، گامهای مرا در راه عدل و آزادی استوار بدار و زمین را به دست من از عدل و داد لبریز ساز.»

و این گونه است که یاد و نام پرشکوه امام مهدی به دلسوزان و آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان عصرها و نسلها نوید و امید می‌بخشد.

افزون بر آنچه آمد یاد، و نام آینده‌ساز و شعورآفرین مهدی عجل الله فرجه، نویدگر آن است که سرانجام آن خورشید انسانیت،
 آن چشمه جوشان امید و نوید،
 آن سایه آرامش بخش اطمینان و اعتماد،
 آن سرو تناور آزادی و رادی،
 آن آسمان بلند شکوه و زیبایی،
 آن پرچم برافراشته عدالت و آزادی،
 آن یل یگانه آوردگاه رادی و سرفرازی،
 آن سرخیل سرفراز کاروان نور،
 آن شوکت شکوهمند شاخسار رسالت،

۱ - بحار، ج ۵۱، ص ۱۳.

کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۸.

آن سند حیات دین و دفتر،

آن قصیده بلند حریت،

آن ستون معبد عشق،

آن ستیغ سترگ شکیبایی،

آن اوج اندیشه و ایمان،

آن تبلور جمال و کمال،

آن جان جانها،

آن یار دلسوز انسان،

آن پناه محرومان و رنجدیدگان،

آن طبیب دردمندان،

و آن محبوب همارة دلها و میهمان همیشه قلبها، خواهد آمد.

و با ظهور مشعشع او و در عصر مبارک اوست که بهشت نیک بختی و سعادت

توده‌های انسانی تحقق می‌یابد و جامعه و تمدن و دنیایی رخ می‌گشاید که:

جهان به نور پروردگارش نورباران می‌شود و مردم از نور خورشید بی‌نیاز

می‌گردند.^۱

راه‌های زمینی و هوایی و دریایی، امن می‌گردد.^۲

ثروت‌ها و داراییها و امکانات، عادلانه و برابرا نه تقسیم می‌شود.^۳

جهان سرشار از آرامش و آسایش می‌گردد.^۴

همه توده‌های انسانی از نظام انسان‌پرور او خشنود می‌گردند.^۵

زمین برکاتش را از دل خویش بیرون می‌ریزد.^۶

۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

۲ - ارشاد مفید، ص ۳۴۳.

۳ - عقد الدرر، ص ۴۰.

۴ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۵ - مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷.

۶ - بحار، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

- پرچم اسلام و آزادگی بر فراز گیتی به اهتزاز درمی آید.^۱
- مردم توحیدگرا و حق طلب به اوج عظمت و بزرگی می رسند.^۲
- حکومتها و نظامهای بیدادپیشه و پایمال کننده حقوق انسان، نابود می گردند.^۳
- خاور و باختر جهان در برابر آن اصلاحگر بزرگ سر فرود می آورد.^۴
- ندای اسلام و آزادگی اسلامی در کران تا کران جهان طنین انداز می گردد.^۵
- فرهنگ والای انسانی به اوج شکوفایی خود می رسد.^۶
- جهان و جهانیان در ثروت و دارایی و آبادانی و معنویت غوطه ور می گردند.^۷
- جامعه ها و تمدن ها به اوج رشد فکری و عقلی پر می کشند.^۸
- تمامی شیوه های جاهلی و بدعت های ظالمانه ریشه کن می گردد.^۹
- ضد ارزشها و آفت هایی، چون: حسد و نیرنگ و فریبکاری از میان می رود.^{۱۰}
- کینه توزی و ددمنشی از میان مردم رخت برمی بندد.^{۱۱}
- گناهکاران و تبهکاران از رفتار زشت خود پشیمان می شوند و به نکوهش خود برمی خیزند.^{۱۲}
- معیارهای اخلاقی و ارزشهای انسانی در سراسر گیتی حاکم می گردد.^{۱۳}
- برتری جوییهای نژادی و طبقاتی از میان می رود.^{۱۴}
- روابط انسانها بر اساس صفا و وفا و اخلاق انسانی شکل می گیرد.^{۱۵}

- | | |
|-----------------------------|------------------------------|
| ۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۲۷. | ۲ - مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۸. |
| ۳ - منتخب الأثر، ص ۴۷۱. | ۴ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۲. |
| ۵ - منتخب الأثر، ص ۲۹۳. | ۶ - بحار، ج ۵۳، ص ۳۵۲. |
| ۷ - کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۰. | ۸ - بحار، ج ۵۳، ص ۳۳۶. |
| ۹ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۲. | ۱۰ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۶. |
| ۱۱ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۱۶. | ۱۲ - سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۴. |
| ۱۳ - بحار، ج ۵۳، ص ۳۳۶. | ۱۴ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۹. |
| ۱۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۷۸. | |

آفت فقر و نیاز از میان می رود و غنا و بی نیازی جای آن را می گیرد، به گونه ای که کسی برای پذیرش زکات پیدا نمی شود.^۱

نشانی از شرک و کفر و بیداد در زمین دیده نمی شود.^۲

همه سرکشان و زورمداران و زرپرستان در برابر شکوه و اقتدار آن حضرت سر فرود می آورند.^۳

تمامی شیعیان از خاور و باختر گیتی برگرد شمع وجود او اجتماع می کنند. در جای جای گیتی ندای یکتایی پروردگار و رسالت پیامبر طنین انداز می گردد.^۴ مردم به امامت امیرمؤمنان و بیزاری از دشمنان آن حضرت دعوت می گردند.^۵ قلب توحیدگرایان و مردم باایمان، در شجاعت و شهامت، از فولاد نیز سخت تر و استوارتر می گردد.^۶

همگان آرزو می کنند که ای کاش نیاکانشان زنده بودند و آن روز خجسته و آن عصر فرخنده را می دیدند.^۷

هر حقی به صاحب آن تسلیم می شود.^۸

عدالت در جای جای زمین حاکم می گردد، به گونه ای که به هیچ انسان و حیوانی ستم نمی رود.^۹

حقوق خدا، حقوق پیامبر، حقوق قرآن، حقوق عترت و دیگر حقوق و حدود و مرزها سخت رعایت می گردد.^{۱۰}

در روی زمین ویرانه ای نمی ماند، جز اینکه آباد و آزاد و پسرطاوت و زیبا می گردد.^{۱۱}

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰.

۴ - ینابیع المودة، ص ۵۰۸.

۶ - غیبت نعمانی، ص ۱۶۷.

۸ - ارشاد مفید، ص ۳۴۳.

۱۰ - مدینه البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۲.

۱ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۶.

۳ - تفسیر قمی، ص ۱۱۸.

۵ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۷ - مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۵.

۹ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۱۱ - اعلام الوری، ص ۴۳۳.

دوستداران خاندان رسالت و یاران آن اصلاحگر بزرگ جهانی در عصر نورافشان او، از شیر دلیرتر و از شمشیر برنده‌تر و دل‌هایشان از گل لطیفتر و ظریفتر می‌گردد.^۱ و در آن دنیای محبوب و مطلوب، عمرها بسیار طولانی می‌گردد.^۲

پیامبر گرامی در این راستا و در وصف عصر نورانی و پر نعمت آن حضرت فرمود:
 «تَسَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ نِعْمَةً لَمْ يَتَّعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ، يُرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا، وَ لَا تَدَعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ، وَالْمَالُ يَوْمَئِذٍ كُدُوسٌ، يَقُومُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا مَهْدِيُّ أَعْطِنِي، فَيَقُولُ: خُذْ.»^۳

امت و جامعه من در عصر امام مهدی به گونه‌ای به بهروزی و بهره‌وری و بهره‌مندی از نعمت‌ها بال می‌گشاید و به نعمتهایی دست می‌یابد که نظیرش در هیچ روزگاری دیده نشده است؛ آسمان باران زندگی‌سازش را پیاپی بر آنان می‌باراند و زمین تمامی گل و گیاه و میوه‌های گوناگونش را برای آنان برمی‌آورد، ثروتها و داراییها و امکانات بر روی هم انباشته می‌شود و هر کس نیاز و تقاضایی داشته باشد، نزد آن پیشوای انسان‌دوست می‌رود و خواسته‌اش را می‌گوید و از سوی آن حضرت، تا سرحد غنا و بی‌نیازی به او نعمت ارزانی می‌گردد.

و در وصف آن روزگاران پر معنویت و آن دنیای پیشرفته و دوست‌داشتنی، که فرهنگ و هنر و خرد و اخلاق و رادی و آزادگی و ارزشهای والای انسانی به یمن وجود او کران تا کران جانها و دلها را تسخیر و آراسته و بر آنها حکومت می‌کند، می‌فرماید:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَعْلَامُهُمْ.»^۴

۲ - بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

۱ - حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳ - بحار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۴ - منتخب الأثر، ص ۴۸۳.

منتخب الأثر، ص ۳۱۱.

آنگاه که قائم ما برای اصلاح زمین و زمان و برپایی عدل و داد قیام کند، خداوند دست مهر و رحمت خویش را بر سر بندگانش می‌گذارد و به برکت آن، خرد و اندیشه آنان را شکوفا می‌سازد و عقلهایشان کامل می‌گردد.

اما کتاب حاضر

کتابی که در دست شما خواننده گرامی قرار دارد، مجموعه‌ای است در چهار جلد و در حدود ۱۴۰۰ صفحه که سرگذشت جالب، درس آموز، الهام بخش، امید آفرین، شورانگیز و سازنده گروهی از شایستگان و شیفتگان آن جان جهان، و نیز داستان شنیدنی گروهی از دردمندان و گرفتاران و درماندگان را که به اذن خدا دست یاریخواهی و نیاز به سوی آن قلب تپنده عالم امکان گشوده‌اند، ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که آن عاشقان و دلدادگان، چگونه دل در گرو عشق آن کعبه مقصود و قبله موعود نهادند، در راه رسیدن به او چگونه به پالایش درون و برون و تزکیه و خودسازی پرداختند و به چه تلاشها و کوششها دست زدند، خود را چگونه به هر آب و آتشی افکندند و سرانجام چگونه آن مظهر رحمت بی‌کران، به گونه‌ای بر آنان تجلی فرمود و آنان به گونه‌ای که خود آورده‌اند، به افتخار دیدار خورشید نایب آمدند. و نیز نشان می‌دهد که این گرفتاران و درماندگان و رنجدیدگان، چگونه در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط زندگی خویش و در اوج یأس و ناامیدی، و آنگاه که در آسمان زندگی شان هیچ ستاره‌ای سوسو نمی‌زد، با چه امید و شوقی به آن قلب عالم امکان و اصلاحگر زمین و زمان توسل جستند و خدای را به حرمت و شکوه و معنویت او خواندند و از آن پیشوای بشردوست به اذن پروردگارش یاری خواستند و رفع گرفتاری شان را به عرض رساندند و آنگاه این گروه نیز سرانجام به یمن وجود پربرکت آن کانون بی‌کرانه معنویت،

آن خسرو اقلیم وجود،

آن راز برپایی آسمان و زمین،

آن فجر امید و نوید،

آن دست توانای خدا در آستین،

آن اسم اعظم خدا،

آن سمبل کرامت،

آن ناخدای کشتی نجات،

آن دریاسالار موج رهایی،

و آن پناهگاه راستین محرومان و درماندگان و پایمال شدگان آگاه و هدفمند، از بند گرفتاری و درماندگی نجات یافته و به آرزوی خویش رسیدند.

در مورد این مجموعه که از حدود ۲۵۰ داستان خواندنی پدید آمده، نکاتی چند در خور گفتن است:

۱ - پیشنهاد گردآوری و ترجمه و نگارش این مجموعه را برادر بزرگوار، جناب حجة الاسلام و المسلمین، آقای حسینی قزوینی از سوی نشر حاذق به اینجانب داد و افزود که هم آدرس داستانهای مورد نظر را برای ترجمه و نگارش در اختیار من قرار می دهد و هم چندصد صفحه مطلب خام و نیمه آماده خود را، در مورد شخصیت والای امام مهدی علیه السلام؛ تا به خواست خدا، با همکاری و همیاری یکدیگر مجموعه مورد نظر را بسازیم و بنویسیم، اما در عمل چنین نشد؛ چرا که آن جناب تنها چندین صفحه از آدرس داستانهای مورد نظر را به من داد و از انبوه مطالب مورد اشاره، خبری نشد و ما از آن محروم ماندیم. و بدین سان افتخار این کار و نگارش و سامان بخشیدن به این مجموعه برخلاف آن قرار دوستانه، در عمل نصیب این بنده ناچیز شد که در این مورد خدای را سپاس می گویم.

و در همین جا از آقای حسینی بخاطر در اختیار قرار دادن فهرستی از آدرسهای مورد نظر و نیز مطالعه انتقادی این اثر، پس از انجام کار به وسیله اینجانب، سپاسگزارم و برایشان آرزوی سلامت می کنم.

و نیز موفقیت برادر ارجمند، جناب حاذق فر، مدیر محترم نشر حاذق را در خدمت به نشر فرهنگ قرآن و عترت آرزومندم که برای فراهم آمدن و چاپ این مجموعه، دامن همت به کمر زده‌اند.

۲- با این بیان، این مجموعه بر آن نیست تا به طور مستقیم و گسترده در مورد اثبات وجود گرانمایه امام مهدی،

طلوع خورشید جهان افروز وجود او از افق خانه حضرت عسکری،

شرایط اجتماعی و چگونگی ولادت نور،

نامها و کنیه‌ها و القاب گرامی او،

نشانه‌ها و ویژگیهای پیامبران در زندگی آن حضرت،

امامت آسمانی آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها،

راز طول عمر او،

چگونگی زندگی شخصی و اقامتگاه وی،

غیبت طولانی، مراحل غیبت، فلسفه غیبت، دوران آزمون دشوار، و چگونگی

بهره‌وری دوستداران از آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها، بحث کند.

همچنان که بر آن نیست تا پدیده انتظار،

حقیقت انتظار،

شرایط انتظار،

ویژگیهای منتظران واقعی،

پاداش پرشکوه آنان،

واپسین حرکت تاریخ و آینده جهان،

سیره و روش بزرگوارانه و بی نظیر و بشردوستانه امام مهدی،

عصر ظهور و ویژگیهای حکومت عادلانه و دلپذیر و انسانی و لبریز از مهر و

صفای آن قلب الهی، بحث کند و یا تردیدها و اعتراضها و اشکالات را در این موارد

و محورهای طرح و پاسخ گوید، گرچه در یکی چند بخش آغازین این مجموعه،

برخی از این بحث‌ها نیز به گونه‌ای فشرده و گذرا برای ورود به سرگذشت ره‌یافتگان، طرح شده است.

با این بیان، هدف از نگارش این مجموعه، طرح این بحثها نیست، بلکه این کتاب در اندیشه ترسیم سرگذشت جالب و شوق‌آفرین چهره‌های جستجوگر و شایسته و شیفته‌ای است که دل درگرو عشق آن مهر تابان،

آن امید حقیقی امیدواران،

آن فریادرس درماندگان،

آن مظهر رحمت بی‌کران،

آن مدار عالم امکان،

آن یادگار خدا در زمین،

و آن قلب تپنده جهان انسانیت، نهاده و کوی او را جسته و به جستجوی او پرداخته و - به گونه‌ای که آورده‌اند - سرانجام، گویی به دیدار او مفتخر شده‌اند.

چهره‌های علم و عمل و پروا و اخلاصی، چون:

علی بن مهزیار،

احمد بن اسحاق قمی،

ابراهیم بن مهزیار،

جمال الدین حلی،

علامه بحر العلوم،

شیخ مفید،

سید ابوالحسن اصفهانی،

شیخ حرّ عاملی،

محسن جبل آملی،

مقدّس اردبیلی،

میرزای قمی،

- سیّد بن طاووس،
 سیّد مهدی شیرازی،
 ابن قولویه،
 ملا زین العابدین سلماسی،
 علامه میرجهانی،
 سیّد محمّد عاملی،
 محمّد تقی بافقی،
 شیخ عبدالنّبی اراکی،
 شیخ عبدالکریم حائری،
 شهید ثانی،
 حسن جمکرانی،
 حاج علی بغدادی،
 میرزا محمّد استرآبادی،
 سیّد مرتضیٰ نجفی،
 زین الدّین مازندرانی،
 سیّد محمّد باقر قزوینی،
 حاج میرزا خلیل تهرانی،
 ملا عبدالرحیم دماوندی،
 شیخ علی حلاوی،
 میرزای شیرازی،
 علامه حلّی،
 ملا ابوالقاسم قندهاری،
 سیّد رشتی،
 شیخ ابراهیم قطیفی،

سید هرندی،
 شیخ صدوق،
 سید حسن شیرازی،
 علی بن فاضل،
 سید رضی الدین،
 محمد بن عیسی بحرینی،
 حاج میرزا جواد آقا تبریزی،
 صاحب جواهر،
 سید محسن امین،
 شیخ محمد طه نجفی،
 آیت الله حجّت،
 شیخ ابراهیم صاحب الزمانی،
 میرزا مهدی اصفهانی،
 محمد تقی مازندرانی،
 امیر اسحاق استرآبادی،
 شیخ محمد کوفی،
 شیخ محمد تقی آملی،
 شیخ محمد طاهر نجفی،

و چهره‌های دیگری که آن یار مهربان به گونه‌ای بر آنان تجلی فرمود.

۳ - گفتنی است که شماری از بزرگان و شایستگان گذشته و معاصر، داستان بسیاری از این چهره‌های پاک‌باخته و شیفته را در کتابهای خویش آورده‌اند، اما از آنجایی که به خاطر گذشت زمان و پیشرفت و دگرگونی در ادبیات و سبک نگارش، اینک آن قالب و سبک و آن واژه‌ها و جملات، برای دوستداران و خوانندگان این داستانها، چندان جالب و جذاب به نظر نمی‌رسد. پس از پیشنهاد مورد اشاره، این دوستدار ناچیز، با استمداد از جان جهان به بازسازی این داستانها پرداخت و با

نگارش سرآغازی گویا بر هر داستان و نتیجه‌گیریهای ظریف و سازنده و مطلوب از آن، آنها را به شیوه‌ای نوین سامان داد. اینک اگر در هدف خویش توفیق یافته باشد، به برکت عنایت خود آن گرانمایه عصرها و نسلهاست و گر نه، از این خدمتگذار ناچیز و این ارادتمند ناقابل آستان سلیمان اقلیم وجود است.

۴ - نگارنده بدان امید به این کار دست زد که نگارش و ساماندهی نوین این داستانها برای کسانی که دل در گرو عشق یار دارند، موجب شور و شوق و ایمان و اخلاص و امید و نوید و نشاط و طراوت و آگاهی و استواری عقیده بیشتر، و برای نویسنده، سند ارادت و خدمت به آن محبوب دلها و امید قلبهای آگاه و خداجو و عدالتخواه باشد؛ و از آنجایی که در این نمونه کارهای فکری و فرهنگی و دینی، هدف، آشنایی بیشتر خوانندگان با مفاهیم و معارف اسلامی در ابعاد گوناگون و مسائل مختلف زندگی است، در آغاز و فرجام داستانها - به ویژه در جلدهای سوم و چهارم - به تناسب سخن، مفاهیم و نکات اخلاقی بسیاری طرح گردیده و از آیات و روایات زیادی، بجا بهره گرفته‌ایم تا خواننده گرامی با مطالعه هر داستان، هم به شور و عشق خویش بیفزاید و هم به شناخت و آگاهی اش.

در پایان این سرآغاز، دست نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز برمی‌داریم و فrazهایی از این نیایش شورانگیز را زمزمه می‌کنیم که:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَ غَيْبَتَهُ وَ لِيَّنَا

وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا

وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا

وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا

وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا ...»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُنَا بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ

وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ ...»

بار خدایا! ما از فقدان پیامبران،

غیبت غمبار امام راستین مان،

بسیاری دشمنانمان،

کمی شمارمان،

از سختی فتنه‌ها و آشوبها و بلاها،

و از ناسازگاری زمانه با ما،

به پیشگاه تو شکایت آورده‌ایم و از تو یاری می‌طلبیم.

بار خدایا! ما با همه وجود و اخلاص و با تضرع و زاری، از بارگاہت می‌خواهیم

که آن دولت کریمه و آن نظام محبوب و ارجمندی را با ظهور جان جهان و امید

امیدواران و اصلاحگر زمین و زمان به ما ارزانی داری که به وسیله آن اسلام و

اسلامیان را عزت و سرفرازی بخشی،

و دورویان و بیدادگران را در هر چهره و زیر هر ستاری، خوار و ذلیل سازی.

ما را در سایه آن نظام پرشکوه و آن دولت پراقتدار، با منطق و عملکرد شایسته از

زمره فراخوانان به سوی بندگی و فرمانبرداری تو و از راهنمایان به راه پرافتخار

خودت قرارمان دهی،

و به برکت آن، کرامت و شکوه این جهان و جهان دیگر را به ما ارزانی داری.

بار خدایا! آنچه از حق را به ما شناسانده‌ای، تاب و توان تحمل و عمل به آن را

نیز به ما ارزانی دار.

و آنچه را که از رسیدن به آن کوتاه آمده‌ایم، به لطف خویش ما را به آن برسان.

بار خدایا! به برکت آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرهای غیبت، پراکنندگی ما

را برطرف ساز.

و گسیختگی مان را به وسیله او پیوند ده.

و پریشانی و درماندگی مان را به یمن وجود او اصلاح فرما.

و تفرقه و جدایی ما را به دست توانمند او همدلی و اتحاد بخش.

و اندک بودن شمار ما را به برکت او فزونی ده.
و خواری مان را با ظهور او به عزت و اقتدار تبدیل ساز.
و ناداری ما را به وجود او توانگری بخش.
و نارساییهای مادی و معنوی و ظاهری و باطنی ما را به وسیله او جبران فرما.
و فقر ما را به یاری او، به بی نیازی و غنا تبدیل کن.
و سختی های جامعه ما را به دست او آسان ساز.
و سیما و چهره ما را به برکت او سپید گردان.
و گرفتاران در بند شیعه را به دست او آزادی بخش.
و خواست ما را بدو برآورده ساز.
و وعده های ما را به وسیله او جامه عمل بپوشان.
و دعاهایمان را بدو به هدف اجابت برسان.
و خواسته ها و آرمانهای ما را به برکت او برآورده ساز.
و به یاری او ما را به آرزوهای دنیا و آخرتمان برسان.
و به وسیله او فراتر و بالاتر از آنچه ما در اندیشه آن هستیم، به ما ارزانی دار، ای
بهترین درخواست شدگان!
و ای دست بازترین بخشندگان!
خداوندا! سینه هایمان را به یمن وجود او شفا بخش.
و خشم و کینه قلبهایمان را به ظهور او فرو نشان.
و به لطف و اذن خود حقایقی را که در آن اختلاف است به وجود گرانمایه او به
ما بنمایان؛ چرا که تو هر که را بخواهی و شایسته اش بدانی به راه درست
رهنمون می سازی.
و ما را به یاری او بر دشمنان خودت و دشمنان ما پیروز ساز، ای خدای بر حق
و بی همتا!^۱

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ بِلَادَكَ ... حَتَّى تُنِيرَ بِعَدْلِهِ ظُلْمَ الْجَوْرِ ... وَ تُوَضِّحْ بِهِ مَعَاقِدَ الْحَقِّ، وَ مَجْهُولَ الْعَدْلِ ...»^۱

«بار خدایا! کران تا کران زمین را به دست توانای مهدی پاک و پاکیزه ساز؛ تا با فروغ جانبخش عدالت او، تیرگی‌ها و سیاهی‌های ستم و استبداد، زوال پذیرد و پایگاه‌های حق و آزادی جلوه‌گر شود و عدالت ناشناخته اسلام برای همگان شناخته گردد.»

آمین رب العالمین
علی کرمی

بخش ۱

﴿ سلام بر آن سپیددم همیشه جاوید ﴾



سلام بر آن سپیده دم همیشه جاوید

درست ۲۵۵ سال از هجرت دگرگونسازِ محمد ﷺ پیامبر توحید و پیشوای راستین عدالت و آزادی می‌گذشت ... و با اینکه بسیاری از پیش‌بینیها، نویدها و آینده‌نگریهایش جامه عمل پوشیده بود، هنوز بشارتهایش در مورد ولادت آخرین جانشین راستینش که او را همانم و هم‌کنیه خویش، خوانده و در سیما، سیرت، رفتار، کردار، برنامه و عمل، او را «اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها» وصف نموده بود، جامه عمل پوشیده و دل‌های مشتاق و اندیشه‌های بیدار در اندیشه ولادت او بودند.

زمان به کام سیطره جور و فریب بود و بر شبستان سرد و یخ زده و ظلمت گرفته توده‌ها، جز از بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام نوری دمیده نمی‌شد و آن نور نیز در حلقه محاصره شب پرستان بود و آنها برای خاموش ساختن آن فروغ آسمانی از هیچ پلیدی و خباثت، روی گردان نبودند.

ماه شعبان همان سال، خرامان خرامان از راه رسید.

آری! شعبان! ماه نور، روشنایی، امید، انتظار و نوید!

ماه بشارت و مژده!

ماه خاطره‌ها، سرفرازیها، شکوه‌ها، عزت‌ها، والایبها، عدالت‌ها، آزادیها، بهروزیها و

بهبستیها!

ماه مهر، محبت، صفا، دوستی، عشق، مردم‌خواهی، آرمانگرایی، جاودانگی و

ماه دین و دانش!

درست پانزدهمین شب از این ماه جاودانه و دوست داشتنی بود که ماه این

شمع شب افروز و این عروس زیبای آسمانها، دامان خویش را جمع کرده و گستره آسمان نیلگون را ترک می‌کرد و هاله‌ای با نمای غم‌زده و اندوه‌باری همچون اشک، از چشم آسمان آبی می‌غلطید.

تاریکی، سایه سنگین خود را به ماوراء افقها می‌گسترانید و لحظه‌ای بعد در دیوار شهر تاریخی سامرا نقاب سیاه ظلمت را کنار زده و سپیده دم پیشانی خود را بر ریگزارهای تفتیده صحرا و گردونه تپه‌ها می‌سایید.

نسیم سحرگاهی، بر ساحل دجله و بر چهره نخلهای پیر و جوان بوسه می‌زد، گویی دنیا می‌خواست شکوه و جلال ویژه و وصف‌ناپذیری به خود بگیرد.

نخستین اشعه طلایی روز، بسان تیری خون‌آلود سینه سیاه افق را شکافت و صدای مؤذن اوج گرفت و این سرود روح بخش همه جا طنین افکند.

«الله اکبر.»

«الله اکبر.»

«خدا بزرگتر از آن است که در وصفها بگنجد.»

«اشهد ان لا اله الا الله.»

«گواهی می‌دهم که جز یکتا خدای هستی، خدایی نیست.»

«اشهد ان محمداً رسول الله.»

«گواهی می‌دهم که محمد، پیام‌آور و فرستاده خداست.»

«اشهد ان علیاً ولی الله.»

«گواهی می‌دهم که امیرمؤمنان علی علیه السلام ولی خداست.»

«حی علی الصلاة.»

«بشتاب بسوی نماز!»

«حی علی الفلاح.»

«هان ای مسلمان! بسوی رستگاری بشتاب!»

«حی علی خیر العمل.»

«بسوی بهترین و برترین کارها شتاب گیر.»

و آنگاه دروازه سحر گشوده شد و بامدادی خجسته، صبحی زیبا، روزی مبارک و روزی که با همه روزها تفاوت داشت، سر از افق برآورد. در همان لحظات بیاد ماندنی که هنوز ندای عظمت خدا، جانها و دلها و روانهای مشتاق را نوازش می داد و عطر مناجات و نیایش تنها پیشوای راستین یکتاپرستان و عدالت خواهان گیتی بر روی این سیاره خاکی، فضای آن پهن دشت غم زده و اسیر را، از آن خانه رفیع فرهنگ و معرفت و ایمان و عمل، عطر آگین می ساخت.

آری! در آن لحظات، در یکی از غرفه های همان بیت رفیع و همان نقطه امید و نوید حق طلبان و همان آموزشگاه بزرگ فضیلتها و رادمردیها و کرامتها و والایبها، کودکی پرشکوه و زیبا و تماشایی که پاره ای از ماه و قطعه ای از خورشید و یا فراتر از آن می نمود، جهان را به نور وجودش، نور باران ساخت.

آری! پرتوافشانی نور وجود آن گرمی کودک عصرها و نسلها، پیش از سپیده سحر و طلوع فجر و پیشاپیش درخشش انوار طلایی و جانبخش خورشید، آغاز شد.

پیش از آفتاب بلند آسمان، تابیدن گرفت تا نام و یادش، انتظار و غیبتش در پس ابرها، علائم و نشانه های ظهور رهایی بخش قیام مبارکش راه و رسم و سیمای پرفروغ و سیره ملکوتیش، پیام آور نور و روشنایی و نوید بخش بهاران حیات و زندگی دلپذیر و دوست داشتنی و سعادت ساز و تعالی بخش، برای همه موجودات در کران تا کران گیتی باشد.

مژده رسان نشاط و شادابی و طراوت و شکوفایی برای عصرها و نسلها و بشارتگر تحقق صلح و صفا، وسعت و برکت، رفاه و بی نیازی، بهروزی و بهزیستی، برابری و برادری و آزادی و نجات، برای خلقها گردد.

همه جرثومه های مرگبار و انحطاط آفرین استبداد و استعمار، سلطه گری و جهانخواری، استثمار و استعباد، فریب و ارتجاع مدرن و بزک شده را، همانگونه که

در انبوه آیات و روایات نویدبخش آمده است، با قیام و ظهور دگرگونسازش نابود و ریشه کن سازد و پرده‌های ضخیم ظلمت و تاریکی، تعصبات کور و کج‌اندیشیها، خودپرستیها و خودکامگیها، سانسورها و تحریفها، بازی با مقدّسات و عقاید و باورهای حقیقی و ارزشها و دستکاری در مغزها را از میان بردارد و جهانی به راستی زیبا و آراسته به ارزشها و پیراسته از ضدّ ارزشها پدید آورد.

طرحی نو در افکند و نظامی نوین پی ریزد و جهانی که به راستی جای زندگی و سعادت و تکامل و آسایش باشد، بنیاد کند.

جهانی که در کران تا کران آن، عدالتها، آزادگیها، بشر دوستیها، پرواها، فداکاریها، سعادتها، سلامتها، محبتها، عشقها، صفاها، زیباینها، مردم‌خواهی‌ها، نوع‌پروریها، ایمانها، آگاهیها، شناختها، عرفانها، ایثارها، درایتها، زیرکیها، فتانتها، بینشها، دانشها، احساس مسؤولیتهای، اخلاصها، یکروییها، یکدلیها، فضیلتها، تدبیرها، تذکرها، تفکرها، تعقلها، ژرف‌نگریها، روشن‌نگریها، روشن‌بینیها، گذشتهها، دوران‌دیشیها، عاقبت‌نگریها، حق‌طلبیها، مردم‌خواهیها، توازنها، تعادلها، پاکبندیها، پاکدامنیها، شرافتها، غیرتها، امنیتهای، آسایشها، آرامشها، خروشها، شورها، شوقها، شگفتیها، شگرفیها، عزت‌ها، تعالیها، پیروزیها، آبادانیها، همزیستیها، سازگاریها، طراوتها، شادابیها، شکوفاییها، هدف‌داریها، آرمانها، صلابتها و شکوه‌مدیریتها و رهبریها و عظمت و کفایت ملت‌ها و ... در آن موج زند.

دیگر از زور عریان و نیمه عریان، از فریب و تطمیع، از تحقیر و اهانت، از چنگال و دندان، از گند و زندان، از سانسور و اختناق، از فقر و نکبت، از نگویندختی و اسارت و از نفرتها، گریزها، دشمنیها، خصومتها، ناسازگاریها، بیدادگریها، شرک‌گراییها، نفاقها، بازیگریها، خیانتها، عوام‌فریبیها، بت‌سازیها، قهرمان‌تراشیها، شیادیها، تملّقه‌ها، ریاکاریها، شیطنتها، قساوتها، کوردلیها، سیاست‌بازیها، حقارتها، رذالتها، خفتها، حماقتها، بلاهتها، بی‌تعهدیها، بی‌قیدیها، محرومیتهای، تفاخرها، تکاثرها، حسادتها، تعصبات کور، جاهلیتهای مدرن، شهوت‌پرستیها، فتنه‌انگیزیها،

انتقام خواهیها، کشتارها، خونریزیها، قتل عامها، لشکرکشیها، تروراندیشهها، افزون خواهیها، سقوط، تیره بختیها و ... اثری بر جای نماند.

و آنگاه جامعه، تمدن و دنیای نوین و بی نظیری پدید آورد که همگان در پرتو تکامل عقلها، روشنی اندیشهها، شکوفایی وجدانها و فطرتها، ژرفایی و استواری ایمانها و آراستگی به ارزشهای اخلاقی و انسانی و رفاه و بهروزی، با آن قهرمان نجات و سمبل والاییها و برازندگیها، دست بیعت دهند که با همه وجود، راه شایستگیها را در پیش گیرند.

تعهد انسانی سپارند که دیگر در زندگی خویش، هرگز دامن به گناه نیالایند!

دست تجاوز به حقوق دیگران دراز نکنند!

زبان به ناروا، باز ننمایند!

حق حیات کسی را بازیچه خودکامگی خویش نسازند!

به کرامت و عزت دیگری، خدشه وارد نیاورند!

به خانه کسی هجوم نبرند!

کسی را به ناروا نزنند!

زر و سیم و مواد غذایی ذخیره نسازند!

مال یتیم نخورند!

گواهی به ناحق و بدون یقین ندهند!

معبد و مسجدی را ویران نسازند!

مشروبات زیانبار و حرام ننوشند!

حریر و خز و لباسهای جلف و ناشایسته نپوشند!

در برابر زر و زیور و سیم و جواهر، سرفرود نیاورند!

راه را بر کسی مسدود نسازند!

امنیت مردم را در مسیر زندگی سلب نکنند!

گرد هوسبازی نگردند!

انسانهایی قناعت پیشه و دارای طبع بلند باشند!

هوادار پاکبها و هواخواه پاکیزگیها گردند!

از پلیدیها بگریزند و خود رانیالایند!

فرمان به نیکی و درستی دهند!

از زشتیها و نارواها هشدار دهند!

جامه‌های خشن در بر کنند!

خاک را متکای خویش سازند!

در راه خدا آنگونه که می‌باید جهاد کنند!

و روزگار درخشان و بی‌نظیری پدید آورد که همگان با چشمان جستجوگر و

اندیشه‌های ژرف‌نگر خویش، بنگرند و دریابند که زندگی با رهبری و مدیریت

شایسته و بایسته اسلامی بر امت محمد ﷺ چگونه است و مردمی زیستن، مردمی

اندیشیدن، همراه و هم‌رنگ و هماهنگ و همسوی با مردم بودن، یعنی چه؟

به همین دلیل است که در برابر جامعه، خویشتن را موظف می‌سازد که:

راهش راه مردم باشد!

جامه‌ای بسان جامعه مردم بپوشد!

مرکبی چون مرکب مردم سوار شود!

آنچنان که آنان آرزو داشتند، باشد!

در مورد خود به کم خشنود گردد و همه چیز را در انحصار نگیرد!

زمین را همانگونه که از ستم و بیداد، آکنده شده است، لبریز از عدالت سازد!

خدای را آنگونه که می‌باید و می‌زیبد، پرستد!

برای خود، دربان و نگهبان و حاجب قرار ندهد!

«بیا یعون علی أن لا یسرقوا ولا یزنوا ولا یسبوا مسلماً ولا یقتلوا محرماً ولا یهتکوا

حریماً محرماً ولا یهجموا منزلاً ولا یضربوا أحداً الاً بالحق ولا یکنزوا ذهباً ولا فضة

ولا بَرّاً ولا شَعيراً ولا يأكلوا مال الیتیم ولا یشهدوا بما لا یعلمون ولا یخربوا مسجداً
ولا یشربوا مسکراً ولا یلبسوا الخزّ ولا الحریر ولا یقطعوا طریقاً ولا یخیفوا سیبلاً
ولا یفسقوا بسلام.

ولا یجبوا طعاماً من برّ ولا شعیر ویرضون بالقلیل ویشتّمون علی الطیب ویکرهون
النجاسه ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویلبسوا الخشن من الثیاب
ویتوسدون التراب علی الخدود ویجاهدون فی الله حق جهاده....

ویشترط علی نفسه لهم: أن یمشی حیث یمشون ویلبس کما یلبسون ویرکب کما
یرکبون ویكون من حیث یریدون ویرضی بالقلیل ویملأ الارض بعون الله، عدلاً کما
ملئت جوراً یعبده الله حقّ عبادته ولا یأخذ حاجباً ولا بواباً.»^(۱)

آری! این خواست آفریدگار هستی است و او از سپیده دم آفرینش چنین مقرر
فرموده است:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ.»^(۲)

«و ما اراده کردیم بر آنان که در روی زمین به ضعف کشیده شده اند، منت نهاده و
(با ارزانی داشتن نعمتی گران بدانان) آنان را پیشوایان زمین (و زمان) قرار دهیم و
وارثان هستی سازیم و زمین را تحت اختیارشان درآوریم.»

و پیام آورش، از آن رخداد عظیم و شکوهار، اینگونه نوید داده است:

«المهدی، رجلٌ من عترتی، یقاتل علی سنتی کما قاتلت أنا علی الوحی.»^(۳)

«مهدی علیه السلام بزرگ مردی، از دودمان من است. او براساس سنت و برای احیاء و
استقرار و تحقق آن، پیکار می کند، همانگونه که من براساس وحی و تحقق هدفهای
بلند آن به پیکار برخاستم.»

۱ - منتخب الاثر، ص ۴۷۰.

۲ - سوره قصص، آیه ۵.

۳ - الامام المهدی، ص ۲۶۷.

و اینگونه امید بخشیده است:

«لن تنقضى الأيام والليالي حتى يبعث الله رجلاً من اهل بيتى يواطى اسمه اسمى
يملاها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً.»^(۱)

«گردش روز و شب هرگز به پایان نخواهد رسید تا خدای توانا بزرگ‌مردی از
خاندان مرا که هم‌نام من خواهد بود برانگیزد و او زمین را همانگونه که از ستم و
بیداد لبریز باشد از عدل و داد، آکنده سازد.»

و خواست او را اینگونه ترسیم کرده است که:

«لولم يبق من الدنيا الا يومٌ واحد، لطوّل الله ذلك اليوم حتى يملك على رجل
من اهل بيتى تجرى الملاحم على يديه ويظهر الاسلام. والله لا يخلف الميعاد.»^(۲)

«اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را به قدری طولانی
خواهد ساخت که مردی از دودمان من، بر سراسر جهان حاکم گردد. به دست آن
گرانمایه پس از استقرار حکومت عادلانه‌اش، معجزات و حماسه‌های عظیم و
پرشکوهی پدید می‌آید و اسلام بوسیله او آشکار می‌گردد. آری! خداوند هرگز در
وعده‌اش تخلف نمی‌ورزد.»

و سوگند یاد کرده است که:

«والذی بعثنى بالحق! انّ منهما مهدى هذه الامّة، اذا صارت الدّنيا هرجاً مرجاً
وتظاهرت الفتن وتقطعت السُّبل واغار بعضهم على بعض، فلاکبير یرحم صغیراً
ولا صغیر لا یوقّر کبیراً، یبعث الله عند ذلك منهما من یفتح حصون الضّلاله وقلوباً
غُلْفاً یقوم بالدّین فی آخر الزّمان كما قمت فی اوّل الزّمان.»^(۳)

«به پروردگار توانایی که مرا به حقّ به رسالت برانگیخت، سوگند باد که مهدی

۱- الارشاد، ص ۳۴۵ و منتخب الاثر، ص ۴۷۱.

۲- الزام‌الناصب، ج ۱، ص ۲۵۱، المهدی، ص ۲۳۰.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۷.

امت (آن اصلاحگر بزرگ جهانی) از نسل این دو بنده برگزیده خدا، حسن و حسین علیهما السلام است.

مردم! آنگاه که هرج و مرج پدیدار و فتنه‌ها آشکار شد و راهها ناامن گردید و مردم از غارت و چپاول حقوق و هستی یکدیگر، پروا نکردند، آنگاه که نه بزرگ بر کوچک مهر ورزید و نه کوچک بر بزرگ ادب و احترام نهاد!

آری! در چنین روزگاری، خداوند از نسل این دو پیشوای راستین حسن و حسین علیهما السلام قهرمان بزرگی را برمی‌انگیزد تا قلعه‌ها و دژهای گمراهی و ضلالت را مسخر سازد و دل‌های زنگار گرفته و نفوذناپذیر را تحت فرمان حق درآورد.

برای احیای دین و تحقق عملی مقررات الهی، پیامی خیزد همانگونه که من در آغاز اسلام و نزول قرآن شریف، به فرمان خدا بپاخاستم.»

بخش ۲

﴿ نشان از شایسته ترینها ﴾

□ در روایات

□ نشان از موسی علیه السلام

□ نشان از مسیح علیه السلام

□ از جوانترین پیام آور خدا

□ از قهرمان اصلاح و تحوّل

□ از پیشوای یکتاپرستان

□ از داود و سلیمان

□ از صالح پیامبر

□ از یونس

□ از نوح

□ از ذوالقرنین

□ از برترین پیام آوران



نشان از شایسته‌ترینها

آن فرزانه عصرها و نسلها، به تنهایی وارث همه پیام‌آوران خدا و امامان نور است. یک تنه، تحقق بخش هدفهای بلند و انسانی آنان، عصاره وجود و چکیده شخصیت و خلاصه و فشرده ارزشهای حاکم بر زندگی آنان است، همچنان که شگفت‌انگیزترین ویژگیها و نشانه‌ها و امتیازات هر کدام از آن قهرمانان تاریخساز و افتخارآفرین را با خود به همراه دارد.

او نشانه‌های بارزی از موسای کلیم علیه السلام!

ویژگیهای شگرفی از عیسای مسیح علیه السلام!

خصوصیات تحسین برانگیزی از آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، ایوب، شعیب، سلیمان، داوود، هارون، صالح، یونس، زکریا و یوسف، قهرمان زیباترین و آموزنده‌ترین داستانها را با خود دارد.

مهمتر از همه، او دربردارنده تمامی والاینها، رادمردیها، بزرگمنشیها، عدالتها، آزادگیها، مهرها، بشردوستیها، اخلاصها، عرفانها، عشقها، حماسه‌ها و نسخه‌های کامل و تمام‌عیار از سیما و سیرت محمد صلی الله علیه و آله موفق‌ترین و برترین کاروان‌سالار انسانیت است.

همانگونه که دربردارنده ویژگیهای بلند و برجسته و تاریخساز همه امامان نور و پیشوایان راستین پیش از خویشتن و سمبل و نمونه و تجسم واقعی تمامی ارزشهای/ کتابهای آسمانی است.

کوتاه سخن اینکه: آن درّ گرانمایه جهان هستی، به راستی قلب طپنده جهان بشریت، معمای بزرگ انسانیت، راز و رمز شگفت‌انگیز خلقت، و شاهکار بزرگ

و پرشکوه آفرینش بر تارک قرون و اعصار است.

از این رو، ولادت و طلوع خورشید جهان افروز وجود او، یعنی ولادت دوباره همه اینها و شکوفایی و باروری و به گل و میوه نشستن تمامی والاینها.

در روایات

۱- از چهارمین امام نور، حضرت سید الساجدین علیه السلام در این مورد:

«فی القائم منّا سنن من سنن الانبیاء علیهم السلام :

سنّة من أبینا، آدم !

وسنّة من نوح !

وسنّة من ابراهیم !

وسنّة من موسی !

وسنّة من عیسی !

وسنّة من ایّوب !

وسنّة من محمّد صلی الله علیه و آله !

وامّا من آدم ونوح، فطول العمر.

وامّا من ابراهیم، فخفاء الولادة واعتزال الناس.

وامّا من موسی، فالخوف والغیبة.

وامّا من عیسی، فاختلاف الناس فیه.

وامّا من ایّوب، فالفرج بعد البلوی.

وامّا من محمّد صلی الله علیه و آله فالخروج بالسيف. (۱)

«در قائم علیه السلام روشها و نشانه‌هایی از هفت پیامبر بزرگ خداست:

روش و نشانه‌ای از پدر انسانیت آدم علیه السلام !

سنت و نشانی از ابراهیم خلیل علیه السلام !

سنت و روشی از موسای کلیم علیه السلام

نشانی از مسیح علیه السلام

نشانی از ایوب پیامبر علیه السلام

و سنت و نشانی از محمد صلی الله علیه و آله.

اما نشانش از آدم و نوح، طول عمر آن حضرت است.

و از ابراهیم، ولادت پنهانی و کناره‌گیری از مردم و زندگی بصورت ناشناس،

و از موسی نگرانی و غیبت از برابر دیدگان مردم.

و از عیسی اختلاف مردم در ولادت و اصالت و شخصیتش.

و از ایوب پیامبر، گشایش و فرج پس از شدت و آزمایش دشوارش.

و از برترین پیامبران خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام جهانی آن حضرت با شمشیر

عدالت و تدبیر برای اصلاح بشریت.»

۲- از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام در این مورد:

«انّ فی القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله شبهاً من خمسةٍ من الرّسل:

یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله !

اما شبهه من یونس، فرجوعه من غیبة و هو شابٌ بعد کبر السن

واما شبهه من یوسف بن یعقوب، فالغیبة من خاصّته و عامّته و اختفاؤه من اخوته

واشکال امره علی ابیه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافة بینه و بین ابیه و أهله و شیعته.

واما شبهه من موسی، فدوام خوفه و طول غیبتة و خفاء ولادته و تعب شیعته من

بعده بما لقوا من الادی و الهوان الی ان اذن الله عزّوجلّ فی ظهوره و نصره و ایّده

علی عدوّه.

واما شبهه من عیسی، فاختلف من اختلف فیہ حتی قالت طائفة منهم: ما ولد و

قالت طائفة مات و قالت طائفة قتل و صُلب.

واما شبهه من جدّه المصطفی، فخروجه بالسیف و قتلہ أداء اللّٰه و أعداء

رسوله ﷺ والجبارین والطواغیت» (۱)

«به راستی که قائم آل محمد ﷺ پنج نشان از پنج پیامبر بزرگ خدا دارد:

از یونس، یوسف، موسی، عیسی و محمد ﷺ!

اما نشانش از یونس، بازگشت از دوران غیبت به جامعه در اوج جوانی و طراوت، پس از کهنسالی و عمر طولانی است.

اما از یوسف، غیبت از آشنا و بیگانه و ناشناسی او از برادرانش و مشکل شدن کار او بر پدرش یعقوب با اینکه مسافت او با خاندانش زیاد نبود.

اما از موسی، ادامه و پیوستگی نگرانی و طول غیبت و پنهان بودن ولادت اوست و نیز رنج و فشاری که پیروانش پس از غیبت او گرفتار می‌گردند و اذیت و آزار می‌بینند تا سرانجام خدای توانا او را اجازه ظهور و قیام عنایت کند و یاری خویش را بر او ارزانی دارد و او را بر دشمنان خویش پیروز گرداند.

اما از مسیح عليه السلام اختلاف مردم در مورد اوست که گروهی بر این پندار بودند که: او به دنیا نیامده و گروهی می‌گفتند: از دنیا رفته است و به صلیب آویخته شده و کشته شده است.

و اما از نیای گرانقدرش محمد ﷺ کاروان سالار انسانیت، قیام او با شمشیر عدالت و کشتن دشمنان خدا و پیامبر و نابود ساختن خودکامگان و سرکشان بداندیش و حق‌ستیز است و این نشان که با شمشیر و ترس دشمن از او، یاری می‌شد. و دیگر اینکه پرچم پرافتخار و پیروزمندش، هرگز شکست خورده بسوی او باز نمی‌گردد.»

۳- و نیز فرمود:

«انّ فيه اربع سنن من اربع انبياء:

من موسی، خائف يترقب!

ومن يوسف السجّني!

ومن عیسی مات ولم یمت!

ومن محمّد السّیف.» (۱)

«او چهار نشان از چهار پیامبر بزرگ خدا با خود دارد:

از موسی بن عمران علیه السلام خوف و نگرانی بر شرارت دشمن و خدشه وارد آمدن بر هدفهای بلند و آرمانهای والایش!

از یوسف علیه السلام قهرمان زیباترین داستانها، زندان و غیبت!

از عیسی علیه السلام گفتگوی مردم در مورد او که گروهی می‌گفتند از دنیا رفته است با اینکه چنین نبود،

و از محمّد صلی الله علیه و آله قیام شکوهمندانهاش در پرتو قدرت و همراه با شمشیر عدالت.»

۴- از حضرت امام حسین علیه السلام در این مورد:

«فی التاسع من ولدی، سنّة من یوسف و سنّة من موسی بن عمران وهو قائمنا اهل البیت یصلح الله تبارک و تعالی امره فی لیلة واحدة.» (۲)

«در نهمین فرزندم، نشان و سنتی از یوسف پیامبر و نشان و سنتی از حضرت موسی است. او قائم ما خاندان وحی و رسالت است و خدای توانا، کار ظهور و قیام او را در یک شب سامان خواهد داد.»

۵- از ششمین امام نور حضرت صادق علیه السلام در این مورد:

«انّ سنن الانبیاء وما وقع علیهم من الغیبات، جاریة فی القائم منّا اهل البیت حذو النعل بالنعل.» (۳)

«و بی تردید سنّها و شیوه‌ها و نشانه‌های پیام‌آوران خدا و غیبت‌هایی که در مورد آنان پدید آمد در قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز موبه موبه پدیدار خواهد شد.»

«وانّ الله عزّوجلّ اّبی إلا أن یجرى فیہ سنن الانبیاء فی غیباتهم وانه لا یدّ من

۱- کمال الدّین، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳، منتخب الاثر، ص ۲۰۵ و الزّام الثّاصب، ص ۶۷.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۵. کمال الدّین، ج ۱، ص ۳۴۹.

استيفاء مُدَدِ غيبتهم انّ سنن الانبياء ﷺ بما وقع من الغيبات الجارية في القائم منّا
اهل البيت حذو التعل بالتعل.»^(۱)

«بی تردید خدای فرزانه چنین خواسته است که نشانه‌ها و سنّتهای پیامبران را در
غیبت آنان، در مورد حضرت مهدی ﷺ جاری سازد و بناگزیر باید روزگار غیبت
پیامبران به پایان رسد چرا که همه سنّتهای پیامبران در قائم ما خاندان وحی و
رسالت مو به مو جریان خواهد یافت.»

۶- از هشتمین امام نور حضرت رضا ﷺ در این مورد:

«انّ الله... يصلح أمره في ليلة كما أصلح أمر كليه موسى (ع) ليقتبس لاهله ناراً
فرجع وهو رسولٌ نبى.»^(۲)

«به راستی که خدای توانا، کار بزرگ ظهور و قیام دگرگون‌ساز حضرت مهدی ﷺ را
ظرف یک شب فراهم می‌آورد و همه کارهایش را برای اصلاح زمین و زمان، سامان
می‌بخشد همانگونه که کار رسالت موسی ﷺ را در یک شب سامان بخشید. آنگاه که
او برای آوردن آتش برای گرم شدن خانواده‌اش رفت، امّا با مقام والای رسالت و
افتخار سفارت، بازگشت.»

۷- و نیز فرمود:

«اذا ظهر القائم ﷺ ظهر برآية رسول الله وخاتم سليمان وحجر موسى
وعصاه.»^(۳)

«و آنگاه که قائم آل محمد ﷺ آشکار گردد با پرچم پیامبر و انگشتر سلیمان و
سنگ و عصای موسی، ظهور خواهد کرد.»

۸- و نیز امام صادق ﷺ فرمود:

«عليه قميص رسول الله ﷺ الذي كان عليه يوم أحد وعمامته السحاب ودرع

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶، منتخب الاثر، ص ۴۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

رسول الله ﷺ السابعة وسيف رسول الله ﷺ ذوالفقار» (۱)

«آن گرانمایه عصرها و نسلها به هنگامه ظهور، پیراهن پیغمبر را که در پیکار احد به تن داشت، به تن دارد و عمامه سحابش را بر سر، زره فراخ پیامبر را می پوشد و ذوالفقار را که شمشیر پیامبر بود، در دست مبارکش دارد.»

۹ - حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

«انّ ابني هو القائم من بعدی و هو الّذی یجری فیہ سنن الانبیاء بالتعمیر والغیبة...» (۲)

«این گرامی فرزندانم، همان قائم آل محمد علیهم السلام است که پس از من، پیشوای شما خواهد بود و هموست که نشانها و سنتهای پیامبران علیهم السلام از عمر طولانی تا غیبت و ... در مورد او مقرر شده است.»

این اشاره‌ای بود به بحث و اینک توضیح بیشتر.

نشان از موسی علیه السلام

او شباهت بسیاری به موسای کلیم، آن پیامبر بزرگ خدا دارد.

موسی علیه السلام دوران بارداری مادرش، مراحل رشدش در عالم رحم و ولادتش، بطور پنهانی و دور از چشم جاسوسان و جلادان رژیم سیاهکار حاکم، انجام پذیرفت.

در زندگی پرفراز و نشیب خویش، دو غیبت کوتاه مدت و بلند مدت بسوی میقات و مدین داشت که نخستین آن بیست و هشت سال و دومین غیبت آن حضرت، چهل شب به طول انجامید و در هر دو غیبت، جامعه و مردم از برکت وجود او به ظاهر بی بهره بودند. (۳)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰، الزام الناصب، ص ۱۸۹.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴۴ و منتخب الاثر، ص ۲۲۷.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

او زیر فشار رژیم سفاک و فرعونى بود و جان گرامیش در خطر. (۱)

مردمش در دوران غیبتش، در سخت‌ترین فشارها و سهمگین‌ترین استبداد، اختناق و سانسور گرفتار بودند که پسرانشان را اعدام و دخترانشان را به خدمت می‌گماشتند. (۲)

او همسخن و همراز با خدا بود و خدای جهان‌آفرین با او سخن می‌گفت. (۳)
 خداوند به دست آن حضرت، معجزاتی شگرف و بزرگ پدید آورد. معجزاتی همچون عصای مشهور، ید بیضاء، (۴) شکافته شدن صخره و سنگ و جاری شدن چشمه‌های دوازده‌گانه از آن (۵) بلعیده شدن دشمن فریبکارش «قارون» به وسیله زمین (۶) و فرعون و سپاهیانش به وسیله امواج خروشان نیل. (۷)

و سرانجام کار بزرگ رسالت و نبوت و قیامش برای نجات مردم دریند و در انتظارش را، خدای توانا در یک شب سازمان داد. (۸)

فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام در همه این موارد به موسای کلیم، آن پیامبر بزرگ، شباهت دارد و چکیده‌ای از ویژگیها و امتیازات او را خداوند به این اصلاحگر بزرگ جهانی، عنایت کرده است.

آری! همانگونه که بیدادگران سیاهکار عصر موسی علیه السلام در رویارویی با اراده تاریخساز آفریدگار هستی، خیره‌سرانه نقشه‌ها کشیدند و مکرها اندیشیدند تا از

۱ - سوره قصص، آیه ۲۱.

۲ - سوره بقره، آیه ۴۹.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

۴ - سوره اعراف، آیه ۱۰۸.

۵ - سوره بقره، آیه ۶۰ و اعراف، آیه ۱۶۰.

۶ - سوره قصص، آیه ۸۶ و ۷۹.

۷ - سوره قصص، آیه ۸۱.

۸ - سوره طه، آیه ۱۰ و سوره نمل، آیه ۷.

ولادت آن قهرمان دگرگون‌ساز و ستم‌سوز، جلوگیری کنند و به خیال خام خویش، همچنان خود، روند تاریخ را رقم زنند و یگانه‌تاز میدانها باشند و بذر شقاوت و تباهی کشت کنند، درست، خلافت سیاه‌کار و ریابیشه «بنی عباس» نیز در همان حال و هوا بود و با همه وجود و امکانات و کید و مکر شیطانی بر این پندار بود که از تحقق وعده خدا و اراده تاریخ‌ساز او، در مورد ولادت آخرین امام نور و رشد و بقای او و سرانجام ظهور ستم‌سوز و عدالت‌آفرین و نجات‌بخشش جلوگیری نماید و به همین جهت هم پدر گرانمایه آن قهرمان موعود را، در دل اردوگاه نظامی و در حلقه جاسوسان و مزدوران تیره‌بخت و مسخ شده رژیم، زندانی ساخت تا بدینوسیله از کوچکترین رویداد در بیت رفیع خاندان وحی و رسالت باخبر باشد، غافل از اینکه اراده‌ای قادر و آگاه بر کران تا کران طبیعت و تاریخ، حاکم است و هرگز وعده و سنت او، تخلف‌پذیر نخواهد بود.

وعده قطعی و نوید تخلف‌ناپذیرش در کتاب آسمانی این است که:

«ما بر آن هستیم که بر پایمال شدگان و تضعیف شدگان روی زمین، نعمت ارزانی داریم و آنان را به برکت آگاهی و تقوا، پیشوایان عصرها و نسلها ساخته و ارثان زمین و زمان سازیم.»

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوْثِينَ.»^(۱)

و نیز این گونه است که:

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده فرمود که در روی زمین، آنان را جانشین دیگران سازد همانگونه که مردمی را که پیش از آنان بودند جانشین دیگران ساخت و دینشان را که خود برایشان پسندیده است، استوار سازد و هراسشان را به امنیت و آرامش خاطر تبدیل نماید...»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...» (۱)

و نیز این چنین است که:

«هان ای بشریت! بدانید که خدا زمین و زمان را پس از مردنش زنده می‌کند.»

«إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» (۲)

و نیز بر این اساس است که:

«ما در زبور - پس از تورات - نوشتیم که این زمین را بندگان شایسته کردار ما به

میراث خواهند برد.»

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.» (۳)

و این چنین است که:

«کفرپیشگان ستمکار بر این پندارند که نور خدا را با دهانهای خویش خاموش

سازند، اما خداوند، کامل کننده نور خویش است گرچه کافران را خوش نیاید.»

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.» (۴)

و تاریخ گواه است که همانگونه که زورپرستان کوردل عصر طلوع «کلیم الله» از

تحقق وعده تغییرناپذیر خدا، بس عاجز و زبون بودند و او به اراده خدا در قلمرو

قدرت پوشالی آنان به دنیا آمد و در نظارت و تدبیر او، در خانه دشمنانش به رشد و

توانمندی رسید و در پرتو اراده خدا و فرمان تاریخ ساز او، آن بساط سیاه بیداد و

شقاوت و رذالت را به امواج توفنده نیل سپرد.

ارتجاع و امانده و ریاکار عباسی، نیز با همه سیاهکاریها و شقاوتها و رذالتهايش،

سرانجام بینی اش به خاک مذلت مالیده شد و همه نقشه هایشان عقیم و بی اثر ماند

۱ - سوره نور، آیه ۵۵.

۲ - سوره حدید، آیه ۱۷.

۳ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۴ - سوره صف، آیه ۸.

و درست در سحرگاه جاودانه و مبارک پانزده شعبان به سال ۲۵۵ هجری بود که در همان شهر تاریخی و پرخاطره و در همان خانه پاینده و جاودانه‌ای که سرانجام برای همیشه تاریخ، نقطه امید و برای تمامی عصرها و نسلها، نویدگر صلح و آزادی و برای آگاهان و شایسته‌کرداران، اصلاحگران و متفکران، الهام بخش توحید و تقوا و بهاران رهایی و نجات گردید.

آری! در آنجا و در حلقه محاصره دژخیمان و جاسوسان خلافت بود که در پرتو قدرت خدا، دروازه سحرگشوده شد و با آغاز بامدادی خجسته،

سپیده‌ای پرخاطره،

صبحی روشن،

فجری جاودانه،

روزی امیدبخش،

و لحظاتی نشاط آفرین و گرمی و دوست داشتنی،

دوازدهمین خورشید جهان‌افروز خاندان وحی و رسالت، حضرت مهدی علیه السلام

جهان را به نور وجودش نورباران ساخت.

آمد تا...:

با درخشش نخستین اشعه نور وجودش، سینه سیاه افق را بشکافد و پرده‌های ضخیم و سنگین ظلمت و سیاهی و ارتجاع را که ماورای افقها را یکسره تیره و تار می‌نمود، پاره نموده و ستاره سیاه تباهی و تیرگی را کنارزند.

آمد تا شبستان سرد و یخ‌زده بشریت را نور و حرارت بخشد.

آمد تا آتش هستی سوز فتنه‌ها را خاموش سازد.

آمد تا بساط ننگین استبداد و خودکامگی و خودمحوری را درهم نوردد.

آمد تا میکروب‌کشنده سانسور و اختناق را براندازد.

آمد تا سیاهیهای ظلم و بیداد و تباهی آن را در ابعاد گوناگون فکری، فرهنگی،

هنری، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، قضایی، شغلی، خانوادگی، فردی و ... همه را از کران تا کران زمین و زمان، از بیخ و بن، برکنند.

آمد تا فاصله‌های هولناک طبقاتی را از میان بردارد.

آمد تا گروه‌بندیها، باند بازیها، حزب پرستیها، خط کشیهای تفرقه افکنانه و شرک آلود را پایان بخشد.

آمد تا خرافات، اوهام، تعصبات کور، جهالتها، ناآگاهیها، خفتها، خواریها، فرومایگیها، چاپلوسیها، وابستگیها، دنباله‌رویها، بت‌تراشیها، بت‌پرستیهای مدرن، فقرها و نیازها، فریب و ریا، بازی با ارزشها و باورهای مقدس و مورد احترام را بردارد.

آمد تا جبّاران را در هم شکند، همه جا را مرکز انوار خدا سازد، دانش و فرهنگ وحی و رسالت را بگسترده و عقول و اندیشه‌ها را به اوج کمال برساند، عدالت را در کران تا کران گیتی حاکم سازد.

موهبت آزادی و آزادگی را به مردم ارمغان آورد، رفاه و آسایش، صنعت و تکنولوژی، غنی و بی‌نیازی، صفا و درستی، برابری و برادری، بهزیستی و بهروزی، سعادت و نیک‌بختی، معنویت و عرفان، پرواپیشگی و وجدان، شرافت و واقعیت، امید و شور، نشاط و طراوت و بهاران زندگی و گلها و گل‌بوته‌های ارزشهای انسانی و اخلاقی را در مزرعه جانها و دلها و جامعه‌ها بپرورد و شکوفا سازد.

آمد تا اسلام را نوسازی کند، شاخ و برگها و پیرایه‌ها و خرافات و بافته‌های دروغین بنام دین را از آن بزند و با پاک ساختن آن از افکار منحط جاهلان و دستهای آلوده مغرضان و آمیخته شدن به سلیقه‌های شخصی، بدان حیات نوین بخشد.

آمد تا نشان دهد که زندگی اسلامی چگونه است؟

سیستم و روش و نظام مورد نظر قرآن و عترت کدام است؟

عدالت پیامبر ﷺ و دادگری امیرمؤمنان علیه السلام یعنی چه؟

و زندگی و سعادت، امنیت و صلح جهانی، رعایت حقوق بشر و انسان دوستی

مردم خواهی و رهبری انسانها بسوی پرفرازترین قلّه کمال و جمال، چگونه است.
 «لیریکم کیف عدل السیره ویحیی میّت الکتاب والسّنة.»^(۱)
 آری! او بسان «کلیم الله» و در شرایط ویژه‌ای جهان را به نور وجودش روشن ساخت.

ششمین امام نور، حضرت صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«انّ فرعون لما وقف علی أنّ زوال ملکه علی ید مولود من بنی اسرائیل أمر أصحابه بشقّ بطون الحوامل من نساء بنی اسرائیل حتّی قتل فی طلبه نیفاً وعشرین ألف مولود وتعذّر علیه الوصول الی قتل موسی بحفظ الله ...

وكذلك بنو امیّه وبنو العباس لما وقفوا علی زوال ملك الامراء والجبابرة منهم علی ید القائم منّا ناصبوا العداوة ووضعوا سیوفهم فی قتل أهل بیت رسول الله وإبادة نسله، طمعاً منهم بالوصول الی قتل القائم فابی الله أن یكشف امره بواحدٍ من الظلمه: «... ویأبی الله إلاّ أنّ یتیم نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.»^(۲)»^(۳)

«آنگاه که فرعون، رهبر خودکامه مصر، دریافت که رژیم بیدادش به دست کودکی از بنی اسرائیل نابود خواهد شد، دستور داد تا شکم زنان باردار بنی اسرائیل را بدرند و آنجا بود که در جستجوی آن کودک موعود، بیش از بیست هزار نوزاد را نابود کرد، اما توان کشتن موسی را نیافت و او در پرتو قدرت بی‌مانند و حفاظت خدای توانا زنده ماند و بارگاه بیداد فرعون را درهم کوبید و وعده خدا به انسانها تحقق یافت. جریان دودمان اموی و «عبّاسی» نیز با خاندان پیامبر اینگونه است. آنان نیز هنگامی که دریافتند که استبداد سیاه آنان و دیگر بیدادگران تاریخ، به دست توانای قائم ما نابود خواهد شد؛ از این رهگذر با ما خاندان وحی و رسالت به دشمنی/

۱ - نهج البلاغه.

۲ - سوره توبه، آیه ۳۲.

۳ - ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۱۶، منتخب الاثر، ص ۲۰۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰.

و کینه توزی پرداختند و با همه قدرت و شقاوت به کشتن اهل بیت برخاستند تا به پندار بیهوده و پوچ خویش، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را از میان بردارند.

اما خدای توانا هرگز اجازه نداد که رازش بر آنان فاش شود و کسی توان زیان رساندن به آن وجود گرانمایه و عزیز را داشته باشد، چرا که خدای توانا جز به کمال رساندن نور خویش اذن نمی دهد، گرچه کافران (بداندیش) را خوش نیاید. و شگفت انگیزتر از آن، روایتی است که بیش از دو قرن پیش از ولادت امام عصر علیه السلام از زبان چهارمین امام نور، حضرت زین العابدین علیه السلام صادر شده و در آن، هم از ولادت آن اصلاحگر بزرگ در شرایط و روزگاری بسان شرایط حضرت موسی علیه السلام سخن رفته است و هم از غیبت غمبار آن حضرت و هم از شرارت بداندیشانی چون «جعفر کذاب» که نام و لقب و مزدوری او برای دستگاه حق ستیز خلافت فراتر از دویست سال پیش از ولادتش ترسیم شده است.

«کائی بجعفر الکذاب وقد حمل طاغیة زمانه علی تفتیش أمر ولی الله والمغیب فی حفظ الله والموکل بحرم ایبه جهلاً منه بولادته وحرصاً منه علی قتله ان ظفر به ...»^(۱)

«چنان است که گویی با چشم خویشتن می نگریم که جعفر کذاب، استبدادگر عصر خویش را به تفتیش و تجسس و به منظور دستیابی به ولی خدا و حجّت حق، وسوسه و وادار می کند؛ اما آن خورشید رخ کشیده در پس ابرهای غیبت، در پرتو حراست و حفاظت خداست و تلاش مذبوحانه و شرربار جعفر، این عنصر حقیر، بخاطر نادانی و جهالت او به ولادت مهدی علیه السلام و طمع دراز میان برداشتن اوست که اگر دست یابد دریغ نمی دارد ...»

و از پدر گرانمایه اش حضرت عسکری علیه السلام در این مورد است که:

«وضع بنو امیّه و بنو العباس سیوفهم علینا لعلّین أحدهما انهم کانوا یعلمون لیس لهم فی الخلافة حقّ فیخافون من ادعائنا ایّها و تستقرّ فی مرکزها، فسعوا فی قتل

اهل بیت رسول الله و ابادة نسله طمعاً فی الوصول الی منع تولد القائم علیه السلام او قتله فابی الله ان یکشف امره لواحد منهم الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون.»^(۱)

«دو رژیم بیداد اموی و عباسی، شمشیرهای بیداد خویش را بر ضد ما خاندان وحی و رسالت تیز کردند، چرا که آنها به خوبی دریافته بودند که در پیشوایی بر جامعه، حقی ندارند و از ترس اینکه مبادا خلافت و پیشوایی جامعه به جایگاه حقیقی و اصلیش بازگردد و در آنجا استقرار یابد به کشتن خاندان وحی و رسالت و از میان برداشتن نسل پاک پیامبر صلی الله علیه و آله کمر بستند. بدان امید شوم که از ولادت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جلوگیری کنند و یا او را بکشند، اما خدای توانا اراده فرمود که ولادت او را بر هیچ یک از بدخواهان او آشکار نسازد و نور هدایت خویش را به وسیله او به کمال رساند گرچه شرک گرایان را خوش نیاید.»

نشان از مسیح علیه السلام

آن گرانمایه عصرها و نسلها از مسیح علیه السلام نیز نشانه ها دارد.

مادر مسیح علیه السلام برترین بانوی عصر خویش بود و مادر گرانمایه او نیز سالار بانوان روزگار خویش.

مسیح علیه السلام در عالم رحم، هم با خدای خویش نیایش و راز و نیاز می کرد و هم با مادرش همراز و همسخن بود و آن گرانمایه عصرها و نسلها نیز، همسخن مادرش بود و هم سوره «قدر» را تلاوت می کرد.

مسیح علیه السلام در گاهواره خویش سخن آغاز کرد و او نیز در نخستین لحظات پس از ولادت به خواست و قدرت خدا، لب به سخن گشود و با طلوع خویش، بی درنگ ندای توحید و توحیدگرایی و بانگ شکوه و عظمت خدای را بر بام گیتی، سر داد.

مسیح علیه السلام هر سه روز حساس و سرنوشتساز زندگیش، یعنی: «روز ولادت»، «روز طلوع در سرای ابدی» و «روز برانگیخته شدنش» مبارک است؛ و خدای

جهان افروزش بر این سه روز پرخاطره او، درود می فرستد. (۱)

آن گرامیتر از مسیح نیز همینگونه است.

خداوند، طلوع خورشید جهان آفرین را گرامی می دارد و به دنیا آمدنش را خوشامد می گوید.

از حضرت عسکری علیه السلام آورده اند که فرمود:

«لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكِينَ فَحَمَلَاهُ إِلَى سَرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ لَهُ: «مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِنَصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِيَّ عِبَادِي، آيَاتِ اِنِّي بَكَ أَخَذْتُ وَبِكَ أَعْطَيْتُ وَبِكَ أَعْفُو وَبِكَ أَعَذِّبُ ... فَانَّهُ فِي ضَمَانِي وَكَنْفِي وَبِعَيْنِي إِلَى أَنْ أَحِقَّ بِهِ الْحَقُّ وَازْهَقَ بِهِ الْبَاطِلُ ...» (۲)

«هنگامی که پروردگارم، مهدی این امت را به من ارزانی داشت دو فرشته را گسیل داشت، آن وجود گرانمایه را به عالم بالا بردند، به گونه ای که بسان نیای گرانقدرش محمد صلی الله علیه و آله به اوج قرب معنوی با خدا نایل آمد و از نظر معنوی در برابر او قرار گرفت. آنگاه آفریدگارش ضمن خوش آمدگویی به او فرمود: «آفرین بر تو بنده برگزیده ام! که دین حق را یاری خواهی کرد و فرمان مرا بر همه آشکار و در چشم انداز مردم قرار خواهی داد و بندگانم را به راه والا و درستیها هدایت خواهی کرد. من تصمیم گرفته ام که به برکت تو و بخاطر تو، نعمتها را ارزانی دارم و به احترام تو لغزشکاران را ببخشایم و بخاطر تو تبهکاران را کیفر کنم.

و آنگاه به آن دو فرشته مأمور ندا داد که: «هان ای فرشتگان من! او را بسوی پدر گرانقدرش بازگردانید و پیام ما را به او برسانید که در مورد سلامت و حیات و جان و آینده او نگران مباش که اینها به عهده ما می باشد و ما او را در کنف حمایت و حفاظت و نگهبانی خویش از گزندها و شرارت های بداندیشان حفظ خواهیم کرد تا به برکت او و به دست توانایش و در پرتو تدبیر و کارایی بی نظیر او، حق و عدالت را

۱ - سوره مریم، آیه ۳۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

در زمین و زمان تحقق ببخشیم و باطل و بیداد را نابود سازیم.»
حضرت مسیح به صراحت قرآن شریف، لحظاتی پس از ولادت، بهانه جویان اسرائیلی را که گرداگرد گاهواره‌اش را گرفته بودند، مخاطب ساخت که:

«هان ای مردم! من بنده خدا و فرستاده او هستم!

او به من کتاب داده و مرا پیامبر خویش، گردانیده است.

و هر جا که باشم به من برکت داده و تا زنده‌ام به نماز و زکات توصیه کرده است و نیز مرا به نیکی نمودن به مادر گرانمایه‌ام سفارش فرموده و گردنکش و شقاوت پیشه‌ام نساخته است.

درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دگر باره زنده و برانگیخته می‌گردم.»^(۱)

و حضرت مهدی علیه السلام نیز پس از ولادت، بی‌درنگ لب به سخن گشوده و فرمود:
«ستایش از آن خداوندگاری است که پروردگار جهانیان است و درود جاودانه و

بی‌پایان بر پیام‌آور مهر و عدالت، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان گرانمایه‌اش باد!

بیدادگران سیاهکار بر چنین پندارند که حجّت خدا و آخرین جانشین معصوم پیامبرش از میان رفته است (چه پندار ابلهانه و بی‌اساسی!!) اگر خدا فرمان ظهور و اجازه سخن دهد، تردیدها و تردیدافکنها از میان خواهد رفت و همگان خواهند دانست که حجّت خدا دیده به جهان گشوده و در پرتو قدرت و حمایت اوست و وعده خداوند قطعی است.»

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين زعمت الظلمة أنّ

حجّة الله داخضة ولو أذن لنا في الكلام لزال الشك.»^(۲)

و فرمود:

«با همه وجود گواهی می‌دهم که معبودی جز یکتا آفریدگار جهان نیست و نیای

۱ - سوره توبه، آیه ۳۰ - ۳۲.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵.

بزرگوارم محمد ﷺ پیامبر برگزیده اوست و پدر گرانمایه ام علی علیه السلام پیشوای توحیدگرایان و جانشین بلافصل اوست و همینگونه پدران گرانقدرم یکی پس از دیگری از حضرت حسین علیه السلام تا حضرت عسکری که درود خدای بر آنان باد همگی بندگان شایسته، وارسته و برگزیده خدا و جانشینان راستین پیام آور او و حجتهای خدا بر روی زمین بودند.

آنگاه نام گرامی یکایک آنان را برشمرد تا به نام مبارک خویش رسید. (۱)

آنگاه به تلاوت کتاب نور پرداخت:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ.» (۲)

«و ما برآنیم که بر پایمال شدگان روی زمین، نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان راستین ساخته و وارث زمین و زمان گردانیم و به آنان در روی زمین اقتدار و امکانات گسترده بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیانسان چیزی را که از آن می ترسیدند، همان را نشان دهیم.»

ششمین امام نور حضرت صادق علیه السلام در مورد این آیه شریفه فرمود:

«وَاللَّهِ إِنَّ تَنْزِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَتَأْوِيلَهَا فِينَا.» (۳)

«بخدای سوگند! فرود این آیه در مورد بنی اسرائیل است، اما تأویل آن در مورد

ما خاندان وحی و رسالت می باشد.»

و دولب مبارکش با دنیایی شور و عرفان به این آیات الهی، مترنم گشت:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳.

۲ - سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۶.

جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۱)

«خدای یکتا گواهی داد و فرشتگان و دانشمندان نیز گواهی دادند که هیچ خدایی برپای دارنده عدل، جز او که یکتا آفریدگار توانای هستی می باشد، نیست. خدایی جز او نیست که پیروزمند و فرزانه است. بی تردید تنها دین پذیرفته شده در نزد خدا اسلام است و کسانی که به آنان کتاب داده شده است، هرگز راه اختلاف نرفتند مگر پس از آنکه به درستی و حقانیت آن دین، آگاه شدند و نیز از روی حسد چنین به بیراهه رفتند.

آنان که به آیات خدا کفر ورزند باید بدانند که او به زودی به حسابها رسیدگی خواهد نمود.»

سپس نیایشگرانه فرمود:

«بار خدایا! آنچه را به من و بوسیله من به محرومان و رنجدیدگان پروا پیشه و عدالت خواه و درست اندیش وعده فرموده ای، جامه عمل پوشان و کار بزرگ مرا به سامان آور!»

گامهایم را استواری بخش و وعده تخلف ناپذیر خویش را تحقق ده و زمین و زمان را، در فرجام شکوهمند تاریخ و آینده جهان بوسیله من از عدل و داد لبریز ساز!»

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي!

وَأَتَمِّمْ لِي أَمْرِي!

وَتَبِّتْ وَطْأَتِي!

وَأَمَلْأَبِي الْأَرْضِ عَدْلًا وَقِسْطًا.» (۲)

و دیگر اینکه مسیح علیه السلام به اراده حکیمانه الهی، غیبتی بس طولانی دارد و به هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام او نیز از آسمان فرود آمده و به امامت آن اصلاحگر

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵.

۲- بحار الانوار ج ۵۱، ص ۱۵ و ۲۲۰، المهدی، ص ۱۶۷ و منتخب الاثر، ص ۲۵۹.

بزرگ آسمانی، نماز می‌گزارد و آن گرامی نیز دارای غیبتی طولانی است و این نشانه را نیز از مسیح علیه السلام دارد.

ششمین امام نور حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«انّ الله تعالى أدار في القائم منا ثلاثة أدارها في ثلاثة من الرّسل:

قدّر مولده تقدیر مولا موسى،

وقدّر غيبته تقدیر غيبة عيسى،

وقدر أبطائه تقدیر أبطاء نوح،

وجعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح (اعنى الخضر)، دليلاً على عمره.»^(۱)

«خداوند، سه ویژگی از سه تن از پیام‌آوران بزرگ خویش را در وجود گرانمایه

قائم ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری ساخته است:

جریان ولادت آن حضرت را بسان ولادت موسی، قرار داده است.

و غیبت طولانی‌اش را بسان غیبت طولانی حضرت مسیح، مقرر فرموده است.

و عمر طولانی او را بسان عمر طولانی نوح پیامبر، ساخته است.

و آنگاه به بنده شایسته کردارش، خضر، عمری بس طولانی ارزانی داشته است

تا حجّت و دلیل عمر طولانی قائم علیه السلام باشد.»

او بدینگونه، جهان را به نور وجودش نورباران و فضای تیره و غمبار شهر

تاریخی سامرا را عطراگین و کشور پهناور اسلامی را که دریند استبداد و ارتجاع

دست و پا می‌زد، روشن ساخت.

بر بازوی پراقتدارش به قدرت آفریدگارش، این آیه شریفه نقش بسته بود تا جبهه

تجاوزکار استبداد و ارتجاع و استعمار را هشدار می‌سخت باشند که عمر فریب، ریا،

دغل و تجاوز، رو به پایان است.

«جاء الحقُّ و زهق الباطلُ، إنّ الباطلَ كان زهوقاً.»^(۲)

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰.

۲ - سوره الاسراء، آیه ۸۱.

«حق آمد و باطل رفت، چرا که باطل به راستی نابود شدنی است.»
و این آیه شریفه با نور روی بازویش نوشته شده بود تا به آزادمنشان، خداجویان، خداخواهان، خداپرستان و ارزش طلبان راستین، نویدی باشد که بهاران عدالت و آزادی و ایمان و تقوا و نیک بختی و سعادت و بهروزی و بهزیستی و رفاه و بی نیازی و امنیت و صلح جهانی به معنای واقعی آن، با ظهور یار و استقرار دولت کریمه او در پیش است.

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ ...» (۱)

در حالی که هنوز هیچ کس توان نزدیک شدن بدان مولود پرشکوه مبارک را در خود نمی دید، بانوی بزرگ خاندان وحی و رسالت، آن عابده فاضله، عالمه، علویه، فرزانه و آن بانوی شیردل و پراخلاص که دخت گرانقدر حضرت جواد علیه السلام و خواهر و همسنگر امام هادی علیه السلام و عمه گرانمایه و رفیق راه و رازدار حضرت عسکری علیه السلام بود به دستور پدر گرانمایه او، بدان مولود مبارک نزدیک شد و فرمان یافت تا او را نزد پدر برد و این در شرایطی بود که لحظاتی پیش و به هنگام ولادت پرده ای از اسرار غیبت، آن کودک شکوهمند و مام پرفضیلت و پرواپیشه اش را از این بانوی مورد اعتماد و شایسته، یعنی حضرت حکیمه نیز جدا ساخته بود و او این رخداد بهت آور و شگرف را سریع به حضرت عسکری علیه السلام گزارش نموده و چاره جویی کرده بود و آن حضرت به آن بانوی محدثه و آگاه دلداری داده بود که: نگران نباش! چرا که کودک و مادر، هر دو در پناه خدا هستند و هنگامی که با توکل به خداوند دگرباره به غرفه ولادت بازگردد، هر دو را همانجا خواهی یافت! و چنین هم شد.

آن بانوی بزرگ، نوزاد پرشکوه را به پیشگاه پدرش برد و حضرت عسکری علیه السلام با تماشای جمال دل آرای فرزند گرانمایه و جانشین پاک و پرشکوهش، در حالی که سرور و شادی در دیدگان جذّابش موج می زد و دانه های درشت اشک شوق، از جام دیدگانش بسان دانه های مروارید بر گونه هایش می غلطید با همه وجود، دست

نیاز به بارگاه آن بی نیاز آورد و نیایشگرانه فرمود:

«سپاس خدای را که مرا زنده نگاه داشت و از امواج فشار و خطر، حراست فرمود تا جانشین معصوم و پیشوای راستین پس از خویشتن را که از من است با دیدگان خویش نظاره کنم ...»

«الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدى ...»
 زعموا أنهم يريدون قتلى ليقطعوا نسلي و قد كذب الله قولهم والحمد لله... ابني
 هذا هو الامام ...»^(۱)

و آنگاه دستور داد تا آن کودک نور را به سوی مادرش بازگرداند تا دیدگانش بدو روشن گردد و اندوهش بر طرف شود و بداند که وعده خدا حق است اما بیشتر مردم نمی دانند.

از جوانترین پیام آور خدا

او از «یحیی» علیه السلام آن پیامبر جوان و پرتلاش نیز نشانه‌ها داشت. از جمله آن ویژگیها و نشانه‌ها این بود که:

خداوند همانگونه که به پیام آور پرشورش حضرت یحیی علیه السلام در مرحله کودکی و نوجوانی، دانش و حکمت گسترده و قدرت داوری دقیق و عمیق و عادلانه‌ای را در پیچیده‌ترین مسایل و مشکلات ارزانی داشت و به او توان و اقتدار پاسخگویی و حل نیازهای جامعه را داد و او را نشانه‌ای از قدرت بیکران و دانش بی پایان خویش برای جهانیان برشمرد؛ درست همانگونه بدان مولود گرانمایه بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام نیز در پرتو قدرت و حکمت خویش در خردسالی و کودکی مقام پرفراز امامت و موهبت شکوهمند ولایت راستین، ارزانی داشت.

به او از سر مهر و محبت سرشارترین دانشها،

ژرف‌ترین بینشها،

عمیق‌ترین حکمتها،
 رساترین دورنگریها،
 بلندترین افکار،
 تابناک‌ترین اندیشه‌ها،
 گویاترین زبانها،
 پرجاذبه‌ترین سخنها،
 استوارترین ایمانها،
 پرمهرترین قلبها،
 پرشهامت‌ترین دلها،
 انسانی‌ترین ویژگیها،

و عطرآگین‌ترین جانها از ارزشهای والای الهی و انسانی که به تمامی پیام‌آورانش عطا کرده بود، همه را یک جا بدو ارزانی داشت.

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا * وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.» (۱)

«هان ای یحیی! کتاب را با قدرت و قوت بگیر!

و در کودکی و خردسالی به او دانایی دادیم.

و به او شفقت کردیم و پاک و پاکیزه‌اش ساختیم و او پرهیزکار بود.

به پدر و مادرش نیکی می‌نمود و جبار و گردنکش نبود.

درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که دگر باره زنده

برانگیخته می‌شود.»

پیامبر گرامی ﷺ در این مورد فرمود:

«إِنَّ خَلْفَانِي وَأَوْصِيَانِي وَحَجَّ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي، الْإِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلَيَّ
وَأَخْرَهُمُ الْمَهْدِيَّ.

أَلَا! إِنَّ أِبْرَارَ عَتْرَتِي وَأَطْيَابِ أَرْوَمَتِي، أَحْلَمَ النَّاسَ صَغَارًا وَأَعْلَمَ النَّاسَ كِبَارًا.
أَلَا! وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمْنَا وَبِحُكْمِ اللَّهِ حَكَمْنَا وَمَنْ قَوْلٍ صَادِقٍ سَمِعْنَا فَإِنْ
تَتَّبَعُوا أَثَارَنَا تَهْتَدُوا بِبَصَائِرِنَا. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا يَهْلِكْكُمْ اللَّهُ بِأَيْدِينَا، مَعْنَا رَايَةُ الْحَقِّ مَنْ
تَبِعَهَا لِحَقٍّ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرِقَ.

أَلَا! وَبِنَا يُدْرِكُ تِرْوَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَبِنَا تَخْلَعُ رِبْقَةُ الذُّلِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَبِنَا فَتْحُ لَابِكُمْ
وَبِنَا يُخْتَمُ لَكُمْ.»^(۱)

«به راستی که جانشینان و پیشوایان راستین و حجت‌های خدا پس از من بر مردم
دوازده نفرند که نخستین آنان علی علیه السلام است و آخرین آنها مهدی علیه السلام.

هان ای مردم! بهوش باشید که نیکان دودمان من و پاکان و شایستگان بستگان
من، در دوران کودکی و خردسالی حلیم‌ترین و فرزانه‌ترین مردمان و در بزرگی و
بزرگسالی داناترین و عالم‌ترین آنان هستند.

مردم! بهوش باشید که ما خاندانی هستیم از دانش بیکران خدا به ما آموخته‌اند و
از حکمت و فرزاندگی او به ما ارزانی داشته‌اند. ما آگاهیها و دانشهای خویش را از
گفتار راستگوی مورد تصدیق فرا گرفته‌ایم.

از این رو، اگر از آثار ما پیروی کنید با روشنگریها و بصیرت‌های ما، راه درست را
خواهید یافت و اگر از ما پیروی نکنید به خواست خدا و به دست ما، نابود
خواهید گشت.

مردم! بدانید که پرچم حق و راستی و نجات در دست ماست. کسی که با آن
همگام و همراه باشد به واقعیت می‌رسد و کسی که از آن عقب بماند، در امواج
گرداب هلاکت، غرق خواهد گشت.

هان ای مردم! داد هر انسان با ایمانی به دست ما از بیدادگران گرفته می‌شود

و طوق ذلت و خفت به دست ما از گردن شما برداشته می‌شود.

آغاز هستی به دست ما شروع گردید و نه به دست شما و فرجام شکوهمند آن نیز بوسیله ما تحقق خواهد یافت، نه بوسیله شما.»

و نیز فرمود:

«اثنا عشر من أهل بيتي أعطاهم الله فهمي وعلمي وحكمتي وخلقهم من طينتي. فويل للمتكبرين عليهم بعدى القاطعين فيهم صلتى ما لهم؟ لا انا لهم الله شفاعتى...»^(۱)

«دوازده تن از خاندان من هستند که خداوند دانش و فهم و حکمت و فرزاندگی مرا به آنان نیز ارزانی داشته است.

و آنان را از خاک و گل من آفریده است، از این رو، وای بر آنانی که پس از من بر آنها فخر فروشند و در برابر آنها تکبر ورزند و پیوند مرا در مورد آنها بگسلند. چنین گمراهانی را چه رسد؟ خدای ایشان را از شفاعت من، محروم سازد.»

و یازدهمین امام نور، در همین مورد خطاب به آن خورشید جهان‌افروز فرمود:
«أبشر يا بَنِي! فأنت صاحبُ الزَّمانِ وأنت المهدى وأنت حجَّةُ الله على أرضه وأنت ولدى ووصي.»^(۲)

«فرزند گرانمایه‌ام! تو را مژده باد که صاحب زمان هستی و مهدی امت و حجّت خدا بر روی زمین و فرزند و جانشین من.»

از قهرمان اصلاح و تحوّل

از یوسف، قهرمان بهترین داستانها و بنیانگذار موفق‌ترین و پیروزترین و درخشان‌ترین مدیریتها و سیاستها نیز نشانه‌ها دارد:
بدخواهان و کینه‌ورزان و حسودانی از نزدیکان،

۱ - بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۳. و منتخب الاثر، ص ۳۲.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷ و منتخب الاثر، ص ۳۴۵.

غیبت غمبار، شکننده و بسیار طولانی،

ظهوری عطراگین و حیات بخش،

دولتی عادلانه، انسانی و موفق برای نجات مردم،

اصلاح امور و ایجاد دگرگونی مطلوب در فاسدترین مغزها و منحرف ترین

اندیشه ها و آلوده ترین جانها و دلها به گونه ای که همانها در برابر شکوه و عظمت،

صداقت و پاکی، مهر و عدل، تدبیر و کیاست، دانش و حکمت، گذشت و

بشردوستی، دربادلی و دیگر صفات والا و وصف ناپذیرش، سر تعظیم فرود

آوردند.

آری! آن یار سفر کرده که هزاران قافله دل به همراه اوست، او نیز بدخواهانی

حسادت ورز و کینه توز از نزدیکان داشت.

بسان یوسف، هجرانی طولانی و غیبتی غمبار داشت، هجرانی بسیار طولانی و

شکننده برای کسانی که دل در گرو عشق او نهاده اند.

کسانی که با چشمان اشکبار و جستجوگر بر دروازه هر سحر و بر سپیده دم هر

فجر و بر تابش هر نور، چهره جهان آرای او را انتظار می کشند و طلوع روشن وصالش

را لحظه شماری می کنند و درخشش انوار طلایی ظهورش را آرزو مندند و گوش

جانشان در غوغای صداها، نداها، دعوتها و ادعاهای آنها جویای بیقرار بانگ زیبا و

ندای جانبخش اوست و بر این باورند:

همانگونه که سرانجام دیدگان ژرف نگر پیر دورانیش و استوار و تزلزل ناپذیر

کنعان به جمال دل آرای یار، نورباران شد و با استشمام بوی دل انگیز نسیم عطراگین

بشارت وصال، آن خزان پیری و فرسودگی و غمزدگی به بهاران جوانی و نشاط و

شادابی و طراوت تبدیل شد و شب یلدای انتظارش به وصال یوسف پیوست،

سرانجام چشمان جستجوگر شیفتگان و دوستداران حضرت مهدی علیه السلام نیز بسان

دیدگان پیردل سوخته دیار کنعان به خورشید جهان افروز جمال او نورباران خواهد

شد و شب تیره و غمبار غیبت به صبح روشن وصال، خواهد انجامید.

ششمین امام نور علیه السلام در این مورد فرمودند:

«إِنَّ فِي الْقَائِمِ عليه السلام سُنَّةَ مَنْ يُوسِفُ عليه السلام: إِنَّ إِخْوَةَ يُوسِفَ، كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءٍ تَاجَرُوا بِيُوسِفَ وَبَايَعُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ وَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ: «أَنَا يُوسِفُ وَهَذَا أَخِي.»

فَمَا تَنكَرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يَرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ عَنْهُمْ حُجَّتَهُ. لَقَدْ كَانَ يُوسِفُ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشْرَ يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَعْرِفَهُ مَكَانَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ وَاللَّهُ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبَ وَوَلَدَهُ عِنْدَ الْبَشَارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى مِصْرَ فَمَا تَنكَرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسِفَ أَنْ يَكُونَ يَسِيرُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَءُ بِسَطْحِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أْذَنَ لِيُوسِفَ عليه السلام.» (۱)

«به راستی که در قائم علیه السلام سنت و نشانی از یوسف قهرمان زیباترین داستانهاست: برادران یوسف پیامبرزاده بودند و با آن حضرت داد و ستد و معامله داشتند، با این وصف که برادر او بودند و او نیز برادر آنان بود، باز هم در مصر هنگامی که با او روبرو شدند، او را نشناختند. تا آنگاه که خود او گفت: «من یوسف هستم و این هم برادر من است.»

پس این امت، چگونه می تواند این واقعیت را انکار کند که خدای توانا در هنگامه ای از هنگامه ها به حکمت و فرزاندگی خویش، حجت و ولی خود را برای مدتی که خود می داند، از آنان نهان دارد؟

یوسف، فرمانروایی مصر را در کف با کفایت خود داشت و میان قلمرو قدرت او و پدرش، تنها هیجده روز راه بود. از این رو اگر خدا می خواست که مکان او را به پدر و بستگانش بشناساند و آنان را از قرارگاه او آگاه کند، توانا بود.

بخدا سوگند! یعقوب و فرزندانش در پی شنیدن بشارت یوسف آن راه را در نه روز پیمودند.

پس، این گروه چگونه می‌توانند انکار کنند که خدا همان شیوه و روش را دربارهٔ حجت خویش نیز اجرا نماید، بدینگونه که آن حضرت در میان مردم رفت و آمد کند و در کوچه و بازارشان گام سپارد و روی فرشهایشان قدم نهد، اما او را نشناسند تا خداوند به او اجازه دهد که خویشتن را معرفی کند. همانگونه که سرانجام به یوسف دستور داد تا خود را به برادرانش معرفی کند و آنان را از حیرت و سرگردانی نجات بخشد.»

از پیشوای یکتاپرستان

او از پیشوای یکتاپرستان، ابراهیم علیه السلام نیز نشانه‌ها دارد:

نشانه‌های ظاهری همچون مخفی بودن ولادت و بخشی از زندگی، پیراهن ویژه‌ای که جبرئیل برای او آورد،

سرد و گلستان شدن آتش سوزان برای او به فرمان خدا. (۱)

و نشانه‌ها و ویژگیهای اخلاقی و معنوی دیگر همانند: درایت، فرزاندگی، شهامت، شجاعت، قوت قلب، شکیبایی، دریادلی، قدرت، هیبت، شکوه، ایمان، اخلاص، عشق به حق و عدالت، مهر به مردم و دیگر ارزشهای معنوی و انسانی، از آن جمله‌اند.

امام صادق علیه السلام در این مورد، فرمودند:

«فرشتهٔ وحی به دستور خدا، پیراهن ویژه‌ای از بهشت برای ابراهیم، خلیل خدا، آورد تا به هنگام ورود در دریای آتش کینهٔ دشمن، بر اندام خویش بیوشد... و آنگاه آتش به فرمان خدا بر او سرد و گلستان شد.»

خورشید جهان‌افروز امامت، وارث خلیل الله است و آن پیراهن بهشتی و قدرت

اعجاز و دیگر ویژگیهای بلند و کارساز ابراهیم با اوست ... وهو مع قائمنا اذا قام»^(۱)
امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند:

«إِنَّ أبا ابراهیم کان منجماً لَنمرود. فقال له: رأیت مولوداً یولد فی ارضنا هذه یكون هلاکنا علی یدیه ... فحجب النساء عن الرجال ... و باشر أبو ابراهیم امرأته فحملت به ... فارسل الی نساء من القوایل لایکون فی البطن شیءٌ إلا علمن به، فنظرن الی أمّ ابراهیم فالزم الله تبارک و تعالی ما فی الرّحم الظّهر فقلن ما نری شیئاً فی بطنها ...»^(۲)

«پدر ابراهیم از منجمان نمرود بود.

او و همفکرانش روزی به نمرود گفتند:

«می بینیم که در سرزمین ما، کودکی چشم به جهان می گشاید که نابودی نظام ما

به دست اوست.»

از این رو، نمرود برای حفظ موجودیت خود و رژیم استبدادیش، تدبیرها اندیشید از جمله فرمان داد تا زنان را از شوهرانشان جدا سازند.

اما پدر ابراهیم با همسرش خفت و به خواست خدا، نطفه فرزندش بسته شد. نمرود، تدبیر دیگری اندیشید و آن این بود که قابله‌ها و جاسوسانی را برای بررسی امور زنان و آگاهی از ولادت کودک مورد نظر، گسیل داشت تا به هر قیمتی که هست او را نابود سازد، اما آنان در بازرسیهای خویش از مادر ابراهیم به خواست خدا، چیزی نیافتند، چرا که خدا، جنین را به پشت مادر او چسبانیده و زنان قابله اعلام کردند که: چیزی در شکم او مشاهده نمی کنند، تا به سلامت و در پرتو لطف خدا دیده به جهان گشود.»

مادرش با الهام قلبی و کسب رضایت پدر، کودک را به غاری در نزدیکی شهر برد و ابراهیم به قدرت آفریدگارش که حافظ او نیز بود، در آنجا رشد کرد.

۱- منتخب الاثر، ص ۲۵۵ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۲- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴۱.

بر درب غار، سنگی افکنده شد و آن کودک انگشت خویش را در دهان خود می گذاشت و از آن شیر می خورد و رشدش نیز بسیار سریع بود.

بدینسان او در نهان به دنیا آمد، در نهان رشد کرد، علم و حکمت به او ارزانی شد و آنگاه فرمان بعثت یافت و آن زمان بود که در برابر گمراهان و بیدادگران، قهرمانانه و خیرخواهانه و با سلاح روشنگر و نجات بخش منطق و دلیل و برهان ایستاد و همگان را به توحیدگرایی، تقوای پیشگی، عدالت، امنیت، آزادگی و آراستگی به ارزشهای والای اخلاقی و انسانی فرا خواند و با عطوفت همه را از شرک و بیداد و تباهی و گمگشتگی و پی آمدهای شوم و ویرانگر آن برحذر داشت و هشدارها داد. (۱)

از داوود و سلیمان

او از داوود و سلیمان، این دو پیام آور بزرگ، نشانه ها و ویژگیها دارد. بارزترین نشانه اش: حکومت بر زمین و زمان، بر انسانها و دیگر موجودات، در پرتو دانش و حکمت و فرزاندگی است.

خداوند، پرتویی از شکوه و اقتدار و حکومت خویش را به آن دو پیامبر بزرگ ارزانی داشته بود که در قرآن شریف و دیگر کتابهای آسمانی ترسیم شده است. به صراحت آیات به آن دو:

دانش و حکمت،

بینش و دوراندیشی،

فرزاندگی و آینده نگری،

ایمان و عمل شایسته،

قلب استوار و پروا پیشه ... عنایت شده بود.

۱ - برای نمونه، می توان به آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره انعام، به دقت نگریست.

آنان بر آدمیان و جنیان فرمانروایی داشتند و زمین و هوا، دریا و پرندگان و جنبندگان را، خداوند برای آنان رام و تحت فرمان درآورده بود.

«اصبر علی ما یقولون و اذکر عبدنا داوود ذا الاید اِنَّهٗ اَوَّابٌ * اَنَا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یَسْبَحُنَّ بِالْعَشَى وَالْاِشْرَاقِ * وَالطَّیْرُ مَحْشُورَةٌ کُلٌّ لِّهُ اَوَّابٌ * وشددنا ملکه و آتیناهُ الحکمة و فصل الخطاب.»^(۱)

قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لاحدٍ من بعدی انک انت الوهاب * فسخرنا له الریح تجری بامرہ رخاءً حیث اصاب * و الشیاطین کلّ بناءٍ و غواص.»^(۲)

«هان ای پیامبر! بر هرچه می‌گویند، شکیبایی پیشه‌ساز و داوود، آن پیامبر پراقتدار ما را که همواره به درگاه ما روی می‌آورد، یاد کن.

ما کوهها را رام کردیم که هر شامگاه و بامداد با او تسبیح می‌گفتند و پرندگان بر او گرد می‌آمدند و همه فرمانبردار او بودند.

فرمانروایی او را استواری بخشیدیم و او را فرزاندگی و فصاحت در سخن عطا کردیم ... و سلیمان را به داوود عطا کردیم، چه بندهٔ نیکویی بود و روی به خدا داشت.

او نیایشگرانه گفت: «پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی عطا کن که پس از من هیچ‌کس سزاوار آن نباشد که تو بخشاینده‌ای ...»

و به صراحت انبوه روایات در معتبرترین منابع اسلام، حضرت مهدی علیه السلام وارث اقتدار و شکوه تمامی برگزیدگان خدا از آن جمله آن دو پیامبر بزرگ است.

او: عالم‌ترین، بردبارترین، عابدترین، فرزانه‌ترین، پروا پیشه‌ترین، متواضع‌ترین، شجاع‌ترین، پرمهرترین، عادلترین و ... انسانهاست.

خورشید و ماه و ستارگان به خواست خدا، در فرمان او هستند.

باد و ابر در تسخیر اویند و رعد و برق به اشارهٔ او.

۱ - سوره ص، آیه ۱۷ - ۲۰.

۲ - سوره ص، آیه ۳۵ - ۳۷.

آن گرامی به قدرت الهی کره زمین بسان کف دست، در برابر دید اوست.
دوست و دشمن و خیرخواه و بداندیش را می شناسد.
کور مادر زاد و بیمار زمینگیر را شفا می دهد.

هر گره ناگشودنی فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی،
دنیوی و اخروی را به تدبیر و درایت و دانش گسترده و قدرت بی نظیرش می گشاید
و همه را سامان می بخشد.

مواریث پیامبران همچون: عصای موسی، تورات، انجیل، الواح و دیگر کتابهای
آسمانی، خاتم سلیمان، پرچمی که جبرئیل در روز بدر آورد، پیراهن معجزه آسای
یوسف، عصا، زره، انگشتر، سیاست، درایت، مهر، خلق و خوی و قلب محمد ﷺ
به همراه اوست.

و آنچه همه خوبان دارند، آن گرامی همه را به تنهایی صاحب و واجد است.
پنجمین امام نور حضرت باقر علیّه السلام در این مورد می فرماید:

«اذا ظهر القائم ظهر برآیه رسول الله وخاتم سليمان وحجر موسى وعصاه ...» (۱)
«آنگاه که قائم آل محمد ﷺ ظهور نماید، پرچم شکست ناپذیر محمد ﷺ
پیامبر خدا، خاتم اسرار آمیز سلیمان علیّه السلام و سنگ و عصای شگفت انگیز موسی علیّه السلام به
همراه او خواهد بود و با آنها ظهور خواهد کرد ...»
و نیز پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«... یكون معه عصا موسى وخاتم سليمان.» (۲)

«عصای شگرف و معجزه آسای موسی و انگشتر پراسرار سلیمان پیامبر به همراه
او خواهد بود.»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

۲ - منتخب الاثر، ص ۲۲۰.

از صالح پیامبر

از «صالح» آن پیامبر بزرگ خدا نیز، نشانه‌ها دارد.

امام صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«إِنَّ صَالِحًا عليه السلام غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا وَكَانَ يَوْمَ غَايِبِهِمْ كَهَلًا مَبْدَحَ الْبَطْنِ حَسَنَ الْجِسْمِ وَافِرَ اللَّحْيَةِ [وَرَجَعَ] خَمِيصَ الْبَطْنِ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مَجْتَمَعًا رُبْعَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ ... وَإِنَّمَا مِثْلُ الْقَائِمِ عليه السلام مِثْلُ صَالِحِ عليه السلام» (۱)

«حضرت صالح، آن پیامبر بزرگ خدا به دستور او، مدت زمانی از جامعه و مردم خویش غیبت اختیار کرد و زندگی بصورت ناشناس را برگزید.

او در آغاز غیبت خویش، مردی میانسال، چاق، خوش اندام و دارای محاسنی انبوه و پرپشت بود، اما به هنگام ظهور و بازگشت بسوی قوم خویش، تغییر یافته بود. او در ظهورش با شکم و گونه‌هایی فرو رفته، قامتی متوسط و جمال و ظاهر دیگری بسوی جامعه‌اش بازگشت، بطوری که پیروانش به راستی او را نشناخته به همین جهت مردم در مورد او سه دسته شدند:

۱- گروهی او را انکار کردند و گفتند: «این مرد، صالح نیست.»

۲- گروه دوّم در مورد او به تردید افتادند.

۳- و گروه سوّم پذیرای او شدند و بر آیین توحید و تقوا ثابت قدم ماندند.»

آنگاه امام صادق علیه السلام پس از بیان این مطلب افزود که:

«داستان قائم آل محمد علیهم السلام نیز در اموری چند، از جمله غیبت غمبارش، همانند

صالح، آن پیامبر بزرگ خدا است.»

امام رضا علیه السلام نیز در این مورد، از جمله فرمودند:

«إِنَّه إِذَا خَرَجَ يَكُونُ شَيْخَ السَّنِّ، شَابَ الْمَنْظَرُ، حَتَّىٰ أَنْ النَّظَرَ إِلَيْهِ لِيَحْسِبَهُ ابْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا وَ أَنْ مِنْ عَلَامَتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمُ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي عَلَيْهِ ...»^(۱)

«چون آن گرانمایه عصرها و نسلها بپاخیزد و خود را معرفی کند در سن سالخوردگان است، اما در سیما و در توان و طراوت، بسان جوانان، به گونه‌ای که بینندگان او را چهل ساله یا جوانتر می‌پندارند. چرا که او با گذشت شب و روز، گرد پیری بر چهره‌اش نمی‌نشیند ...»

از یونس

آن مهر تابان، از یونس، آن پیامبر بزرگ خدا نیز نشانه دارد. از جمله آن نشانه‌ها این است که: بسان او به هنگام ظهور و بازگشت بسوی مردمش با اینکه عمری طولانی و غیبتی بسیار دارد، بصورت جوانی توانمند و پرنشاط برمی‌گردد.

ششمین امام نور حضرت صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«إِنَّ فِي صَاحِبِ الزَّمَانِ شَبْهًا مِنْ يُونُسَ: رَجُوعَهُ فِي غَيْبَتِهِ بِشَرَحِ الشَّبَابِ.»^(۲)

«در صاحب‌الزمان نشانی از حضرت یونس است: و آن نشان این است که پس از غیبتی طولانی به صورت جوانی نوری و پرتراوت ظهور می‌کند.»

از نوح

آن گرامیتر از جان، به نوح، آن پیام‌آور بزرگ خدا نیز شباهتها دارد و از او دارای نشانه‌هایی است:

نوح پیامبر از نظر طول عمر بزرگترین پیام‌آور خداست و آن گرامی نیز بزرگترین اوصیا و جانشینان پیامبران است.

۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۷ و منتخب‌الانوار، ص ۲۸۵.

نوح علیه السلام پس از دعوت طولانی و خیرخواهی بسیار و تلاش و کوشش طبیبانه و مهر آموزگارانه فراوان و شکیبایی قهرمانانه و وصف‌ناپذیر، سرانجام حق‌ستیزان و گمراهان و گمراهگران را به دعای خویش به کیفر اعمال زشتشان رسانید و نابود ساخت و زمین را از لوٹ و جودشان پاک و پاکیزه نمود و دنیای جدید و نسل و جامعه نوینی پدید آورد.

امام مهدی علیه السلام نیز طراح و سازنده جامعه نوین و دنیای جدید و دلپذیری، براساس حق و عدالت و در چهارچوب مهر و صلح و رفاه و امنیت خواهد بود و زمین و زمان را سرشار از عدل و آکنده از داد، خواهد ساخت.

به نصّ قرآن شریف، هر کس بر کشتی نوح نشست از طوفان و کیفر دردناکی که ظالمان و آلودگان را فرا گرفته بود، نجات یافت و هر کس از آن دوری جست، جان خویش را به تباهی کشید.

آن گرامی نیز چنین است و ناخدای کشتی نجات است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تقوم الساعة حتى يقوم القائم الحقّ منّا وذلك حين يأذن الله عزّوجلّ له. و من تبعه نجا و من تخلف عنه هلك، الله الله عباد الله فأتوة ولو على الثلج فإنه خليفة الله عزّوجلّ و خلیفتی.»^(۱)

«رستاخیز برپا نخواهد شد تا قائم برحق از خاندان ما بپاخیزد و آن قیام شکوهمند جهانی پس از اذن پروردگار توانا و پر جلال خواهد بود.

پس از قیام آن حضرت، هر انسان حقجویی به او پیوندد، نجات خواهد یافت و هر آن کس که از پیوستن به حق و عدالت تخلف ورزد، تباه خواهد گشت.

خدای را! خدای را! هان ای بندگان خدا! همگی به سوی او آید هر چند با خزیدن بر روی برف، چرا که او خلیفه خدای بزرگ و توانا و جانشین راستین من است.»

از ذوالقرنین

آن مولود پرشکوه از ذوالقرنین نیز نشان دارد. خدا ابر را به ذوالقرنین، آن بنده شایسته و وارسته و برگزیده خدا، رام ساخت و او را مخیر کرد تا هر یک از ابر آرام و ناآرام را می خواهد برای سواری و فرمانبرداری از خویش به اذن خدا برگزیند تا به فرمان آفریدگارش برای او رام گردد و او ابر آرام را برای خود برگزید و ابر ناآرام را برای اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها خواست.

چهارمین امام نور در این مورد می فرماید:

«إِنَّمَا إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ! قَدْ خَيْرَ بَيْنَ السَّحَابِينَ فَاخْتَارَ الذَّلُولَ وَذَخَرَ لَصَاحِبِكُمُ الصَّعْبَ.»
فقیل له: «وما الصَّعْبُ؟»

فقال عليه السلام: «ما كان من سحب فيه رعد وصاعقه او برق فصاحبكم يركبه ...»^(۱)

«اما ذوالقرنین، آن بنده شایسته و وارسته خدا، میان گزینش دو ابر مخیر شد: یکی ابر رام و دیگر ناآرام که او ابر آرام را برگزید و ابر ناآرام را برای سالار شما وانهاد.»

پرسیدند: «ابر ناآرام چیست؟»

فرمود: «ابری که به همراه رعد و برق و صاعقه باشد.»

آری! سالار شما، سوار بر آن ابر خواهد شد، همه اسباب و ابزار و آلات و ادوات را زیر پا نهاده و اوج می گیرد...»^(۲)

و نیز نشان دیگرش از ذوالقرنین، غیبت طولانی و آنگاه بازگشت او به جامعه خویش است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که داستان آن بنده شایسته و برگزیده خدا را به مردم می گفت، فرمود: «هان ای بندگان خدا! ذوالقرنین، مردم خویش را به توحیدگرایی و تقوای پیشگی و عدل و داد فرا خواند و از ستم و بیداد بر حذر داشت

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱.

۲ - شاید مراد همین هواپیماهای غول پیکر و آسمان خراش باشد. الله اعلم.

اما آنان بجای شنیدن دستورات خیرخواهانه و سعادت آور او، بر او برآشفتمند و دست ستم بر روی او بلند کردند و او از میان آنان رفت و از برابر دیدگانشان غایب و ناپدید شد.

آنان پنداشتند که او رفته و از دنیا چشم فرو بسته است، اما او پس از پایان غیبت خویش به فرمان خدا بازگشت و دعوت خویش را از سر گرفت ...»
و آنگاه پیامبر گرامی افزود که:

«الا و فیکم مَن هو علی سنته.»^(۱)

«بدانید که در میان شما امت اسلام، نیز بزرگمردی خواهد بود که نشانیها و سنتها از ذوالقرنین دارد.»

از برترین پیام آوران

و از همه برتر و بالاتر اینکه آن اصلاحگر بزرگ آسمانی:

در صورت و سیرت،

ظاهر و باطن،

سیره و سیاست،

سبک و روش،

نام و نشان،

رفتار و عملکرد،

دانش و بینش،

خلق و خو و دیگر ویژگیها، درست همانند نیای گرانقدرش محمد ﷺ است.

خود پیامبر گرامی در نوید از آن اصلاحگر آسمانی فرمود:

«لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجلٌ من أهل بیتی یواطی اسمه اسمی.»^(۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۶. صحیح ترمذی، ج ۹، ص ۷۴.

«دنیا به پایان نخواهد رسید تا زمانی که بزرگمردی از خاندان من که همنام من است، بر سراسر جهان عرب و آنگاه بر همه گیتی، حکومت عادلانه نماید.»
و فرمود:

«المهدی من ولدی، اسمه اسمی وکنیته کنیتی، أشبه الناس بی خلقاً وخلقاً...» (۱)
«مهدی علیه السلام از فرزندان من است، نام بلند آوازه اش همنام من است و کنیه اش، کنیه من.

او در سیما و سیرت و در سبک و روش و چهره و عمل، شبیه ترین انسانها به من می باشد.

او غیبت طولانی دارد که بسیاری در مورد او دچار حیرت می گردند و گروههایی گمراه می شوند، آنگاه بسان شهابی فروزنده فرا می رسد و زمین و زمان را لبریز از عدل و داد می سازد، همانسان که از جور و بیداد آکنده شده باشد.»
و فرمود:

«القائم من ولدی اسمه اسمی وکنیة کنیتی وشمائله شمائلی وسنته سنتی یقیم الناس علی ملّتی وشریعتی ویدعوهم الی کتاب اللّٰه عزّوجلّ. من أطاعه أطاعنی ومن عصاه عصانی و من أنکره فی غیبه، فقد أنکرنی.» (۲)

«قائم علیه السلام از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه اش کنیه من و شکل و سیمایش سیمای من و شیوه و روشش، شیوه و روش من خواهد بود. او امور مردم را بر دین و به راه و رسم من، سازمان می دهد و جامعه را به کتاب خدا فرا می خواند و هر کس فرمان نجات بخش او را گردن گذارد، در حقیقت فرمان مرا برده است و هر کس در برابرش عصیان کند، در واقع مرا نافرمانی نموده است و انکارگر او در عصر غیبت طولانیست، مرا انکار کرده است.»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲، المهدی، ص ۱۴۸ و ینایع المودّة، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

بخش ۳

﴿ تدبیری تحسین برانگیز ﴾

□ گواهان ولادت

□ ارسال پیامهای شادباش

□ قربانی، اطعام، انفاق و احسان گسترده

□ دیدارهای ویژه و تبادل مژده‌ها

□ نشان دادن آن مهر تابان به یاران برجسته و مورد اعتماد

□ پیام این روایات

□ فهرستی از نامها

□ نشان دادن آن مهر تابان به هیأت‌های تحقیقی و دینی

□ پیروزی حق و حقارت ارتجاع



تدبیری تحسین برانگیز

خاندان وحی و رسالت، در آن جوّ وحشت‌بار فریب و ریا و در آن شرایط مرگبار، حاکمیت استبداد و اختناق و سانسور در مورد ولادت شکوهمند دوازدهمین امام نور و چگونگی گزارش طلوع آن خورشید جهان‌افروز به اقصی نقاط کشور پهناور اسلامی و در جریان قرار دادن دوستان راستین و پراخلاص از تحقق یافتن وعده خدا و در نهایت معرفی آن گرانمایه به رهروان راه قرآن و عترت، تدبیری ظریف و دقیق و سیاستی شگرف و تحسین برانگیز در پیش گرفتند و به راستی درایتی عمیق و وصف‌ناپذیر از خود برجای نهادند.

از یک سو به وسیله سخنان پرمحتوا و مملوّ از راز و رمز و با عملکرد و تحسین برانگیز و دقیق و پرمعنا و هدفدار خویش، تمامی آنان را که می‌بایست در جریان ولادت نور یزدانی و طلوع خورشید جهان‌افروز وجود مهدی علیه السلام قرار گیرند - از داخل خانه حضرت عسکری علیه السلام تا دورترین نقطه جهان اسلام - همه را به شایستگی و شهامت در جریان ولادت اصلاحگر موعود قرار دادند؛ به گونه‌ای که هیچ نقطه ابهام و جای تردید و مجال و میدانی برای افشاندن بذر دودلی و پراکندن بذر شک و نومیدی در میان دوستان و رهروان راه خاندان وحی و رسالت و حتی حق‌طلبان، صاحبان آگاهی و انصاف باقی نماند.

همه خودیها، آشنایان و محرمان راز از کنیز و خدمتگزار آگاه و باایمان و رازدار بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام در سامرا گرفته تا دورترین نقاط، به تدریج گزارش آن رخداد پرشکوه و آن رویداد دوست‌داشتنی و مسرت بخش را دریافتند و غرق در سرور و شادمانی شدند.

و از سوی دیگر با تدابیر حفاظتی بسیار دقیق و رازداری شایسته و قهرمانانه و بسیار ظریف، این رخداد پرشکوه و نویدبخش، عدالت خواهان را از نامحرمان و بیگانگان و تاریک اندیشان و پلیدان و جاسوسان رنگارنگ و دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی رژیم بیداد پیشه حاکم و پاسداران ارتجاع عبّاسی، با ظرافت و درایتی، آنگونه که می بایست، نهان داشتند و بینی استبداد سیاهکار و عوام فریب را به خاک مذلت ساییدند تا بدینوسیله در حفظ و حراست از آرمان و جان گرانمایه آن مولود پرشکوه، رسالت عظیم خویش را در پیشگاه خدا و خلق و تاریخ به انجام رسانده باشند.

بر این اساس است که با دقت و تعمق در منابع اسلامی به این دو شیوه خاص و دو گونه تلاش گسترده و بی امان در راستای انجام این رسالت و مسئولیت و ایفای نقش دینی و تاریخی برمی خیزیم.

برای نمونه: در خط رازداری و در راه به شکست کشیدن سیاست ابلیسی دشمن، طبق برنامه حضرت عسکری علیه السلام تدبیری اندیشیده شد که دشمن سفاک با وجود بسیج همه دستگاه جاسوسی اش از مرد نمایان گرفته تا جاسوسه های زن و یورش پی در پی به بیت رفیع امامت و بازرسیها و بازدیدها و معاینه های مرتب از بانوان خانه و در محاصره گرفتن حضرت عسکری علیه السلام و خانواده اش در یک منطقه نظامی و در حلقه مزدوران و جان نثاران کوردل ارتجاع عبّاسی و خبرچینی برخی ساده اندیشان و آلودگان جاه طلب حتی از شبانه روز ولادت نوریزدان بی خبر ماند و از تلاش تخریبی و مذبحخانه خویش، همانند دیکتاتوری عصر موسی، طرفی نبست و مهدی علیه السلام بسان «کلیم الله» طبق وعده و اراده خدا، دیده به جهان گشود. اما در خط دوم که خط گزارش طلوع خورشید جهان افروز وجود دوازدهمین امام نور به اقصی نقاط جهان اسلام و آگاه ساختن تشنگان عدالت و آزادی و محرومان و رنج دیدگان از آن رویداد بزرگ و تحقق وعده خدا بود، چیزی فروگذار نکردند. و با تدابیر خاصی، چون:

گواه گرفتن بر ولادت نور،
 با ارسال پیام شادباش به برگزیدگان شیعه،
 با قربانی ساختن گوسفند و اطعام گسترده،
 با انفاق و احسان بی سابقه،
 با نشان دادن جمال ذل آرای مهدی علیه السلام به افراد خاص،
 با افتخار دادن به هیأت‌های تحقیقی و مذهبی جهت زیارت آن گرانمایه،
 و با گزارش خبر ولادت او بصورت شفاهی و مرتب و تبادل تبریک و شادمانی
 طلوع خورشید را در آن شرایط مرگبار حاکمیت فریب و زور، به همه جا گزارش
 کردند و با همه وجود هیچ سرنخ و جای پایی هم برای بیدادگران سیاهکار از خود
 بجای ننهاده‌اند. به همین دلیل، دستگاه خلافت وامانده و شکست خورده دیوانه‌وار
 به هر دری می‌زد:

گاه حضرت عسکری علیه السلام را زندانی می‌ساخت،

گاه به خانه‌اش یورش می‌برد.

گاه نزدیکان او را زیر شکنجه می‌گرفت.

و گاه برخی بانوان و کنیزان بیت رفیع آن حضرت را، روانه زندان می‌ساخت و از
 همه، یک چیز می‌خواست و یک واقعیت را می‌طلبید: «فرزند رشید حضرت
 عسکری، مهدی علیه السلام را.»

تدابیر ویژه

گواهان ولادت

۱ - حکیمه خاتون^(۱):

از جمله تدابیری که حضرت عسکری علیه السلام اندیشید این بود که در شامگاه چهاردهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری و شبی که در سحرگاه آن، وعده خدا تحقق یافت، بانوی دانشمند و باایمان و اخلاص و رازدار و بادرایت بنی هاشم در آن روزگاران حضرت «حکیمه» دخت ارزشمند امام جواد علیه السلام و خواهر گرامی امام هادی علیه السلام و عمه فاضله و عابده خویش را که سخت مورد اعتماد و احترام همگان بود به خانه خویش فراخواند تا او ضمن یاری مادر و کودک نور، با چشمان خود، گواه ولادت دوازدهمین جانشین معصوم پیامبر، حضرت مهدی علیه السلام باشد و به هنگام لزوم و افکنده شدن بذر تردید از سوی دشمن، شاهدی مورد اعتماد و احترام بر این واقعیت باشد و جریان را خود، همانگونه که با چشمان خویش نگریسته است، برای ثبت در تاریخ، گزارش کند.

و این بانوی گرانمایه علاوه بر اینکه گواه ولادت نور بود، پس از آن لحظات برخاطره و آن سپیده دم جاودانه نیز بارها به دیدار آن مشعل هدایت نایل آمد و گزارش کرده است که: «از شگفتیها این بود که هرگاه می خواستیم از آن گرامی کودک عصرها و نسلها چیزی پرسیم، او پیش از طرح سؤال، پاسخ آن را می داد ...»^(۲)

۱ - جهت ملاحظه شرح حال او مراجعه شود به: اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۷، جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۵۷ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۳۱۵ و معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۸۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۷.

۲- قابله:

حضرت عسکری علیه السلام علاوه بر این دعوت بانوی بزرگ بنی هاشم و گواه گرفتن او بر ولادت آن ماه تابان، زن قابله‌ای را که عنصر آگاه و بافهم و شناخته شده و از شیعیان نیز نبود، او را نیز با تدبیری خاصّ فرا خواند تا او هم در میان خاندان خویش که دوستدار خاندان وحی و رسالت هم نبودند، حجّت باشد؛ همانگونه که خداوند، گروهی از بستگانش را به دست او و به برکت حضور در بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام در آن سپیده‌دم، هدایت فرمود و هم برای ثبت در تاریخ، او نیز در آن شب سرنوشت‌ساز حضور داشته باشد و گواهی از بیگانه بر ولادت نور. ^(۱)

۳- نرگس خاتون:

گواه دیگر ولادت نور پیش از آن دو، مام پرفضیلت و پرواپیشه و اندیشمند حضرت مهدی علیه السلام است. همو که آن گرامی را در جان شیرین خویش به اراده آفریدگار توانای هستی پروراند و بسان مادر موسی او را دور از چشم و دسترس دیگران به دنیا آورد و در بحرانی‌ترین شرایط اختناق و استبداد و شرارت خلافت عباسی، آن جان جانان را به همو سپرد که مادر «کلیم الله» سپرد. اما همانگونه که خداوند با تدبیر شگفت‌انگیز خود «موسی» را به مادرش بازگردانید تا باعث قوّت قلب و روشنی دیدگان و سرور جانش باشد، حضرت مهدی علیه السلام را نیز خدای جهان‌آفرین به مادر گرانمایه‌اش بازگردانید تا موجب سرور دل و آرامش روان و روشنی دیدگانش باشد.

در انبوه روایات آورده‌اند که: «مراحل بارداری، رشد و ولادت مهدی علیه السلام برای مادرش همانند مادر موسی بود و همه مراحل در نهان صورت پذیرفت.» چرا که در نجا بخاطر شقاوت و سفاکی فرعونیان بود و اینجا بخاطر استبداد و شرارت عباسیان.

اینان از انبوه روایت پیامبر و امامان نور علیهم السلام دریافته بودند که مهدی علیه السلام، نجات بخشی که آخرین جانشین پاک پیامبر و اصلاحگر بزرگ جهانی است و از حضرت عسکری علیه السلام او خواهد بود و سخت نگران ولادت و رشد و اقتدار و آنگاه قیام او برای برانداختن ستم و بیداد و لبریز ساختن زمین و زمان از عدل و داد به دست او بودند و خود می دانستند که دشمنان شقاوت پیشه خاندان وحی و رسالت که امویان و عباسیان سردسته آنها هستند، باید پاسخگوی آن همه رذالت و پلیدی باشند.

به همین جهت هم از هیچ شقاوتی برای جلوگیری از ولادت نور و تحقق وعده خدا و پیشگویی و بشارتهای پیامبر و امامان نور علیهم السلام فروگذار نکردند که از جمله آن شرارتها، زندانی و در محاصره قرار دادن حضرت عسکری علیه السلام و گماشتن انبوه زنان جاسوس بر خانه آن گرامی بود.

به همین جهت، حضرت مهدی علیه السلام بسان موسی، در نهان به دنیا آمد و از همان آغازین لحظات به اراده خدا به گونه ای خاص در کنف حمایت خدا بود و زندگی اش دور از دسترس دستهای پلید شقاوت پیشگان.

هرگاه جاسوسان به خانه حضرت عسکری علیه السلام یورش می بردند او را نمی دیدند، اما به هنگامی که مادرش می خواست او را شیر دهد و بر روی قلب خویش نهاد و از بوی معطرش، جان خویش را عطرآگین سازد به همان نقطه ای که کودک را نهاده بود می رفت و به قدرت خدا، او را می یافت.

به همین جهت، مام گرانمایه اش و جناب حکیمه، دخت بزرگوار حضرت جواد علیه السلام بیشتر از همه، افتخار دیدار او را داشته اند.

آری! آن بانوی گرانمایه، هم مادرش بود و هم گواه ولادت او پیش از دیگران. (۱)

۴ - حدیث، مادر حضرت عسکری علیه السلام

حضرت عسکری علیه السلام مادر گرانقدری بنام «حدیث» داشت که سرانجام بخاطر اینکه جدّه گرامی حضرت مهدی علیه السلام بود به «جدّه» شهرت یافت و در تاریخ از فرزندزاده اش، نور و شهرت گرفت.

این بانو، از بانوان نامدار اسلام و از شخصیت‌های بارز خاندان وحی و رسالت است. دارای دانش و فضیلت، کمال و منزلت، جلالت و وقار، درایت و دیگر ارزشهای والای انسانی است.

پس از شهادت فرزند گرانمایه اش، حضرت عسکری علیه السلام، او پناهگاه و پشتوانه دوستداران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هم پناهگاه فکری، علمی، فرهنگی، عقیدتی و اخلاقی در برابر طوفان ستم و فریب دستگاه خلافت و هم پشتوانه فکری، در برابر عوام فریبان جویای نان و آب و قدرت و شهرت، هم در برابر فرصت طلبانی چون جعفر کذاب و هم در برابر ایجاد تزلزلها و افشاندن بذر تردید و شک در مورد حضرت مهدی علیه السلام و امامت او، همه جا، شخصیت او کارساز بود و از گواهان ولادت نور و وجود گرانمایه فرزند گرامی حضرت عسکری علیه السلام.

این بانو که همسر گرانقدر حضرت هادی علیه السلام و مادر حضرت عسکری علیه السلام بود، هنگام شهادت فرزندش حدود ۵۵ سال داشت و مشکل گشا و نیروبخش و مشوق شیعه بر پایداری و پیروزی بر همه فشارها و ... دوستان نیز، همه گرفتاریها و فشارها را به او گزارش می کردند و از او، راه چاره می خواستند.

حضرت عسکری علیه السلام نیز در اینجا، همانند امام حسین علیه السلام عمل کرد.

می دانیم که: جانشین واقعی آن حضرت، امام سجاد علیه السلام بود، اما برای رد گم کردن و حفظ جان گرامی او به ظاهر وصیتهای خویش را به خواهر و همسنگر و همراز قهرمان و متفکرش، زینب علیه السلام کرد و آن بانو هم وصی امام حسین علیه السلام بود و هم مشاور و سپربلای امام سجاد علیه السلام.

اما تصمیم گیرنده واقعی و پیشوای معصوم پس از امام حسین علیه السلام، حضرت حجاج بود.

حضرت عسکری علیه السلام نیز در حالی که جانشین معصوم و فرزند گرانمایه اش حضرت مهدی علیه السلام بود، برای نقش بر آب ساختن نقشه های ابلیسی دستگاه ستم، به اهر همین بانو، (یعنی مادرش) را به وصایت برگزید و این شخصیت کارساز از ویی ملجاء و پناهگاه فکری دوستداران خاندان رسالت در برابر طوفانها بود و از وی دیگر در ارتباط با جان جانان به نقش تاریخی و زینب گونه خویش عمل کرد و خود از گواهان ولادت و وجود گرانمایه حضرت مهدی علیه السلام بود.

۵- ماریه:

ماریه «بانوی دیگری است که شاهد ولادت نور در سپیده دم پانزدهم شعبان در خانه حضرت عسکری علیه السلام بود.

او بدان جهت که از خدمتگزاران بافهم و پروا پیشه بیت رفیع امامت و مورد ستما و احترام بود، بارها جمال جهان افروز آن مولود پرشکوه را نگریست.

خود در این مورد گزارش می کند که:

«در همان روز ولادت، چهره نورافشان آن مولود مبارک را دیدم و خود گواه بودم که با انگشت سبابة خود اشاره به آسمان نمود و می فرمود: سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهان و جهانیان است و درود خدای بر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت خاندان گرامی او باد!»^(۱)

۶- کنیز حضرت عسکری علیه السلام:

گواه دیگر ولادت، کنیزی بود که ابو علی خیزرانی به امام عسکری علیه السلام اهداء کرد.

او در مورد ولادت حضرت مهدی علیه السلام گزارش جالبی برای ثبت در تاریخ آورده است که از آن میان: «تبرک جستن فرشتگان از گهواره آن مهر تابان است.» و روایات او در کتب روایی از جمله «بحار الانوار» موجود است. (۱)

۷- ابونصر:

علاوه بر بانوانی که بدانها اشاره شد، برخی از چهره‌های آگاه و بافضیلت و مورد اعتماد نیز - که به افتخار دستیاری حضرت عسکری علیه السلام و خدمت به اهداف بلند آن گرامی مفتخر و بدو نزدیک بودند -، از نخستین مردانی هستند که اندکی پس از ولادت، نور جمال جهان آرای او را دیده‌اند و بدین نیک‌بختی نایل آمده‌اند که دوازدهمین امام نور را در گاهواره بنگرند و با او سخن گویند که از جمله آنان «ابونصر» است.

او بارها آن حضرت را دیده و در کنار گاهواره‌اش با او سخن گفته و نقل کرده است که: آن مولود مبارک، اندکی پس از ولادت، در گاهواره آرمیده بود که وارد آن غرفه شدم به من نگریست و فرمود: «ابونصر! مرا می‌شناسی؟ من خاتم اوصیاء هستم.» (۲)

۸- نسیم:

از دیگر دستیاران حضرت عسکری علیه السلام که نخستین روز ولادت نور، به سعادت دیدار آن مشعل هدایت نایل آمده و آن گرامی کودک عصرها، با او سخن گفته، «نسیم» است.

او در روایتی آورده است که: «یک شب پس از ولادت حضرت مهدی علیه السلام جمال نورانی‌اش را دیدم و او با من سخن گفت.» (۳)

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، کمال الدین، ج ۱، ص ۴۳۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۸،

۲- اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

۹ - ابو غانم:

از دیگر نیک‌بختان و شایستگان این گروه «ابو غانم» است. او نیز بارها چهره جهان‌افروز مهدی علیه السلام را دیده و در گزارش خویش، از جمله آورده است که: سوّمین روز ولادت او بود که جمال جهان‌آرای او را سیر، تماشا کرده است. (۱)

۱۰ - عقید:

از دیگر شخصیت‌های دوستاناران خاندان وحی و رسالت که افتخار دستیاری و خدمت به بیت رفیع امامت را داشت و بارها به افتخار دیدار آن یار سفر کرده، در دوران کودکی اش، نایل آمده «عقید» است. (۲)

او از کسانی است که هرگاه پدر گرانمایه حضرت مهدی علیه السلام اراده می‌کرد تا آن کودک شکوهمند و مبارک را به یاران و دوستانان مورد اعتمادشان نشان دهد او را ندا می‌داد تا داخل اندرون شود و آن اختر فروزان را به دستور پدر فرا خواند و بسیار می‌شد که او را در آغوش یا بر شانه‌های خویش به محضر پدر گرانمایه اش می‌آورد و بار دیگر به دستور حضرت به اندرون خانه باز می‌گردانید.

ارسال پیامهای شادباش

حضرت عسکری علیه السلام طیّ پیامهای ویژه‌ای، شایستگان و نخبگان شیعه را در اقصی نقاط وطن بزرگ اسلامی در جریان ولادت نور قرار داد، برای نمونه:

۱ - به شخصیت گرانقدر شیعه و نماینده خویش در قم، جناب «احمد بن اسحاق» طیّ پیام شادباش ویژه‌ای از جمله نوشت:

«هان ای احمد! خداوند وعده قطعی و تخلف‌ناپذیرش را تحقق بخشید و به ما فرزندی گرانمایه عطا کرد.

۱ - کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲ - کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۷۴ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۶.

بدین وسیله، خواستیم شما را در جریان این رویداد شکوہبار و شادی آفرین و نویدبخش قرار دهیم تا تو را در شادی و شادمانی خاندان وحی و رسالت شریک سازیم.»

«ولد المولود فلیکن عندک مستوراً و عن جمیع الناس مکتوماً، فانّا لم نظهر علیه إلاّ الاقرب لقرابته والمولی لولایته. احببنا إعلامک لیسرک اللّٰه به کما سرّنا. والسلام.»^(۱)

۲- در پیام تبریک دیگری به یکی از شیعیان مورد اعتماد و احترام که خارج از شهر سامرا بود و به همراه چهارگوسفند بسوی او ارسال گردید، پس از تبریک و شادباش ولادت نور، از جمله مرقوم داشت:

«این چهارگوسفند را به عنوان عقیقهٔ پسر مهدی علیه السلام و سپاس به بارگاه خدای او ذبح کن و بخور و به هرکس از دوستان خالص ما دسترسی داشتی، (ضمن رساندن گزارش ولادت او) اطعام نما.»

«عُقِّ هذِهِ عَنْ ابْنِ الْمَهْدِيِّ وَكُلِّ هُنَاكَ اللَّهُ وَاطْعَمَ مِنْ وَجَدَتْ مِنْ شِيعَتِنَا ...»^(۲)

۳- در همین راستا است که امام عسکری علیه السلام پیش از غروب خورشید وجودش از این جهان و طلوع در جهان دیگر، پیامهای کتبی و نامه‌های بسیاری نوشت و با وسایل مختلف به اقطار و اکناف کشور پهناور اسلامی به دوستان راستین پراخلاص خاندان وحی و رسالت فرستاد که یک نمونه آن، همان نامه‌هایی است که چندی پیش از شهادتش، به وسیله «ابوالادیان» به مدائن فرستاد که در کتابهای روایی و تاریخی آمده است.^(۳)

۴- و نیز انبوه نامه‌هایی است که آن گرامی در آخرین شب حیات ظاهری‌اش در این سرا - با وجود ناراحتی شدید و ضعفی که بر اثر مسمومیت بدان وجود

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶.

۲- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۸، ج ۳۷.

۳- کمال‌الدین، ص ۴۷۵، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵۷ و منتخب‌الاثار، ص ۳۶۷.

مبارک عارض شده بود، به دست خود و بدون کمک گرفتن از خاندان و دستیارانش - نوشت و بسوی مدائن ارسال کرد. و این شدت اهتمام در صورتی بود که آن گرام برای وضو ساختن و یا نوشیدن برخی داروها و یا گیاهانی که جوشانده شده بود، نزدیکان کمک می گرفت. (۱)

قربانی، اطعام، انفاق و احسان گسترده

حضرت عسکری علیه السلام پس از ولادت نور، با انواع و اقسام انفاق و اطعام و احسان به خاندان و نزدیکان و دوستانان مورد اعتماد در سامرا و خارج از آن منطقه، آنان را در جریان ولادت حضرت مهدی علیه السلام قرار داد و با سبک بسیار ظریف و شایسته بایسته‌ای، طلوع خورشید جهان افروز وجود او را به عنوان امام و پیشوای راستین پس از خویش، به همه جا گزارش کرد، برای نمونه:

۱ - به «ابراهیم بن ادریس»، که از شخصیت‌های درست‌اندیش و مورد اعتماد بود گوسفندانی فرستاد و طی پیام کوتاهی خاطر نشان ساخت که: «این گوسفندان را به عنوان عقیقه سالارت حضرت مهدی علیه السلام که به خواست خدا دیده به جهان گشوده ذبح نما، از گوشت آن بخور و برادران مورد اعتمادت را نیز به شکرانه این ولادت مبارک به میهمانی فراخوان.» (۲)

۲ - آن گرامی یکی از نزدیکترین و صمیمی‌ترین یاران پراخلاص خویش بنا به «ابوعمر» را که وکیل او بود، فرا خواند و بدو دستور داد که: ده هزار رطل نان ده هزار رطل گوشت از بازار فراهم آورد و همه را تقسیم نماید...»
«اشتر عشرة آلاف رطل خبزاً و عشرة آلاف رطل لحماً وفرقه!...» (۳)

۳ - به دستور آن حضرت به شمار خانواده‌های شیعه در شهر تاریخی «سامرا»

۱ - کمال‌الدین، ص ۴۷۴.

۲ - غیبت طوسی، ص ۱۴۸ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۳.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، ح ۹.

گوسفند ذبح شد و به هر خانه و خانواده‌ای یک گوسفند ذبح شده ارسال گشت و به دوستداران و شیعیان شایسته و باصفایی که در خارج از شهر زندگی می‌کردند گوسفند زنده ارسال گردید و بدانها پیام فرستاده شد که: به عنوان عقیقه سالار شاد حضرت مهدی علیه السلام گوسفندها را ذبح نموده و گوشت آن را مصرف نمایند.

«... بعث الی [بعض] من سماه لی بشاة مذبوحه ...»^(۱)

۴ - و جالب اینکه، هنگامی که شخصیت سرشناسی چون «محمد بن ابراهیم کوفی» به محضر حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب می‌گردد، آن گرامی ضمن مژده ولادت نور، شماری از خانواده‌هایی را که گوسفند ذبح شده و یا گوشت ارسال نموده است، همه را نام می‌برد و تأکید می‌کند که اینها همه به عنوان عقیقه گرامی فرزند مهدی علیه السلام ارسال شده است.

و نیز یادآوری می‌گردد که به همراه گوسفندان عقیقه بسوی دوستداران خاندان وحی و رسالت، پیامهای شادباشی نیز فرستاده است.

«عقّ هذه عن ابني المهدي وكلّ هناك وأطعم من وجدت من شيعتنا.»^(۲)

۵ - شاید از همه جالبتر در این زمینه، این باشد که آن گرامی پس از تقسیم قربانیهها و پرداختن انفاق و ادای احسان، آنگاه که برای رفع خستگی و تجدید نیرو نشست، نفس عمیق و پرمعنایی کشید و در حالی که برق شور و شادی از دیدگان جذّاب و زیبایش می‌درخشید رو به دوستداران حاضر در بیت رفیع امامت کرد و فرمود:

«الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدى. أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله خلقاً وخلقاً يحفظ الله تبارك و تعالی في غيبته ثم يظهره، فيملاء الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً.»^(۳)

زعموا أنهم يريدون قتلى ليقطعوا نسلي و قد كذب الله (عزّوجلّ) قولهم

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

والحمد لله...»^(۱)

«سپاس بیشمار خدای توانایی را که مرا از این سرای فانی بیرون نبرد تا فرزند دل‌بند و جانشین گرانمایه‌ام را به من نشان داد. او شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا در چهره و عملکرد یا صورت و سیرت است. خداوند او را در کنف حمایت خویش در دوران غیبتش نگهبان و نگهدار است و آنگاه بدو فرمان ظهور و قیام می‌دهد و آن وقت است که به خواست خدا و در پرتو قدرت او زمین و زمان را آکنده و سرشار از عدل و داد می‌سازد. همانگونه که از جور و بیداد لبریز شده باشد.

دشمنان بداندیش به ناروا می‌پنداشتند که می‌توانند مرا به شهادت رسانیده و این نسل پاک و پاکیزه و پربرکت را قطع کنند و از تداوم نورافشانی باز دارند، اما خدای توانا و فرزانه، پندار پوچ و وسوسه شیطانی آنان را دروغ ساخت؛ باز هم خدای پرمهر را سپاس!»

«ابنی محمد هو الامام والحجة بعدی.»^(۲)

«اینک شما ای مردم! گواه باشید که این فرزند گرانمایه من است و این است که پس از من پیشوا و مقتدای شماست و حجت راستین خدا در میان بندگان او.»

دیدارهای ویژه و تبادل مژده‌ها

یازدهمین امام نور با اینکه سخت در فشار استبداد و اختناق رژیم سیاه‌کار خلافت بود و آنان دستگاه اطلاعاتی گسترده و خشونت‌بار و کوردلی را برای خبرچینی از خانه حضرت عسکری علیه السلام گمارده و در اندیشه خاموش ساختن نور خدا بودند و در این راستا از هیچ شرارت و شقاوتی رویگردان نبودند با این وصف، آن گرامی، برای گزارش درست خبر ولادت نور به دوستان راستین و پراخلاص قرآن و عترت، هم خود بطور خصوصی افراد را به حضور فرا می‌خواند و شخصاً به آنان

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۱.

تبریک می‌گفت و هم کسانی را که خبر ولادت را از کانالهای مورد اعتماد دریافته و برای عرض تبریک به بیت رفیع امامت شرفیاب می‌شدند، آنان را جداگانه می‌پذیرفت و تبریکات خالصانه و صمیمانه آنان را پاسخ می‌گفت و به آنان توصیه می‌کرد که با رعایت همه جانبه شرایط و درک موقعیت حساس به هر صورت ممکن، ولادت دوازدهمین امام نور را به دیگران بشارت دهند و این شیوه ظریف و مردمی در حلقه دوستاناران، رواج داشت، برای نمونه:

۱ - «حسن بن حسین» از نوادگان حضرت مجتبی علیه السلام و از شایستگان و آگاهان و مردان کارآمد و پراخلاص شیعه است.

او پس از دریافت گزارش ولادت نور به محضر حضرت عسکری علیه السلام، امام و اسوه خویش شتافت و خود بی هیچ واسطه‌ای میلاد مبارک مهدی و طلوع خورشید جهان‌افروز دوازدهمین امام راستین را به پدر گرانقدرش تبریک گفت و سرور و شادمانی وصف‌ناپذیر خویش را اعلام کرد. (۱)

۲ - از جمله دوستاناران راستین خاندان وحی و رسالت «حمزة بن ابی الفتح» است.

او پس از دریافت گزارش ولادت حضرت مهدی علیه السلام از کانال مطمئن و سپاس به بارگاه خدا، از تحقق بخشیدن به وعده‌اش در سحرگاه پانزدهم شعبان، در حالی که غرق در شادی و شغف بود به «حسن بن منذر» گفت: «مژده! مژده! مژده! سحرگاه جاودانه شبی که گذشت در بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام مولود مبارک و پرشکوهی جهان را به نور وجودش نورباران ساخت ... اما هشدار که به فرمان امام عسکری علیه السلام این راز باید از نامحرمان مکتوم بماند.»

آنگاه افزود که: «امام عسکری علیه السلام به شکرانه ولادت او دستور داد سیصد گوسفند برایش عقیقه نمایند.» (۲)

۱ - منتخب‌الاثار، ص ۳۴۳.

۲ - منتخب‌الاثار، ص ۳۴۳، نمونه‌هایی از این موارد در بخشهای آینده ضمن داستانهای جالب و شنیدنی

نشان دادن آن مهر تابان به یاران برجسته و مورد اعتماد

حضرت عسکری علیه السلام در راستای گزارش گسترده خبر ولادت پربرکت دوازدهمین امام نور به دوستان و خاندان وحی و رسالت و به منظور شناساندن آن گرانمایه به عنوان جانشین راستین خویش و پیشوای واقعی توحیدگرایان و حق جویان قرون و اعصار، تمامی مدت پنج سالی را که سایه بلند پایه اش پس از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بر سر همگان بود؛ از سویی این رخداد نویدبخش و امید آفرین را در هر موقعیت مساعد برای هر فرد و گروه مورد اعتماد بیان می کرد و آنان را در جریان ولادت نور قرار می داد و از سوی دیگر در هر فرصت مناسب، جمال پرشکوه و دل آرای آن گرانمایه را به لایقان و شایستگان نشان می داد تا بدین وسیله، دوستان و درست اندیشان در اوج یقین باشند و کج اندیشان نیز مجال و میدانی برای افشاندن بذر هستی سوز تردید و یأس و نومیدی نیابند.

به همین جهت است که در منابع مهم روایی و اسناد خدشه ناپذیر تاریخ، با انبوهی از شخصیتها و چهره های مورد اعتماد روبرو می شویم که گاه گزارش ولادت نور را از راههای گوناگون که بدان یقین کرده اند، دریافت داشته و گاه آن مولود مبارک و گرانمایه را به لطف حضرت عسکری علیه السلام، خود با دیدگان خویش دیده اند و از دو لب مبارک یازدهمین امام نور علیه السلام سند امامت او و دیگر ویژگیهایش را نیز شنیده اند و گاه علاوه بر آنها، خود آن کودک پرشکوه برای دلگرم ساختن آنان و اطمینان بخشیدن به دلها، کرامات و معجزاتی نیز از خود بروز داده است.

پیام این روایات

این گونه روایات و اسناد، در منابع دینی ما بسیار است و در آنها به حقایق و واقعیات ذیل برمی خوریم:

۱ - حضرت عسکری علیه السلام فرزند گرانمایه اش مهدی علیه السلام را به آنان نشان می دهد

و آنان را به دیدار جمال جهان افروز او مفتخر می سازد.

۲- با صراحت بسیار و تأکید فراوان بر امامت و پیشوایی او پس از خویشتن، دیگر ویژگیهای او را در سطح وسیعی با تدبیری خاص ترسیم می کند.

۳- خود آن کودک پرشکوه برای اطمینان قلبی بخشیدن به دوستداران و رهروان راه خاندان پیامبر ﷺ به خواست خدا و در پرتو قدرت بیکران او، کرامات و معجزات بسیاری از خود بروز می دهد، معجزاتی هم چون:

سخن گفتن در گاهواره بسان مسیح علیه السلام،

خبر دادن از رازهای نهفته در اعماق سینه ها و ژرفای دلها،

ترسیم آینده و گزارش از سرنوشت افراد،

تبدیل سنگ ریزه ها به طلا و نقره،

تحویل گرفتن امانتها و نامه های محرمانه پدر،

پاسخ به مشکلات و معضلات علمی و دینی،

و کارهای شگفت انگیز دیگر. (۱)

آری! اینان هم گواه ولادت و موجودیت، سلامت و نشاط، شادابی و طراوت، شکوه و عظمت، دانش و قدرت، اعجاز و حکمت و فرزاندگی آن مهر تابان و کعبه خوبانند و هم گواه و اسناد سخنان یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام در مورد امامت و پیشوایی آن حضرت که ما به نام، چهره هایی از این گروه نظری می افکنیم.

فهرستی از نامها

چهره های اندیشمند و باایمان و درست اندیشی که در آن جوّ وحشت و ترور و ارباب خلافت سیاهکار عباسی، مورد اعتماد خاندان وحی و رسالت و بزرگ آنها حضرت عسکری علیه السلام بوده و آن گرانمایه در راستای تدبیر تحسین برانگیز خویش در معرفی دوازدهمین امام نور و پیکار عقیدتی و فکری و فرهنگی با استبداد حاکم،

آنان را در جریان ولادت و طلوع نور وجود فرزند گرانقدرش حضرت مهدی علیه السلام قرار داد و یا آنان را به افتخار دیدار جمال دل آرای آن کودک پرشکوه مفتخر ساخت و آنان را گواه ولادت و سلامت و موجودیت و عظمت و اعجاز او قرار داد، بسیاری که نام و نشان گروهی از آنان برای تکمیل این بخش از بحث ترسیم می‌گردد:

۱ - نخستین و بزرگترین گواه ولادت امام مهدی علیه السلام و موجودیت و سلامت و اعجاز او، وجود گرانقدر یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام است. او هم پیش از ولادت امام مهدی علیه السلام نوید آمدن او را داد و هم گواه ولادت بود، هم بارها بر غیبت و اعجاز او گواهی داد و هم بارها نوید ظهور آن اصلاحگر بزرگ الهی را داده است. (۱)

۲ - «حکیمه» دخت گرامی حضرت جواد علیه السلام و خواهر گرانمایه امام هادی علیه السلام و عمه و رازدار و همسنگر شجاع و باایمان و فداکار و آگاه حضرت عسکری علیه السلام است که هم شاهد ولادت نور بود و هم پس از آن شب جاودانه و پرخاطره، بارها و بارها به دیدار آن مهر تابان مفتخر گردید. (۲)

۳ - بانو «حدیث» همسر گرانقدر حضرت هادی علیه السلام و مادر گرامی حضرت عسکری علیه السلام که بانویی اندیشمند و بافضیلت و از شخصیت‌های بارز خاندان وحی و رسالت بود و از پناهگاه‌های فکری و فرهنگی شیعه در فراز و نشیب‌های تند و پرماجرایی پس از شهادت امام عسکری علیه السلام بود. (۳)

۴ - «بانوی قابله» که در شهر تاریخی سامرا به عنوان کاردان و متخصص در امور زنان و مامایی شناخته می‌شد. (۴)

۵ - بانو «نرجس» مام پرفضیلت و گرانمایه حضرت مهدی علیه السلام که داستان

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲، ۱۷ و ۱۹.

۲ - انوار البهیة، محدث قمی.

۳ - غیبت طوسی، ص ۱۴۶، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۳ و نجم الثاقب، ص ۲۸۹.

۴ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷.

درس آموز و تفکر انگیزش خواهد آمد. (۱)

۶ - «ماریه» بانوی دیگری که در سپیده دم پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری شاهد ولادت آن مولود مبارک در بیت رفیع امامت و یکی از غرفه های خانه حضرت عسکری علیه السلام بود. (۲)

۷ - «بشر بن سلیمان» که شخصیت آگاه و با ایمان و مورد اعتماد حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام بود. (۳)

۸ - «ابونصر» از خدمتگزاران بیت رفیع امامت که حضرت عسکری علیه السلام فرزند گرانمایه اش را به او نشان داد. (۴)

۹ - «نسیم» که یک شب پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود امام مهدی علیه السلام آن گرانمایه عصرها و نسلها را با چشمان جستجوگر خویش که از آنها برق شادی می درخشید، تماشا کرد. (۵)

۱۰ - «ابوغانم» که از کارگزاران بیت رفیع امامت بود و بارها به دیدار آن قبله خوبان مفتخر گردید. (۶)

۱۱ - «عقید» که افتخار خدمت به حضرت عسکری علیه السلام را داشت و بارها جمال جهان آرای «یار» را تماشا کرد. (۷)

۱۲ - «حسن بن حسین» از نوادگان حضرت مجتبی علیه السلام که بی تابانه پس از دریافت خبر روح بخش ولادت جان جانان برای عرض شادباش و صمیمانه ترین تبریکات

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶.

۴ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

۵ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴ و ج ۵۲، ص ۳۰.

۶ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۰.

۷ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶.

به محضر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد. (۱)

۱۳ - «احمد بن اسحاق» شخصیت پاکبخته و مورد اعتماد خاندان وحی و رسالت که حضرت عسکری علیه السلام طی پیام ویژه‌ای ولادت حضرت مهدی را به او شادباش گفت و بارها به زیارت «یار» نایل آمد. (۲)

۱۴ - «ابراهیم بن ادریس» که چهره‌ای پرواپیشه بود و حضرت عسکری علیه السلام گوسفندانی به عنوان عقیقه فرزندش بسوی او فرستاد و دستور داد که آنها را به عنوان عقیقه، قربانی و اطعام کند. (۳)

۱۵ - جناب «عثمان بن سعید» وکیل آگاه و پرواپیشه حضرت عسکری علیه السلام که پس از آن حضرت به سفارت خاص «یار» نایل آمد و بارها آن خورشید جهان‌افروز را زیارت نمود. (۴)

۱۶ - جناب «محمد بن عثمان» که دوّمین سفیر ویژه آن گرامی بود. (۵)

۱۷ - جناب «حسین بن روح» که دارای جلالت مقام و عظمت منزلت و موقعیت ممتاز بود و به عنوان سوّمین نائب خاص آن حضرت برگزیده شد. (۶)

۱۸ - جناب «علی بن محمد سمري» که از یاران باوفا و مورد اعتماد حضرت عسکری علیه السلام بود و در دوران غیبت صغری به عنوان چهارمین سفیر خاص «یار» برگزیده شد. (۷)

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴ و ۲۲.

۴ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۷.

۵ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۷ و ۳۵۱ و ج ۵۲، ص ۲۶ و ۳۰.

۶ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۷ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵.

- ۱۹ - «محمد بن ابراهیم کوفی» که از شایستگان شیعه و خوبان امت بود. (۱)
- ۲۰ - «عمرو اهوازی» که حضرت عسکری علیه السلام فرزندش را به او نشان داد و فرمود:
«این، سالار شماست.» (۲)
- ۲۱ - «ابوهارون» که در هفته نخست ولادت نور به افتخار تماشای جمال آن مولود پرشکوه مفتخر گشت. (۳)
- ۲۲ - «ابراهیم بن مهزیار» که از شیفتگان بیت امامت بود و بارها جمال دل آرای حضرت مهدی را زیارت کرد. (۴)
- ۲۳ - «محمد بن ابراهیم بن مهزیار» که به برکت پاکی و شایستگی به مقام بلند وکالت آن حضرت رسید. (۵)
- ۲۴ - «حمزة بن ابی الفتح» از دوستان راستین اهل بیت که همان روز اول ولادت، مژده و بشارت آن را دریافت داشت. (۶)
- ۲۵ - «ابراهیم بن محمد فارسی نیشابوری» که از رهروان راه قرآن و عترت بود. او هم به افتخار دیدار نایل آمد و هم از زبان آن مهربانان که کودکی پرشکوه بود، نوید نجات و امان شنید و به اوج آرامش پس از یک دلهره سخت نائل گشت. (۷)
- ۲۶ - «یعقوب بن منقوش» که آن قبله پاکان را در کنار حضرت عسکری علیه السلام زیارت کرد. (۸)

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱ و ۱۵. کمال الدین، ص ۴۳۲.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶۰.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵.

۴ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲ و ۴۴.

۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

۶ - کمال الدین، ص ۴۳۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵.

۷ - منتخب الاثر، ص ۳۵۴.

۸ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵.

۲۷- «کامل بن ابراهیم» که علاوه بر دیدار جمال جهان افروز «یار»، راز دل و پاسخ پرسشهای طرح نشده خویش را نیز از آن گرانمایه دریافت داشت و شگفت زده جمال او را سیر تماشا کرد. (۱)

۲۸- «سعد بن عبدالله قمی» که پیچیده ترین مشکلات علمی و فقهی و عقیدتی خویش را طرح و از آن فرزانه عصرها و نسلها پاسخ شایسته و بایسته گرفت. (۲)

۲۹- «فارسی» که از کارگزاران آگاه و درست کردار و نیک اندیش بیت حضرت عسکری علیه السلام بود. (۳)

۳۰- «عبدالله سوری» که آن خورشید جهان افروز را در زمان حیات پدر گرانقدرش حضرت عسکری علیه السلام دید، او در گزارش خود از دیدار آن حضرت آورده است که:

«من به بوستان بنی هاشم گذرم افتاد، در آنجا پسرانی از آن خاندان سرفراز را دیدم که در کنار برکه آبی سرگرم بازی هستند و در آن میان، پاره ای از ماه نورافشان را دیدم که بر نقطه ای نشسته و از آنجا می درخشد. وقتی دقت کردم دیدم در جمال و کمال درست نسخه ای از حضرت عسکری علیه السلام است.

با نگرش به رخساره نورانی او با الهام قلبی دریافتم که آن کودک پرشکوه کسی جز حضرت مهدی علیه السلام نیست، اما برای اطمینان خاطر از نام و نام پدرش پرسیدم که گفتند: او «محمد» فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام است.» (۴)

۳۱- «عیسی بن جعفر بن عاصم» عنصر ژرف نگر و پروا پیشه ای که به جرم عشق به اهل بیت و پیروی از راه و رسم آنان، از سوی خودکامگان و متعصبان کوردل

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۳. نجم الثاقب، ص ۳۴۹.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۰.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۰.

به سیصد ضربه شلاق محکوم و آنگاه به دجله افکنده شد.^(۱)

۳۲- «ابوالادیان» که از کارگزاران بیت امامت و از آگاهان و درستکاران بود، او هم شاهد تجلی حجّت خدا در نماز بر پیکر پدر بود و هم پس از آن به دیدار «یار» مفتخر گردید.^(۲)

۳۳- هیأت چهل نفری به سرپرستی «عثمان بن سعید» که حضرت عسکری علیه السلام فرزندش را به همه آنان نشان داد.^(۳)

۳۴- هیأت چهل نفری که به سرپرستی «محمد بن عثمان» که هم به افتخار دیدار مهر تابان مفتخر شد و هم از زبان حضرت عسکری علیه السلام سند خدشه ناپذیر امامت و ولایت حضرت مهدی علیه السلام، دریافت داشت.^(۴)

۳۵- یکی از کنیزان حضرت عسکری علیه السلام که «ابوعلی خیزرانی» به آن گرامی، هدیه کرده بود.

این بانو پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام و به هنگام یورش دژخیمان و جاسوسان حکومت به خانه آن حضرت و غارت آن، از بیت حضرت عسکری علیه السلام گریخت و از ترس یورشگران به منزل «ابوعلی» پناه برد.^(۵)

او در آنجا داستانهایی از مولود مبارک و رخدادهای منزل حضرت عسکری علیه السلام را برای ثبت در تاریخ نقل کرد.

۳۶- «ابراهیم بن محمد تبریزی» که شاهد تجلی حجّت خدا در رحلت پدر گرانمایه اش بود.^(۶)

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰.

۲- منتخب الاثر، ص ۳۶۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶۷.

۳- الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۶.

۵- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶.

۶- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵.

- ۳۷ - «احمد بن عبدالله هاشمی» که به امامت آن قبله پاکان بر پیکر حضرت
عسکری علیه السلام نماز خواند. (۱)
- ۳۸ - «حاجز و شاء» که تجلی او را از افق سرای حضرت عسکری علیه السلام دید. (۲)
- ۳۹ - «ابوسهل، اسماعیل بن علی نوبختی» که در واپسین روزهای زندگی ظاهری
حضرت عسکری علیه السلام آن گرامی را در کنار پدرش زیارت کرد. (۳)
- ۴۰ - «غانم» عالم و روشنفکر حق جو و حق پوی هندی که داستانی شنیدنی دارد
و علاوه بر دیدار، شاهد اعجازها نیز بوده است. (۴)
- ۴۱ - «ابوعلی بن مطهر» که موفق به دیدار جمال بی مثال حجت خدا شد. (۵)
- ۴۲ - «ابوسوره» که آن حضرت را در «حیره» دید و هدیه‌ای دریافت داشت. (۶)
- ۴۳ - «محمد بن جعفر حمیری» که همراه کاروانی از قم به دیدار خورشید جمال
او مفتخر گردید و شاهد معجزاتی نیز بود. (۷)
- ۴۴ - «زهری» که پس از تلاش بسیار و صرف اموال گرانبها در جستجوی «یار»
سرانجام با کمک جناب «محمد بن عثمان» به آرزوی خویش رسید. (۸)
- ۴۵ - «عیسی بن مهدی جوهری» که در کنار کعبه نه تنها به دیدار جان جانان نایل
آمد که به ضیافت او نیز مفتخر شد. (۹)
- ۴۶ - «احمد بن ابراهیم بن ادیس» که هم آن قبله موعود را زیارت کرد و هم

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۸.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷.

۵ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.

۶ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.

۷ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۷.

۸ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵.

۹ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۸.

پیشانی درخشان و دست مبارکش را بوسه باران کرد. (۱)

۴۷ - «حسین بن حمدان» که هم به دیدار نایل آمد و هم شاهد اعجاز بود. (۲)

۴۸ - «محمد بن اسماعیل» که از شخصیت‌های برجسته علوی در مصر و از نوادگان

حضرت کاظم علیه السلام بود. او در راه مکه و مدینه به دیدار محبوب دلها مفتخر گشت. (۳)

۴۹ - «حسن بن وحناء» که در موسم حج به سعادت دیدار نایل آمد. (۴)

۵۰ - «علی بن حسین یمانی» که در «سامرا» دیدگانش به جمال یار نورباران

شد. (۵)

۵۱ - «محمد بن عبیدالله قمی» که پس از سی سال جستجو و پی جویی سرانجام

به کوی محبوب دلها گام نهاد. (۶)

۵۲ - «یوسف بن احمد جعفری» که در سرزمین شام و به هنگام بازگشت از مکه

آن گرامی را زیارت نمود و شاهد اعجازی به دست او بود. (۷)

۵۳ - «اسحاق بن یعقوب» فرزند مرحوم کلینی. (۸)

۵۴ - «علی بن ابراهیم ازدی» که در کنار خانه خدا و به هنگام طواف برگرد کعبه،

آن جمال شکوهبار را دید. (۹)

۵۵ - «ابراهیم بن ادريس» که پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام آن خورشید

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴.

۲ - ارشاد مفید، ص ۳۵۰، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۳۸ و نجم الثاقب، ص ۲۸۹.

۳ - کمال الدین، ص ۴۷۳، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲، الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۶۳، العبقری الحسان، ج ۲،

ص ۳۷ و نجم الثاقب، ص ۲۸۹

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲.

۵ - اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۰.

۶ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳.

۷ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵.

۸ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

۹ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱.

جهان افروز را زیارت نمود. (۱)

۵۶ - «عبدالله بن صالح» که آن گرانمایه عصرها و نسلها را در کنار حجرالاسود زیارت کرد. (۲)

۵۷ - «ابوعلی محمد بن احمد محمودی» که در کنار خانه خدا به دیدار آن گرانمایه جهان هستی نایل آمد. (۳)

۵۸ - «علی بن مهزیار اهوازی» که عمری عاشقانه او را جست و سرانجام نه تنها به دیدار او مفتخر شد که به میهمانی آن حضرت نیز نایل آمد. (۴)

۵۹ - «یعقوب بن یوسف ضرباب» که او نیز در مکه به افتخار زیارت آن حضرت مفتخر گشت. (۵)

۶۰ - «یوسف بن احمد جعفری» که در راه شام و بازگشت از سفر حج به دیدار قبله پاکان موفق شد. (۶)

۶۱ - «معمّر بن غوث» از خدمتگزاران حضرت عسکری علیه السلام که هم گواه ولادت و موجودیت و سلامت آن یار سفر کرده است و هم آن گرامی را زیارت کرده است. (۷)

۶۲ - «محمد بن احمد قطّان» که از وکلای دوّمین سفیر خاص آن حضرت بود و به یاری او هم به دیدار یار مفتخر گردید. (۸)

۱ - غیبت طوسی، ص ۱۶۲ و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۲.

۵ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷.

۶ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵.

۷ - کمال الدین، ج ۱، ص ۴۴۲.

۸ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۵۳.

یادآوری:

این فهرست از نامها و عناوین، هرگز شامل همهٔ چهره‌ها و شخصیتها و کسانی نمی‌شود که در عصر حضرت عسکری علیه السلام گزارش ولادت آن گوهر گرانبهای جهان هستی را دریافت داشته و یا علاوه بر دریافت خبر مسرت بخش طلوع خورشید به کوی آن محبوب دلها و مایهٔ امید قلبها نیز گام نهاده و به دیدارش نایل آمده‌اند، بلکه این فهرست تنها بخشی از خیل عاشقان سرفراز و شیفتگان دلسوختهٔ آن مهر تابان و قبلهٔ خوبان و یا دردمندانی را نشانگر است که تنها در دوران پنجمسالهٔ حیات ظاهری پدر گرانمایه‌اش، حضرت عسکری علیه السلام و به لطف و اشارهٔ او، آن گرانمایهٔ عصرها و نسلها را دیده‌اند و یا در دوران غیبت کوتاه مدّت آن حضرت به گونه‌ای به دیدار یار مفتخر گشته و یا چشمان جستجوگرشان شاهد تجلی شکوه‌بار آن خورشید جهان‌افروز بوده است.

هر کدام از این شایستگان و وارستگان و راه‌یافتگان به دیار یار، در دوران پنجمسالهٔ حیات حضرت عسکری علیه السلام و غیبت کوتاه و نیز دوران غمبار غیبت طولانی آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها، داستان جالب و خواندنی و سازنده‌ای دارند که به خواست خدا این سرگذشتهای انسانساز و درس‌آموز برای دوستداران و شیفتگان آن یار سفر کرده که هزاران قافلهٔ دل به همراه اوست به سبکی زنده و سازنده و خواندنی باز آفرین و ترسیم خواهد شد.

نشان دادن آن مهر تابان به هیأت‌های تحقیقی و دینی

تدبیر دیگر آن گرامی در گزارش گستردهٔ رویداد مهمّ ولادت نور و معرفّی آن گرامی مرد عصرها و نسلها به عنوان امام راستین پس از خویش، این بود که آن مهر تابان را به هیأت‌های تحقیقی و مذهبی که به نمایندگی از دوستداران و رهروان راه قرآن و عترت بسوی شهر تاریخی سامرا و بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام

می‌شتافتند، نشان می‌داد. و ضمن مفتخر ساختن آنان به دیدار آن کودک پرشکوه، او را به عنوان آخرین امام معصوم به آنان معرفی می‌کرد و گاه از غیبت طولانی و آنگاه قیام دگرگونسازش آنگونه که پیامبر ﷺ پیش از آن ترسیم کرده بود، سخن می‌گفت. برای نمونه:

۱ - آن حضرت پس از ولادت آن ماه تابان، نام گرانمایه‌اش را با اقتدای به نیای بزرگ و پدران گرانقدرش، «محمد» نهاد و در سومین روز طلوع خورشید جهان افروز وجودش بود که او را به گروهی از یاران آگاه و مورد اعتماد خویش نشان داد.

پس از اینکه آنان با شور و شادمانی وصف‌ناپذیری یکی پس از دیگری آن مولود مبارک را در آغوش گرفتند و با چشمان خویش جمال نورانی او را تماشا کردند، آن حضرت در حالی که او را روی دست داشت با صدای رسا به آنان فرمود:

«هان ای پیروان راه قرآن و عترت!

ای دوستانان خاندان وحی و رسالت!

نیک بنگرید این کودک پرشکوه، جانشین من در میان شما و سالارتان پس از من می‌باشد. این همان قائم آل محمد ﷺ است. مهدی ﷺ است، آن اصلاحگر بزرگ جهان.

همو که بر دروازه هر سحر، طلوع هر فجر و سپیده هر صبح، ظهور مبارکش را لحظه شماری می‌کنند.

همان اصلاحگر بزرگ و پرشکوهی است که پس از لبریز شدن زمین و زمان از ظلم و جور به فرمان خدا ظهور می‌کند و جهان را از عدل و داد لبریز می‌سازد.

«هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم وهو القائم الذی تمتدّ الیه الأعناق بالانتظار»^(۱)

۱ - در این مورد به کتابهایی چون: نجم الثاقب، الزام الناصب، العبقری الحسان و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵،

۲ - یک هیأت چهل نفری پس از انتشار گزارش ولادت آن قبله موعود به منظور شناخت پیشوای راستین پس از حضرت عسکری علیه السلام به شهر تاریخی سامرا شتافت. هیأتی، تحقیقی و علمی بود که سرپرستی آن را «عثمان بن سعید» به عهده داشت.

این هیأت از انبوهی از مردان گرانقدر شیعه تشکیل شده بود که پس از ورود به سامرا به بیت رفیع امامت وارد شد و حضرت عسکری علیه السلام، آن مهر تابان را به آنان نشان داد و فرمود:

«هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم.»

«هان ای دوستان! این امام و پیشوای راستین شماست و جانشین من در میان مردم خواهد بود.»

۳ - هیأت دیگری از شیعیان و دوستداران خاندان وحی و رسالت به کاروانسالاری «محمد بن عثمان» به دیدار حضرت عسکری علیه السلام شتافت و آن حضرت فرزند گرانمایه اش حضرت مهدی علیه السلام را به آنان نشان داد. آنگاه آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

«هان ای دوستان و یاران قرآن و عترت!

آگاه باشید که این فرزند گرانمایه من مهدی است.

او پس از من، امام شما و جانشین راستین من در میان شماست.

دستورات او را اطاعت کنید و در راه و رسم دینی خویش اختلاف نکنید که به هلاکت خواهید رسید.»

پس از غیبت طولانی و جانکاه او پرده برداشت و فرمود:

«هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدی فتهلكوا

فی أديانکم.

آلا! وائکم لاترونه من بعد یومکم هذا حتی یتّم له عمرٌ، فاقبلوا من عثمان بن

سَعِيدٌ مَا يَقُولُهُ وَانْتَهَوْا إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ.»^(۱)

«این امام و پیشوای راستین شما پس از من و جانشین من بر شماست. او را اطاعت کنید و پس از اینکه من جهان را بدرود گفتم، به پراکندگی نگرایید که دین خود را بر باد داده و خویشتن را به هلاکت خواهید افکند. آگاه باشید که پس از امروز دیگر او را نخواهید دید تا دوران (غیبت) وی بسر آید و به فرمان خدا ظهور کند.»

اینک، هر آنچه «عثمان بن سعید» می‌گوید بپذیرید، فرمانش را گردن نهید و گفتارش را قبول کنید که او جانشین امام شماست و امر نمایندگی و سفارت وی به عهده اوست.»

پیروزی حق و حقارت ارتجاع

علاوه بر انبوهی از دوستداران درست‌اندیش و شایسته‌کردار و مورد اعتماد خاندان وحی و رسالت که در دوران حیات ظاهری یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام و به لطف او به دیدار فرزند گرانمایه‌اش حضرت مهدی علیه السلام مفتخر شدند و ضمن نظاره بر جمال دل‌آرای او از پدر گرانقدرش در مورد چگونگی ولادت، غیبت، امامت و ظهور دگرگون‌ساز و نجات‌بخش او بیانات صریح و نویدهای جانبخشی شنیدند، گروهی از دشمنان بدانندیش نیز در زمان حضرت عسکری علیه السلام و یا در جریان تشییع پیکر پاک یا به خاکسپاری آن بزرگوار و یا اندکی پس از رحلت آن حضرت و دوران پر آشوب پس از او، فرزند گرانمایه‌اش حضرت مهدی علیه السلام را با چشمان حیرت‌زده خویش دیدند و با اینکه همواره در پی دستیابی و آسیب‌رسانی به او و خاموش ساختن نور خدا در تلاشی مذبوحانه بودند با این وصف به قدرت الهی هنگامی که با آن حجّت خدا روبرو شدند توان هیچ حرکت ظالمانه‌ای بر ضد آن اصلاح‌گر بزرگ جهانی را در خود نیافتند و جز بر سرافکنندگی

و حقارت و حیرت و وحشت و سرگردانی و شکست آنان، افزون نگشت.

از این قماش عناصر شقاوت پیشه و تبه‌کار می‌توان:

«معمد» خلیفه خودکامه رژییم «عبّاسی» و درباریانش،^(۱)

«رشیق» مهره سرکوبگر دستگاه خلافت و همراهانش،^(۲)

«نسیم» مزدور دستگاه بیداد،^(۳)

و گارد ویژه خلیفه^(۴) را نمونه آورد که هر کدام داستانی شنیدنی دارند.

اینان نیز با گزارش جریان برخورد خویش با آن قبله موعود و کعبه مقصود و دیدن اعجازی شگرف از آن گرانمایه عصرها و نسلها به قدرت خدا اسناد دیگری بر انبوه اسناد ولادت موجودیت و غیبت آن اصلاحگر بی‌همانندی افزودند که سرانجام به فرمان خدا بپا خواهد خواست و آرمان بلند و پرشکوه آزادی، امنیت، عدالت فراگیر جهانی، آسایش و رفاه و نیک‌بختی راستین را در همه جلوه‌ها و ابعاد و صحنه‌های زندگی انسان، تحقق خواهد بخشید.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۲.

بخش ۴

﴿ دو موضوع حسّاس در پدیده غیبت ﴾

□ ۱ - غیبت طولانی

□ ۲ - عدالت فراگیر و همه جانبه



دو موضوع حسّاس در پدیده غیبت

در میان مسایل و موضوعات گوناگون مربوط به دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام دو موضوع اساسی است که از اهمیّت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار دارند: یکی موضوع عدالت فراگیر جهانی و همه جانبه و بی نظیری است که آن حضرت با ظهور مبارک و قیام نجاتبخشش به خواست خدا آن را در کران تا کران گیتی برقرار خواهد ساخت و به برکت آن، روح حیات و نشاط و طراوت برکالبد افسرده زمین و زمان و توده‌های مردم خواهد دمید.

و دیگری موضوع غیبت طولانی آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها؛ به همین دلیل است که در میان هزاران روایات امید بخش و زندگی سازی که در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن شریف در مورد شخصیت فرزانه آن گرانمایه عصرها و نسلها آمده است، انبوهی از روایات در مورد نوید استقرار عدالت جهانی به دست کارآمد و توانا و اندیشه روشنگر و والای اوست و انبوهی دیگر در مورد غیبت طولانی اش و کمتر روایتی است که در آن به رنج دوران غمبار غیبت و اینکه او پس از ظهورش جهان را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت به گونه‌ای اشاره نرفته باشد. برای نمونه:

۱ - غیبت طولانی

با نگرش به روایات رسیده پیرامون وجود گرانمایه امام عصر علیه السلام در می یابیم که از حدود شش هزار روایت موجود در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن کریم، فراتر از یکصد روایت در مورد پدیده حکیمانه و پراسرار «غیبت» است.

در پرتو روشنگریها و نویدها و امیدآفرینیهای پیامبر ﷺ و امامان نور علیهم السلام در این روایات است که دانشمندان و پژوهشگران اسلامی از همان روزگار پیشوایان معصوم گرفته تا کنون فراتر از صدها جلد کتاب تحقیقی و علمی و عقیدتی و هزاران مقاله در مورد آن اصلاحگر بزرگ جهانی نوشته‌اند که تنها بیش از یکصد جلد آنها در موضوع پدیده «غیبت» است.

و جالبتر اینکه آنان با استناد به انبوه روایات و روشنگریهای برخاسته از آنها، دهها جلد از این کتابها را حتی پیش از ولادت آن فرزانه عصرها و نسلها نوشته‌اند. چرا که این مسئله حسّاس که: «واپسین حرکت تاریخ و آینده جهان، آینده نور، عدالت، آزادی، امنیّت، درستی، پاکی، سعادت، رستگاری و آینده تحقق اهداف و آرمانهای بلند پیام‌آوران بزرگ خدا به دست نجات‌بخش بزرگی بنام «مهدی» از دودمان آخرین پیامبر است.» یک اصل عقیدتی و اسلامی و انسانی است، نه مسأله یک فرد و یا یک گروه و یا یک جریان فکری و مذهبی.

بعلاوه این مسأله به دلیل رهنمود قرآن و انبوه روایات رسیده از پیامبر ﷺ و خاندان پاک او که آموزگاران و مفسران حقیقی آیات خدا هستند، به گونه‌ای بر اندیشمندان اسلامی روشن و قطعی و تردیدناپذیر آمده است که حتی پیش از طلوع آن خورشید جهان‌افروز و رخ برکشیدنش در پس ابرها، همه را به قلم آورده‌اند. برای نمونه به روایاتی در این مورد نظر می‌افکنیم:

۱ - پیشوای بزرگ توحید در این مورد فرمودند:

«المهدی من ولدی، الذی یفتح الله به مشارق الارض ومغاربها ذاک الذی یغیب

عن اولیائه غیبةً لا یثبت علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان.»^(۱)

«مهدی، آن فرزانه روزگاران، از فرزندان من است.

خداوند به وسیله او خاورها و باخترهای زمین را خواهد گشود.

«مهدی» همان اصلاحگر نامدار و موفقی است که پیش از قیام خویش از برابر

دیدگان دوستداران خود غایب می‌گردد. غیبتش آنقدر طولانی می‌شود که جز آن کسانی که خداوند دل‌هایشان را برای ایمان آزموده است، کسی بر امامت او استوار نمی‌ماند.»

۲- و نیز:

«طوبی للصابرین فی غیبتہ.»

طوبی للمتّقین علی محبّتهم اولئک وصفهم اللّٰه فی کتابه وقال: «الذین یؤمنون بالغیب» و قال «اولئک حزب اللّٰه الا انّ حزب اللّٰه هم المفلحون»^(۱)

«خوشا به حال آنانکه در غیبت طولانی او شکیبایی قهرمانانه، پیشه می‌سازند. خوشا به حال کسانی که در مهر و عشق او پایداری نشان می‌دهند، آنانند که خدای آنها را در کتاب خویش وصف نموده و در موردشان فرموده است:

«هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ * الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ.»^(۲)

این قرآن هدایتی است برای پرواپیشگان همانانی که به غیبت ایمان می‌آورند.»

۳- جالب اینکه، ششمین امام نور علیه السلام در تفسیر همین آیه شریفه فرمودند:

«المتّقون: شیعة علی علیه السلام والغیب: هو الحجّة الغائب.»^(۳)

«پرواپیشگان در آیه شریفه، پیروان راستین راه و رسم امیرمؤمنان علیه السلام هستند و مراد از غیب نیز، همان حجّت خداست که غیبتی طولانی خواهد داشت.»

۴- و نیز فرمود:

«لابدّ للقائم علیه السلام من غیبة.»^(۴)

«آن گرانمایه عصرها و نسلها بناگزیر غیبتی طولانی و پرحکمت و اسرارآمیز خواهد داشت.»

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۶ و ج ۵۲، ص ۱۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴. سوره بقره، آیه ۳ و ۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۶.

۵ - امیر مؤمنان علیه السلام در مورد پدیده غیبت و غیبت آن اصلاحگر بزرگ جهانی فرمودند:

«للقائم غيبته أمدها طويل.»^(۱)

«قائم آل محمد صلی الله علیه و آله غیبتی بس طولانی خواهد داشت.»

۶ - دوّمین امام نور حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

«انّ الله عزّوجلّ يخفی ولادته ويغیب شخصه.»^(۲)

«خدای توانا براساس حکمت خویش ولادت مهدی را از مردم نهان می دارد و

سیمای جهان افروزش را از دیده‌ها غایب می سازد.»

۷ - حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند:

«له غيبةٌ یرتد فیها اقوامٌ ویثبت علی الدّین فیها آخرون فیودّون ویقال لهم:

«متی هذا الوعد ان کنتم صادقین.»^(۳)

«مهدی علیه السلام غیبتی بس طولانی خواهد داشت به گونه‌ای که گروهی از دین کناره

می گیرند و گروهی ثبات قدم و استواری نشان می دهند کار به جایی می رسد که به

ثابت قدمان در امامت او از راه استهزاء می گویند:

«متی هذا الوعد ان کنتم صادقین.»^(۴)

«اگر شما راستگو هستید این وعده ظهور و نوید قیام پس کی خواهد بود؟»

۸ - حضرت سجاده علیه السلام:

«فی القائم منّا سنن من الانبیاء ... و امّا من موسی، فالخوف والغیبة.»^(۵)

«در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نشانه‌هایی از هفت پیامبر بزرگ خداست ... امّا نشانش از

۱ - منتخب الاثر، ص ۲۶۹.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۹.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۴ - سوره یس، آیه ۴۸ و ...

۵ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۲.

موسی علیه السلام غیبت طولانی و خوف از شرارت دشمن است.»

۹ - پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

«انّ فی القائم من آل محمّد صلی الله علیه و آله شبهاً من خمسةٍ من الرّسل... واما شبهه من یوسف ابن یعقوب فالغیبة من خاصّته و عامّته و اختفاؤه من اخوانه.»^(۱)

«در قائم ما خاندان پیامبر، پنج نشان از پنج پیامبر خداست ... نشان از یوسف، غیبت او از عام و خاصّ و نهان بودن او از برادرانش می باشد.»

۱۰ - امام صادق علیه السلام فرمودند:

«انّ لصاحب هذا الامر غیبة لا بدّ منها ...»^(۲)

«برای صاحب الامر، غیبتی طولانی است که گریزی از آن نیست ...»

۱۱ - و:

«انّ للقائم غیبة قبل أن یقوم ...»^(۳)

«برای قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله پیش از ظهور و قیام دگرگونسازش، غیبتی طولانی خواهد بود.»

۱۲ - حضرت کاظم علیه السلام فرمود:

«له غیبة یطول أمدھا ...»^(۴)

«آن اصلا حگر بزرگ تاریخ انسان، غیبتی خواهد داشت که طولانی خواهد بود.»

۱۳ - هشتمین امام نور علیه السلام در این مورد فرمود:

«... ذاک الرابع من ولدی یغیبه الله فی ستره ماشاء الله.»^(۵)

«مهدی علیه السلام چهارمین فرزند من است. خدای توانا او را در پشت پرده غیبت

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱.

۵ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۲.

تا آنگاه که خود بخواهد، نهان می‌سازد.»

آری! خورشید جهان افروز، وجودش پس از طلوع در سحرگاه پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری از شهر تاریخی سامرا و از افق بیت رفیع امامت، غیبت خویش را آغاز کرد.^(۱)

این واقعیت، علاوه بر انبوه روایات در گزارش مادر گرانمایه‌اش حضرت نرجس علیها السلام و در گزارش دخت گرامی امام جواد علیه السلام آن بانوی اندیشمند و مورد احترام خاندان بنی‌هاشم و دوستان اهل بیت علیهم السلام در روایات پیش از ولادت او نیز بصورت روشنی آمده است.

۲ - عدالت فراگیر و همه جانبه

مسأله عدالت فراگیر جهانی و آکنده شدن زمین و زمان از عدل و داد به دست توانمند آن بنیانگذار راستین عدالت جهان شمول، از مسایلی است که بسان غیبت و رخ برکشیدنش در پس ابرها به فرمان خدا، در انبوهی از روایات آمده است. و دلیل آن نیز روشن است چرا که بنیاد جامعه راستین توحیدی و آرمانی و ساختن دنیای محبوب و مطلوب بر اساس وحی و رسالت هم بیش از هر چیز و پیش از هر کاری در گرو استقرار واقعی عدل و داد و قسط و انصاف در پرتو آگاهی ژرف و توانایی بی‌همانند آن اصلاحگر بزرگ جهانی است.

به همین جهت با دقت در روایات رسیده در مورد آن پیشوای بزرگ نجات، تنها فراز روحبخش و امیدآفرین: «**یملأ الارض قسطاً و عدلاً**» بیش از دهها مرتبه مورد تأکید قرار گرفته است و این در حالی است که استقرار عدالت جهان شمول و همه جانبه به دست توانای آن فرزانه عصرها و نسلها، در بیش از یکصد و سی روایت آمده است.^(۲)

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۷۰.

۲ - به منتخب الاثر، ص ۴۷۸، رجوع شود.

و نیز از آن گرامی در دعاها و روایات با ویژگیهایی چون:
آغاز و انجام عدل،^(۱)

عدل و داد مورد انتظار،^(۲)

احیاگر زمین و زمان و دلها و قلبها با دمیدن روح عدالت و دادگری،^(۳) وصف شده
است. برای نمونه:

۱ - پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مورد فرموده‌اند:

«لا تذهب الدّنيا حتى تملك العرب رجلٌ من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي.»^(۴)

و لو بقى فى غيبته ما بقى نوح فى قومه لم يخرج من الدّنيا حتى يظهر فيملاء

الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.»^(۵)

«عمر این جهان به پایان نخواهد رسید و دنیا سپری نخواهد گشت تا بزرگمردی

از خاندان من که همنام با من می‌باشد بر جهان عرب و آنگاه سراسر گیتی فرمانروا
گردد.

و اگر غیبت او به اندازه عمر نوح پیامبر در میان جامعه‌اش نیز به درازا کشد،

سرانجام ظهور نموده و به یاری خدا زمین و زمان را آکنده از عدل و داد خواهد
ساخت، همان سان که لبریز از ستم و بیداد شده باشد.»

۲ - و نیز فرمود:

«لا تقوم السّاعه حتى تمتلأ الارض ظلماً وعدواناً ثم يخرج رجلٌ من عترتي يملاء

قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.»^(۶)

۱ - از آن گرامی به: *وَأَوَّلُ الْعَدْلِ وَآخِرُهُ*، تعبیر شده است. *مکیال المکارم*، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲ - *دعای افتتاح مفاتیح الجنان*.

۳ - *مکیال المکارم*، ص ۱ و ۸۱.

۴ - *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۸۵.

۵ - *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۱۴۵.

۶ - *مسند احمد*، ج ۳، ص ۳۴.

۳- و ضمن ترسیم سیمای پرفروغ او:

«... و یملک من هو بینهم من هو غریب وهو المهدی ... یملاء الارض عدلاً بلاصعوبة...» (۱)

«خدای، گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خدای را دوست می‌دارند و پیشوایی، زمام امور و تدبیر شؤون آنان را به کف خواهد گرفت که در میان همه ناشناخته و بی‌نظیر است ...»

او چهره‌ای گلگون و موهایی طلایی دارد و بی‌هیچ رنج و مشقتی زمین را آکنده از عدل و داد می‌سازد.»

۴- و نیز فرمود:

«لن تنقضى الأيام واللیالی حتی یبعث الله تعالی رجلاً من أهل بیتی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و اسم ابیه اسم ابی یملاً الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.» (۲)

«گردش روزگاران و آمد و شد شب و روز به پایان نخواهد رسید تا خداوند بزرگمردی از خاندان مرا که همانام با من می‌باشد برانگیزد. او زمین و زمان را از عدل و داد لبریز خواهد ساخت، همانسان که از ستم و بیداد آکنده باشد.»

و نیز آن شخصیت فرزانه ضمن تکریم امام حسین علیه السلام فرمود:

«... وجعل من صلب الحسین أئمة یقومون بأمری ... التاسع منهم قائم أهل بیتی أشبه الناس بی فی شمائله وأقواله وأفعاله یظهر بعد غیبة طویلة وحیره مضلة فیعلن أمر الله ویظهر دین الله - عزوجلّ ... یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.» (۳)

«خدای توانا از فرزندان حسین علیه السلام پیشوایان راستینی قرار داده است که برای

۱- منتخب الاثر، ص ۱۵۷.

۲- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۷.

برپایی و استواری راه و رسم و آیین و دفتر من بپا می‌خیزند.

... نهمین آنان قائم خاندان سرافراز من، مهدی امّتم می‌باشد، او شبیه‌ترین انسانها به من در سیما و سیرت و گفتار و کردار است. او پس از غیبتی بسیار طولانی و پس از سرگردانی و سردرگمی بسیار مردم، پدیدار می‌گردد و آنگاه کار آیین خدا را آنگونه که می‌باید، آشکار ساخته و زمین و زمان را از عدل و داد سرشار و لبریز می‌سازد، پس از آنکه از ظلم و بیداد آکنده شده باشد.»

۵- و نیز فرمود:

«لو لم یبق من الدّنیاء الاّ یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتّی یبعث الله فیہ رجلاً منّی ... یواطیء اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.»^(۱)

«هان! اگر از عمر این جهان تنها یک روز هم باقی مانده باشد، خدای جهان آفرین آن روز را سخت طولانی می‌سازد تا بزرگمردی از فرزندان مرا که همنام من می‌باشد برانگیزد. و او عدل و داد و برابری و مساوات را در کران تا کران گیتی خواهد گستراند، همانسان که پیش از ظهور و قیام او ستم و نابرابری جهان را در برگرفته باشد.»

و در نوید از آن روزگاران مبارک و خجسته می‌فرمایند:

«أبشّركم بالمهدی ... یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً یرضی عنه ساکن السّماء و ساکن الارض یقسّم المال صحاحاً ...»^(۲)

«هان! شما را به ظهور مهدی علیه السلام در واپسین حرکت تاریخ و فرجام شکوه‌مند جهان نوید می‌دهم.

او زمین و زمان را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت، همانسان که از ستم و بیداد آکنده شده باشد.

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۲.

آسمانیان و زمینیان از او و حکومت عادلانه‌اش خوشنود خواهند بود و ثروتها و دارایی‌ها و امکانات را بصورت عادلانه تقسیم می‌کند...»
و بشارت داد که:

«اذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع فی آیامه الجور...»^(۱)

«و در روزگار او اثری از ستم و بیداد در روی زمین نمی‌ماند...»

امیرمؤمنان علیه السلام در این مورد به فرزند گرانمایه‌اش امام حسین علیه السلام فرمود:

«التاسع من ولدک یا حسین! هو القائم بالحق، المظهر للدين، الباسط للعدل...»^(۲)

«گرامی فرزندانم، حسین جان! قیامگر به حق، نهمین فرزند گرانمایه توست. او خواهد بود که دین حق را در همه گیتی آشکار و جلوه‌گر و حاکم می‌سازد و عدل و داد را در زمین و زمان گسترش می‌بخشد.

آری! بخدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و او را بر همه پدیده‌ها برگزید چنین خواهد شد.»

و نیز یکی از خوبان روزگار آورده است که: روزی به محضر مبارک امیرمؤمنان علیه السلام شرفیاب شدم و او را دیدم که غرق در اندیشه است، با سر انگشت بر روی زمین خط می‌کشد.
گفتم:

«یا امیرالمؤمنین! مالی أراک مفکراً؟»

«سالار من! چه شده است که شما را اینگونه می‌نگرم؟»

فرمود:

«... ولكنی فکرتُ فی مولودٍ یكون من ظهري ... هو المهدی یملاها الارض عدلاً
کما ملئت ظلماً و جوراً.»^(۳)

۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۰.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۸.

«... در مورد فرزندی که از نسلم خواهد بود می اندیشم ... نام بلند آوازه او «مهدی» خواهد بود و هموست که زمین را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت، همانگونه که از ستم و بیداد آکنده گردد.»

و دگر باره، ضمن سخنانی در ترسیم عدالت جهان شمول و همه جانبه و پایدار او از جمله فرمود:

«... فلا یتُرک عبداً مسلماً الاً اشتراه واعتقه.

ولا غارماً الاً قضی دینه.

ولا مظلمة لأحدٍ من الناس الاً ردّها.

ولا یقتل منهم عبداً الاً ادی ثمنه.

ولا یقتل قتیل الاً قضی عنه دینه و ألحق عیاله فی العطاء حتی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً و عدواناً.»^(۱)

«شیوه عادلانه آن گرانمایه عصرها و نسلها آنگونه است که: ... برده‌ای نمی ماند جز اینکه او را خریداری و آزاد می کند.

و وام کسی نمی ماند جز اینکه آن را به صاحب حق می پردازد.

کسی کشته نمی شود مگر اینکه خونبهای آن را می دهد.

و خاندان و بازماندگان او را شرافتمندانه اداره می کند و با روشها و کارهایی

اینگونه پیش می رود تا زمین و زمان را لبریز از عدل و داد سرشار می سازد پس از

آنکه از ظلم و بیداد آکنده شده باشد.»

سومین امام نور حضرت حسین علیه السلام در این مورد فرمود:

«لو لم یبق من الدنیا الاً یومٌ واحدٍ لطوّل الله - عزّوجلّ - ذلک الیوم حتی ینخرج

رجل من ولدی یملاءها عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً کذلک سمعت رسول

الله صلی الله علیه و آله یقول.»^(۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

«اگر از عمر این جهان تنها یک روز، آری یک روز، باقی مانده باشد، خدای توانا آن روز را آنقدر طولانی می‌سازد که بزرگمردی از فرزندان من قیام کند و کران تا کران گیتی را لبریز از عدل و داد سازد، همانسان که پیش از قیام او از ستم و بیداد آکنده باشد. آری! از پیامبر خدا، اینگونه نوید دریافت داشتیم.»

«محمد بن مسلم» یکی از تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و از پنجمین امام نور علیه‌السلام آورده است که: از آن گرامی در مورد وجود گرانمایه قائم خاندان رسالت و روش و سیره او پرسیدم که در پاسخ فرمود:

«بسیرة ما سار به رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يظهر الاسلام.»

«او به سیره و روش پیامبر صلى الله عليه وآله قیام می‌کند تا ارزشهای اسلام را حاکم سازد و ضد ارزشها را بزدايد.»

گفتم: «وما كانت سيرة رسول الله صلى الله عليه وآله؟»

«سرورم! شیوه و روش پیامبر چگونه بود؟»

فرمود:

«أبطل ما كانت في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل وكذلك القائم عليه‌السلام اذا قام

يبطل ما كان في الهدنة مما كان في أيدي الناس ويستقبل بهم العدل.»^(۱)

«آنچه از ارزشهای جاهلی و ظالمانه بود برانداخت و بی‌اساس شمرد و عدل و داد را میان جامعه و مردم برقرار ساخت.»

قائم خاندان وحی و رسالت نیز چنین است. آنگاه که او قیام کند همه راهها و روشهای جاهلی رایج در میان مردم را زیر پا می‌نهد و آیین داد و دادگری و عدالت و آزادگی را استقرار می‌بخشد.»

ششمین امام نور در عدل همه جانبه و جهان شمول آن حضرت می‌فرماید:

«... أما والله! ليدخلنّ عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحرّ والقرّ.»^(۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

بهوش باشید! بخدای سوگند! که آن دادگستر جهان، عدل و داد را وارد جامعه‌ها و خانه‌های مردم می‌کند و دادگریش همه جا را فرا می‌گیرد و درست بسان سرما و گرما و هوای زندگی ساز و مایه حیات و تنفس که وارد خانه‌ها می‌شود.»

و نیز در ترسیم عدل همه جانبه و گسترش یافته او فرمود:

«کارگستردگی عدل و داد در حکومت عادلانه مهدی علیه السلام به جایی می‌رسد که از جانب آن حضرت ندا می‌دهند که: هان ای مردم! هر کس در خانه خدا و در کنار حجرالاسود و طوافگاه مردم، نماز واجب و کارهای لازم و ضروری خویش را انجام داده است و می‌خواهد نافله بخواند به کناری رود و جای خود را به کسانی بسپارد که نماز واجب خویش را نخوانده‌اند.»^(۱)

و بدینسان، جامعه‌ای با فاصله‌های هولناک طبقاتی نمی‌ماند که در یک سو، گروهی غرق در امکانات باشند و به امور غیر ضروری در زندگی و انجام نافله در جایی پردازند که انبوه از مردم، توان تهیه ضروریات زندگی یا امکان انجام امور ضروری و واجب را نیز ندارند.

هشتمین امام نور حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يَطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جُورٍ وَيَقْدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظَلَمٍ....»

فاذا خرج، أشرقَت الأرض بنور ربِّها ووضع الميزان بالعدل بين النَّاسِ فلا يظلم أحدٌ أحداً.»^(۲)

«چهارمین فرزند من، پسر بانوی کنیزان است. خداوند به وسیله او کران تا کران زمین و زمان را از هر ستم و بیدادی پاک و پاکیزه می‌سازد. مردم در مورد ولادت او دچار تردید می‌گردند و او پیش از ظهور و قیام نجات‌بخش خویش غایب می‌شود. آنگاه هنگامی که به فرمان خدا ظهور کرد، جهان به نور پروردگارش نورباران می‌گردد»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵ و کمال الدین، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱.

و همه جا میزان عدل برقرار می شود از این رو دیگر هیچ کس بر دیگری ستم روا نمی دارد.»

و نیز از شاعر نامدار و آزادی خواه و ستم ستیز شیعه «دعبل» آورده اند که می گوید: قصیده ای را که خود سروده بودم در محضر هشتمین امام نور علیّه خواندم و آن حضرت به دقت گوش فرا داد.

هنگامی که به این دو بند رسیدم که:

خروج امامٍ لامحاله خارجُ یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیّز فینا کلّ حقٍ وباطلٍ ویجزی علی النعماء والنقّات

«امامی از آل محمد بی تردید قیام خواهد کرد.

او در پرتو تأیید نام خدا و برکات او جهان را اصلاح خواهد نمود.»

آن حضرت سخت گریه کرد آنگاه سرش را بلند کرد و رو به من فرمود:

«یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین. فهل تدری من هذا

الامام؟ ومتی یقوم؟»

«دعبل! روح القدس با زبان تو سخن گفته است.

هان ای دعبل! آیا می دانی این امام کیست؟

و چه زمانی قیام خواهد کرد؟»

پاسخ دادم:

«لا! یا مولای! إلاّ انّی سمعت بخروج امام منکم یطهر الأرض من الفساد ویملاءها

عدلاً [کما ملئت جوراً].»

«نه سرورم! نه خود او را می شناسم و نه هنگام قیام دگرگون ساز او را. همین قدر

می دانم که امام و پیشوایی از شما خاندان پیامبر ﷺ قیام خواهد کرد و جهان را از

تباهی و بیداد پاک و پاکیزه ساخته و از عدل و داد سرشار و لبریز خواهد نمود.»

حضرت رضا علیّه فرمود:

«یا دعبل! الامام بعدی، محمد ابنی،

وبعد محمد، ابنه علی،

وبعد علی، ابنه الحسن،

وبعد الحسن، ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبتہ، المطاع فی ظهوره. لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله - عزوجل - ذلك اليوم حتى یرج فیملاء الارض عدلاً كما ملئت جوراً.»^(۱)

«پس از من، امام راستین، فرزندم محمد است و پس از او، فرزندش علی و پس از علی، فرزندش حسن و پس از حسن، فرزندش حجت قائم امام راستین خواهد بود.

و اوست که دوستان او در دوران غیبتش در انتظار او بسر می‌برند و آنگاه که ظهور نماید، همه فرمانش را با جان و دل برند.

هان ای دعبل! اگر از عمر این جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می‌سازد که او ظهور کند، آنگاه زمین و زمان را آکنده از عدل و داد سازد همانسان که از ستم و بیداد لبریز باشد.»

نهمین امام نور حضرت جواد علیه السلام در پاسخ حضرت عبدالعظیم حسنی که به او گفت:

«انّی لأرجو أن تكون القائم من أهل بیت محمد الذی یملاء الارض قسطاً وعدلاً.»

«سرورم! من بر آن امیدم که شما آن قائم آل محمد باشی که زمین را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت.»

فرمود:

«ما منّا الا وهو قائم بأمر الله - عزوجل - ... ولكن القائم الذی یطهر الله - عزوجل - به الارض من اهل الكفر والجهود ویملاها عدلاً وقسطاً هو الذی تخفی علی الناس

ولادته ویغیب عنهم شخصه» (۱)

«همه ما امامان نور، قیام کننده به فرمان خدا هستیم، اما آن قائمی که خدای توانا به دست او زمین و زمان را از حق ستیزان و ستمکاران پاک می سازد و کران تا کران گیتی را از عدل و داد آکنده و پرتراوت می سازد، من نیستم. او کسی است که ولادتش از مردم پنهان خواهد بود و خودش نیز بسان خورشید رخ برکشیده در پس ابرها از برابر دیدگان مردم نهان.»

حضرت عسکری علیه السلام در زندان ارتجاع «عبّاسی» به زندانی همبند خویش، در نویدی از این عدل جهان شمول فرمود:

«ای واللّه! سیکون لی ولد یملاء الارض قسطاً و عدلاً» (۲)

«بخدای سوگند! بزودی خدای جهان آفرین پسری گرانمایه به من ارزانی خواهد داشت که پس از غیبتی طولانی، ظهور نموده و زمین و زمان را از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.»

و خود آن پیشوای بزرگ عدالت که پس از دیده گشودن به این جهان، همانند مسیح و یحیی، آن دو پیامبر بزرگ خدا، لب به سخن گشود.

نخست به یکتایی آفریدگار توانای هستی گواهی داد و آنگاه به رسالت نیای گرانقدرش محمد صلی الله علیه و آله سپس به امامت و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر امامان نور علیهم السلام گواهی داد و آنگاه دست نیایش و راز و نیاز به بارگاه آن بی نیاز برد و نیایشگرانه این گونه زمزمه کرد:

«اللهم أنجز لی وعدی!

وأتتم لی امری!

وثبت وطأتی!

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۷۵.

واملاء الارض بی عدلاً وقسطاً»^(۱)

«بار خدایا! آنچه به من وعده فرموده‌ای جامهٔ عمل پوش!

و کار بزرگ مرا که استقرار عدل و داد در کران تا کران هستی است، به کمال

برسان!

خداوندا! گامهای مرا استواری بخش و زمین را به دست من از عدل و داد لبریز و

سرشار ساز.»

بخش ۵

مراحل چندگانه غیبت خورشید

- مرحله آغازین
- دومین مرحله
- سومین مرحله
- سفیران خاص در غیبت کوتاه مدت
- اولین سفیر خاص
- دومین سفیر خاص
- سومین سفیر ویژه
- آخرین نایب خاص و آغاز ...
- بینش شگرف معنوی
- نگرشی بر جهاد خستگی ناپذیر سفیران خاص
- ۱- زدودن زنگارها و وسوسه‌ها
- ۲- پیکار با افراطی‌گری
- ۳- پیکار با فتنه مدعیان دروغین
- انگیزه‌های جاه طلبانه
- شماری از فتنه‌انگیزان
- ۴- سازماندهی ویژه
- آیا دیدار «یار» ممکن است؟
- راه دیدار، گشوده است



مراحل چندگانه غیبت خورشید

رخ برکشیدن خورشید در پس ابرها، مراحل مختلفی دارد، اما جالب است که این مشعل فروزان در هر مرحله‌ای نور و حرارت و دیگر برکات حیاتی خویش را به موجودات زنده و دیگر پدیده‌ها، به گونه‌ای ارزانی می‌دارد.

غیبت خورشید وجود مهدی علیه السلام و رخ برکشیدن او در پس ابرهای غیبت نیز مراحل مختلفی داشت، همانگونه که ظهور او نیز چنین خواهد بود و در هر مرحله‌ای از غیبت نیز مردم از برکات وجود آن «هسته مرکزی جهان آفرینش» و آن قلب طپنده جهان انسانیت بهره‌ور می‌گردند.

مرحله آغازین

در مراحل آغازین، غیبت آن حضرت، مقطعی و کوتاه مدّت بود. پنج سال در حیات حضرت عسکری علیه السلام آن مهر تابان و آن خورشید فروزان به گونه‌ای غایب بود که گویی هرگاه حضرت عسکری علیه السلام اراده می‌فرمود به خواست خدا، فرزند گرانمایه‌اش در دسترس او بود به همین جهت هم خورشید وجود او را به بسیاری از دوستان و شیفته و جستجوگر و مورد اعتماد و حتی به برخی از دشمنان بدانندیش روی مصالحتی نشان داد که به مواردی از آنها در گذشته اشاره شد.

دومین مرحله

پس از غروب خورشید یازدهمین امام نور از این جهان و طلوعش در جهان دیگر مرحله دیگری از غیبت خورشید وجود حضرت مهدی علیه السلام فرا رسید که این دوره اندکی کمتر از هفتاد سال بود:

۱- از ویژگیهای این مرحله این بود که آن حضرت دارای چهار نایب خاص بود و آنان یکی پس از دیگری وسیله مطمئن و پل محکم ارتباطی او با دوستداران و خاندان وحی و رسالت و شیعیان آنان بودند.

اینان کانال ارتباطی بودند، اما نه تنها کانال و بس، بلکه کانالی بودند که دوستداران و رهروان راه قرآن و عترت به آسانی می توانستند به وسیله آنان پرسشها و خواستهها و مشکلات و گرههای ناگشودنی زندگی خویش را به پیشگاه آن جان جانان، تقدیم داشته و پاسخهای لازم را دریافت دارند.

۲- در این دوران پرفراز و نشیب و طوفانی به فرمان خدا، معجزات بیشتری نیز از سوی آن گرامی صادر شده است تا بدینوسیله:

ایمان دوستداران را خلل ناپذیرتر،

عزم آهنین آنان را راسختر،

ثبات قدم آنان را در راه حق و عدالت بیشتر،

و گامهایشان را استواری سختتری بخشد.

۳- در این دوران ۶۹ ساله، آن مشعل جهان افروز هدایت، بارها و بارها در سرنوشت سازترین و حسّاسترین لحظات و تندترین پیچهای تاریخی، تجلی نموده و نقشههای ویرانگر سپاه شیطان و خودکامگان سیاهکار را نقش بر آب ساخته است. از دین و آیین و کتاب، حراست کرده و به یاران راستین مدد رسانده، گره از مشکلات گشوده و یا بسیاری از شیفتگان و دوستداران را که در جستجوی او بودند پذیرا گشته و آنان را به دیدار جمال دل آرای خویش میهمان ساخته است.

۴ - و گاه به برخی از بیگانگان و حتی دشمنان کینه‌توز و بداندیش راه عدالت و آرمان پیامبر نیز، برای اتمام حجّت و نیز اثبات ضعف و حقارت و واماندگی آنان در برابر ارادهٔ تاریخساز آفریدگار هستی تجلی قدرتمندانه و شکوهِباری به اذن خدا و در پرتو قدرت بیکران او داشته است.^(۱)

سومین مرحله

سومین مرحله از غیبت آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها، غیبت طولانی آن گرانمایهٔ عصرها و نسلهاست.

این مرحله، پس از غیبت کوتاه مدّت یا غیبت صغرای آن حضرت، آغاز شد و همچنان تا ظهور شکوهِبار آن اصلاحگر بزرگ جهانی به ارادهٔ حکیمانهٔ آفریدگار هستی، ادامه خواهد یافت و آن لحظهٔ شکوهِمند و مطلوب را تنها خدا می‌داند، کی خواهد بود.

از ویژگیهای این مرحله از غیبت، از جمله این است که:

۱ - آن گرانمایهٔ جهان هستی، بسان خورشید فروزانی که در پس ابرها قرار گرفته باشد، باز هم نور و حرارت، انرژی و دیگر اثرات زندگی‌ساز و حیاتی خویش را به اذن خدا به گونه‌ای به زمین و زمان و پدیده‌ها و موجودات زنده می‌رساند و جهان و جهانیان بویژه شایستگان و لایقان، به اذن خدا از وجود پربرکت او بهره‌ور می‌گردند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در پاسخ یکی از خوبان که می‌پرسید: «آیا شیعیان در دوران

۱ - نمونه‌های آن عبارتند از:

الف: تجلی قدرتمندانه به جعفر کذاب، مدعی دروغین امامت، به هنگام تشیع پیکر پاک حضرت عسکری علیه السلام.

ب: تجلی پرشکوه به خلیفهٔ خودکامهٔ عباسی.

ج: تجلی شکوهِبار به گارد ویژهٔ خلافت.

د: به «سیماء» یکی از چاکران خانه‌زاد استبداد حاکم.

ه: به گروهی از جلّادان رژیم عباسی که به فرماندهی «رشیق» به بیت رفیع امامت یورش بردند.

غیبت از وجود آن حضرت بهره‌ور می‌گردند؟» فرمود:

«ای والذی بعثنی بالنبوة! انهم لینتفعون به ویستضیئون بنور ولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس وان جللها السحاب.»^(۱)

«آری! سوگند بخدایی که مرا فرمان بعثت داد، مردم از وجود او بهره‌ور می‌شوند و از نور ولایتش روشنایی می‌گیرند. همانگونه که از خورشید بهره‌ور می‌برند، اگرچه ابرها آن را پوشانده باشند.»

۲ - این دوران، بسان دوران کوتاه مدت آن حضرت نیست و آن گرامی سفیر و نایب خاصی در میان مردم ندارد، اما دست مهر و محبت او به خواست خدا بر سر انسانهای آراسته به ایمان و آگاهی و ارزشهای انسانی و پیراسته از گناهان و ضد ارزشها، خواهد بود.

این حقیقت را خود آن گرانمایه عصرها و نسلها در نامه مبارکش به شیخ مفید^(۲) بدین صورت مرقوم داشته است:

«انّا غیر مهمّین لمراعاتکم ولاناسین لذکرکم ولولا ذلک لنزل بکم اللأواء واصطلمکم الاعداء، فاتقوا الله جلّ جلاله...»^(۲)

«ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی ننموده و یاد شما را از خاطر نخواهیم برد، چرا که اگر جز این باشد، باران دشواریها و گرفتاریها بر شما فرو خواهد بارید و بداندیشان و دشمنان، شما را ریشه کن خواهند ساخت.»

از این رو تقوای خدا را پیشه سازید و ما را یاری دهید تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده است شما را نجات بخشیم.»

نکته‌ای جالب:

جالب این است که: در روایات پیش از ولادت امام مهدی^(عج) به صراحت آمده

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲ و منتخب الاثر، ص ۲۷۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

است که آن اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها، دو غیبت خواهد داشت، یکی کوتاه مدّت و دیگری طولانی و طاقت فرسا خواهد بود. و آنقدر به درازا خواهد کشید که جز صاحبان ایمان و یقین و بینش ژرف معنوی، دیگران به آفت شکّ و تردید دچار می گردند.

پیشوای گرانقدر توحید به هنگام سخن از فرجام شکوهمند تاریخ و آینده جهان فرمودند:

«ثم یغیب عنهم امامهم ما شاء الله ویکون له غیبتان احدهما أطول من الاخری. ... الحذر! الحذر! اذا فقد الخامس من ولد السابع من ولدی...»^(۱)

«آنگاه امام و پیشوای آنان نهان می گردد و تا آنگاه که خدا بخواهد از برابر دیدگانشان غایب می شود. او دو غیبت خواهد داشت که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است.

هشدار! هشدار! ای بندگان خدا! آنگاه که پنجمین امام راستین از نسل هفتمین فرزندم از برابر دیدگان ناپدید گشت.

هوشیار باشید ... و راه را گم نکنید.»

چهارمین امام نور فرمود:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخِرَى.

أَمَّا الْأُولَى: فَسِتَّةُ أَيَّامٍ وَسِتَّةُ أَشْهُرٍ وَسِتَّةُ سَنِينَ.

وَأَمَّا الْآخِرَى: فَيَطْوِلُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مِنْ يَقُولُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ

عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ قَوِيٍّ يَقِينِهِ وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَلَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرْجاً مِمَّا قَضَيْنَا ...»^(۲)

«قائم ما خاندان وحی و رسالت دو غیبت خواهد داشت که یکی از آن دو بسیار

طولانیتر از دیگری است.

غیبت نخست او شش سال و شش ماه و شش روز بطول می انجامد. اما غیبت

۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۴.

دوّم او بقدری بطول می‌انجامد که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان و عقیده داشتند، متزلزل می‌گردند و تنها کسانی بر ایمان خویش استوار می‌مانند که ایمانشان با یقین و شناخت صحیح و دقیق آبیاری شده باشد و در همه جا در برابر اهل بیت تسلیم بوده و رفتار و عملکرد ما بر آنان گران نیاید.»

سفیران خاص در غیبت کوتاه مدّت

دوران غیبت کوتاه آن حضرت از سال ۲۵۵ تا ۳۲۹ هجرت، امتداد داشت. پنج سال از این مدّت در زمان پدر گرانمایه‌اش حضرت عسکری علیه السلام بود و ۶۹ سال دیگرش را آن گرامی به ترتیب، این شخصیت‌های فرزانه و شایسته و با درایت را به عنوان نایب و سفیر خاص خویش در میان مردم برگزید تا اینان یکی از کانال‌های ارتباطی دوستداران خاندان وحی و رسالت با امام و رهبر راستین و الهی خویش باشند:

اولین سفیر خاص

«عثمان بن سعید» از یاران پاک‌باخته و مورد اعتماد و احترام دو پیشوای گرانمایه، حضرت هادی و عسکری علیه السلام بود. و این افتخار را همچنان داشت که به سفارش جان‌جانان و امید حقیقی امیدواران نیز برگزیده شد.

او بارها آن خورشید جهان افروز را در دوران کودکی و در دامان پدر گرانمایه‌اش و در بیت رفیع امامت و پس از آن در دیگر اقامتگاه‌های زیارت کرد و برای خواسته‌ها و مشکلات و گرفتاری‌های دوستداران پاسخ گرفت و پیام‌های جانبخش و جهت دهنده و حیاتی آن گرامی را به مردم رسانید.

او مردی اندیشمند و پروا پیشه و آراسته به ارزش‌های والای انسانی و اسلامی بود و از کج‌اندیشی‌ها و ضدّ ارزش‌ها، پاک و پیراسته و بندهٔ پراخلاص و پارسای خدا

در روی زمین و در میان مردم بود.

به ظاهر به تجارت روغن اشتغال داشت تا در آن روزگار سیاه حاکمیت استبداد و اختناق در پوشش آن پیشه و کار روزانه بهتر و کم خطرتر بتواند به دین و آرمانهای دینی و مردمی خویش، خدمت کند و بارگران نمایندگی و مسؤولیت سفارت سه امام راستین را به ترتیب به دوش کشد به همین جهت همه او را «سمان» یا تاجر روغن نیز گفته‌اند.

جناب «احمد بن اسحاق» که خود از دانشوران و شایستگان پراخلاص است و افتخار وکالت حضرت عسکری علیه السلام را در قم داشت، در مورد شخصیت والای جناب «ابوعمر» نایب اول می‌گوید:

یک بار هنگامی که محضر یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب گشتم از او در مورد جناب «عثمان بن سعید» یا «ابوعمر» جو یا شدم که در پاسخ من فرمود:

«العمری ثقتی فما أدی الیک عنی فعتی یؤدی وما قال لک فعتی یقول، فاسمع له وأطع فانه الثقة المأمون.»^(۱)

«هان ای احمد بن اسحاق قمی! «عمری» مردی درستکار و امانتدار و سخت مورد اعتماد من است. از این رو آنچه از جانب من بسوی شما آورد، از من آورده است و آنچه گفت، از جانب من می‌گوید.

پس، دستورات او را با اطمینان گوش سپارید و اطاعت کنید که او مورد اعتماد و اطمینان است.»
و نیز فرمود:

«هذا ابو عمرو، الثقة الامین ثقة الماضي وثقتی فی الحیاة والممات...»^(۲)

این «ابوعمر» شخصیتی مورد اعتماد و درست کردار است. در گذشته عمر

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

خویش، مورد اعتماد و اطمینان امام پیش از من بوده است و اینک هم مورد اعتماد کامل من در حیات و پس از رحلت خواهد بود. از این رو هر آنچه به شما گفت از جانب من گفته است و هر آنچه رسانید از سوی من به شما رسانیده است.»

و نیز در برابر گروهی از شایستگان فرمود:

«اشهدوا علی أنّ عثمان بن سعید العمریّ، وکیلی وأنّ ابنه محمّداً وکیل ابنی مهدیکم.»^(۱)

«گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمّد، وکیل فرزند گرانمایه‌ام، مهدی شما خواهد بود.»

و نیز آورده‌اند که در مورد جناب «عثمان بن سعید» و فرزند شایسته کردارش «محمّد» مرقوم داشت که:

«العمری وابنه، ثقتان فما ادیا الیک فعنی یؤدیان وما قالا لک فعنی یقولان، فاسمع لهما وأطعهما فانّهما الثقتان المؤمنان.»^(۲)

«عمری و فرزندش محمّد، هر دو مورد اطمینان و اعتماد من هستند، از این رو هر چه بگویند از من گفته‌اند و هر چه روایت آورند از من آورده‌اند. پس سخنانشان را به گوش جان سپار و دستوراتشان را گردن گذار که هر دو امین و مورد اعتماد ما هستند.»

از دهمین امام نور حضرت هادی علیه السلام آورده‌اند که در مورد او فرمود:

«هذا ابو عمرو والثقة الامین، ما قاله لکم فعنی یقوله وما اذاه الیکم فعنی یؤدیه.»^(۳)

«این ابو عمرو درست‌کردار و مورد اعتماد است. هر آنچه بگوید از سوی ما گفته و هر چه به شما برساند، از طرف ما رسانده است.»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۸.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

دومین سفیر خاص

دومین نایب خاص محبوب دلها در غیبت کوتاه مدتش جناب «محمد بن عثمان» بود.

این مرد بزرگ، شخصیت با ایمان و پراخلاص و پارسایی بود که در دوستی خاندان وحی و رسالت و هدفداری در زندگی خویش زبانزد صاحبان بینش و معرفت بود و در دانش و کارآیی و کاردانی و دیگر ارزشهای انسانی سرآمد زمان خویش بشمار می‌رفت.

از افتخاراتش این است که حضرت عسکری علیه السلام در مورد او و پدر گرانقدرش اینگونه گواهی داد:

«العمری وابنه ثقتان فما ادیا الیک فعنی یؤدیان وما قالا لک فعنی یقولان، فاسمع لهما واطعهما.»^(۱)

«عمری و فرزندش محمد، هر دو مورد اعتماد و اطمینان ما هستند. هرچه گویند از ما گفته و هرچه به شما رسانند از ما رسانده‌اند، از این رو سخنان آن دو را بشنوید و دستوراتشان را با جان و دل اطاعت کنید که هر دو امین و مورد اعتماد ما هستند.» و خود آن خورشید جهان‌افروز در مورد دومین سفیرش در نامه‌ای مرقوم داشت: «وامّا محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه وعن ابیه من قبل، فانه ثقتی و کتابه کتابی.»^(۲)

«اما محمد بن عثمان، که خدای از او و پدرش خشنود باشد، مردی است که مورد اعتماد و اطمینان من است و نوشته او نیز نوشته من خواهد بود.» و نیز در مورد او و سفارت ویژه‌اش از جانب خویش مرقوم فرمود:

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۸.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

«و هو ثقتنا بما هو عليه وأنه عندنا بالمنزلة والمحل الذين يُسرانه زاد الله في احسانه اليه.»^(۱)

«محمد بن عثمان، در موقعیت خویش که نیابت ما را به عهده دارد، مورد اعتماد و اطمینان ماست و او در نظر ما موقعیت و جایگاهی دارد که او را خشنود و شادمان می‌سازد. خدای در حق او مهر و لطفش را افزون سازد که او آفریدگار و سررشته‌داری تواناست.»

و در نامه تسلیت به مناسبت رحلت پدرش «عثمان بن سعید» که از سوی محبوب دلها شرف صدور یافت، جناب محمد بن عثمان بدین گونه مفتخر گردید:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

«تسليماً لأمره ورضاً بقضائه.»

عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله وألحقه بأوليائه ومواليه عليه السلام. فلم يزل مجتهداً في أمرهم ساعياً فيما يقربه الى الله عزّوجلّ واليهم نصر الله وجهه وأقاله عشرته.»^(۲)

«ما برای خدا هستیم و بازگشت ما بسوی اوست.»

«در برابر او آنگونه که شایسته است، تسلیم هستیم و به داوری و خواست او خشنود.»

محمد! پدرت، سعادت‌مندان زینت و پسندیده و شایسته به دیدار خدا شتافت. خدای پرمهر، او را به رحمت گسترده‌اش میهمان و به امامان راستینش ملحق سازد! او همواره در پی تقرب به خدا و اطاعت دستورات او بود و در راه دوستی و مودت و هدفهای بلند پیشوایان برگزیده خدا می‌کوشید. خدای رویش را سفید و لغزشهایش را بر او ببخشاید.»

و در نامه دیگری ضمن تسلیت رحلت غمبار پدرش، هم مقام و موقعیت او را

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹ و منتخب الاثر، ص ۳۹۵.

در پیشگاه خدا و حجّت او نشان داد و هم فرزند لایق و کارآ و پروا پیشه و قهرمان او را به عنوان دوّمین سفیر خاصّ خویش بجای پدر برگزید و از جمله مرقوم فرمود:

«اجزل الله لك الثواب.

... رزئت ورزئنا وأوحشك فراقه وأوحشنا فسرّه الله في منقلبه.

و كان من كمال سعادته أن رزقه الله تبارك وتعالى ولداً مثلك يخلفه من بعده
ويقوم مقامه.»^(۱)

«خدای پرمهر، پاداش تو را در رحلت او و شکیبایی تو را در مرگ او فراوان سازد. مفارقت او برای تو و ما سخت دردناک بود. از نیک بختی پدرت همین بس که خداوند فرزندی چون تو به او روزی ساخت تا پس از او جانشین لایق و امین او باشی و از سوی ما مسؤولیت او را به دوش بکشی.»

او جمال جهان آرای «یار» را هم در کنار پدرش حضرت عسکری علیه السلام نظاره کرد و هم پس از آن بارها به تماشای خورشید نشست.

پرسشها و خواسته‌ها و مشکلات پیچیده و گوناگون دوستان را بسوی آن وجود مقدّس می‌برد و پاسخهای لازم را می‌گرفت و گره‌های دشوار را می‌گشود.

در مکتوبی که از سوی جان جانان در پاسخ چند سؤال او رسیده است، رفعت مقام او به خوبی نمایان است.

قبلة موعود به او می‌نویسد:

«أما ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك من امر المنكرين لي من اهل بيتنا وبنی عمنا. فاعلم! انه ليس بين الله عزوجلّ وبين أحدٍ قرابه ومن أنكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح.

وأما سبيل عمي جعفر وولده، فسبيل إخوة يوسف.

وأما أموالكم فلا قبلها الا ليتطهروا.

... و أمّا ظهور الفرج فإنّه الى الله ...» (۱)

«امّا در آنچه از ما پرسیده بودی، هان آنکه، خدایت تو را در راه راست ثابت قدم سازد و از انکار و اشتباه که آفت جان برخی نزدیکان و عمو زادگان ما شده است، تو را حفظ کند. آگاه باش که:

۱ - میان خدای جهان آفرین و هیچ فردی از بندگان او خویشاوندی و نزدیکی نیست و کسی که مرا انکار کند از ما نیست و راه او همچون راه فرزند نوح است که به نابودی خواهد انجامید.

۲ - امّا جریان و راه و رسم عمویم جعفر و فرزندانش، بسان راه و رسم برادران یوسف است.

۳ - امّا اموال شما را تنها بر این خاطر می پذیرم که شما پاک و پاکیزه شوید. از این رو هرکس می خواهد برساند و هرکس نخواست نرساند و قطع کند، چرا که آنچه خدای به ما ارزانی داشته است، برتر و بهتر از آن است که به شما داده است.

۴ - امّا پدیده ظهور و قیام در دست خداست و هرکس برای آن وقت تعیین کند، دروغ بافته است.»

او از نیک بختان و شایستگی بود که سخن مورد اعتماد خاندان وحی و رسالت بود. به نمایندگی خاصّ امام عصر علیه السلام مفتخر گشت و در دوران زندگی پربارش، بارها و بارها به دیدار جمال جهان افروز آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها نایل آمد.

از خود اوست که گفت:

آن کعبه مقصود را که درود خدا بر او باد! در حالی دیدم که در کنار خانه خدا به پرده کعبه، چنگ زده بود و نیایشگرانه می سرود که:

«اللهم! انتقم بی من أعدائک.» (۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱.

«بار خدایا! بوسیله من از دشمنانت انتقام بگیر.»

و نیز از او آورده‌اند که گفت:

«وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرِي النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيُرَوِّنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَ.»^(۱)

«بخدای سوگند باد که امام مهدی علیه السلام هر سال در مراسم شکوهبار حج شرکت می‌جوید. مردم را می‌نگرد و می‌شناسد در حالی که مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند.»

و نیز در پاسخ شیفته‌ای که از او پرسید: «آیا خودت امام مهدی علیه السلام را دیده‌ای؟» گفت:

«آری! آخرین دیدارم در کنار خانه خدا بود و در حالی آن خورشید جهان‌افروز را دیدم که نیایشگرانه به بارگاه خدا می‌گفت:

«اللَّهُمَّ! أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.»^(۲)

«بار خدایا! وعده‌ای که به من داده‌ای، به انجام رسان.»

و سرانجام پس از خدمات بسیار و نشان دادن شایستگیها و قهرمانیهای فراوان و انجام شایسته مسؤولیتها به سال ۳۰۴ هجری، جهان را بدرود گفت.

سومین سفیر ویژه

سومین نایب خاص آن حضرت در دوران غیبت کوتاه مدتش، جناب «حسین بن روح» بود.

او نیز بخاطر ایمان و آگاهی و اخلاص در دوستی و آراستگی به ارزشها و دوری از ضد ارزشها، پس از «محمد بن عثمان» به سفارت، برگزیده شد و به شایستگی انجام وظیفه کرد.

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۲- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱.

جناب «حسین بن روح نوبختی» از چهره‌های پروا پیشه و مورد اعتماد دوّمین نایب و سفیر خاصّ امام عصر علیه السلام در بغداد بود.

جناب محمّد بن عثمان، نخست با واگذاری برخی مراجعات به او و حلّ برخی مسایل علمی، فکری، مالی و قضایی شیعه به وسیله او، زمینۀ جانشینی او را، به تدریج فراهم آورد و سرانجام به دستور امام عصر علیه السلام در حضور گروهی از بزرگان و شایستگان شیعه در بغداد همچون: «ابوعلی بن همّام»، «ابوسهل نوبختی»، «ابوعبدالله الباقطانی»، «ابوعبدالله بن الوجناء»، «ابوعبدالله بن محمّد الکاتب» و گروهی دیگر، او را رسماً به جانشینی خویش معرفی کرد.

او گفت: «به من دستور رسیده است که جناب حسین بن روح را به نیابت از آن حضرت معرفی کنم.»^(۱)

او نه تنها در جامعۀ بزرگ شیعه، بلکه در میان همه مسلمانان، بویژه در بغداد از موقعیت رفیع و جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود و به دلیل اینکه از دودمان و خاندان «نوبختی» بود و آن فامیل در دستگاه حکومت بنی عبّاس نقش حسّاس و موقعیت بسیاری داشتند، او نیز از نفوذ و احترام و عظمت برخوردار بود و کمتر مزاحم او می‌شدند و مشکل می‌آفریدند.
در مورد او آورده‌اند که:

«جناب حسین بن روح به گواهی دوست و دشمن از هوشمندترین و خردمندترین مردم عصر خویش بود.»^(۲)

و نیز آورده‌اند که: در روزگاری که او به نیابت خاصّ امام عصر علیه السلام برگزیده شد یکی از بزرگواران و شایستگان شیعه و از همین خاندان نوبختی، جناب «ابوسهل اسماعیل نوبختی» بود که در بغداد می‌زیست و از مقامی والا بهره‌ور بود. کسی از او پرسید: «دلیل انتخاب حسین بن روح و امتیاز او بر شما چیست؟»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۴.

۲ - غیبت طوسی، ص ۲۳۶.

او پاسخ داد: «واقعیت این است که آنانکه حسین بن روح را به مقام رفیع برگزیده‌اند از ما بیناترند، چرا که کار من مناظره علمی و بحث و گفتگو با منحرفان فکری و عقیدتی است و اگر اقامتگاه امام غایب علیه السلام را بسان ابوالقاسم حسین بن روح می‌دانستم، چه بسا که در تنگنای بحث و جدل او را به خصم نشان می‌دادم تا دیدگاه خویش را بر آنان بقبولانم، اما ابوالقاسم حسین بن روح، چنان است که اگر آن خورشید جهان‌افروز را در آستین هم داشته باشد و او را با قیچی قطعه قطعه کنند، آشکار نخواهد ساخت.»^(۱)

جناب حسین بن روح نیز بسان دو سفیر پیشین امام عصر علیه السلام به دلیل شدت ایمان و اخلاص و کارآیی و جانفشانی با او هم ارتباط مکاتبه‌ای داشت و هم به افتخار دیدار یار مفتخر می‌گشت. پرسشها، خواسته‌ها و مشکلات فردی و اجتماعی را از او می‌پرسید و پاسخ دریافت می‌داشت.

یک بار آن بزرگوار عازم حج بود و پیش از حرکت، نامه‌ای به پیشگاه مبارک امام عصر علیه السلام نوشت و اجازه خواست، پاسخ آمد. از جمله مرقوم بود:

«... لا تخرج فی هذه السنة.»^(۲)

«هان ای حسین بن روح! از تشرّف امسال به خانه خدا صرف نظر کن.»
دستور را به جان پذیرفت و نرفت و در سال دیگری اجازه تشرّف خواست و پاسخ آمد که:

«ان كان لا بُدَّ، فكن في القافلة الاخيرة.»^(۳)

«اگر بناگزیب باید حرکت کنی و تشرّف یابی، پس با آخرین کاروان حرکت کن.»
و او فرمان سالار خویش را به جان خرید و با آخرین کاروان حرکت کرد. او می‌دانست که صلاح او در آن است که در دستور «یار» بی‌تردید حکمتی نهفته است.

۱ - منتخب الاثر، ص ۲۷۲ و المهدی، ص ۲۵۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳.

و بعدها با گذشت زمان روشن شد که: آری! همه کاروانهای پیشین با ناامنی و یورش «قرامطه» روبرو شده و با مشقت و رنج، دست به گریبان بودند و تنها همان کاروان جناب «حسین بن روح» به سلامت به هدف رسید.

دوران سفارت او ۲۳ سال بود و خدمات شایانی به دین و فرهنگ و معنویت اسلام و دوستداران قرآن و عترت انجام داد و در سال ۳۲۹ هجری جهان را بدرود گفت.

آخرین نایب خاص و آغاز ...

چهارمین و آخرین سفیر خاص آن گرانمایه «علی بن محمد» بود. این مرد بزرگ در پرتو درایت، ژرف‌نگری، کفایت و شخصیت علمی، دینی، فرهنگی و اجتماعی اش توانست خدمات بزرگ و کارهای تحسین برانگیزی انجام دهد و بارها خورشید جهان‌افروز را زیارت نماید.

جناب «سمری» از یکی از روستاهای بصره، قامت برافراشت و از خاندان اصیل و شهیر و ریشه‌داری بود که همواره با پیشوایان نور علیهم‌السلام رابطه گرم و بسیار دوستانه‌ای داشته و به پیروی و عشق به آنان افتخار می‌کردند.

او پیش از مفتخر شدن به سفارت خاص جان جانان، از یاران مورد اعتماد و شاگردان راستین و پراخلاص یازدهمین امام نور، حضرت عسکری علیه‌السلام بود و در دوران سیاه حاکمیت بیداد «عبّاسی» لیاقت و کفایت و اخلاص و درایت خویش را در دفاع از قرآن و عترت و دوستی خاندان وحی و رسالت در همه صحنه‌ها و میدانها، بارها و بارها به اثبات رسانده بود. از این رو به دستور امام عصر علیه‌السلام و بوسیله سوّمین نایب خاص او به جانشینی «جناب حسین بن روح» و سفارت خاص قبله موعود منصوب شد.

او اندکی بیش از سه سال، این مقام منیع و پرشکوه را عهده‌دار بود و براستی هم آنگونه که شایسته و بایسته بود، ادای امانت کرد و وظیفه خویش را به انجام رساند.

بینش شگرف معنوی

جناب «علی بن محمد سمري» چهارمین سفیر خاصّ امام عصر علیه السلام به علاوه دانش و بینش، تقوا و درستی و شهامت و اخلاص، از مقام معنوی و بینش درونی شگرفی بهره‌ور بود و کراماتی از او بروز کرد. از جمله آورده‌اند که:

در آغاز سفارتش بود که در بغداد، گروهی از شایستگان شیعه نزدش بودند و او طبق معمول، حال بزرگان علم و فضیلت در مناطق مختلف قلمرو اسلام را می‌پرسید که از جمله از حال «ابن بابویه قمی» پدر مرحوم «صدوق» جویا شد. پاسخ دادند: «خدای را سپاس! نامه آمده است که خوب است و به انجام وظایف مشغول.»

اما جناب سمري فرمود: «خدای او را غریق مهر و لطف خویش سازد که امروز جهان را بدرود گفت.»

بزرگان محفل، تاریخ آن روز را یادداشت کردند و پس از مدتی گزارش رسید که «علی بن حسین بن بابویه قمی» در همان روز و همان ساعتی که جناب «سمري» خبر داده بود جهان را بدرود گفته است.^(۱)

آن عالم پارسا و دانشور ربّانی و شخصیت پروا پیشه، تنها شش روز، آری! شش روز پیش از رحلت خویش به سال ۳۲۹ هجری، مکتوب مبارکی از سوی جان جانان و امید امیدواران و به خطّ شریف او دریافت داشت که خطاب به او اینگونه شرف صدور یافته بود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«یا علی بن محمد السّمري! اعظمّ الله أجر اخوانک فیک، فإنک میّت ما بینک و بین ستّة آیام.»

فاجع أمرک ولا توص الی أحدٍ فیکوم مقامک بعد وفاتک.
 فقد وقعت الغیبة التامة، فلا ظهور إلا بعد اذن الله - تعالی ذکره - وذلک بعد
 طول الأمد وقسوة القلوب وامتلاء الأرض جوراً.
 و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة، ألا! فمن ادعی المشاهدة قبل خروج
 السفیانی والصیحة، فهو کذابٌ مفتر.»
 «ولا حولَ ولا قوّةَ الا بالله العلیّ العظیم.»^(۱)

بنام خداوند بخشنده مهربان

«هان ای علی بن محمد سمری!

خداوند در سوگ (غمبار) تو، پاداش برادران (دینی ات) را افزون سازد!
 تو تا شش روز دیگر، جهان را بدرود خواهی گفت. از این رو کارهایت را فراهم
 ساز و خویشتن را آماده کن و کسی را به جانشینی خود و نیابت خاصّ ما انتخاب
 نکن و در این مورد وصیّت و سفارشی منما؛ چرا که دوران غیبت کامل فرا رسیده
 است و دیگر تا روزی که خدای بخواهد و فرمان دهد، ظهوری نخواهد بود.
 و دوران غیبت، بسیار طولانی خواهد بود به گونه‌ای که دلها، زنگار قساوت
 خواهد گرفت و زمین و زمان آکنده از ستم و بیداد خواهد گشت.»
 و آنگاه آن گرانمایه عصرها و نسلها برای جلوگیری از هر نوع سوء استفاده
 دنیا پرستان و فریبکاران و سلطه جویانی که دین و ارزشهای دینی را ابزار سلطه و
 فریب می‌سازند، مرقوم داشت:

«هان ای علی بن محمد! به همگان برسان که:

هرکس از این پس تا پیش از خروج سفیانی و بانگ سهمگین آسمانی (که دو
 نشان از نشانه‌های ظهور و قیامت) ادعای مشاهده کند (و آن را امتیاز شمارد و به رخ
 دیگران کشد) دروغگو و دروغساز است.»

و نیز آینده را هم جهت داد و در نامه دیگری مرقوم فرمود که:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.»^(۱)

«از این پس، در مورد رویدادها و حوادث جدیدی که رخ می‌دهد به راویان، آگاهان و آشنایان به سخنان و راه و رسم ما (خاندان وحی و رسالت) روی بیاورید، چرا که آنان حجّت من بر شما مردم و من حجّت خدا بر آنان هستم.»

و اینگونه طبق این بیان، بنیاد و اساس مرجعیت در دوران غیبت را که در روزگار پیشوایی و امامت پدران گرانقدرش پی ریخته شده بود، استواری بخشید تا در غیبت آن خورشید جهان افروز، دوستداران خاندان وحی و رسالت بدون مرجعیت فقهی و علمی و اجتماعی نباشند و مکتب، فاقد مکتب شناس و بیانگر و تفسیر کننده نماند و مرزهای آن بدون مرزبانهای آگاه و پرواپیشه و پارسا رها نشود و نمونه‌ها، سمبلها، اسوه‌ها و سرمشقها از این دفتر در چشم انداز مردم باشند و مردم به آنان مراجعه کنند.

و بدینگونه راه سفارت خاصّ و درب نیابت ویژه، با رحلت چهارمین سفیر «یار» جناب «سمری» در پانزدهم شعبان ۳۲۸ در بغداد مسدود گشت و اینک که سال ۱۴۱۷ هجری است، درست ۱۱۶۲ سال از عمر شریف آن مهر تابان و ۱۰۸۹ سال از آغاز غیبت طولانی آن فرزانه عصرها و نسلها می‌گذرد و در تمام مدّت این دوران سخت و غمبار، دیدگان جستجوگر شیفتگانش بر دروازه هر سحر و بر طلیعه هر فجر و بر تابش هر نور، چهره تابناک آن خورشید جهان افروز را انتظار می‌کشند و طلوع روشن وصال او را بیقرارند و درخشش انوار طلایی ظهورش را لحظه شماری می‌کنند و قیام شکوهمند و دگرگون‌ساز و عزّت‌آفرین و سعادت‌آور آن گرانمایه را آرزو می‌نمایند.

گوش جانیشان در غوغای صداها، نداها و دعوتها، تنها جویای بانگ زیبا و ندای

ملکوتی اوست تا با آوای دلنشین و آسمانی و نجات بخش او از کهن ترین معبد توحید و فرودگاه وحی ابراهیم و محمد ﷺ ندای عظمت خدا و پیروزی راه و رسم پیام آوران و طلوع پرفروغ سعادت و بهروزی بشریت را در جای جای گیتی طنین افکن سازد.

از آن روز تا کنون همواره دوستداران و عاشقان و دردمندانی که هجران دیرپای آن «یار سفر کرده» برایشان شب یلداست و دوران طاقت فرسا و غمبار غیبتش سخت گران و شکننده است، بامدادان هر جمعه‌ای زمزمه می‌کنند که:

«عزیزُ علیَّ أن أرى الخلق ولا تُرى ولا أسمع لك حسیساً ولا نجوی.
عزیزُ علیَّ أن تحیط بک دونی البلوی ولا ینالک منی ضجیح و شکوی.
بنفسی أنت من مغیب لم یخل منّا.
بنفسی أنت من نازح ما نرح عنّا.
بنفسی أنت امنیة شایق یتمنی.
بنفسی أنت من عقید عزّ لا یسامی.
بنفسی أنت من ائیل مجد لا یجاری.
بنفسی انت من تلاد نعم لا تضاهی.
بنفسی أنت من نصیف شرف لا یساوی.
عزیزُ علیَّ أن أجاب دونک وأناغی.
عزیزُ علیَّ أن أبکیک ویخذلک الوری.
عزیزُ علیَّ أن یجری علیک دونهم ماجری ...»

پدر و مادرم به فدایت! و جانم به قربانت!

هان ای فرزند بزرگمردان مقرب بارگاه خدا!

ای فرزند نجیبان گرانمایه!

ای فرزند هدایتگران راه یافته!

ای فرزند نیکان تهذیب شده!

ای فرزند بزرگان برگزیده!
 ای فرزند پاکان پاکیزه کردار!
 ای فرزند غیرتمندان انتخاب شده!
 ای فرزند دریا‌های بخشش!
 ای فرزند ماه‌های تابنده!
 ای فرزند مشعل‌های فروزان!
 ای فرزند ستارگان تابان!
 ای فرزند اختران درخشان!
 ای فرزند راه‌های روشن!
 ای فرزند نشانه‌های هویدا!
 ای فرزند دانش‌های کامل!
 ای فرزند روش‌های شناخته شده!
 ای فرزند دانش‌های رسیده!
 ای فرزند معجزات پدیدار گشته!
 ای فرزند دلیل‌های آشکار!
 ای فرزند راه راست!
 ای فرزند آن رخداد بزرگ!
 ای فرزند آنکه در کتاب بزرگ آفرینش در بارگاه خدا، بلندمرتبه و فرزانه است!
 ای فرزند آیات و نشانه‌های واضح!
 ای فرزند برهان‌های نمایان!
 ای فرزند حجّت‌های رسا!
 ای فرزند نعمت‌های گسترده!
 ای فرزند «طه» و آیات محکم قرآن!
 ای فرزند «یس» و سوره «الذاریات»!
 ای فرزند «طور» و سوره «العادیات»!

سالار من!

«ای کاش می دانستم که قرارگاه تو کجاست؟»

ای کاش می دانستم کدام زمینی وجود گرانمایهات را بر روی خود حس می کند و بر آن می نازد.

سالار من!

بر من گران است که همه مردم را ببینم، اما وجود گرانمایه تو در برابر دیدگانم نباشد.

نه از تو صدایی بشنوم و نه رازی!

بر من گران است که گرفتاریها، وجود ارزشمند تو را تنها و بدون من احاطه کند، آنگاه نه صدای شیونی از من به شما برسد و نه شکایتی.

جانم به فدایت ای رخ برکشیده در پس ابرهای غیبت! که هیچگاه از میان ما بیرون نیستی.

جانم به فدایت ای دور از نظری که در حقیقت از ما دور نیستی!

جانم به فدایت ای آرزوی هر زن و مرد مشتاق و باایمانی که آرزویت کنند و به یاد تو و در شوق دیدارت ناله زنند!

جانم به فدایت ای گره خورده بر عزت و شکوهی که کسی بر تو برتری نیابد!

جانم به فدایت ای خداوندگار مجد و شوکتی که همانند ندارد!

جانم به فدایت ای نعمت دیرینه ای که نظیر ندارد!

جانم به فدایت ای بزرگ شرافتمندی که کسی نمی تواند با او برابری کند!

سالار من!

تا کی دربارهات سرگردان و حیرت زده باشم؟

و تا چه زمانی و با چه سخنی تو را وصف نمایم و با چه سبکی با تو راز دل گویم؟

ای یار سفرکرده! بر من گران است که از غیر تو پاسخ بشنوم و سخن گویم.

بر من گران است بر دوری تو بگریم و مردم یاد تو را وانهند.

بر من گران است که بر تو آن بگذرد که بر غیر تو نمی‌گذرد.

هان! آیا گریه‌کننده‌ای هست تا به همراه او گریه و فریاد طولانی سردهم؟
آیا ناله‌کننده‌ای هست که هنگامی که در خلوت ناله می‌زند او را در ناله زدنش
یاری نمایم؟

آیا چشمی هست که خوار در آن خلیده باشد تا چشم خوارخلیده‌ام او را یاری
کند؟

آیا به کوی تو ای فرزند گرانمایه احمد! راهی هست تا به دیدارت مفتخرگردم؟
آیا روز فراق و هجران، به وصال می‌پیوندد تا از نور وجودت، ای خورشید
جهان‌افروز، بهره‌ور شویم؟

سالار من!

کی می‌شود که به سرچشمه‌های جوشان و گوارایت درآییم و سیراب گردیم؟
کی می‌شود که از آب خوشگوار دانش و رهبری‌ات بنوشیم و جان تازه‌ای
بگیریم؟

کی می‌شود ما وجود گرانمایه تو را ببینیم و تو ای جان جانان، ما را ببینی در
حالی که پرچم پرافتخار پیروزی کامل و همه‌جانبه را برافراشته و بر بام گیتی به اهتزاز
درآورده باشی؟

کی می‌شود که ما آن روزی را بنگریم که در گرد خورشید وجودت حلقه زده
باشیم و تو ای بزرگ عدالت گسترگیتی و ای پیشوای راستین، مردم را امامت کنی و
زمین و زمان را لبریز از عدل و داد سازی. بر دشمنانت خفت و خواری را بچشانی و
سرکشان و حق‌ستیزان را نابود کنی و ریشه خودکامگان و خودپرستان را قطع نمایی
و ریشه بیدادگران را از بیخ و بن برکنی؟

و آنگاه ما نفس راحتی بکشیم و بگوییم:

«الحمد لله رب العالمین.»^(۱)

نگرشی بر جهاد خستگی ناپذیر سفیران خاص

سفیران آگاه و پروا پیشه آن حضرت، در حقیقت نماینده فکری و عملی آن گرانمایه عصرها و نسلها در میان جامعه و در دسترس مردم بودند. و روشن است که نماینده راستین هر شخصیت بزرگ و مؤثر و دارای نقش شایسته، پرتویی از وجود و جلوه‌ای بارز، از اهداف و خواسته‌های والا و خود اوست. و همان نقش را در مرحله پایینتر و کم‌رنگتری بعهده می‌گیرد و همان راه و رسمی را در پیش رو قرار می‌دهد و همان جهاد و تلاشی را ادامه می‌دهد که امکان‌پذیر است و در آن شرایط خاص از او خواسته‌اند.

از این رو با نگرشی ژرف به زندگی درس آموز و پرافتخار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری و نیز با تعمق به اوضاع و احوال روزگار آنان و نیز با دقت در نامه‌های مبارک امام مهدی علیه السلام که در آن روزگاران سخت، به دست آنان رسیده است، می‌توان چنین اندیشید که: این بزرگواران بیشتر تلاش خستگی ناپذیر و جهاد فکری، عقیدتی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی خویش را با توکل و اعتماد به خدا و با اشاره ولی راستین او در این محورها، متمرکز ساخته و بدین صورت به مرزبانی از دین و دفتر، ادامه می‌دادند.

۱- زدودن زنگارها و وسوسه‌ها

به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی خاص روزگار حضرت عسکری علیه السلام و طلوع خورشید جهان‌افروز امام مهدی علیه السلام و دوران غیبت آن حضرت، یکی از آفتهای فکری، عقیدتی و اخلاقی که دشمن غدار نیز روی آن، سرمایه‌گذاری هنگفتی می‌نمود، افشاندن بذر تردید در مورد ولادت و موجودیت و عقیده به وجود گرانمایه دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام بود.

دشمن از این راه، دو هدف شوم سیاسی را تعقیب می‌کرد:

نخست: در این اندیشه ابلیسی بود که خود را به عنوان نظام و رژیم پراقتدار و شکست‌ناپذیر به خورد مردم، بویژه مخالفان خلافت عباسی دهد و فرعون وار بگوید: «این درست است که دهها نوید و بشارت از پیامبر گرامی اسلام در مورد آخرین جانشین او، امام مهدی علیه السلام آن اصلاحگر بزرگ عصرها و نسلها، آمده است، اما چون این وعده‌ها و نویدها با مصالح نظام خودکامه عباسی در تضاد است و کیان آن را تهدید می‌کند، خلافت شکست‌ناپذیر عباسی، اجازه تحقق آنها را براساس مصالح خویش نخواهد داد.»

دیگر اینکه: بدینوسیله، در جامعه دوستان و رهروان راه خاندان وحی و رسالت، بذرتردید و دودلی می‌افشاند و آنان را دسته دسته گروه گروه می‌ساخت و درگیری آنان را با دشمن حقیقی به درگیری میان خودشان انتقال می‌داد.

از این روست که یکی از محورهای تلاش عقیدتی، فکری، فرهنگی و اخلاقی سفیران خاص امام عصر علیه السلام زدودن گرد و غبار شک و تردید در اذهان و اندیشه‌ها و روانهای آسیب‌پذیر در مورد ولادت، موجودیت، سلامت، طراوت و نشاط امام مهدی علیه السلام و ستردن آثار و سوسه‌های ابلیسی دشمن از ذهنها بود.

آنان از راه یادآوری انبوه نویدها و بشارتهایی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد رسیده بود به جنگ سمپاشیهای دشمن می‌رفتند و با دریافت نامه‌های مبارک از آن حضرت و دیدار با او و گاه مفتخر ساختن برخی دوستان صادق و حقجو، به دیدار «یار» پیکار عقیدتی خویش در محور نخست را، دنبال می‌کردند و ابرهای تیره و تار شک و تردید را از صفحه دلها و آسمان اندیشه‌ها، می‌ستردند و محو می‌نمودند.

۲ - پیکار با افراطی‌گری

از آفتهای زندگی سعادت‌مندان، افراط و تفریط است. همانگونه که سعادت و نیک‌بختی واقعی جز در پرتو ایجاد تعادل و توازن در سازمان وجود انسان و کران تا کران جامعه، نشاید.

محصول زیانبار و ویرانگر آن: جنگها، ویرانیها، عقب ماندگیها، خرافات، انحطاطها، حق کشیها، تجاوزگریها، ددمنشیها، جهالتها، تعصبات سیاه، بت تراشیهای رنگارنگ و پرستشهای ذلتبار و انواع فریبهها و دجالگریها است و میوه مطبوع و پرطراوت تعادل و توازن، عدالت، آزادی، امنیت، پیشرفت، ترقی، تکامل عقلا و اندیشهها و ظهور و بروز خلاقیتها و آراستگی به ارزشهای والای انسانی و اسلام است.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ...» (۱)

«قرآن کتاب اعتدال است و جامعه را معتدل می خواهد و از افراط و تفریط به شدت باز می دارد.»

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً عَلَىٰ عُنُقِكَ ...» (۲)

«نه دست خویش را از روی حسّت و تنگ چشمی به گردنت ببند و نه یکباره به سخاوت بسیار بگشای که در هر دو حال نکوهیده و حسرت زده بمانی.»
اما واقعیت این است که گلهها، لالهها و گل بوتههای درخت تناور تعادل و توازن، هرگز در محیطهای آلوده به میکروب قتال، استبداد، سانسور و وبای اختناق و خودکامگی بارور نمی گردد. به همین جهت است که در جامعههای استبداد زده انواع افراطها و تفریطها، علف هرزههای شرک و کفر و نفاق، تملق و چاپلوسی و بت تراشی و گناه و قانون شکنی سر بر می آورد و مزرعه جامعه و دلها را اشغال می کند.

در عصر سیاه خلافت عباسی، این بلای ویرانگر بیداد می کرد. در یک سو حکومت خودکامه برای ادامه سلطه ظالمانه و تحمیل خود بر فکر و ذهن مردم به عنوان جهانمدار و دین مدار و مقدّس، با بمباران تبلیغاتی، از خلیفه خودسر و یاران و اعوان او بُتها می تراشید و به زور عریان و نیمه عریان و با انواع فریب و نیرنگ

۱ - سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲ - سوره الاسراء، آیه ۲۹.

مردم را به پرستش آنها می‌کشاند و از دگر سو در واکنش از آن افراط‌کاریها و بت‌تراشیها و شرک‌گراییها، عناصر و جریانهای فریبکاری، چون: «منصور حلاجها»، «شلمغانیها»، «محمد بن نصیرها»، «ابوخطاب غالیها» و ... با سوء استفاده از خلاء موجود، در گوشه و کنار جامعه، پدیدار گشته و با فریب و دجالگری و زهد فروشی و ریاکاری، ساده‌دلانی را از پی خود می‌بردند و با دین، عقیده و ایمان مردم بازی می‌کردند.

به همین جهت است که یکی از محورهای جهاد فکری، اخلاقی، فرهنگی و عقیدتی سفیران خاص امام مهدی علیه السلام پیکار با این دجالگریها و غلو در شخصیتها و بت‌تراشیها و گمراهیها بود، تا بدینوسیله میکروب این عقاید غلوآمیز و افراطی، نابود گردد و مردم امکان یابند درست بیندیشند، عقیده و باور به اصول و پایه‌های صحیح و استوار توحید بیابند و آنگاه برگزینند و عمل کنند.

و روشن است که پیکار در این جبهه هم ضروری‌تر و هم مشکل‌تر از پیکار با دجالگریهای رژیم عباسی بود، چراکه ماهیت آنان برای شیعیان تا حدودی شناخته شده بود؛ اما ماهیت اینان که هر روز مانند قارچ سمی از گوشه‌ای سر برمی‌آوردند، ناشناخته بود.

آنان، با زور و فشار و لعابی از فریب و تقدس‌نمایی به میدان می‌آمد و اینان با ستار ضخیمی از مکر و تزویر و زهدفروشی و دینداری.

به همین جهت، رسالت سفیران خاص در این پیکار رسالتی عظیم بود.

۳- پیکار با فتنه مدعیان دروغین

از عبرتهای روزگار که سخت تکانه‌دهنده و تأسف بار است، موضوع انحراف عقیدتی، فکری، سیاسی و اجتماعی برخی چهره‌های شناخته شده روزگار حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام است که با آغاز عصر غیبت از مسیر حق و عدالت انحراف جسته و فرجام شقاوت‌بار و عاقبت زشت و خفت‌باری برای

خویش خریدند و بسیاری را نیز به گمراهی و انحراف سوق دادند.

انگیزه‌های جاه‌طلبانه

انگیزه انحرافی و گمراه آنان از مسیر حق و عدالت و تلاش در انحراف دیگران چیزی جز این مسایل نبود:

- ۱- حرص و آز در اندوختن ثروت و تأمین منافع نامشروع شخصی و گروهی.
- ۲- طمع به اموال و امکاناتی که از سوی دوستداران خاندان وحی و رسالت به منظور تقدیم به دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام نزد آنان گرد آمده بود.
- ۳- جاه‌طلبی و قدرت‌پرستی و عشق به شهرت و مقام و آوازه بلند تا از ورای آن بر مردم بازی خورده، ریاست و فرماندهی بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط نمایند و به نام دین خدا به هدفهای خویش جامه عمل پوشند.
- ۴- آفت هستی سوز هواپرستی و پیروی از بت نفس.
- ۵- و دیگر وسوسه‌های رنگارنگ ابلیس، که خود به عظمت و اقتدار خدا سوگند یاد کرد که جز انسانهای باایمان و پراخلاص، همه را به انحراف و تباهی خواهد کشاند.

و اینها دامهای خطرناکی است که همواره ممکن است سر راه بسیاری، بویژه چهره‌های سرشناس قرار گیرد و فرجام زشت و نکبت‌باری برای آنان در قرون و اعصار بیار آورد.

به هر حال، در آغاز مراحل غیبت امام عصر علیه السلام گروهی به این جهات و با این پندارها و انگیزه‌ها از مسیر حق و عدالت انحراف جست و جنایتها و گمراهیها بیار آوردند. ساده‌دلان را گمراه ساخته و باعث رنج و زحمت خوبان شدند و لعنت و نفرین ابدی را برای خویش خریدند.

این مدعیان دروغپرداز نیابت، مشکلات عقیدتی و فرهنگی و علمی بسیاری بیار آوردند. از سویی با وسوسه‌های خود، افراد ساده‌دل و زودباور را گمراه

و بسیاری را دچار سرگشتگی و سردرگمی نمودند و از دگرسو افکار و اندیشه‌های سفیران ویژه امام عصر علیه السلام را به خود مشغول داشته و فرصت و امکانات بسیاری برای خنثی ساختن سم پاشیها و وسوسه‌های گمراهگرانه آنان لازم بود. زیرا هنگامی که عنصر سرشناس و مجهز به افکار و اندیشه‌های دینی، راه خودپرستی و جاه‌طلبی را در پیش می‌گیرد و زیر پرده نیابت امام عصر علیه السلام خویشتن را مخفی می‌کند و با ادعای نیابت و وکالت از او، دست به تلاش و کوشش ارتجاعی و جاه‌طلبانه می‌زند، در حقیقت از سویی راه روشن و عادلانه و انسانی و افتخارآفرین خاندان وحی و رسالت را تیره و تار می‌سازد و مردم را سردرگم می‌کند و از دگرسو با مخالفت خویش با سفیران ویژه آن حضرت و مشکل‌تراشی برای آنان، تلاشهای اصلاحی و نقش سازنده آنان را نیز کمرنگ و کم‌اثر می‌سازد و در نتیجه، میدان، برای تاخت و تاز دجالان و ادامه جنایات و دجالگریهای بنی عباس و دیگر دشمنان اهل بیت علیهم السلام آماده و مساعد می‌گردد.

اینجاست که حلّ این مشکل و جبران این ضایعات، ضرورت می‌یابد و به همین دلیل هم سفیران خاصّ امام عصر علیه السلام هر کدام در اوج مأموریت و خدمت خویش به اشاره و دستور آن وجود گرانمایه به مبارزه با این آفت گمراهگر و تباه‌آفرین پرداخته و با تلاش و روشنگری بسیاری، این مدّعیان دروغین را رسوا ساخته و از سر راه حقّ و عدالت برداشتند و این کار بزرگ فرهنگی، عقیدتی، علمی و اجتماعی دیگر آنان بود.

شماری از فتنه‌انگیزان

این عناصر جاه‌طلب، فتنه‌انگیز و تشنه قدرت، ثروت، آوازه و شهرت، متعدّد بودند که سرشناس‌ترین آنان در مراحل نخستین غیبت خورشید جهان‌افروز امام عصر علیه السلام اینها بودند:

محمد بن نصیر نمیری:

این عنصر جاه طلب، نخست از یاران یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام بود، اما پس از رحلت آن بزرگوار و غیبت امام عصر علیه السلام به دروغ و به انگیزه جاه طلبی و آوازه جویی و بدست آوردن خواسته های دنیا طلبانه خویش، ادعای نیابت آن حضرت را کرد.

او در مسیر فریب و بافته های جاه طلبانه خویش، دست به غلو و افراط کاری بسیاری زد. کار را به جایی رساند که نسبت خدایی و پروردگاری به حضرت هادی و عسکری علیه السلام داد و با وقاحت بسیاری مدعی شد که خودش پیامبر است و از سوی آن دو بزرگوار که خدای خلق و آفریدگار و تدبیرگر امور و شوون جهان آفرینشند، مبعوث شده است. آنگاه علاوه بر انکار مبدأ با عقیده به تناسخ، معاد را نیز انکار کرد.

او در راه انحرافی خویش، ازدواج با محارم، همچون: خواهر، مادر، عمه و خاله را ممکن و مشروع شمرد و رسواتر و زشت تر از آن این بود که عمل بسیار شنیع و ضد اسلامی همجنس بازی را نیز بلامانع اعلان کرد و فتوا به مشروعیت آن داد. اما خداوند او را به کیفر دروغ بافی و ادعاهای بی اساس و سخنان کفرآمیزش، رسوا ساخت.

رجالی توانا مرحوم کشی در کتاب خویش لعن وی را از امام هادی علیه السلام نقل نموده است (۱).

و دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام جناب «محمد بن عثمان»، از او اعلان تنفر و انزجار کرد و او را به همه معرفی نمود (۲).

۱ - رجال کشی، ص ۵۲۰، شماره ۹۹۹.

۲ - غیبت طوسی، ۳۹۸ (چاپ مؤسسه المعارف الاسلامیة).

حسن شریعی:

او از یاران دو پیشوای راستین تشیع، حضرت هادی و عسکری علیهما السلام بود، اما متأسفانه پس از رحلت یازدهمین امام نور به انگیزه جاه‌طلبی و شهرت‌جویی و بالا کشیدن ثروت و امکانات بسیاری که نزدش بود به دروغ ادعای نیابت امام عصر علیه السلام را نمود با اینکه شایستگی و برازندگی این موقعیت خطیر را نداشت، خود را به عنوان نایب خاص آن حضرت معرفی کرد و در راه اهداف نادرست و ظالمانه خویش به خدا و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام دروغها ساخت و غلوها و نسبت‌های ناروایی که زیننده آنان نبود - و از چنین افکار و اندیشه‌های افراط‌گرایانه‌ای بارها و بارها بی‌زاری جسته بودند - به آنان نسبت داد.

کار او به جایی رسید که نامه‌ای از سوی خود امام عصر علیه السلام صادر شد و بوسیله سومین سفیر او، به دست مردم رسید و در آن به «شریعی» لعن و نفرین گردید و از او و اندیشه‌های افراطی و گمراه‌گرانه و رفتار و کردار ضد دینی و ضد انسانی، اعلان بی‌زاری و نفرت شد.

با تلاش جناب «حسین بن روح» سومین نایب خاص آن حضرت، محتوای این نامه به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام رسید و جز برخی گمراهان، همه او را لعن و نفرین کردند و تنفر و انزجار شدید خویش را از او و بافته‌های دروغینش اعلان نمودند (۱).

→ جهت آگاهی از شرح حال وی و نظریه بزرگان دین نسبت به او مراجعه شود به: احتجاج طبرسی: ۵۵۲/۲، بهجة الآمال، ج ۶، ص ۶۷۶، تنقیح المقال: ۱۹۶/۳/۱۱۴۵۰، جامع الرواة: ۲۰۸/۲، رجال ابن داود: ۲۷۶/۲، رجال علامة حلی: ۲۵۴، رجال کشی: ۵۲۰، طرائف المقال: ۱/۲۶۱/۱۶۸۶، معجم رجال الحدیث:

۱۷/۲۹۹/۱۱۹۰۳، منتهی المقال: ۳۶۷، منهج المقال: ۲۶۳، منهج المقال: ۲۶۳، هدایة المحدثین: ۳۲۰

احمد بن هلال:

او نیز عنصری افراطی و گمراه و غلوکننده در دین و شخصیت‌های دینی بود. نخست از یاران حضرت عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت و علم و دانش را از آن چشمه جوشان و آبشار زلال و ریزان آموخت، اما پس از رحلت یازدهمین امام نور و غیبت خورشید وجود امام عصر علیه السلام راه دشمنی با خاندان وحی و رسالت و مکتب و مذهب آنان را در لباس دوستی و طرفداری دروغین از آنان در پیش گرفت و با زاهدنمایی، فریبکاری، صوفیگری و بازیگری بسیاری ضربه‌های گمراه‌گرانه‌ای وارد آورد.

او با وقاحت و سماجت، نیابت دوّمین نایب امام عصر علیه السلام جناب «محمد بن عثمان» را انکار می‌کرد و خود مدّعی نیابت بود که با صدور توقیعی مبارک و روشنگرانه از سوی حضرت مهدی علیه السلام رسوا شد.

امام عصر علیه السلام در آن توقیع مبارک، از او و اعمال زشت و ناهنجار و بافته‌های گمراه‌گرانه‌اش که به نام دین و در لباس مذهب انجام می‌شد، اعلان بیزاری و تنفّر نمود و از آن پس بود که همه دوستان اهل بیت علیهم السلام او را طرد و نفرین کردند.

امام عصر علیه السلام در پاسخ نامه «قاسم بن علاء» اینگونه روشنگری فرمود:

«... درباره «ابن هلال» این عنصر ظاهر ساز و دروغپرداز که رحمت خدا بر او

مباد، دستور ما، در گذشته به تو رسید و از آن نیک آگاه شدی.

او که خدا، گناهانش را نبخشاید و از رحمت و آمرزش خویش او را محروم سازد، همچنان در کار ما، بدون اجازه و خشنودی ما، دخالت می‌کند. او با خودکامگی و استبداد به رأی، از کار ما تنها آنچه را دلخواه و مطابق با هوای دل اوست، می‌پذیرد. خدا به خاطر این شیوه زشت و گمراه‌گرانه‌اش او را به آتش جهنم بکشانند.

ما در مورد او شکیبایی ورزیدیم تا خداوند به نفرین ما رشته حیات او را قطع

کرد. در زمان حیاتش، ما گروهی از دوستانمان را از انحراف عقیدتی و عملکرد زشت و ظالمانه او آگاه ساختیم و به آنان گوشزد نمودیم که این موضوع را به همه شیعیان و دوستان اهل بیت برسانند.

و اینک نیز، ما، هم از او بیزاری می جوئیم و هم از کسانی که از این عنصر تبهکار و بافته‌های دروغین او ابراز انزجار نکنند.

آنچه در مورد این عنصر بداندیش و گنهکار به تو اعلام کردیم به «احمد بن اسحاق» که خدای او را سلامت دهد، اعلان کن. چرا که هیچ یک از دوستان ما عذری ندارند که در آنچه افراد مورد اعتماد و اطمینان ما از جانب ما بر آنها روایت می‌کنند، تردید کنند. آنان می‌دانند که ما اسرار خود را با افراد مورد اعتماد خویش در میان می‌گذاریم و آنها را به آنان انتقال می‌دهیم و آنچه در این مورد است، ان شاء الله شناخته‌اند.»

محمد بن علی بن بلال:

این مرد نیز در مراحل از زندگی اش از شاگردان و عناصر مورد اعتماد حضرت عسکری علیه السلام بود، اما پس از آن بر اثر جاه‌طلبی و پول‌پرستی و آوازه‌جویی، از مسیر حق و عدالت، انحراف جست و به ناروا و فریب، ادعای نیابت از جانب دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام را نمود و برخی از ساده‌اندیشان و عناصر زود باور را فریفت و نیابت دومین سفیر امام عصر علیه السلام جناب «محمد بن عثمان» را دروغ شمرد و به دنبال آن اموال و امکاناتی که از بیت‌المال در نزد او انباشته شده بود تا در فرصت مناسب به صاحب اصلی آن امام عصر علیه السلام برساند، بدانها خیانت ورزید.

دومین سفیر ویژه امام عصر علیه السلام راه دیدار او را با آن حضرت، به منظور هدایت و نجاتش از گمراهی و انحراف، هموار کرد و آن وجود گرانمایه به او دستور داد که به نیابت جناب «محمد بن عثمان» اعتراف نموده و اموال را به او تسلیم دارد، با این

وصف او همچنان به انحراف و کینه‌توزی خود ادامه داد و سرانجام کارش به جایی رسید که نامه‌ای از جانب قبله موعود و کعبه مقصود صادر شد و در آن، ضمن گروهی دروغپرداز او نیز مورد لعن و نفرین قرار گرفت و بیزاری جستن از او مورد تأکید واقع شد.

حسین بن منصور حلاج:

نامبرده، عنصر فریبکار و بسیار فتنه‌انگیزی بود و عجیب اینکه همه این فریبکاری و فتنه‌انگیزی را در لباس زهد و تظاهر به دینداری و دین‌باوری و دلسوزی، انجام داد.

او یک شیطان بود و چه شیطان خطرناک و وسوسه‌گری! قرن‌هاست که امت اسلامی به او و فتنه‌انگیزیهایش گرفتار است و با اینکه، کفر و انحراف او آشکار است، برخی از واماندگان، همچنان نسبت به او، اظهار دوستی و محبت نموده و خود را ارادتمند او، به حساب می‌آورند و او را تحسین می‌کنند و به اندیشه‌ها و بافته‌های بی‌اساس او دل خوش می‌دارند.

محدثان و مورخان او را از دروغپردازان و شیادان فریبکار شمرده‌اند. او تظاهر به صوفیگری می‌کرد و در رشته‌های گوناگون علمی بی‌آنکه آگاهی و تخصص داشته باشد، خویشان را دانشمند و اندیشمند، جا می‌زد.

از ویژگیهایش این بود که هر روز و هر جا، فرصت طلبانه، خود را به رنگی درمی‌آورد. وقتی به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسید، خود را دوستدار و شیفته خاندان وحی و رسالت جا می‌زد و هنگامی که نزد بداندیشان می‌رفت با آنان هم‌رنگ و هم‌داستان می‌شد.

سرانجام، نامه مبارکی از جانب امام عصر علیه‌السلام صادر شد و ضمن طرد و نفرین او بیزاری وجود مبارک آن حضرت را از او و گفتار و رفتار ناپسندش، نشان داد. از انحرافات عقیدتی او این بود که ادعای خدایی داشت و فریبکارانه مدعی بود

که خدا در او حلول نموده و او پروردگار مردم است و به همین جهت نیز به دار آویخته شد.

شلمغانی:

او از محدثان و مورّخان بود و کتابهای بسیاری داشت و در آن کتابها، انبوهی از روایات و احادیثی را که از امامان نور علیهم السلام دریافت داشته بود، همه را گردآوری و دسته‌بندی کرده بود. اما هنگامی که راه انحراف و ارتجاع را در پیش گرفت و بر اثر جاه‌طلبی، پول‌پرستی و آوازه‌جویی از نظر اندیشه و عقیده و عملکرد، تغییر یافت، با روایات اهل بیت علیهم السلام شروع به بازیگری نمود. هرچه منافع و مصالح جاه‌طلبانه شخصی او می‌طلبید، بر آنها می‌افزود و هرچه دلخواه او بود از آنها حذف می‌کرد و معانی، مفاهیم، واژه‌ها و جملات را تغییر می‌داد.

در اوج فریبکاری و فتنه‌انگیزیش، توقیعی مبارک از جانب امام عصر علیه السلام صادر شد و در آن لعن و نکوهش و بیزاری جستن از کفر و شرک و کارهای زشت او خواسته شد.

این نامه مبارک به جناب «حسین بن روح» سوّمین نایب خاص آن حضرت رسید و او نیز مبارزه فکری، عقیدتی و اجتماعی خویش را با او شدّت بخشید. نامه مبارک اینگونه است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«عَرَّفَ بِاطَالِ اللّٰهِ بَقَاءَكَ وَعَرَّفَكَ اللّٰهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ - مِنْ تَثْقِ بَدِينِهِ وَتَسْكُنُ اِلَى نَيْتِهِ، مِنْ اِخْوَانِنَا اُدَمَ اللّٰهُ سَعَادَتَهُمْ.

بأنّ، (محمد بن علی، المعروف بالشلمغانی)، - عَجَّلَ اللّٰهُ لَه النِّقْمَةَ وَ لِأَمْهَلَهُ، - قدر ارتدّ عن الاسلام وفارقه وألحد فی دین اللّٰه وادّعی ما کفر معه بالخالق جلّ و تعالی وافتروی کذباً وزوراً وقال بهتاناً واثماً عظيماً، کذب العادلون باللّٰه وضلّوا

ضلالاً بعيداً وخسروا خسراناً مبيناً.

وإنا برئنا الى الله تعالى والى رسوله ﷺ ولعناؤه عليه لعائن الله تترى، فى الظاهر منا والباطن فى السرّ والجهر وفى كلّ وقت وعلى كلّ حالٍ وعلى كلّ من شايعه وبلغه هذا القول منا فاقام على تولاه بعده ...» (۱)

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

«اعلام کن - خدای عمرت را طولانی ساخته و پاینده ات بدارد و همه خوبیها و ارزشها را به تو شناساند و فرجام کارت را به نیکی پایان برد - به همه کسانی که به دینداری و دین باوری آنان اطمینان داری و به برادران ما که از نیت خیر آنان آگاهی و خداوند نیک بختی آنان را تداوم بخشد که:

محمد بن علی معروف به شلمغانی - که خداوند در کيفر او شتاب کرده و هرگز مهلتش ندهد - از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده است. در دین خدا، کفر و الحاد ورزیده و ادعاهایی دارد که باعث کفر به آفریدگار بزرگ است. او به دروغ، تهمت می زند و بهتان می بندد و گناهان بزرگی مرتکب می شود.

آنان که از خدا برگشته اند دروغ گفته و به گمراهی بسیار دوری افتاده و زیانی آشکار کرده اند.

ما به سوی خدا و پیام آورش و خاندان او که درود و رحمت خدا و برکاتش بر او و خاندانش باد، از او بیزاری جسته و او را لعنت و نفرین نموده ایم. لعنتهای خدای یکی پس از دیگری در ظاهر و باطن، آشکار و نهان و همیشه و همواره بر او باد و بر هر کسی که از او پیروی نموده و با او دست بیعت داده و پس از این هشدار ما، باز هم به دوستی و پیروزی از او برخیزد.

تو که - خداوند پشتیبان و یار و یاور باد - اعلام کن که ما در اجتناب و برحذر بودن از او، همانند عناصری نظیر: شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران،

بیزاری جستیم و دوری جستن از آنان را لازم شمردیم. و شیوه خدا را پیش از رخدادها و پس از اینها، شایسته دانسته و به او اطمینان داشته و از او یاری می جویم و او در تمامی امور، ما را بس است و خوب و شایسته سرپرست و وکیلی است.»

و سرانجام به خواست خدا و نفرین امام عصر علیه السلام همانگونه که آن حضرت در توفیق مبارک پیش بینی فرموده بود، رگ حیات این عنصر فریبکار قطع شد و به دست استبداد، به مرگ خفت باری محکوم گشت و فتنه های او نیز با تلاش و جهاد خستگی ناپذیر فکری و عقیدتی دوّمین نایب خاصّ امام عصر علیه السلام جناب «محمد بن عثمان» از سر راه جامعه، برداشته شد.

ابودلف کاتب:

نامبرده نیز از فریبکاران و دروغپردازانی بود که به ناروا، ادّعی نیابت و سفارت از جانب کعبه مقصود و قبله موعود، امام عصر علیه السلام را نمود. یکی از محدّثان در مورد او می نویسد:

«ابودلف کاتب، عنصری است که همه او را کافر و ملحد می شناسند. او پس از گرایش به الحاد و کفرگویی، به غلو و دجالگری پرداخت، آنگاه دیوانه شد و از پی آن به تفویض گرایید. به هر محفل و مجلسی می رفت به خواری و خفت رانده می شد و همگی از او و اندک پیروانش بیزاری می جستند.»

محمد بن احمد بغدادی:

او به نام «ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان» بود و به «بغدادی» شهرت داشت. از شگفتیهای روزگار اینکه او از نواده های جناب «عثمان بن سعید» نخستین سفیر خاصّ امام عصر علیه السلام بود.

او به دروغ و بهتان، ادّعی سفارت از جانب دوازدهمین امام نور علیه السلام را نمود.

عنصری کم سواد و کم خرد بود و در نادانی و بلاهت او همین بس که از «ابودلف» پیروی می کرد و به خرافات و کفریات او معتقد بود.

روایت شده است که: روزی به مجلس عمویش «محمد بن عثمان» دوّمین نایب خاصّ امام عصر علیه السلام وارد شد و اصحاب که پیرامون روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام گفتگو می کردند، ساکت شدند و جناب «محمد بن عثمان» فرمود: «ساکت باشید! نزد این تازه وارد چیزی نگویید که از یاران شما نیست.»

«بغدادی» نفاق را پیشه خود ساخته بود و هر روز به رنگی در می آمد. یک بار ادّعا کرد که وکیل «یزیدی» است که در بصره می باشد و از این راه اموال فراوانی گرد آورد. سرانجام «یزیدی» به او دست یافت، ضمن درگیری با او، ضربت سختی بر سر او وارد آورد که آب از دیدگانش فرو ریخت و نابینا گردید و مرد.

جز عناصر فریبکاری که فشرده‌ای از فریبکاریهای آنان و ادّعاهای گوناگونشان از نظرتان گذشت، عناصر پلید دیگری نیز در طول غیبت کوتاه مدّت امام عصر علیه السلام به دروغ، ادّعای سفارت خاصّ آن حضرت را نمودند و برخی را دچار سردرگمی و گمراهی ساختند، اما همه آنها در پرتو جهاد خستگی ناپذیر و فداکاریهای شهامت‌مندان و خالصانه چهار نایب خاصّ امام عصر علیه السلام به دوستان و شیعیان معرفی شدند و خود با فریبکاریهایشان به زباله دان تاریخ پیوستند.

این نیز خدمت بزرگ دیگری از سوی سفیران خاصّ امام عصر علیه السلام بود.

۴ - سازماندهی ویژه

در عصر سیاه دو نظام خودکامه «اموی» و «عبّاسی» به دلیل سلطه و سیطره فریب و بیداد و سلب آزادی از همه صاحبان فکر، بویژه پیشوایان راستین اسلام و رهروان خاندان وحی و رسالت، امامان نور علیهم السلام بناگزیر برای ارتباط با جامعه و هدایت اندیشه‌ها و افکار و پرورش عواطف، دست به سازماندهی خاصّ و کارآیی زدند. این سازماندهی هم کم خطر بود و هم کم هزینه و هم کارآ.

آنان در شهرها و مناطق مختلف جهان اسلام، به منظور ایجاد ارتباط با رهروان راه قرآن و عترت، سیاست تعیین وکیل از خود مردم را در پیش گرفتند و همواره با تربیت و گزینش بهترین و شایسته‌ترین چهره‌ها به وکالت خویش در میان مردم، ارتباط خویش با آنان را تعمیق و تحکیم می‌بخشیدند و به نمایندگان یا وکیلان کارآ و باایمان خویش مأموریت می‌دادند تا در قلمرو مسؤولیت خود با ظرافتی خاص، حق طلبان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را با امام راستین خویش، در همهٔ صحنه‌ها و میدانهای فکری، عاطفی، عقیدتی و اجتماعی، مرتبط سازند.

این سازماندهی خاص، هم به هر فرد حقجو و درست‌اندیشی امکان می‌داد تا سؤالات و مشکلات و معضلات خویش را بطور مستقیم یا بواسطهٔ وکلای امام معصوم، با آن گرامی در میان نهاده و پاسخ گیرد و هم به امام معصوم، امکان می‌داد تا تعالیم و آموزشهای فکری، عقیدتی، فقهی و اجتماعی خویش را به همهٔ دوستان رسانده و همه را بسان سلولهای یک بدن، تغذیه نماید و گام بلندی در راه حراست از دین و آیین و ملت بردارد.

این ارتباط و سازماندهی خاص با رحلت حضرت عسکری علیه‌السلام و غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام به فرمان خدا، دچار دگرگونی گشت. به همین جهت، سفیران خاص آن حضرت به دستور او وارد عمل شدند و با هدایت و امداد آن گرامی آن را به سبکی شایسته و بایسته، تجدید نمودند و خود، محور ارتباط وکیلان با امام غایب گشتند. و آنگاه با همین شبکهٔ عظیم و کم‌خطر و کارآ و کم‌هزینه، راه خستگی‌ناپذیر خویش را پی گرفتند و هر دو میدان مبارزه را به آرامی و متانت، اداره کردند و توانستند هم اثر سوء شک و تردید و دجالگریهای گماشتگان ستم را بی‌اثر سازند و هم سردمداران انحرافات عقیدتی و فکری و جریانهای غلوآمیز را، منزوی نمایند.

آیا دیدار «یار» ممکن است؟

برخی با استناد به فرازی از آخرین نامه مبارک، که امام عصر علیه السلام به آخرین سفیر ویژه اش جناب «سمری» مرقوم داشته اند بر این باورند که: پس از صدور این توفیق شریف و آغاز دوران شکننده و طاقت فرسای غیبت طولانی آن حضرت، دیگر راه دیدار و ملاقات با آن گرامی مسدود است و آن «یار سفر کرده» که هزاران قافله دل به همراه اوست تا زمان دریافت فرمان ظهور و قیام از آفریدگار هستی برای اصلاح واقعی زمین و زمان، دیگر از همگان، حتی دوستان و شیفتگان راستینش نیز پنهان و برای همه ناشناخته است و راه دیار و سرای رفیع او به روی دردمندان و عاشقان بسته است چرا که خود مرقوم داشته اند که:

«ألا فمن ادّعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصحیحة، فهو كذاب مفتر.»^(۱)

«هر آن کس که پس از صدور این پیام تا پیش از خروج سفیانی و بانگ سهمگین آسمانی، ادّعی مشاهده نماید دروغ پیشه و افترا گو می باشد.»
و با این بیان، چگونه راه دیدار باز و افتخار ملاقات حاصل است؟

راه دیدار، گشوده است

گرچه برخی، از نامه مبارک، چنین دریافت داشته اند که: راه دیدار مسدود است، اما واقعیت این است که: با یک نگرش عمیق و تحلیلی به واژه واژه نامه مبارک و با در نظر گرفتن موقعیت صدور آن و دیگر شواهد و قرائن، چنین به نظر می رسد که برداشت فوق، سطحی و دور از واقعیت است، زیرا:

۱- فرازهای مختلف نامه، بویژه فراز مورد اشاره و استناد، به منظور جلوگیری از سوء استفاده از مذهب، ارزشهای مذهبی و ادّعی بنفارت و نمایندگی خاص آن گرامی بوسیله دنیا طلبان و قدرت پرستان دغلباز، شرف صدور یافته است و هرگز

ناظر به دیدارهای بدون ادّعی سفارت و نقل پیام از آن گرامی نیست، ناظر به بازیگری فریبکارانی است که با وجود صدور این توقیع مبارک، باز هم در طول قرون و اعصار، با دروغ و دجالگری، ادّعی سفارت و نمایندگی ویژه از سوی محبوب دلها را نمودند و به دستکاری و سیاستهای روزگار، ساده‌دلانی را گمراه نموده و بذر پراکندگی و تیره‌بختی افشانند.

آری! متن نامه مبارک، سراسر هشدار از این آفت و این خطر بلاخیز است که به حقّ آن گرانمایه، آنگونه که می‌باید پیش‌بینی و از پیش، آفت زدایی کرده است و از دیدار تشرف یافتگانی که بر اثر عشق سوزان، ارادت، اخلاص فراوان و نیایش خدا و توسّل به ارواح تابناک پیامبر ﷺ و امامان نور ﷺ و توسّل به خود آن حضرت و خودسازی و پالایش جان و صیقل دادن روح، به افتخار دیدار مفتخر می‌گردند و به برخی از آرزوها و خواسته‌های خویش می‌رسند و هیچ‌گونه ادّعی هم ندارند، بیگانه است.

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله علیه در ردّ این پندار می‌نویسد:

«ما هرگز نمی‌توانیم ادّعا نماییم که حضرت مهدی علیه السلام از همه شیعیان و دوستانان پوشیده است بلکه ممکن است برای بسیاری از آنها ظاهر باشد و کسی جز از شرایط و احوال خویش آگاه نیست.»^(۱)

محدّث بزرگ، مرحوم نوری رحمته الله علیه ضمن بحث و اثبات امکان دیدار و تحلیل توقیع مبارک، دهها نمونه از چهره‌های پیروز و موفقی را که در جستجوی یار به دیدارش مفتخر شده‌اند، معرفی کرده است.^(۲)

در این راستا است که علامه مجلسی رحمته الله علیه در تحلیل موضوع می‌نویسد:

«شاید منظور از ادّعی مشاهده در توقیع مبارک، ادّعی نیابت و نقل پیام از زبان آن گرامی (بسان غیبت کوتاه او) باشد (نه نفی کامل دیدار).»^(۳)

۱ - غیبت طوسی، ص ۶۸.

۲ - بحارالانوار، ج ۵۳، از صفحه ۳۰۰ به بعد و نجم الثاقب.

۳ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

سید مرتضی رضی الله عنه اظهار نظر می کند که:

«هیچ مانعی ندارد که امام عصر علیه السلام برای برخی از دوستان خود ظاهر گردد و این مطلبی است که قطع به خلاف آن ممکن نیست. چون که هیچ کس راهی برای آگاهی از حال دیگران ندارد.»^(۱)

مرحوم سید بن طاووس رضی الله عنه در این مورد می نویسد:

«گرچه اکنون حضرت مهدی علیه السلام برای همگان ظاهر نیست، اما بی تردید گروه بی شماری در دوران غیبت طولانی اش به دیدار آن گرامی مفتخر گشته و معجزات آشکاری از او دیده اند و هیچ مانعی ندارد که گروهی به حضورش رسیده و از گفتار و کردار آن وجود گرانمایه، بهره ها برند.»^(۲)

و مرحوم آیت الله بافقی رضی الله عنه در پاسخ این سؤال که:

«راه دیدار یار، گشوده است یا مسدود؟»

می گوید که: «به ادله اربعه، باز است.»

۲ - علاوه بر آنچه آمد، بهترین دلیل امکان چیزی، وقوع آن در خارج است و از آغاز غیبت آن گرامی تاکنون، هزاران شیفته و عاشق که دل در گرو عشق او نهاده اند، به جستجوی او برخاسته و به کوی او گام نهاده و سرانجام جمال آن خورشید جهان افروز را نظاره کرده اند.

برخی از آنان، معجزات آشکاری را از آن قبله پاکان دیده و اخبار غیبی از او شنیده اند و برخی نیز به برکت او به خواسته های خویش رسیده و به آرزوهای بزرگ زندگی خویش نایل آمده اند که داستان جالب و آموزنده هر کدام شنیدنی و خواندنی و درس آموز است.^(۳)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۳.

۲ - الطرائف فی معرفة المذاهب الطوائف، ص ۱۸۴.

۳ - در این مورد می توان به این کتابها مراجعه کرد: العبقری الحسان، من فاز بقاء الحجة، نجم الشاقب،

الزام الناصب، جنة المأوی، غیبت طوسی، اکمال الدین و دارالسلام.

ممکن است برخی از افراد، در مورد بعضی از سرگذشتها یا داستان برخی از هزاران نفر از تشرّف یافتگان، نقد و ایراد داشته باشند و یا در صحّت برخی تردید نمایند، اما آیا می‌توان در مورد انبوه نایل شدگان به افتخار دیدار، تردید کرد و همه هزاران نفری را که آن مهر تابان را دیده‌اند، تکذیب کرد؟

آیا می‌توان از داستان دیدار شخصیت‌های گرانقدری همانند:

علامه حلّی،

مقدّس اردبیلی،

سیّد بن طاووس،

سیّد مهدی قزوینی،

محمد باقر قزوینی،

سیّد مرتضی نجفی،

علی بن طاووس،

شیخ حرّ عاملی،

علامه بحرالعلوم،

آیت‌الله شیخ مرتضی انصاری،

و ... به آسانی گذشت و همه را خواب و خیال پنداشت؟

با این بیان، دیدار محبوب دلها همانگونه که در دوران غیبت کوتاه مدّت آن حضرت میسر بود و انبوهی از دوستان خانندان وحی و رسالت به دیدارش مفتخر شدند^(۱) باز هم میسر است. باز هم راه دیدار برای زیبنندگان گشوده است و تنها ویژگی دوران غیبت طولانی آن گرمی، از نظر تشرّف یافتن دوستان حقیقی، نفی دیدار با ادّعی نیابت و سفارت ویژه و نقل پیام است و گرنه افتخار تشرّف شایستگان و دوستان از راه توسّل و پی‌جویی، تزکیه و خودسازی و عشق و ارادت، بسان دوران غیبت کوتاه مدّت، ممکن است.

نه تنها هیچ دلیل و مدرکی برخلاف آن نداریم که هزاران نفر نیز در این راه پیروز گشته و دیدگانشان به جمال آن خورشید جهان افروز، نورباران شده است. برخی به دیدار محبوب گام نهاده، مسایل پیچیده خویش را از آن گرامی آموخته و دعاها و نیایشها فراگرفته و برخی معجزات آشکاری مشاهده کرده و اخبار غیبی و پیش‌بینی‌هایی که بعدها درست درآمده است، دریافت داشته‌اند.

بیمارانی لاعلاج از آن گرامی، شفا گرفته، گمراهانی به برکت او راه هدایت را برگزیده، گمشدگانی از خطر هلاکت‌رهایی یافته و گرفتارانی از گرفتاری نجات پیدا کرده و به اوج نیک‌بختی پرکشیده‌اند که در این کتاب، داستان جالب، شنیدنی و سازنده دهها نفر از آنان با اسلوبی نوین، ترسیم شده است.

امید که شما دوست عزیز نیز با ارادت و اخلاص و عرفان شایسته و بایسته به مقام والای آن گرامی و عشق تزلزل‌ناپذیر به او و ایمان و انجام عمل شایسته و مورد رضای خدای او و تزکیه و پاکسازی و وارستگی از ضد ارزشها و وارستگی به ارزشهای والایی که آن گرامی سمبل، نمونه، تجلیگاه، تبلور و تجسم آنهاست و بالاخره با هماهنگی و همدلی و همراهی با آرمانهای بزرگ فکری، فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی، انسانی، سیاسی و جهانی او، به نقطه‌ای از شکوه و عظمت پرکشی که به دیدار یار مفتخر گردی و به آرزوی بزرگ خویش نایل آیی و آنگاه با همه وجود زمزمه کنی که:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز سپاس گویمت ای کردگار بنده‌نواز
و اینک این شما و این هم نمونه‌های جالب و امید بخش از داستان راه‌یافتگان به دیدار «یار».

بخش ۶

﴿ نمونه‌هایی از راه یافتگان به کوی یار ﴾

﴿ در عصر حضرت عسکری علیه السلام ﴾



خاطره پرشکوه نخستین دیدار

براستی بانوی بزرگ و برجسته‌ای بود.

بانویی اندیشمند، توحیدگرا، پرفضیلت، با عظمت، عابده، پارسا، پاکباخته، تاریخساز، آگاه، بادرایت، تیزهوش، زیرک، شیردل، پرشهامت، دوران‌دیش، شایسته کردار و آراسته به ارزشهای والای انسانی و اخلاقی بود.

باید هم چنین می‌بود، مگر نه اینکه او از تبار رسالت و از دودمان امامت و از شجره طیبه ولایت بود؟

و از روی آگاهی و ژرف‌نگری و ایمان و اخلاص، با سلاح کفرستیز و ستم‌سوز ایمان و تقوا، دانش و بینش، قیام و جهاد بسیار شجاعانه و حکیمانه فکری، فرهنگی، عقیدتی و اجتماعی، مرزبانی از حریم مقدس قرآن و سنت و عترت را که مورد سفارش پیامبر ﷺ بودند برگزیده و بار سنگین این مسئولیت طاقت‌فرسا را به دوش کشیده بود؟

و مگر نه اینکه او زندگی هدفدار و واقعی و پرمحتوا را در اندیشه و عقیده صحیح در ایمان و عمل شایسته و فداکاری روشن بینانه در راه آن می‌نگریست؟

آخر او دخت گرانمایه نهمین پیشوای نور، حضرت جواد علیّه السلام، و خواهر پرمهر و همسنگر ژرف‌نگر دهمین امام نور حضرت نقی علیّه السلام،

و رازدار امین صندوق اسرار،

و عمه با عظمت یازدهمین امام معصوم حضرت عسکری علیّه السلام،

و سالار زنان عصر خویش به شمار می‌رفت.
و از افتخاراتش از جمله این است که مادر گرانمایه حضرت
مهدی علیه السلام مدتی نزد او بود و او آداب و شعائر و مقررات و
برنامه‌های اسلامی را به دستور حضرت هادی علیه السلام به او آموزش
داد.

آن بانوی بزرگ با آگاهی عمیق به قرآن و روایات و نویدهای
خاندان وحی و رسالت صلی الله علیه و آله همواره در انتظار ولادت نور
می‌زیست و خود در اوج شادمانی و امید، گواه صادق و ناظر
هوشمند و بیقرار طلوع خاطره‌انگیز آن خورشید جهان‌افروز
گردید.

در آن شب خجسته

او نخستین بانوی باعظمتی بود که در آن شب خجسته و
جاودانه و به یاد ماندنی که از هزاران شب برتر بود، نوید ولادت
حضرت مهدی علیه السلام، دوازدهمین جانشین معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله را
ساعاتی پیش از سپیده‌دم پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری از حضرت
عسکری علیه السلام شنید و شب را در خانه آن حضرت به نیایش و راز و
نیاز با آفریدگار هستی و عبادت و بندگی او به سحر آورد تا قدم او
را گرمی دارد.

از سویی در اوج امید و شور و شغف بود و از دگر سو، سخت
نگران اوضاع شکننده و پرخوف و خطر روزگار سیاه حاکمیت
«عباسی» ... تا سرانجام پیش از طلوع فجر و سپیده‌دم سحر، شاهد
درخشش انوار طلایی خورشید جهان‌افروز مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله
گشت و دیدگانش، پیش از همه، حتی پیش از مادر و پدر به جمال
دل‌آرای آن حجّت خدا، منور گردید.

این بانوی بزرگ از نیکبختان و شایسته‌کرداران و اندیشمندان

و چهره‌های موفق و پیروزی است که از یک سو مورد احترام و اعتماد خاندان وحی و رسالت است و از دگر سو مورد احترام و اعتماد دوستداران و رهروان راه افتخار آفرین اهل بیت علیهم‌السلام.

او بارها و بارها به دیدار آن قبله موعود مفتخر گشته و یکی از استوانه‌ها و پناهگاههای فکری، عقیدتی و علمی شیعه در دوران غمبار آغاز غیبت امام مهدی علیه‌السلام بود.

در عظمت و معنویت او، یکی از بزرگترین چهره‌های علمی شیعه می‌نویسد:

«انّ فی القبة الشریفة - یعنی قبة العسکری علیه‌السلام - قبراً منسوباً الی النجیبة الکریمة العالمة الفاضلة التقیة الرضیة: حکیمة بنت اَبی جعفر الجواد علیه‌السلام وما ادری لماذا لم یتعرّضوا لزیارتها مع ظهور فضلها و جلالتها؟

و آنها کانت مخصوصة بالأئمة علیهم‌السلام و مودعة أسرارهم؟
و کانت أمّ القائم المهدی عندها و کانت حاضرة عند ولادته علیه‌السلام
و کانت تراه حیناً بعد حین، فی حیاة اَبی محمّد العسکری علیه‌السلام و کانت من السفراء و الابواب بعد وفاته ...» (۱)

«در بارگاه پرشرافت یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه‌السلام قبری است که به بانوی گرانمایه و نجیب، اندیشمند، دانشور، پروا پیشه و پسندیده، جناب حکیمه، دخت گرانمایه حضرت جواد علیه‌السلام منسوب است و نمی‌دانم با آن همه شکوه و جلال و بزرگواری که آن بانو در زندگی خویش از خود نشان داده است، چرا به زیارت او اهتمام ورزیده نمی‌شود؟»

آنگاه می‌افزاید: «آن بانوی هوشمند و بادرایت، محرم اسرار امامان نور علیهم‌السلام بود و مام گرانمایه قبله موعود و کعبه مقصود نزد او

می زیست و به هنگام ولادت فرزند پرشکوه حضرت عسکری علیه السلام حضور داشت. پس از ولادت نیز، بارها جمال دل آرای او را هم در حیات پدرش حضرت عسکری علیه السلام و هم پس از آن گرامی، زیارت کرد و از سفیران امام مهدی علیه السلام بود.»

او جریان شنیدنی ولادت آن حضرت و دیدار نخستین را اینگونه روایت کرده است:

سفیر ویژه

درست شب پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری بود که سالارم و یادگار گرانمایه برادرم، حضرت عسکری علیه السلام، با فرستادن سفیر ویژه‌ای مرا به خانه خویش فراخواند.

هنوز فراموش نکرده‌ام که غرق در هیجان و نگرانی، بی درنگ راه خانه او را در پیش گرفتم و خود را بدانجا رسانیدم.

پس از تبادل سلام و تعارفات عادی، برای شنیدن سخنان او که مرا فرا خوانده بود بی صبرانه لحظه شماری می کردم که فرمود:

«عمّه جان! امشب افطارت را نزد ما بمان، چرا که شب موعود، شب پانزدهم شعبان، شب جاودانه و فراموش نشدنی و همان شب دوست داشتنی و دلپذیری است که خداوند در سپیده دم آن، حجّت خویشان را پدیدار خواهد ساخت و بنده برگزیده و خلیفه او جهان را با ولادت خویش، نورباران خواهد نمود.»

و که چه نوید سرور آفرین و چه بشارت شادی بخش و چه مژده پرخاطره و پربرکتی!

مدتها در انتظار این نوید بودم و برای شنیدن آن، قرار و آرامم از کف می رفت. نه تنها من، بلکه بسیاری از زنان و مردان آگاه به نویدهای قرآن و روایات.

انبوه انبوه مردم به جان آمده، زجر کشیده، ستم دیده، و در بند استبداد و ارتجاع عباسی همانند من، بیقرار آن بامداد شکوهبار و خجسته بودند.

با شگفتی بسیار پرسیدم: «سرورم! از کدام بانو؟ آخر، مادر گرانقدری که او را به دنیا خواهد آورد، کیست؟»
فرمود: «نرجس.»

گفتم: «فدایت کردم! بخدای سوگند! من همواره مراقب حال او هستم و تاکنون هیچ اثر و نشانی از مادر شدن در آن بانوی فرزانه مشاهده نمی‌کنم.»
فرمود: «واقعیت همان است که گفتم.»

با امید و اعتماد فراوان به اطاق آن بانوی فرزانه رفتم. بر او درودی گرم و آتشین نثار کردم و خواستم بنشینم که خودش پیش آمد و با دنیایی از وقار و ادب به من احترام کرد و در تجلیل از من، کفشهایم را درآورد و سر جای خود نهاد و گفت:
«بانوی من! بفرمایید، شب بخیر، خوش آمدید.»

در پاسخ آن همه شکوه و عظمت و ادب و به دلیل نوید جانبخشی که حضرت عسکری علیه السلام داده بود، به او احترام شایانی کردم و گفتم: «بانوی من! شما هستی که بانوی من و بانوی خاندانم خواهی بود.»

او فروتنی و تواضع نمود و گفت: «هرگز! شما بانوی بنی‌هاشم و مورد احترام همه هستید.»

بدو گفتم: «بانوی من! دخترم! خداوند همین امشب، آری! امشب! پسری گرانقدر به شما ارزانی خواهد داشت که سالار دنیا و آخرت خواهد بود.»
او با شنیدن این خبر شادی بخش و غرورآفرین نشست و از شدت حیا و آزر و وقار سر به زیر افکند، گویی خود در انتظار چنین خبر شنیدنی و چنین نوید جانبخش و چنین ولادتی بود.

آن شب جاودانه

من پس از افطار و ادای نماز مغرب و استراحت به نماز عشاء برخاستم و چون نماز را به پایان بردم، برای خواب و استراحت به رختخواب رفتم.

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که برای راز و نیاز با خدا و نماز نافله شب برخاستم و پس از نماز به «نرجس» بانوی بانوان، توجه کردم، دیدم آرام و آسوده در خواب است و از آنچه من در انتظارش لحظه شماری می نمودم و دیگر قرار و آرام از کف می دادم، هیچ نشان و علامتی، به ظاهر به چشم نمی خورد.

به مناجات و نیایش پس از نماز شب نشستم و پس از آن، بار دیگر خوابیدم. پس از ساعتی، بناگاه از خواب بیدار شدم، دیدم «نرجس» همچنان خواب است، اما پس از اندکی بیدار شد و آهسته وضو ساخت و به نماز نافله شب ایستاد و هنوز هم نشانه و علامتی از آنچه سالارم حضرت عسکری علیه السلام از آن خبر داده بود، به چشم نمی خورد.

کم کم بذر شک و تردید در ذهن و صفحه مغزم، افشانده می شد که حضرت عسکری علیه السلام از اطاق دیگری مرا ندا داد و فرمود: «عمّه جان! عمّه! ... شتاب مکن! که آن رخداد جاودانه نزدیک شده است و هم اینک آثار آن آشکار خواهد شد.»

پسرم سخن بگو

قرآن را گشودم و به تلاوت سوره مبارکه «سجده» پرداختم و همانگونه که مشغول تلاوت قرآن بودم، بناگاه در نرجس، آن بانوی گرانمایه، حالت ناراحتی و اضطراب مشاهده کردم. بی درنگ بسوی او شتافتم و ضمن در برگرفتن او، نام گرانمایه و با عظمت خدا را بر او خواندم و سلامت و صحت او و کودکش را که در راه بود، از آفریدگار توانای هستی خواستم.

از او پرسیدم: «بانوی من! آیا چیزی احساس می کنید؟»

گفت: «آری عمّه جان! آری!»

گفتم: «نگران نباش که لحظات ولادت نور فرا رسیده است.»

من به دستور حضرت عسکری علیه السلام که در اطاق دیگری بود به تلاوت سوره مبارکه «قدر» پرداختم و شگفت زده دیدم که کودک دیده به جهان نگشوده با من

همنوا و همراه به تلاوت قرآن پرداخت. ترس سراپایم را گرفت، اما حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «عمّه! عمّه جان! آیا براستی از قدرت پروردگار تعجب می کنی؟ در پرتو عنایت او، کودکان ما گویا هستند.»^(۱)

پس از تلاوت سوره مبارکه قدر، آرامش قلب برایم حاصل شد و درست همین حالت به آن بانوی گرانمایه دست داد.

به خود آمدم، دیدم سالارم حضرت مهدی علیه السلام جهان را به نور وجودش پرتوافکن ساخت.

جامه را از او برگرفتم، دیدم نوزاد گرانمایه با همه وجود، در پیشگاه خدا به سجده افتاده است.

او را در آغوش گرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است و در همان حال، حضرت عسکری علیه السلام مرا ندا داد که: «عمّه جان! فرزند گرانمایه ام را بیاور.»

آن کودک پرشکوه را بسوی پدرش بردم. حضرت او را بر روی دو دست مبارک گرفت و به گونه ای که پای نوزاد بر سینه شریف او بود، زبانش را در کام او نهاد و دست مبارکش را بر چشم و گوش و مفاصلهای نوزاد کشید آنگاه فرمود:

«تکلم یا بنی!»

«پسرم! به قدرت خداوندگارت سخن بگو!»

و نوزاد، لب به سخن گشود و فرمود:

«أشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم

صلى على أمير المؤمنين عليه السلام و...»^(۲)

«گواهی می دهم که خدایی جز یکتا آفریدگار هستی نیست. و نیای گرانقدرم

محمد صلى الله عليه وآله بنده برگزیده و محبوب خدا و پیام آور بزرگ اوست و ...»

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

سپس از نام مقدّس امیر مؤمنان علیه السلام آغاز نمود و تا پدر گرانقدرش حضرت
عسکری علیه السلام همه امامان نور علیهم السلام را یکی پس از دیگری به عظمت یاد کرد و بر همه
آنان، درود و سلام نثار کرد.

هنگامی که خوب به او نگریستم دیدم که بر روی بازوی مبارکش با نور نوشته
شده است:

«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (۱) (۲)

«حق آمد و باطل نابود شد، براستی که باطل نابود شدنی است.»

و نیز این فراز از آیه قرآن می درخشید که:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (۳)

«و کلام پروردگارت در راستی و عدالت به اوج کمال رسید.»

سپاس، سپاس

راستی منظره عجیب و سپیده دم غریبی بود.

شادی و شادمانی بر همه جا، دامن گسترده بود و برق شوق و شغف از دیدگان
مادر نوزاد جلوه گر بود و پدر گرانمایه اش در حالی که موج نشاط از جام چشمانش
فرومی ریخت، فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْرُجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أُرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي...»

یَحْفَظُهُ اللَّهُ فِي غَيْبَتِهِ... (۴)

۱ - سوره الاسراء، آیه ۸۱.

۲ - الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰.

۳ - سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۴ - منتخب الاثر، ص ۳۴۲.

زعموا أنهم يريدون قتلى ليقطعون نسلى وقد كذب الله قولهم والحمد لله ...» (۱)

«سپاس از آن خداوندی است که مرا زنده نگه داشت تا با چشم خود جانشین راستین خودم را که از من است و در صورت و سیرت و ظاهر و باطن، شبیه‌ترین مردم به پیامبر گرامی می‌باشد، با چشم خود بنگرم.

هان ای مردم! خداوند او را در پشت پرده غیبت نگه می‌دارد و آنگاه ظهور می‌کند و زمین و زمان را لبریز از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پراز ستم و بیداد شده باشد. (۲)

دشمنان می‌پنداشتند که می‌توانند مرا بکشند و این نسل مبارک و این شجره طیبه را قطع کنند، اما خداوند گفتار و رفتارشان را تکذیب کرد.

خدای را سپاس! اینک، این فرزند دل‌بند من است که پس از من، امام و پیشوای راستین شماست و حجّت پروردگارتان در میان امت. «
و آنگاه رو به من کرد و فرمود:

«رُدِّيهِ إِلَىٰ أُمَّه يَا عَمَّةُ! وَاكْتُمِي خَيْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْنَا وَلَا تَخْبِرِي أَحَدًا حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ.» (۳)

«عمّه جان! بیا و نوزاد نور را نزد مادرش بازگردان ...»

و من در حالی که سفارش حضرت عسکری علیه السلام و صدای دلنواز او در گوش‌هایم طنین‌انداز بود، او را نزد مادر گرانقدرش بردم.

درود گرم و پرشوری نثار مادر کرد و در آغوش پرمهر او آرمید و آن روز من دیگر خانه حضرت عسکری علیه السلام را ترک کردم.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

۲ - الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۹، ح ۲۶.

﴿ ۲ ﴾

به چهره‌های مورد اعتماد بگو

این بانوی شایسته کردار و اندیشمند، به افتخار دیدار دیگری در سومین روز ولادت جان جهان، حضرت صاحب الزمان علیه السلام نائل آمده است که آن را اینگونه وصف می‌کند:

سومین روز ولادت مهر تابان بود که این بانوی شایسته کردار و اندیشمند به افتخار دیدار دیگری در سومین روز ولادت جان جهان حضرت صاحب الزمان علیه السلام نایل آمده است که آن را اینگونه وصف می‌کند:

دلم سخت هوای او را کرد، به همین جهت به بیت رفیع امامت شتافتم. وارد غرفه مام گرانقدرش «نرجس» شدم و ضمن دیدار او بسوی گهواره مولود مبارک رفتم تا او را سیر تماشا کنم، اما او را در گهواره نیافتم، نگران و با شتاب به سوی حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب شدم که آن گرامی پیش از من آغاز به سخن کرد و فرمود:

«یا عمّة! فی کنف اللّٰه وحرزه وستره وعینه حتّٰی یأذن اللّٰه له فاذا غیّب اللّٰه

شخصی و توفانی ورایت شیعتی قد اختلفوا فاخبری الثقات منهم ...»^(۱)

«عمّه جان! فرزند گرانمایه ام مهدی، در کنف حمایت و تحت عنایت و رعایت خداست تا روزی که او اذن ظهور و قیام دهد.

از این رو هنگامی که من جهان را بدرود گفتم و شیعیانم دچار اختلاف و پراکندگی گشتند، داستان ولادت را آن گونه که رخ داد و شما شاهد بودی به چهره‌های مورد اعتماد و دوستان خانندان وحی و رسالت بگو.»

آنگاه حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود:

«یا عمّة! اذا كان يوم السّابع، فأتینا.»

«عمّه جان! شما باز هم هفتمین روز ولادتش نزد ما بیا، دیدگانت به جمال او روشن خواهد شد.»

اما من قرار و آرام نداشتم، به همین جهت بامداد روز دیگر به منظور دیدار آن کودک پرشکوه و دوست‌داشتنی به بیت رفیع امامت شتافتم و پس از سلام و گفتگوهای عادی و معمولی، پرده اطاق کودک پرشکوه و مادر گرانمایه‌اش را کنار زدم تا او را بنگرم، اما او را ندیدم.

نگران و شتاب‌زده گفتم: «فدایت شوم! پس سالارم مهدی علیه السلام چه شد؟»
فرمود:

«یا عمّة! استودعناه الذی استودعته أمّ موسی علیه السلام.» (۱)

«عمّه جان! نگران مباش او را به همان قدرت زوال‌ناپذیری به امانت سپردیم که مادر موسی علیه السلام در آن شرایط بحرانی، نوزادش را به رسم امانت سپرد.»



افتخار دیداری دیگر

گذشت که، بانوی اندیشمند و پروا پیشه و بادرایت «حکیمه خاتون» دخت ارجمند نهمین پیشوای نور، حضرت جواد علیه السلام، خواهر گرانمایه و همسنگر شجاع حضرت امام هادی علیه السلام و عمّه ارجمند و رازدار امین و باشهامت حضرت عسکری علیه السلام بود. او از کسانی است که بارها به دیدار کعبه مقصود و قبله موعود نایل آمده است که سومین دیدارش را اینگونه وصف می‌کند:

درست هفتمین روز ولادت نور بود که با شتاب، خویشتن را به خانه یازدهمین امام معصوم علیه السلام رساندم، سلام کردم و نشستم. منتظر اشاره آن حضرت بودم که فرمود:

«هَلُمِّي اِلَى ابْنِي.»

«عمّه جان! برو فرزند گرانمایه ام را از اطاقش بیاور.

به سرعت برق حرکت کردم و کودک پرشکوه را که در پوشش ویژه ای بود از گهواره برگرفتم و به حضور پدر و الامقامش آوردم و او همانگونه که روز ولادت کودک به او مهر ورزیده بود، بار دیگر او را بر روی دستان مبارک خویش گرفت و زبان در کام او نهاد و جریان به گونه ای بود که گویی به کودک، شیر یا عسل مصفا می‌خوراند و تغذیه اش می‌نماید. آنگاه رو به فرزندش نمود و فرمود:

«تَكَلَّمْ! يَا بِنْتِي!»^(۱)

«پسرم! میوه دلم! سخن بگو!»

و شگفتا که باز هم با دیدگان خویش دیدم که آن کودک هفت روزه، بسان نخستین روز ولادتش، لب به سخن گشود و به قدرت آفریدگارش به یکتایی خدا و رسالت پیامبر ﷺ گواهی داد و پس از آن بر همه امامان نور از امیرمؤمنان علیه السلام تا پدر گرانمایه اش، یکی پس از دیگری، درود، نثار کرد و هنگامی که به نام مبارک خویش رسید، سکوت کرد.

و آنگاه با صدای دلنوازش به تلاوت این آیات شریفه پرداخت:

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوْرَثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.» (۱)

«و ما بر آن هستیم که بر تضعیف شدگان و پایمال شدگان روی زمین، نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم و آنان را در آن سرزمین، تمکن و اقتدار بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیانشان چیزی را که از آن در هراس بودند و می ترسیدند، (همان را) نشان دهیم.»

﴿۴﴾

دیداری دیگر

این بانوی فرزانه، نه تنها به دعوت حضرت عسکری علیه السلام در شب ولادت فرزند گرانمایه اش، شاهد ولادت نور بود، بلکه پس از ولادت نیز، هم در دوران حیات حضرت عسکری علیه السلام و هم پس از آن گرامی، در دوران غیبت کوتاه یار، بارها به دیدار قبله موعود مفتخر شده است که از آن جمله: دیدارش در چهلمین روز ولادت آن حضرت علیه السلام بود.

خود آن بانوی بافضیلت، در این مورد می گوید:

درست چهل روز از طلوع خورشید جهان افروز آن مهر تابان می گذشت که به بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم و پس از سلام، بناگاه با جمال دل آرای مهدی علیه السلام روبرو گردیدم که رشدی معجزه آسا نموده و اینک در صحن خانه راه می رفت. راستی که هرگز، نه سیمایی به زیبایی سیمای او دیده بودم نه زبانی به شیرینی و گویایی لحن او.

قدم زدن او، رشد معجزه آسای او و از همه بهت آورتر، بیان رسا و جذاب و شیرین او که تا آن روز، فصیحتر از او را ندیده بودم، مرا شگفت زده نموده بود که یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام متوجه من شد و فرمود:

«وقال يا عمّتي اما علمت انا معاشر الائمة نشأ في اليوم ما ينشاء غيرنا في السنة.»^(۱)

«ما گروه پیشوایان نور، هر روز بسان یک ماه دیگران، رشد می کنیم و در ماه،

بسان رشد یک ساله دیگران.»

پس از این دیدار، گاه شد که به خانه حضرت عسکری علیه السلام به عشق دیدار آن مهرتابان رفتم، اما او را ندیدم. هنگامی که از حضرت عسکری علیه السلام جستجوی او را نمودم، فرمود:

«استودعناه الذی استودعت امّ موسی ولدها.»^(۱)

«او را نزد قدرتی به امانت سپردیم که مادر حضرت موسی علیه السلام فرزندش را به هنگام رها کردن صندوق بر امواج نیل به او سپرد.»

و جالبتر و شگفت‌انگیزتر اینکه: هشتمین امام نور حضرت رضا علیه السلام بیش از نیم قرن قبل از ولادت امام مهدی علیه السلام داستان شگفت‌انگیز ولادت شگرف‌ترین انسان آفرینش را پیشگویی و اینگونه وصف کرده است:

«سقط من بطن امّه الی الارض وجد جائیاً علی رکبته رافعاً بسبّابته ثم عطس. فقال: الحمد لله ربّ العالمین وصلى الله على محمد وآله عبداً داخراً غیر مستنکف ولا مستکبر.»

ثم قال علیه السلام: زعمت الظلمة أنّ حجّة الله داخضة ولو أذن لی لزال الشک.»^(۲)

«آن گرانمایه عصرها و نسلها، از مادر بر زانوها به زمین فرود می‌آید، آنگاه با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره نموده، سپس می‌گوید:

سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود بر نیای گرانقدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دودمان سرافراز او باد!»

امام رضا علیه السلام می‌افزاید: «او بنده برگزیده و ذاکر خداست که از پرستش خالصانه خدا، نه استنکاف می‌کند و نه کبر می‌ورزد. و به قدرت خدا می‌فرماید:

ستمکاران پنداشتند که حجّت خدا (در برابر مکر آنان) ناتوان است، اگر به ما

۱ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

اجازه سخن داده شود، آنگاه است که همه تردیدها و تردیدافکنیها زدوده می شود.»
و بدینسان، هشتمین امام نور علیه السلام در پرتو علم امامت، نیم قرن پیش از ولادت
امام مهدی علیه السلام از آن گرانمایه عصرها و نسلها، اینگونه نوید داد.

﴿۵﴾

دیدار در لحظه ولادت

به نام «ماری» بود، اما به «ماریه» شهرت داشت.

از خدمتگزاران بیت رفیع امامت بود و از شیفتگان خاندان وحی و رسالت و در این ارادت و دوستی، امتحان خویش را داده و نمره خوبی آورده بود.

مدتها در خانه حضرت عسکری علیه السلام زیسته و در پرتو ارزشهای فکری، عقیدتی خانوادگی و اخلاقی این خانواده محبوب و رفتار و کردار شایسته و بایسته آنان، خویشان را طبق این الگوهای فضیلت و کمال، ساخته بود. به همین جهت هم از دانش و بینش و آگاهی و رشد و کمال بهره‌ای داشت و هم از ایمان و تقوا و پارسایی، هم در تلاش و کوشش بود تا خویشان را به ارزشهای اخلاقی و انسانی بیشتر آراسته سازد و هم از نقاط ضعف و ضد ارزشها پیراسته و پاک و پاکیزه گرداند.

ای کاش! همگان چنین می‌اندیشیدند و ای کاش که جوانان، در این کوی گام می‌سپردند.

او از چهره‌های موفق و پیروز و نیک‌بختی است که در سپیده دم پرخاطره و جاودانه پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری، در خانه حضرت عسکری علیه السلام حضور داشت.

و از کسانی است که اجازه یافت به همراه «نسیم» بانوی بافضیلت دیگری به غرفه ولادت نور، وارد گردد و شاهد تولد شگفت‌انگیزترین انسان عصرها و نسلها، امام مهدی علیه السلام باشد،

جمال دل آرای نورسیده پرشکوه را بنگرد و گواه آغاز درخشش
دوازدهمین اختر تابناک آسمان امامت باشد.

این زن باشخصیت از عناصر لایق و رازدار و مورد احترام
دوستان اهل بیت علیهم السلام بود و مورد خشم دشمنان آنان.

پس از تجلی حجت خدا در تشییع پیکر پاک پدر و اقامه نماز بر
آن گرامی که دژخیمان رژیم عباسی به خانه حضرت عسکری
یورش بردند تا فرزند گرانمایه اش را دستگیر سازند، این بانوی
آگاه بازداشت شد و زیر فشار قرار گرفت تا حضرت مهدی علیه السلام را
نشان دهد، اما او قهرمانانه پایداری کرد و به نفع بیدادگران لب
نگشود و خدای نجات بخش نیز او را نجات بخشید.

او آن لحظات پرشکوه و آن سپیده دم خجسته و جاودانه را
اینگونه ترسیم می کند:

آن سپیده دم خجسته

ماه شب پانزدهم شعبان، دامن کشان، میدان آسمان را ترک می کرد و هاله ای از
نمای اندوهباری بسان اشک از چشم آسمان می غلطید.

تاریکی، سایه سنگین خود را به ماورای افقها می کشید و لحظاتی بعد در و دیوار
شهر تاریخی سامرا نقاب ظلمت را کنار زده و سپیده دم، پیشانی بلند و نورانی
خویش را به ریگزارهای تفتیده صحرا و گردنه تپه ها می سایید.

نسیم بامدادی بوسه بر لب «دجله» و بر چهره و گونه نخلهای پیر و جوان می زد،
گویی دنیا می خواست شکوه و جلال وصف ناپذیری به خود بگیرد.

اولین اشعه طلایی خورشید آماده بود تا بسان تیری خون آلود، سینه سیاه افق را
بشکافد و چیزی نمانده بود که ندای مؤذن اوج گرفته و در فضای گرفته شهر طنین
افکند که دروازه سحر گشوده شد و اندکی پس از آن، در یکی از خانه های شهر
تاریخی سامرا، کودکی خجسته و مبارک و شکوهمند دیده به جهان گشود.

خود گواه بودم که نوزاد شکوهبار پس از ولادت، بی درنگ انگشت سبابه خود را بسوی آسمان نیلگون بلند کرد و عطسه نمود و سرود عظمت خدا را در دم طنین افکن ساخت و فرمود:

«الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله ...»

«ستایش و سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود بی پایان بر محمد ﷺ پیامبر خدا و خاندان او باد...»
 آنگاه فرمود:

«... زعمت الظلمه أن حجة الله داخضة ولو أذن لنا في الكلام لزال الشك.»^(۱)

«بیدادگران چنین پنداشته‌اند که حجّت خدا از میان رفته است (اما چه پندار بیهوده و بی اساسی!) اگر آفریدگار هستی اجازه سخن و ظهور و قیام دهد، آنگاه است که شک و تردیدها از بین خواهد رفت.»

و بدینسان، او پیش از طلوع خورشید و سر برآوردن آفتاب، چشم به این جهان گشود تا همیشه، عدالت و آزادی و شکوه و نیک‌بختی را به همراه داشته باشد.

﴿ ۶ ﴾

دیدار در دوّمین شب ولادت نور

به نام «نسیم» خوانده شده و از کسانی است که افتخار خدمتگزاری در بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام را داشت.

از افتخارش یکی هم این است که شاهد ولادت نور بود و از چهره‌های پیروز، موفق و نیک بختی است که آن کعبه مقصود و قبله موعود را لحظاتی پس از ولادت، دیدار کرد.

و در دوّمین شب ولادت آن حضرت نیز علاوه بر دیدار جمال دل‌آرای آن نوزاد مبارک و پرشکوه، آن کودک گرانمایه و نورسیده بیت رفیع امامت با او سخن گفت.

و او شگفت‌زده و غرق در دریای بهت و حیرت، شاهد سخن گفتن کودک فرزانه و بی‌مانندی گردید که شب گذشته، جهان را به نور وجودش نورافشان ساخته بود، اما بسان مسیح علیه السلام سخن می‌گفت. بسان آن پیامبر بزرگ خدا که در گهواره، به فرمان خدا و در پرتو قدرت و خواست او لب به سخن گشود و در برابر چشمان نگران و حیرت زده انبوهی دوست و دشمن، علاوه بر زدودن غم و اندوه از سینه خسته مادر و افق تیره و تاریک و برخی ذهنها و جلوه‌گر ساختن قدرت بی‌همانند و بیکران آفریدگار هستی درسهای آموزنده و انسانساز و جامعه پردازی را به بشریت آموخت؛ درس:

توحید و توحید‌گرایی،

یکتا پرستی و بندگی خدا،

رسالت و نبوت و پیامبر شناسی،
 شناخت جهان واپسین و روز رستاخیز،
 اقامه نماز و رابطه دوستانه با خدا،
 ادای حقوق مردم یا زکات در همه فراز و نشیبها،
 احترام به مادر و رعایت حقوق خانواده،
 و سرانجام درس چگونه زیستن و چگونه بودن و چگونه به
 سوی خدا شتافتن را به بشریت آموخت.
 «قَالَ: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *
 وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْضَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ
 حَيًّا *»

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا *
 وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا. (۱)

«آن کودک گرانمایه فرمود: منم بنده خدا، او به من کتاب
 آسمانی ارزانی داشته و مرا پیام رسان و پیامبر خویش قرار داده
 است.

و او مرا هر کجا که باشم بابرکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و
 پرداخت زکات سفارش فرموده است.

و او مرا نسبت به مادرم نیکو کردار قرار داده و مرا هرگز
 زورمدار و زورگو و نافرمان بارگاه خویش قرار نداده است.

و درود بر من روزی که ولادت یافتم و روزی که جهان را بدرود
 می‌گویم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد.»

او جریان دیدارش را اینگونه روایت کرده است:

«یک شب پس از آنکه دوازدهمین امام نور، جهان را با ولادت خویش نورباران
 ساخت، بر غرفه‌ای که آن نورسیده پرشکوه در آن بود وارد شدم و با چهره نورافشان

او که گویی پاره ماه بود، رو برو گشتم.

محو تماشای جمال دل آرای آن مشعل پرفروغ هدایت بودم که در کنار گهواره اش حالت عطسه به من دست داد و ناگزیر عطسه کردم، امّا با شگفتی بسیار دیدم که آن کودک دو روزه، چشمان نافذ و جذّاب خود را به من دوخت و با صدایی دلسوز و دلنشین فرمود:

«یرحمک الله!»

«خدا تو را بیامرزد.»

از سخن گفتن نوزاد یک روزه، از سویی، سخت شادمان شدم و از دگر سو، غرق در بهت و حیرت.

او مرا مخاطب ساخت و با نام و نشان صدایم زد که:

«ألا أبشرك في العطاس؟»

«نسیم! می خواهی تو را مژده دهم که عطسه چه فایده ها و پیامهایی دارد؟»

گفتم: «سرورم! آری! بفرمایید.»

چقدر خوب و زیبا فرمود:

«هو أمان من الموت ثلاثة ایّام.»^(۱)

«عطسه، نویدبخش صحّت و سلامت و امان از مرگ در کوتاه مدّت است و

نشانگر آن است که تا سه روز از مرگ در امان خواهی بود.»

خدای را سپاس گفتم و از آن گرامی تشکر و قدردانی کردم.

و بدینسان، او هم به افتخار دیدار مفتخر گردید و هم شاهد و گواه اعجازی بزرگ

همچون سخن گفتن آن گرامی در گهواره شد. هم امام خویش پس از وجود گرانمایه

حضرت عسکری علیه السلام را شناخت و هم تحقق وعده خدا و نویدهای پیامبر صلی الله علیه و آله را

نظاره کرد.



مرا می شناسی؟

نامش «طریف» بود، اما به «ابونصر» شهرت داشت و از کارگزاران امین و درستکار بیت رفیع امامت و ولایت بود. افتخار حضور در خانه یازدهمین امام معصوم حضرت عسکری علیه السلام را داشت و عمری در حال و هوای آن خانه و صاحب آن تنفس کرده و از آموختنیها، بسیار آموخته و در مسیر تعالی و تکامل بود.

از کسانی است که اندکی پس از ولادت محبوب دلها و کعبه آمال و آرزوها با چهره نورافشان او روبرو گردید و اجازه یافت تا از ولادت ریحانه بوستان پیامبر صلی الله علیه و آله و آخرین جانشین راستین او آگاه گردد. و آن کودک شکوهبار و گرانمایه را که نوید آمدنش را بسیار شنیده بود و آمدنش را لحظه شماری می کرد، بنگرد.

آن پاره ماه در گهواره اش خفته بود که «طریف» بر غرفه مورد نظر وارد شد و آن وجود گرانمایه ضمن سخنانی کوتاه با او، به سختی شگفت زده اش نمود و آنگاه بدو نوید داد که:

«ابونصر! من آخرین جانشین راستین نیای گرانقدرم محمد صلی الله علیه و آله و دوازدهمین امام معصوم هستم.

همو که به خواست خداوند، نجات بخش جهان و جهانیان خواهد بود و لبریز سازنده زمین و زمان از عدل و داد و سگاندار کشتی نجات و معمار مدینه قرآنی.»

در گهواره نور

پس از گذشت اندکی از ولادت امام مهدی علیه السلام فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام در حالی بر غرغه استراحت او وارد شدم که آن گرامی در گهواره در حال استراحت بود.

هنگامی که دیدگانم به جمال جهان افروز آن کودک بی نظیر نورباران شد، نگاهی به من کرد و با نام و نشان مرا صدا زد و فرمود:

«علی بالصندل الاحمر.»

«طریف! برایم صندل سرخ بیاور.»

برایش حاضر ساختم و شگفت زده از سخن گفتن کودک در گهواره، با همه وجود، او را می نگریدم که فرمود:

«أتعرفنی؟»

«آیا مرا می شناسی؟»

پاسخ دادم: «آری، سرورم! چگونه شما را شناسم؟»

پرسید: «من که هستم؟»

گفتم: «شما سرور من، سالار من، صاحب الزمان، فرزند گرانمایه یازدهمین پیشوای نور، حضرت عسکری علیه السلام هستید.»

فرمود: «نه! از نام و نشان و نام پدر و نیاکان خویش پرسیدم، منظورم اینها نبود.»

گفتم: «فدایت کردم! پس از چه می پرسید و منظور شما چیست؟»

فرمود:

«أنا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله البلاء عن أهلی و شیعتی.»^(۱)

«طریف! من آخرین امام راستین و آخرین جانشین به حق نیای گرانقدم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم و خداوند بوسیله من بلاها و رنجها و گرفتاریها را از خاندان و

دوستان و رهروان راه ما (و تمامی جهانیان) برطرف خواهد ساخت.»

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰، الزام الناصب، ص ۱ و ۳۴۰ و غیبت طوسی، ص ۱۴۸.

﴿ ۸ ﴾

دو سند افتخار

بزرگمردی آگاه و ژرف‌نگر، باایمان و پروا پیشه بود و در زندگی، همواره از دنباله روی و رفتار بدون دانش و بینش و اقتدای بدون تحقیق و تدبیر و حرکت بدون تفکر و تعمق، سخت دوری می‌جست.

پیوسته جویای حقیقت و در جستجوی واقعیتها بود و بدون رسیدن به باور و یقین بویژه در مسایل عقیدتی و ریشه‌ای، قرار و آرام نمی‌یافت؛ چرا که نیک دریافته بود که عملکرد بدون آگاهی، بی‌اثر و عبادت بدون تعمق، تفکر و بینش صحیح، بی‌خاصیت و چه بسا ویرانگر است.

«المتعبّد علی غیر فقہ کحمار الطّاحونة.»^(۱)

«و عامل و عابد بدون ژرف‌نگری و درک و فهم صحیح، بسان چهارپای آسیا و آسیابان است که همواره تلاش می‌کند و راه می‌پیماید اما درجا می‌زند و راه به جایی نخواهد برد.»

او از دوستاناران، ارادتمندان و شیفتگان حضرت عسکری علیه السلام بود و نگران آینده پس از وجود آن گرانمایه. به همین جهت هم به محضر آن حضرت شرفیاب شد و از جانشین پس از او و دوازدهمین امام نور پرسید تا نه تنها خودش از آفتها و دجالگریهای رژیم سیاهکار عباسی در امان بماند و هرگز طوفان

فستنه‌ها و گرد و غبار و سوسه‌ها و امواج فریب و دغلیکاری فریبکاران روزگار، جلوی دیدگانش را نگیرد و ره خانه را گم نکند؛ بلکه بتواند در سیاهیها و تاریکیها و جوّ سازیها، چراغ روشنگر راه مردم حقجو و حق‌پو گردد.

و به برکت همین حسّ کنجکاوی و روحیّه حق‌طلبی و درست‌اندیشی بود که آن مهرتابان و قبله‌خویان را که در آن روزگار، کودکی پرشکوه و باعظمت و بسان ماه شب چهارده نورافشانی می‌کرد را زیارت نموده و این افتخار نیز بنام او ثبت گردید که حضرت مهدی علیه السلام با او سخن گفت. همانگونه که مفتخر بود که گزارش ولادت آن گرامی را طیّ پیام شادباشی سه سال پیش از این دیدار، از حضرت عسکری علیه السلام دریافت داشته باشد.

آری! در این دیدار بود که یازدهمین امام نور او را مخاطب ساخت و فرمود:

«هان ای احمد! این جانشین من و پیشوای راستین شما و امام برحقّ پس از من خواهد بود. هموست که به قدرت خدا جهان را پس از اینکه از ستم و بیداد پر شد، لبریز از عدل و داد خواهد ساخت و برای انسان و زندگی و دنیای او، طرح نو خواهد افکند.»

و نیز بدین افتخار نایل آمد که امام عسکری علیه السلام فرمود:

«یا احمد! لولا کرامتک علی الله و علی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا.»

«احمد بن اسحاق! اگر نه این بود که تو در پیشگاه خدا و پیشوایان نور بخاطر درست‌اندیشی و درست‌کاریت، گرامی هستی، هرگز این فرزند دلبندم را بر تو نمی‌نمایاندم.»

آن مرد بزرگ، جریان دیدار پرشکوهش را اینگونه گزارش می‌کند:

به دیدار یازدهمین امام نور، حضرت عسکری علیه السلام شتافتم بدین خاطر که از

جانشین و امام راستین پس از آن وجود گرانمایه بپرسم و دوازدهمین امام معصوم را به خوبی بشناسم، اما پیش از آنکه من سخنی آغاز کنم و راز دل خویش را بازگویم تو گویی آن حضرت از اعماق جان و نهفته سینه‌ام باخبر بود که فرمود:

«یا احمد بن اسحاق! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلْقِ آدَمَ وَلَا تَخْلُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ (به) يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يَنْزَلُ الْغَيْثُ وَبِهِ يَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ.»^(۱)

«هان ای احمد! ... خداوند از آفرینش آدم تا کنون زمین را خالی از حجّت و انگذاشته و تا روز رستاخیز نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت.

به برکت وجود گرانمایه اوست که بلاها و گرفتاریها را از زمینیان دفع می‌کند و به سبب وجود اوست که باران زندگی‌ساز از آسمان فرو می‌فرستد و درهای برکت زمین را به روی بندگانش می‌گشاید و نعمتها را از زمین می‌رویاند و خارج می‌سازد.»

پس از شما؟

اندکی پیشتر رفتم و گفتم: «سرورم! فرزند گرامی پیامبر ﷺ! پس از شما - که مرتان به بلندای آفتاب باد - امام راستین و جانشین به حقّ چه کسی خواهد بود؟» حضرت پیا خاست، وارد اندرون خانه شد، آنگاه در حالی باز آمد که کودکی روست داشتنی بر دوش داشت، کودکی محبوب که چهره‌اش بسان ماه شب چهارده می‌درخشید.

خوب نگاه کردم، سه ساله می‌نمود و سر تا پا، نشان از پدرش حضرت سکری رضی الله عنه داشت و نسخه‌ای از اصل را می‌نمود.

کودک گرانمایه را بسوی ما نمایاند و فرمود:

«یا احمد! لولا کرامتک علی الله وعلی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا، إنه

سَمِي رَسُولَ اللَّهِ وَكُنِيَّهٖ، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جُورًا وَظُلْمًا.
 يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُ الْخَضِرِ عليه السلام وَمَثَلُهُ كَمِثْلِ ذِي الْقَرْنَيْنِ.
 وَاللَّهِ! لَيَغِيْبَنَّ غِيْبَةً لَا يَنْجُوا فِيهَا مِنَ التَّهْلُكَةِ إِلَّا مَنْ يَثْبِتَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْلِ
 بِإِمَامَتِهِ.» (۱)

«هان ای احمد! اگر نه این بود که تو نزد خدا و پیشوایان الهی، گرامی هستی و دارای منزلت و مقام، هرگز این فرزند گرانمایه ام را نزد تو نمی آوردم و او را به تو نشان نمی دادم.

احمد! این فرزند دلبندم همانم پیامبر خداست و کنیه اش نیز همانند کنیه او. این گرامی است که زمین پر از ظلم و جور را به فرمان خدا لبریز از عدل و داد خواهد ساخت.

او در میان این امت بسان خضر عليه السلام و همانند ذوالقرنین خواهد بود. بخدای سوگند! او غیبتی سخت طولانی خواهد داشت، به گونه ای که در غیبت آن گرامی، جز کسی که خداوند او را در ایمان و تقوا و امامت او ثابت قدم و استوار نگاه دارد، او را توفیق دعا برای ظهور او ارزانی دارد، دیگران از هلاکت و گمراهی نجات نخواهند یافت.»

نشان و معجزه

پس از سخنان حضرت عسکری عليه السلام گفتم: «سرورم! آیا نشان و معجزه ای نیست تا دلم استوار و محکم و قلبم به اوج اطمینان و یقین برسد؟»
 فرمود: «چرا!»

و آنگاه آن کودک سه ساله سخن آغاز کرد و با بیانی زیبا و دوست داشتنی و بسیار رسا به واژه عربی سخن گفت. از جمله فرمود:

«... انا بقیة الله في أرضه.

والمنتقم من أعدائه،

فلا تطلب أثراً بعد عينٍ يا أحمد!»

«من بقیة الله در روی زمین هستم و انتقام گیرنده از بیدادگران و دشمنان خدایم. هان ای احمد بن اسحاق! اینک پس از نظاره بر (حجت خدا) و دیدن او با چشم خویش، دیگر نشان و اثر نخواه، دیگر چه می جویی؟»

بدینسان من شادمان و در اوج اطمینان از بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام خارج شدم.

روز دیگر شرفیاب شدم و گفتم: «سرورم! بخاطر لطفی که در حق من فرمودید، مرا غرق در شادی و شغف نمودید. اینک آمده‌ام تا از شما در مورد سخن روز گذشته سؤال کنم.»

فرمود: «پرس!»

گفتم: «نشان او از خضر و ذوالقرنین چیست که بدان اشاره فرمودید؟»

پاسخ داد: «آن نشان و سنت، غیبت طولانی فرزندم مهدی علیه السلام است.»

پرسیدم: «سرورم! غیبت او بسیار طولانی خواهد شد؟»

فرمود:

«... یا أحمد بن اسحاق! هذا أمرٌ من أمر الله وسرٌّ من سرِّ الله وغيبٌ من غيب الله.

فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من الشاكرين تكن غداً في عليين.»^(۱)

«آری! به گونه‌ای که بیشتر معتقدان به امامت او نیز متزلزل شده و ایمان خویش را از دست بدهند و جز آن توحیدگرایان و شایستگانی که خداوند پیمان بر ولایت و امامت امامان نور علیهم السلام با آنان بسته و با قلم قدرتش بر قلبهایشان ایمان و تقوا را نگاشته و به روح یقین، آنان را تأیید فرموده است، دیگران بر پیمان خود با خدا

و دین حق پایدار نمانند.

هان ای احمد بن اسحاق! این از کارهای حکیمانهٔ خدای فرزانه و رازی از رازهای او و کاری از کارهای نهان اوست. از این رو آنچه آمد فراگیر و آن را نهان دار و از سپاسگزاران راستین باش تا فردای رستاخیز در بهشت برین و پرتراوت و زیبا با ما خاندان وحی و رسالت باشی.»



آرزوی قلبی من

نامش «عمر» و از خطّه خوزستان برخاسته بود و به همین جهت به «عمر اهوازی» شهرت داشت.

از مردان بلند همّت و پولادین اراده بود و به خوبی می دانست که این دو ویژگی، نه تنها از سرمایه های مهمّ موفقیت و پیروزی و رسیدن به هدفهای والایند که بزرگترین و گرانمایه ترین سرمایه شرافت، کرامت و نیک بختی فرد و خانواده و جامعه نیز می باشند. او به جای نشستن و بالیدن بر استخوانهای پوسیده نیاکان، به همّت خویش می بالید چرا که می دانست، شرافت و شکوه و موفقیت در میدانهای زندگی، در گرو همّت بلند و تلاش در راه هدفهاست نه افتخارات پوچ نژادی و بالیدن بر استخوانهای پوسیده نیاکان و یا نشخوار نمودن لاف و گزاف دیگران.

«الشَّرْفُ بِالْهَمِّ الْعَالِيَةِ لَا بِالرَّمِّ الْبَالِيَةِ.»

و برآستی بر این باور بود که:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هَمَّتِهِ.»^(۱)

«عظمت و ارزش هر فردی به اندازه همّت اوست.»

و دریافته بود که اوج و عظمت انسان، در گرو همّت عالی اوست، همانگونه که سقوط و انحطاط انسان در گرو غلطیدن به دام شهوت است.

«ما رفع امرء کهمته ولا وضعه کشهوته.»

او خبر شادی بخش و شور آفرین ولادت دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام را دریافت داشته بود و پس از آن بود که به عشق دیدار آن وجود گرانمایه، رنج سفری طولانی را به جان خرید و از اهواز، راهی عراق و شهر تاریخی سامرا، اقامتگاه حضرت عسکری علیه السلام، شد.

و آنجا بود که همه خستگی و فشار را از تن و جان زدود و به اوج شادی و امید و ایمان پرکشید.

او جریان دیدار خویش را بدین صورت آورده است:

این سالار شماست

از آنجایی که من مورد اعتماد حضرت عسکری علیه السلام و از وکلای او در اهواز بودم پس از ولادت حضرت مهدی علیه السلام به زودی از طلوع خورشید جهان افروزش، آگاهی یافتم و به همین جهت هم ضمن سفر به سامرا به بیت رفیع امامت و ولایت علیه السلام شتافتم و این آرزوی قلبی ام بود که جمال دل آرای دوازدهمین امام نور را در کودکی بنگرم.

حضرت عسکری علیه السلام مثل همیشه، مرا مورد تفقد و دلجویی بزرگوارانه خویش قرار داد و فرزند گرانمایه اش را به غرفه ای که من نشسته بودم، آورد. من محو تماشای آن کودک پرشکوه و نورافشان بودم که فرمود:

«هذا صاحبکم ...»^(۱)

«هان ای عمر! این سالار و صاحب شما پس از من است.»

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۰، کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ارشاد، ص ۳۵۱ و العبقری الحسان، ص ۳۷.

﴿ ۱۰ ﴾

خودم او را دیدم

به «ابوهارون» شهرت دارد.

از چهره‌های علمی و دینی و از عناصر ژرف‌نگر و دوراندیش بود و به همین جهت هم مورد اعتماد یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام قرار گرفته بود.

در مورد او آورده‌اند که:

«از افتخاراتش این است که در دوران حیات حضرت عسکری علیه السلام و به لطف او، به دیدار جمال دل‌آرای جان جانان و قهرمان قهرمانان مفتخر گشت و امام مهدی علیه السلام را که کودکی نورافشان و پرشکوه بود، در کنار پدر و اقامتگاهش زیارت نمود.»
او جریان دیدارش را اینگونه گزارش کرده است:

درست نخستین روزهای ولادت دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام بود که من به بیت رفیع امامت شتافتم.

«پس از زیارت حضرت عسکری علیه السلام و گفتگوی با آن بزرگوار، آن حضرت مرا مورد لطف قرار داد و مولود مسعود خاندان گرامی امامت را که همان محبوب دلها و امید دلهای آگاه و امیدوار، امام مهدی علیه السلام بود، به من نشان داد.

غرق تماشای جمال جهان افروز او شدم و دیدم که سیمای نورافشانش بسان ماه در شب چهارده می‌درخشد.»

«رأیت صاحب الزّمان علیه السلام و وجهه یُضیء كأنه القمر ليلة البدر...» (۱)

﴿ ۱۱ ﴾

پر شکوه‌ترین لحظات زندگی من

نامش «عیسی» و نام پدرش «مهدی» بود و به همین جهت به «عیسی بن مهدی جواهری» شهرت یافته بود.

او از خویشاوندان و نزدیکان دودمان رسالت و امامت نبود، اما در پرتو سخت‌کوشی، جهاد با نفس، تزکیه و تهذیب و خودسازی و آراسته ساختن سازمان وجود خویشان به ارزشهای انسانی و اسلامی به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک شده و از نظر فکری، عقیدتی، اخلاقی، عاطفی و رفتار و کردار از آنان رنگ و بو و اثر پذیرفت. به گونه‌ای که در شمار دوستداران آنان درآمد و به همین دلیل هم مورد اعتماد قرار گرفت و به دیدار جمال جهان‌افروز آن مهر تابان نایل آمد و چهره نورافشان حضرت مهدی علیه‌السلام را سیر تماشا کرد، چرا که حضرت عسکری علیه‌السلام به یکی از یاران آگاه و پروا پیشه‌اش مرقوم داشت که:

«فانّا لم نظهر علیه إلاّ الأقرب لقربته والمولی لولایته.»^(۱)

«ما طلوع خورشید جهان‌افروز فرزندان مهدی علیه‌السلام را، تنها به نزدیکان و خویشاوندان به جهت حق خویشاوندی ظاهری و باطنی و به دوستداران و شیعیان راستین بخاطر دوستی و ارادت آنان به خاندان وحی و رسالت اطلاع می‌دهیم.»

به همین دلیل هم «عیسی بن مهدی جواهری» هم از ولادت

«مهدی آل محمد علیهم‌السلام» آگاه می‌گردد و هم به دیدار جمال او مفتخر می‌شود، اما «جعفر کذاب» که به ظاهر به دودمان امامت نزدیک بود، اما از نظر اندیشه، عقیده، اخلاق و عملکرد، دور و بیگانه و بی‌ارتباط با آنان، سخت در بی‌خبری می‌ماند.

آری! این مرد حقجو و حق‌پو در هوای دیدار مهر تابان و قبله‌پاکان بود که بناگاه با تجلی حجت خدا روبرو شد. از شور و شوق دیدن جمال آن حضرت، چنان سرمست و مدهوش گشت که خود در یک لحظه پنداشت که عقل از سرش پریده و از خویشتن بیگانه شده است.

درست در همان حال و هوای وصف‌ناپذیر بود که ندای دلنواز و جانبخش قبله‌خویان او را به خود آورد.
خود او بهترین لحظات زندگی خویشتن را اینگونه روایت می‌کند:

پس او کجاست؟

به پیشگاه خورشید جهان‌افروز شرفیاب شدم، اما در همان لحظات نخستین دیدار به گونه‌ای از شور و شوق محبوب دلها از خود بیگانه شدم که پنداشتم عقل از سرم پریده است.

آن گرانمایه، با ندای روح‌بخش و زندگی‌ساز خویش مرا به خود آورد و فرمود:
«یا عیسی! ما کان لک ان ترانی لولا المکذّبون القائلون:

باین هو؟

ومتی کان؟

واین ولد؟

ومن راه؟

وما الذی خرج الیکم منه؟

وبائی شیءِ نبأکم؟

وای معجزِ آتاکم؟

... یا عیسیٰ فخبّر اولیائنا مارأیت! وایاک أن تخبر عدوّنا! (۱)

«هان ای عیسی! اگر انکار دشمنان خاندان وحی و رسالت نبود که هر دم

می‌گویند:

پس (مهدی) کجاست؟

کی به دنیا آمد؟

کجا ولادت یافت؟

چه کسی او را دیده است؟

چه نشان و معجزه‌ای از او به شما رسیده است؟

و با چه وسیله‌ای شما را از حیات و سلامت و امامت خویش باخبر ساخته

است؟

و چه معجزاتی از او سرزده و به شما رسیده است؟

آری! اگر اینها نبود به تو افتخار دیدار نمی‌دادیم.

عیسی بن مهدی! آنچه دیدی به دوستان ما بگو! امّا هرگز به دشمنان ما جریان

دیدارت را بازگو مکن که از این نعمتها و کرامتها محروم خواهی گشت.»

﴿۱۲﴾

در پوشش خدمتگزاری

در زمره ارادتمندان و کارگزاران بیت رفیع امامت بود و این افتخار را داشت که یک عمر در کنار حضرت عسکری علیه السلام و در خدمت اهداف مقدّس او به حقّ و عدالت و ارزشهای والای الهی و انسانی خدمت کند.

او و چهره‌هایی از اینگونه، همچون کارمندان و خدمتگزاران عادی نبودند که به طمع زر و سیم و یا جاه و مقام به خدمت در خانه حضرت عسکری علیه السلام افتخار کنند، بلکه آنان دوستداران پاکباخته و شیعیان و دوستداران راستین و پراخلاصی بودند که گاه با وجود داشتن زندگی مرفّه و امکانات بسیار گسترده دنیوی به منظور دست یافتن به مدارج عالی کمال و جمال معنوی و انسانی و کسب بینش و تقوا و رسیدن به ایمان و اخلاق شایسته و بایسته، خدمتگزاری در سرای امامان نور علیهم السلام را بر هر پست و عنوان و جاه و مقامی ترجیح می‌دادند تا در آن شرایط سیاه حاکمیت اختناق و استبداد، با این بهانه و پوشش، بیشتر و بهتر، موفق به دیدار خاندان امامت و رسالت و کسب فیض و نور، از امامان نور باشند.

جناب «ابوغانم» قهرمان داستان ما، یکی از آن چهره‌های موفق و جستجوگر و پیروز بود و به همین جهت هم به افتخار دیدار یار و به سعادت تشرف به محضر آن گرامی نایل آمده است.

«ابوغانم» از دیداری که در سوّمین روز ولادت نور به همراه

گروهی بدان مفتخر شده است، سخن می‌گوید. او در این مورد آورده است که:

پس از ولادت آن ماه تابان، حضرت عسکری علیه السلام با اقتدای به نیای بزرگ و پدران گرانقدرش نام او را «محمد» نهاد و در سوّمین روز از طلوع خورشید جهان‌افروز وجودش او را به گروهی از یاران آگاه و مورد اعتماد خویش نشان داد و فرمود:

«هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم وهو القائم الذی تمتدّ الیه الأعناق بالانتظار.»^(۱)

«هان ای دوستاناران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله! نیک بنگرید!

این کودک پرشکوه، جانشین من و صاحب و سالار شما پس از من می‌باشد. این همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است. همو که گردنها برای او و در انتظار قدوم مبارکش، بسوی او کشیده می‌شود و سخت مورد احترام و امید و انتظار خواهد بود.»

﴿۱۳﴾

آن سوی پرده اسرار آمیز

او به قصد دیدار یازدهمین امام نور، به بیت رفیع امامت و ولایت رفته بود و در ذهن و صفحه مغز خویش، چند سؤال عقیدتی و اجتماعی داشت که می خواست از آن حضرت و از دو لب مبارکش پاسخ آنها را دریافت دارد، اما پیش از طرح پرسشهای خود با مقتدای بزرگ خویش، همان طوری که رویاروی حضرت عسکری علیه السلام نشسته بود، بناگاه با چهره پرشکوه و وقار و قامت برافراشته نوجوانی، که بسان پاره ماه بود روبرو شد.

و شگفت این بود که پیش از آنکه لب به سخن گشاید و سؤال کند پاسخ همه مسایل خویش را از آن نوجوان شکوهمند به زیباترین بیان و محتوا دریافت داشت.

بهت زده از آن جمال دل آرا و آن همه دانش و بینش در وجود یک نوجوان کم سن و سال بود که امام حسن عسکری علیه السلام با تبسمی او را مخاطب ساخت و فرمود: «کامل! تو که پاسخ مسایل خویش را از پیشوای پس از من، «مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله» دریافت داشتی، دیگر درانتظار چه هستی؟»

و او که تازه به خود آمده بود، دریافت که آن نوجوان پرشکوه حضرت مهدی علیه السلام است که جانها فدایش باد!

خود کامل جریان دیدارش را اینگونه روایت می کند:

... و این بخاطر شما

گروهی از «مفوضه»^(۱) مرا بسوی یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام روانه ساختند تا از آن حضرت، در مورد اموری پاسخ بخواهم. در راه با خود اندیشیدم که از آن گرانمایه بپرسم که: «سرورم! آیا صحیح است که هیچ کس وارد بهشت پرتراوت و زیبا نخواهد شد جز اینکه آنگونه که من خدای را شناخته‌ام، بشناسد و همانطوری که من او را می‌ستایم و صفاتش را ترسیم می‌کنم، بستاید و وصف کند و قرآن و عترت را آگاهانه و صادقانه الگوی عملی و سرمشق

۱ - «مفوضه» گروهی بودند که در مورد شخصیت والای امامان نور علیهم السلام دچار آفت غلو، انحراف و گرافه‌گویی شدند و بر این پندار شرک‌آلود گرفتار آمدند که: «خداوند، پس از آفرینش جهان و جهانیان و امامان نور علیهم السلام دیگر روزی رسانی و تدبیر امور و کارهای دیگر جهان خلقت را به آنان وانهاد و خود کنار رفته است و نظارت می‌کند.» این پندار گمراه‌گرانه و ضدتوحیدی بی‌سابقه نبود، پیروان حضرت مسیح علیه السلام پیش از این دسته‌های گمراه، از توحید خالص و یکتاپرستی انحراف جسته بودند. از سویی آن حضرت را تا مرز الوهیت اوج دادند و از دگرسو با غلو و گرافه‌گویی در مورد «احبار و راهبان» علما و دانشمندان دینی و زاهدنمایان و پارسایان خویش، آنان را همتا و شریک خدا پنداشتند و اراده آنان را سرنوشت ساز شمردند و به پرستش و بندگی آنان بجای خدا، تن دادند که قرآن کریم آنان را به باد نکوهش گرفته و به توحیدگرایی و یکتاپرستی خالص فرامی‌خواند و از نوع پرستی هشدار می‌دهد، برای نمونه:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ ... قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (سوره توبه، آیه ۳۰ - ۳۱).

«یهود گفتند: عُزَير، پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست.

این سخنی که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خدا آنان را بکشد، به کجا باز می‌گردند! آنان دانشمندان و راهبان را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و نیز مسیح فرزند مریم را به خدایی گرفتند با اینکه تنها به یکتاپرستی و بندگی خدای یگانه - که جز او خدایی نیست - دستور یافته بودند، خدا پاک و منزّه است از آنچه شریک وی قرار دهند.»

زندگی قرار دهد و هم کیش و هم عقیده من باشد؟»

با این اندیشه، وارد بیت رفیع امامت شدم. هنگامی که بر سرورم، امام عسکری علیه السلام وارد گشتم، دیدم آن گرامی، جامه‌های سفید و تمیز و نرمی در بر دارد، با خود گفتم: «پسر پیامبر، خود لباسهای نرم و لطیف به تن می‌کند، اما ما را به رسیدگی به مردم محروم و ایثار و مواسات با برادران دینی، سفارش می‌کند و از پوشیدن این گونه لباسها باز می‌دارد و هشدارمان می‌دهد.»

اما با کمال تعجب بی آنکه اندیشه‌ام را به زبان آورم، گویی امام حسن عسکری علیه السلام از راز دل من آگاه است به همین جهت با تبسم فرمود: «هان ای کامل!» و همگام با مخاطب ساختن من، آستین لباسش را بالا برد که دیدم لباس سیاه و خشنی بر پوست بدنش چسبیده است و گفت: «این بخاطر خداست و این بخاطر شما مردم.»

به آن حضرت سلام کردم و در کنار درگاهی که پرده‌ای تمیز و زیبا بر آن نصب شده بود، نشستم و از شرمندگی سخن خویش و انتقاد نابجایی که کرده بودم، وارفتم و در دل، خود را بخاطر اندیشه نادرست در مورد امام حسن عسکری علیه السلام زیر تازیانه دردناک نکوهش و ملامت وجدان گرفتم.

پاره ماه

همانطوری که در کنار آن پرده زیبا نشسته بودم، نسیمی ملایم وزیدن آغاز کرد و پرده را کنار زد و آن سوی پرده، نمایان شد.

درست در این هنگام، چشمم به کودکی زیبا و بسیار پرشکوه و دوست‌داشتنی افتاد که به نظرم چهار یا پنج بهار زندگی را پشت سر نهاده بود.

وه! که چه کودکی! تو گویی پاره‌ای از ماه نورافشان و تماشایی است که از پهنه آسمان فرود آمده و از افق سرای حضرت عسکری علیه السلام سر بر آورده است.

لبّیک، سرورم!

من خویشتن را فراموش ساخته و مبهوت او بودم که گامی به پیش نهاد و با نام و نشان مرا مخاطب ساخت و فرمود: «کامل! کامل! کامل بن ابراهیم!»
از ندای پرصلابت و پرجاذبه اش گویی لرزه بر اندامم افتاد و با الهامی که به من شد بی درنگ پاسخ دادم:

«لبّیک سیّدی و مولای!»

«لبّیک سرورم! ... لبّیک سالارم! ... لبّیک! لبّیک!»

فرمود: «بگویم امروز به چه منظوری به خانه حضرت عسکری علیه السلام آمده‌ای؟»
گفتم: «آری سرورم! ... بفرمایید.»

فرمود: «شما بسوی یازدهمین امام نور آمده‌ای تا از آن حضرت بپرسی که: آیا جز کسانی که بسان شما در مورد قرآن و عترت بیان‌دیشند به بهشت خدا راه خواهند یافت؟ همینطور نیست؟»

گفتم: «آری سرورم! آری! همین گونه است. گویی شما از ژرفای جانم سخن می‌گویید.»

فرمود: «در این صورت، راه یافتگان به بهشت اندک خواهند بود. بخدای سوگند! که گروه بیشماری وارد بهشت خواهند گشت که آنان را مردم حقجو و حق‌پو و حق‌طلب نام نهند.»

پرسیدم: «سرورم! آنان کیانند؟»

فرمود: «مردمی که شیفته و دوستدار امیرمؤمنان علی علیه السلام هستند، بنام باعظمت او سوگند می‌خورند (گرچه) آنگونه که می‌باید، موفق نشده‌اند تا ابعاد شخصیت گرانمایه او را بشناسند (و انسان که می‌باید او را در زندگی الگو و سرمشق عملی خویش و مشعل فروزان، فرا راه قرار دهند).»

سپس اندکی سکوت کرد آنگاه فرمود: «کامل! باز هم بگویم آمده‌ای تا از امام

عسکری علیه السلام چه پرسید؟»

پاسخ دادم: «آری سرورم! بفرمایید که از نهفته دل من می گویند.»
فرمود: «آمده‌ای تا از پیشوای بزرگ خود درباره پندار «مفوضه» سؤال کنی،
همینطور نیست؟»

گفتم: «چرا سالار من! چرا همینطور است.»

فرمود: «بهوش باش! که آنان دروغ و ناروا می گویند و در گمراهی دور و درازی
هستند. واقعیت این است که دلهای ما، فرودگاه خواست و اراده حکیمانه
خداست، هرچه را او بخواهد، ما خواهیم خواست و هرگاه نخواهد، نخواهیم
خواست.»

خدای جهان آفرین می فرماید:

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.»^(۱)

«و شما جز آن را که خدا خواسته باشد نمی خواهید چرا که خداوند دانا و فرزانه
است.»

و بدینسان، روشنگری فرمود که افراط کارانی که با پندارهای انحرافی خویش در
مورد امامان نور علیهم السلام غلو می کنند و این سخن گزاف را بر زبان می آورند که: «خداوند
در پرتو قدرت و دانش بی کرانه اش جهان هستی را پدید آورده، اما پس از آفرینش،
دیگر کار روزی رسانی و تدبیر امور و شؤون بندگانش را به امامان معصوم
وا گذاشت.» و با این بافته‌های شرک‌آلود و گمراه‌گرانه، آنان را به مقام الوهیت
می‌رسانند، همه و همه را پندارهای ارتجاعی و خرافی و بیگانه با قرآن و روح بلند
و تابناک اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و راه و رسم توحید و توحیدگرایی قرآن را با
تمسک بدان روشن ساخت.

دریغا که دیگر ...

از شکوه و هیبت آن کودک بی‌مانند و از دانش و بینش ژرف و گسترده او، بهت زده شده بودم. او همچنان پرسشهای مرا یکی پس از دیگری بی‌آنکه لب از لب بگشایم، از صفحه دلم باز می‌خواند و پاسخ هر کدام را می‌داد و مرا در حیرت و شگفتی بیشتری غرق می‌ساخت.

درست نمی‌دانم چه مقدار از زمان گذشت که پس از آن، پرده، به حالت نخست بازگشت و جمال جهان‌افروز آن پاره ماه، از نظرم نماند.

حضرت عسکری علیه السلام با تبسم پرمعنایی به من نگریست و فرمود: «کامل بن

ابراهیم!»

گفتم: «بفرمایید، سرورم!»

فرمود: «مگر نه اینکه پاسخ پرسشهایت را بی‌آنکه زحمت طرح و به زبان آوردن آنها را به خود بدهی، همه را از پیشوای آسمانی پس از من، فرزندم «مهدی» دریافت داشتی؟»

پاسخ دادم: «چرا سالار من!»

فرمود: «پس، دیگر در انتظار چه هستی؟»

حجت خدا و امام راستین و پیشوای پس از من، تمامی پرسشهایت را از صفحه قلبت خواند، خود طرح کرد و پاسخ داد.

آری! او پس از من بر زمین و زمان حجت خداست.

و من در حالی که از بهت و حیرت، نه توان یک کلمه سخن گفتن داشتم و نه

ماندن، برخاستم و از بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام خارج شدم. و دریغا که پس از

آن روز، دیگر آن جمال دل‌آرا را ندیدم. (۱)

﴿۱۴﴾

خاطرات یک هیأت علمی و تحقیقی

از دجالگریها و فتنه انگیزیهای سردمداران خلافت عباسی، تلاش مذبحخانه و رویارویی فریبکارانه با موج نویدها و بشارتهای قرآن، پیامبر و خاندان وحی و رسالت، در مورد واپسین حرکت تاریخ و آینده جهان و مسأله «مهدی موعود» بود.

این رژیم سیاهکار، در سه جبهه بر ضد این اندیشه مترقی و آینده ساز قرآنی و اسلامی مبارزه می کرد:

۱- در جبهه تبلیغاتی و فکری می کوشید تا این عقیده برخاسته از قرآن و عترت را با تحریف حقایق و واقعیات در درجه نخست، کمرنگ جلوه داده و در نهایت، از مغزها و قلبها بزداید.

۲- در جبهه اجتماعی و سیاسی، تلاش مذبحخانه می کرد تا با به صحنه آوردن مهدیهای دروغین و ساختگی و نیز عناصر سست و جاه طلب، بسان «جعفر کذاب» به جانشینی حضرت عسکری علیه السلام، مردم را از اسلام واقعی و قرآن شریف و آموزگاران و مفسران و سمبلهای زنده و جاودانه آن، دور سازد.

۳- در جبهه سوّم با ایجاد استبداد و اختناق و سانسور و بسیج انبوه جاسوسان و مهره های پلید بر ضد خاندان وحی و رسالت، از هیچ شقاوتی، حتی از کشتن کودکان، رویگردان نبود تا بدینوسیله از ولادت و رشد «مهدی موعود» و سرانجام، ظهور و قیام آن اصلاحگر بزرگ جهانی، به منظور برانداختن ستم و فریب و سرشار ساختن زمین و زمان از عدل و داد، جلوگیری کند، بدان

پندار که رژیم «عباسی» را بیمه نماید.

به همین جهت است که در اردوگاه حق، به انبوه بشارتها و نویدها از آمدن امام مهدی علیه السلام و در کنار آنها، به تدابیر جالبی به منظور خنثی ساختن فریبکاریها و دجالگریهای دستگاه ستم و اختناق برمی خوریم که از آن جمله: نشان دادن مهر تابان به چهره‌ها و شخصیت‌های بزرگ و هیأت‌های تحقیق است که دو نمونه از آنها، دو هیأت تحقیق است که یکی به سرپرستی جناب «عثمان بن سعید عمری»^(۱) و دیگری به سرپرستی جناب «محمد بن عثمان» در این راه، گام سپرده و با به جان خریدن رنج سفر بسوی سامرا، هم حضرت عسکری علیه السلام را زیارت نموده‌اند و هم در مورد جانشین او که دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام، باشد تحقیق به عمل آورده و از دیدار یار گزارش تهیه کرده‌اند.

داستان شنیدنی آن دو هیأت علمی و تحقیقی اینگونه آمده

است:

۱ - این مرد بزرگ، همان شخصیت شایسته و وارسته‌ای است که به افتخار نیابت و سفارت خاص محبوب دلها در

دوران غیبت صغری نایل آمد.

او پیش از آن، وکیل آگاه و امانتدار و محرم راز حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام بود و بزرگ مردی است

که یازدهمین امام نور علیه السلام به مجرد طلوع خورشید فروزان جمال مهدی علیه السلام از افق خانه‌اش، او را فراخواند و او را در

جریان ولادت نور قرار داد و به او دستور فرمود تا ده هزار رطل گوشت خریداری نموده و به شمار افراد بنی هاشم به

عنوان عقیقه حضرت مهدی علیه السلام در میان خانواده‌های آنان تقسیم کند.

و نیز دستور داد تا برای هر کدام از یاران خاص و رازدار، یک گوسفند ذبح شده بفرستد تا به عنوان عقیقه آن مولود

مسعود تقسیم نمایند. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، الامام المهدی، ص ۱۲۷ و منتخب الاثر، ص ۳۴۱.

خاطرات نخستین هیأت

آنان، یک گروه چهل نفری بودند و بیشترشان از رجال گرانقدر و ارزشمند و بزرگان جامعه.

هم از ویژگی آگاهی و ژرف‌نگری و درایت برخوردار بودند و هم از گوهر گرانبهای ایمان، تقوا، خودسازی و تزکیه نفس.

دسته جمعی به دیدار «یار» مفتخر شدند و سرپرستی گروه را جناب «عثمان بن سعید» به عهده داشت.

آنان در قالب یک هیأت علمی و تحقیقی به شهر تاریخی سامرا رفتند و هدفشان این بود که نام و نشان امام راستین و پیشوای پس از حضرت عسکری علیه السلام را از زبان خود آن حضرت بشنوند و جمال دل‌آرای او را ببینند و گزارش دقیق و تاریخی خویش را به دوستان و رهروان راه خاندان وحی و رسالت و نسلهای آینده بدهند تا پس از وجود گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام هیچ فرد و گروه آگاه و باانصافی دچار سردرگمی و طوفان فتنه‌ها نگردد.

اعضای این هیأت، نه تنها از زبان حضرت عسکری علیه السلام نام و نشان و ویژگیهای دوازدهمین و آخرین امام معصوم را دریافت داشته و امامت آن گرامی را به صراحت و روشنی شنیدند، بلکه به دیدار جمال جهان‌آرای او نیز مفتخر شدند.

برای اطمینان قلبی آنان، یازدهمین امام نور، فرزند گرانمایه‌اش را فراخواند و به آنان نشان داد و نکات و هشدارهای لازم را برای آینده جامعه بیان فرمود.

اعضای این هیأت چهل نفری، ضمن روایتی طولانی، آن دیدار تاریخی را اینگونه گزارش کرده‌اند:

گزارش یک سفر تاریخی

پس از ورود به شهر تاریخی «سامرا» همگی در بیت رفیع امامت و در محضر یازدهمین امام نور علیه السلام گرد آمدیم تا ضمن زیارت آن حضرت از امام راستین پس از آن وجود گرانمایه، جو یا شویم و پیشوای حقیقی و حجّت خدا در روی زمین را پس از امام یازدهم، نیک بشناسیم.

همه، جای خویش قرار گرفتند، جناب «عثمان بن سعید» به نمایندگی از سوی هیأت پیاخاست و ضمن نثار گرمترین درودها و سلامها بر حضرت عسکری علیه السلام گفت:

«سرورم! فرزند گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله! می خواهم در مورد رازی بزرگ و خطیر که خود بدان راز از ما آگاهتری، سؤال کنم و این نه تنها پرسش من و یا این گروه که پرسش همه رهروان راه خاندان وحی و رسالت است، اینک، آیا اجازه می دهید آن را طرح کنم؟»

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «عثمان بن سعید! من می دانم که شما برای چه به اینجا آمده‌اید و از چه می خواهید، سؤال کنید، شتاب مکن تا اینک پاسخ شما را حاضر خواهم ساخت.»

و در همان حال، از جای برخاست و آهنگ خروج از مجلس و قصد اندرون خانه کرد، اما پیش از رفتن فرمود: «همگان در همین جا باشید و کسی بیرون نرود تا بازگردم.»

نفسها در گلوها بند آمد، قلبها به طپش افتاد و دیدگان نگران به درب دوخته شد و همه غرق در اندیشه بودیم که پس از اندک زمانی، حضرت عسکری علیه السلام بازگشت و «عثمان بن سعید» را صدا زد، او بسوی حضرت عسکری علیه السلام شتافت و آن گرامی فرمود: «می خواهید بگویم که شما برای چه در اینجا گرد آمده‌اید؟»

همگی اعضای هیأت گفتند: «آری، سرورم!»

فرمود: «شما آمده‌اید تا از حجّت خدا و پیشوای راستین پس از من و دوازدهمین امام نور برسید و آن گرامی را بشناسید، درست است؟»

همگی یک صدا پاسخ دادند: «آری! ای فرزند گرامی پیامبر! ما برای همین مسأله مهمّ و تاریخساز به محضر شما شنافتہ ایم.»

در این هنگام، حضرت عسکری علیه السلام کودکی بسان پارهٔ ماه را که شبیه‌ترین مردم به خودش بود، بر همگی نمایاند و در حالی که آن خورشید فروزان را در برابر اعضای هیأت، حاضر ساخته بود، خطاب به همگی با صدای گرم و گیرایی فرمود:

«هان ای بندگان خدا! ای گروه حق‌طلبان! آگاه باشید! این است جانشین من و پیشوای راستین شما پس از من!

دستورات او را با همهٔ وجود و آگاهی و اخلاص، بکار ببندید و پس از من پراکنده نشوید که در دینتان به هلاکت افتاده و نابود خواهید شد.»

«هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه ولا تتفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم....»

آنگاه افزود: «آگاه باشید که این فرزند گرانقدرم حضرت مهدی علیه السلام را، پس از این تا مدتی طولانی نخواهید دید و آنچه «عثمان بن سعید» از جانب او برای شما پیام آورد بپذیرید که او نایب و سفیر پیشوای دوازدهمین شما خواهد بود.»

بدینسان در آن دیدار خاطره‌انگیز و بیادماندنی، هیأت چهل نفری، ضمن دیدار با حضرت عسکری علیه السلام هم جانشین واقعی او را شناخت و هم به دیدار جمال جهان‌آرای «یار» مفتخر گردید. (۱)

﴿ ۱۵ ﴾

دیدار خاطره‌انگیز یک هیأت دیگر

اینان نیز از چهره‌های برجسته علم و عمل و درایت و تقوا بودند و بصورت یک هیأت علمی و تحقیقی به سامرا و بیت رفیع امامت و ولایت نور، شتافتند.

سرپرستی این گروه چهل نفری را شخصیت نامدار و بلند آوازه جهان اسلام «محمد بن عثمان»^(۱) که بعدها به افتخار سفارت خاص امام مهدی علیه السلام نایل آمد به عهده داشت و هدف هیأت نیز دیدار با حضرت عسکری علیه السلام، تحقیق و مطالعه پیرامون یازدهمین امام نور و شناسایی جانشین راستین حضرت عسکری علیه السلام و دیدار جمال دل‌آرای او و تهیه گزارش در این مورد به منظور روشنگری راه برای نسل آینده بود.

اعضای این هیأت، خاطرات خویش را اینگونه روایت کرده‌اند:

دیدار دسته جمعی

واقعیت این است که ما پس از ورود به شهر تاریخی «سامرا» همگی که چهل تن بودیم، بطور دسته جمعی به بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام رفتیم.

۱ - جناب «محمد بن عثمان» از شخصیت‌های وارسته و آراسته به ارزشهای والای اخلاقی و علمی و انسانی است. و از چهره‌های نامداری است که بخاطر کارآیی بسیار، درایت، امانت و ایمان استوار و فراوانش، روزگاری سخت و طولانی، افتخار سفارت و نیابت ویژه امام مهدی علیه السلام را در دوران غیبت صغری به عهده داشت و از چهره‌های پروا پیشه و پراخلاص و اندیشمندی است که بارها به دیدار یار توفیق یافته است. گاهی بصورت تنها و فردی، آن گرامی را زیارت نموده است و گاه به همراه گروهی از همفکران و رهروان راه خاندان وحی و رسالت علیهم السلام.

آن گرامی را زیارت نمودیم و او ضمن تفقد از ما و پاسخ به پرسشهای گوناگون عقیدتی، فکری، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی گروه، فرزند گرانقدرش، مهر تابان و قبله پاکان، حضرت مهدی علیه السلام را در برابر دیدگان مشتاق و جستجوگر گروه چهل نفری، به حضور خویش فرا خواند و ضمن نثار مهر و محبت بدو، او را به گروه ما نشان داد. آنگاه ضمن بیانات پرمحتوا و کوتاهی فرمود:

«هذا امامکم من بعدی.»

«ای مردم! پس از من، این فرزند گرانمایه‌ام، امام و پیشوای راستین شما و ادامه دهنده راه و رسم من در جامعه است. از این رو، هشدارتان باد که او را با همه وجود، اطاعت و فرمانبرداری نمایید و دست برادری و اتحاد بفشارید و پراکنده مشوید که در غیر این صورت، در دین و آیین، گمراه گشته و به هلاکت خواهید رسید.»

و در پایان سخن، از غیبت طولانی امام عصر علیه السلام خبر داد و فرمود:

«ألا و إنکم لاترونه بعد یومکم هذا.»

«اما بدانید که شما پس از امروز، دیگر او را نخواهید دید.»

از محضر حضرت عسکری علیه السلام خارج شدیم و سوگمندانه پس از مدتی کوتاه با فاجعه رحلت آن وجود گرانمایه، داغدار گشتیم.

او از این جهان، نهان و در جهان دیگر، عیان گردید، اما پیش از رحلت خویش، امام راستین و حجّت خدا را به همه حق طلبان با بهترین اسلوب و شیوه‌های ممکن، معرفی کرد.

﴿ ۱۶ ﴾

یک روز فراموش نشدنی

ایرانی بود و گویی به همین جهت هم به «فارسی» شهرت یافت. از شهر و دیار خویش هجرت کرد و به سوی عراق و سامرا، آن شهر تاریخی و مذهبی شتافت.

هجرت او، تنها یک هجرت ساده و جا به جایی تن و یا هجرت از یک سرزمین و یک نقطه‌ای به نقطه دیگر از سرزمین گسترده و پهناور خدا نبود، بلکه هجرتش در حقیقت یک هجرت معنوی، فکری، باطنی، روحی، اخلاقی، انسانی و عقیدتی بود.

او از خلق برید و به خدا روی نهاد.

از ارزشهای بدلی روی برتافت و به ارزشهای حقیقی روی آورد.

از رهبران پوشالی و الگوهای دروغین، هجرت کرد و به الگوها و نمونه‌ها و سمبلهای راستین و الهی نزدیک شد.

او هجرت کرد، چرا که هجرت را با الهام از قرآن، یکی از مهمترین عوامل پیروزی فرد و جامعه هدفدار و آرمانخواه و اندیشمند می‌شناخت.

او بر این باور بود که هجرت، انسان را از اسارت، ستم و ذلت درون و برون آزاد می‌سازد.

هجرت، باعث رشد و نمو فرد و جامعه می‌گردد.

هجرت، تجربه‌ها و مهارتها و تواناییها را افزون می‌سازد.

هجرت، صدای انسان را به گوش دیگر انسانها می‌رساند، دلها

و قلبها و جریانه‌های حق‌طلب و آزادمنش را به یاری انسان برمی‌انگیزد.^(۱)

او با قرآن، آشنا بود و دریافته بود که در نگرش قرآنی، اسباب و وسایل بخشایش و نزول باران مهر و آمرزش آفریدگار توانای هستی در این ارزشهاست:

۱- در ایمان و عمل شایسته،

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.»^(۲)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند و... خداوند گناهان آنان را می‌بخشاید.»

۲- در تقوا و پروا پیشگی،

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ.»^(۳)

«هان! اگر پروا پیشه سازید، خداوند برای شما قدرت شناخت حق از باطل، ارزانی می‌دارد و گناهاتان را می‌بخشاید.»

۳- در انفاق خالصانه و در نهان،

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ.»^(۴)

«اگر انفاقهای خویش را در راه خدا، آشکار سازید، خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به بینوایان بدهید به سود شماست و خدا از گناهاتان می‌بخشد.»

۱- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۵۸.

۲- سوره محمد، آیه ۲.

۳- سوره انفال، آیه ۲۹.

۴- سوره بقره، آیه ۲۷۱.

۴- در وام نیکو دادن،

«إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ.»^(۱)

«اگر به خدا وام نیکو دهید، برای شما چند برابر می دهد و شما

را مورد بخشایش قرار می دهد.»

۵- در پرهیز از گناهان،

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ.»^(۲)

«اگر از گناهان بزرگ که از آنها هشدار داده شده اید، پروا کنید،

دیگر گناهان شما را خواهیم بخشیم.»

۶- در توبه و جبران اشتباهات یا بازگشت بسوی خدا،

«... تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ

سَيِّئَاتِكُمْ.»^(۳)

«بسوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار)

پروردگارتان گناهانتان را ببخشد.»

۷- و دیگر در هجرت در راه خدا،

«... فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي

... لَا كُفْرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.»^(۴)

«کسانی که هجرت کنند و از خانه و کاشانه خود رانده شوند و

در راه من اذیت بینند... گناهانشان را می بخشاییم.»

و شاید هم قهرمان داستان ما به همین جهت دست به هجرت

زد.

۱- سوره تغابن، آیه ۱۷.

۲- سوره نساء، آیه ۳۱.

۳- سوره تحریم، آیه ۸.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

او پس از ورود به سامرا با اصرار و افتخار به خدمت در بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام کمر همّت بست و به تدریج در پرتو درست‌اندیشی، هوشمندی، ایمان و عملکرد شایسته و بایسته‌اش، مورد اعتماد قرار گرفت، به گونه‌ای که محرم راز گردید و در آن شرایط اختناق و استبداد مرگبار رژیم عباسی، از کسانی بود که به لطف حضرت عسکری علیه السلام به دیدار جمال دل‌آرای یار مفتخر گشت.

من جمال او را دیدم

خود، جریان دیدارش را اینگونه روایت کرده است:

از فارس به قصد سامرا و زیارت حضرت عسکری علیه السلام حرکت کردم و پس از رسیدن بدانجا و دیدار یازدهمین امام نور علیه السلام به گونه‌ای شیفته و دل‌باخته اخلاق و گفتار و رفتار انسانی و الهی آن وجود گرانمایه گشتم که زندگی در همانجا را برگزیدم و در زمره خدمتگزاران بیت رفیع امامت درآمدم.

کار تهیه مواد غذایی و خرید و ضروریات زندگی به عهده من نهاده شد و من با امانت، صداقت و جدّیت به کار تدارکات بیت رفیع امامت پرداخته و رفته رفته بسیار مورد وثوق و اعتماد قرار گرفتم، به گونه‌ای که به بیرونی حضرت عسکری علیه السلام بدون اجازه، رفت و آمد می‌کردم و در خدمت او انجام وظیفه می‌نمودم.

در یکی از روزها، هنگامی که از بازار وارد صحن خانه شدم و به درب بیرونی بیت رسیدم. پیش از ورود، ندای حضرت را شنیدم که مرا از ورود به خانه بازداشت و در همان حال، بانویی را دیدم که در اطاق بیرون است و گویی در آغوش خویش کودکی دارد که با دیدن من می‌کوشد تا چهره او را با پارچه‌ای پوشانده و کودک را به اندرون خانه ببرد.

لحظاتی بعد، حضرت عسکری علیه السلام به من اجازه ورود داد و به آن بانو فرمود: «این مرد از ماست و لزومی بر مخفی ساختن کودک نیست، چهره فرزندم را بر او بنما.»

و اینجا بود که به لطف حضرت عسکری علیه السلام من جمال دل آرای آن کودک پرشکوه و نورافشان را دیدم.

محو تماشای او بودم که حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

«هان ای فارسی! این فرزند گرانمایه من است. این سالار و صاحب شما و امام راستین پس از من و جانشین به حق من است.»

و آنگاه آن بانو به دستور حضرت عسکری علیه السلام آن کودک با عظمت را با خود به اندرون خانه برد.

آری! من هم، با چشم خود جمال دل آرای مهدی علیه السلام را دیدم و هم، از زبان پدر گرانقدرش امامت و ولایت او را شنیدم.

﴿۱۷﴾

نوید نجات و بهروزی

به نام «ابراهیم» و از شهر تاریخی «نیشابور» قد برافراشته بود. نه تنها از دوستداران خاندان وحی و رسالت که از شیفتگان آنان به شمار می‌رفت و در همه زندگی بر این اندیشه و تلاش بود که راهش راه آنان باشد و برنامه زندگی اش هماهنگ با برنامه مورد نظر آنان گردد.

او در «غدیر» نبود تا ندای آسمانی پیامبر ﷺ را بطور مستقیم و رویارو بشنود که می‌فرمود:

«... من کُنت مولا، فهذا علی مولا.»^(۱)

«هان ای مردم! هر کس مرا پیام آور خدا و سررشته دار امور خویش می‌شناسد، بداند که «علی» پس از من امام راستین شما و جانشین من است.»

اما آن ندای دلنواز و جانبخش و سرنوشت‌ساز در گوش جانش طنین افکن بود و علی علیه السلام را همانگونه می‌شناخت که پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد.

او در کنار بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام رحلت آن گرامی نبود تا سفارش بسیار او را در مورد دو امانت گرانبهایش در میان امت بشنود که می‌فرمود:

۱ - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۷ و ج ۳۷، ص ۱۲۴ و الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۵۱ به نقل از ۱۱۰ نفر از

صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ۳۶۰ نفر از تابعین و دیگر شخصیت‌های اهل سنت.

«أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه وعترتی»^(۱)

اما این ندای ملکوتی را با تک تک سلولهای وجودش باور داشت و می‌کوشید تا همواره با مشعل قرآن و عترت، مشعل زندگی بیفروزد و با کشتی خاندان پیامبر ﷺ به ساحل نجات راه یابد.

او در مسجد مدینه پای سخن پیامبر ﷺ نبود که می‌فرمود:

«بنی الاسلام علی خمس:

علی الصلاة والزکوة والصوم والحجّ والولاية ولم یناد بشیء کما نودی بالولاية»^(۲)

«هان ای مردم! اسلام بر پنج پایه و اسلام پس از ایمان به خدا و جهان آخرت پی‌ریزی شده است:

بر پایه استوار نماز که یاد خداست،

بر پایه استوار روزه که سپری در برابر آتش است،

بر پایه استوار زکات که گامی بلند در راه تعادل اقتصادی است،

بر پایه استوار حجّ که موجب عزّت و سرفرازی است،

و بر پایه ولایت خاندان من و امامت دوازده جانشین راستین و

معصوم من که پیروی از آنان تضمینگر فلاح و رستگاری و

نیکبختی دنیا و آخرت است.»

آری! او این راز را از زبان پیامبر ﷺ نشنیده بود، اما واژه واژه

آن را به جان، باور داشت و راه اهل بیت ﷺ را برگزیده بود.

او بر اثر خشم کور حکومت، فراری و از شهر و دیار خویش

آواره شده بود.

برای خداحافظی از امام عسکری علیه السلام بطور مخفیانه به خانه او

۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲ - کافی، ج ۲، ص ۱۸ و وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸.

شتافت و در آنجا بود که نه تنها به تماشای جمال دل‌آرای محبوب دلها حضرت مهدی علیه السلام در دوران کودکی اش نایل آمد که با حیرت و شگفتی بسیار از زبان آن کودک پرشکوه و آسمانی راز نهانی ژرفای دل و نهفته خویش را که بروز نداده بود، شنید و از آن گرانمایه عصرها و نسلها، نوید امان و بشارت نجات خویش را دریافت کرد و سپاس خدای بنده‌نواز را بجا آورد.

خودش گزارش این دیدار را اینگونه روایت کرده است:

نگران مباش!

آنگاه که در فراز و نشیب زندگی خویش، مورد خشم کور حکومت خودکامه و بیدادگر زمان خویش، «عمر بن عوف» والی خلیفه عباسی، قرار گرفتم و تصمیم او را بر اعدام خود دریافتم، بناگزیر خانه و خاندان خویش را رها کردم تا به نقطه‌ای دوردست برای نجات خویش بگریزم.

در این شرایط بود که برای خدا حافظی از امام عسکری علیه السلام و تقاضای دعای خیر برای نجاتم از شرارت حکومت، مخفیانه به خانه آن حضرت شتافتم.

هنگامی که در برابر آن گرامی نشستم و او با محبت مرا مورد تفقد و دلجویی قرار داد، کودکی پرشکوه را در کنارش دیدم که رخسار مبارکش بسان ماه در شب چهارده پرتوافشانی می‌کرد. از حضرت عسکری علیه السلام غافل شده و غرق در تماشای چهره دل‌آرا و دوست‌داشتنی آن کودک بی‌نظیر بودم که همو، آری! همان کودک شکوه‌بار! مرا مخاطب ساخت و لب به سخن گشود و هنگامی مرا غرق در بهت و حیرت ساخت که از راز مخفی نهانگاه دل من پرده برداشت.

شگفت‌زده او را می‌نگریستم که با نام و نشان، مرا صدا زد و فرمود:

«ابراهیم! نگران مباش! اندوه به دل راه مده! آواره از شهر و دیار خود مباش و

مگریز!

خدای توانا ... آری! خدای توانا، تو را از شرارت او حفظ خواهد کرد و به تو

آسیبی از سوی او نخواهد رسید و در پناه خدا در امان خواهی بود.»
 من که از سخنان آن کودک پرشکوه و گرانمایه، سخت دچار بهت و حیرت شده
 بودم، به پدر و الامقامش روی آوردم که: «فدایت کردم! من به خوبی ایشان را
 نمی‌شناسم، آیا الهام قلبی من صحیح است؟ این کودک دوست‌داشتنی که از
 درون جان و اعماق وجود من خبر می‌دهد کیست؟»

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «او را نمی‌شناسی؟»

برای اطمینان خاطر و گرفتن پاسخ گفتم: «نه به خوبی، سرورم!»

فرمود: «او، پسر مهدی و جانشین من است. او دورانی بس طولانی، در پس
 ابرهای تیره غیبت، رخ برخواهد کشید و به فرمان خدا از دیدگان نهان خواهد شد و
 آنگاه که جهان از ستم و بیداد لبریز گردد، به فرمان خدا بپا خواهد خواست و با
 ظهور و قیام خویش، کران تا کران گیتی و زمین و زمان را سرشار از عدل و داد و
 امنیت و آرامش خاطر خواهد ساخت و پرچم حق و دین خدا را بر بام گیتی به
 اهتزاز در خواهد آورد.»

شگفت‌زده پرسیدم: «سرورم! نام گرامی او چیست؟»

فرمود: «همنام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، «محمد» و کنیه‌اش نیز درست همانند
 کنیه پیامبر خداست، هموست که پیامبر بارها و بارها جهانیان را به آمدن او نوید
 داد.»

و آنگاه رو به من فرمود:

«هان ای ابراهیم! آنچه امروز دیدی و شنیدی، راز است، آن را محرمانه نگاه دار
 و جز به شایستگان و وارستگان و شیفتگان دودمان امامت که اهلش هستند، مگو!»
 گفتم: «بر دیده منت، سرورم!»

و آنگاه از محضر حضرت عسکری علیه السلام و فرزند گرانقدرش مهدی علیه السلام بیرون آمدم
 و در حالی که بر سخن حضرت مهدی علیه السلام دلگرم بودم و تردید نداشتم که وعده
 سالارم در مورد نجات من و دفع شرارت دشمن تخلف‌ناپذیر است.

چند روز بیشتر نگذشته بود که «عمر بن عوف» والی نیشابور، مورد خشم «معمد» دیکتاتور خودکامه عباسی، قرار گرفت و به دستور او به بدترین صورت کشته شد. و من نیز همانگونه که نوید بهروزی و نجات خویشان را از دلب مبارک دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام شنیده بودم، به لطف خدا بدان نایل آمدم که درود همیشه خدا بر او و وجود گرانمایه و پر پدر و نیاکان او باد. (۱)

﴿۱۸﴾

از او برایم بگو

عنصری آزاد اندیش و آزادمنش و آزادیخواه بود و روحی، جویای حقیقت و روانی، تشنهٔ فضیلت و کمال داشت. از تعصبات رنگارنگ خانوادگی، ملی، نژادی، منطقه‌ای، مذهبی، سازمانی و حزبی که آفت جان و بلای ویرانگر و خطرخیزی است و بسیاری بدان گرفتارند، به یاری خدا و با الهام از فرهنگ آزاده‌پرور و آزادمنش اهل بیت علیهم‌السلام بیگانه و بیزار بود؛ چرا که به شایستگی دریافته بود که آفت هستی سوز تعصب و جانبداری بی‌جهت از فرد یا گروه و یا اندیشه و عقیده و راه و رسم و جریانی، زشت و نازیباست. نشانهٔ ضعف منطق و سستی دلیل و برهان و وجود گرایشهای غیرانسانی و تهی مغزی و کودنی و آفت‌زدگی است.

می‌دانست که آفت تعصب، دستگاه فکری و ذهن انسان را به گونه‌ای علیل و بیمار می‌سازد که توان درک حقایق و لمس واقعیات را از دست می‌دهد، با دلی بیمار، چشمانی غیر واقع‌بین، گوشهایی ناشنوای حقیقت، وجدانی پایمال شده و فطرتی مسخ‌گشته با واقعیات روبرو می‌گردد.

زشتیها و پلیدیها را از خود و هر آن کس که به او وابسته است، خوب و زیبا می‌نگرد و زیباییهای دیگران را زشت و ناهنجار.

«... وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ...»^(۱)

«... و اینگونه برای فرعون، زشتی کارش آراسته شد...»

و آنگاه از زیانکارترین‌ها خواهد گشت.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.»^(۲)

«ای پیامبر! بگو: آیا شما را بیاگاهانیم که کردار چه کسانی بیش

از همه به زیانشان خواهد بود؟

آنانی که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشته در حالی که

می‌پندارند کار شایسته و نیکی انجام داده‌اند.»

و سرانجام از هر حیوانی درنده‌تر و از هر سنگ و صخره‌ای

سنگدل‌تر و سخت‌تر و بی‌عاطفه‌تر و بی‌رحم‌تر، از کار در خواهند

آمد.

«وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُزِدُوهُمْ

وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ...»^(۳)

«و بدینسان، کاهنان، کشتن فرزندان را در نظر بسیاری از مشرکان

بیاراستند تا نابودشان سازند و در مورد دینشان آنان را دچار شک

و تردید سازند...»

آری! او از جستجوگران درست‌اندیش و صداقت‌پیشه‌ای است

که در واپسین روزهای حیات حضرت عسکری علیه السلام در این سرا، در

پی جویی از جانشین راستین و امام برحق پس از آن وجود گرانمایه

که انبوه انبوه نویدها را در مورد آن از قرآن و روایات دریافته بود،

۱ - سوره غافر، آیه ۳۷.

۲ - سوره کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳ - سوره انعام، آیه ۱۳۷.

برآمد و در هدف خود نیز موفق شد.

با همین انگیزه و هدف به بیت حضرت عسکری علیه السلام شتافت و ضمن زیارت آن گرامی از جانشین او که خبر ولادتش را دریافته بود، جویا شد و آن گرانمایه نیز به گونه‌ای جالب و بیاد ماندنی او را به اوج باور و ایمان و عرفان رسانید و جمال دل‌آرای حضرت مهدی علیه السلام را به او نشان داد.

خود جناب «یعقوب بن منفوش» جریان دیدارش را این گونه گزارش می‌کند:

دیدار او

به انگیزه حقیقی و اطمینان قلب و آرامش دل، به خانه یازدهمین امام نور علیه السلام شتافتم.

آن حضرت بر کنار درگاهی نشسته بود که به اتاقی راه داشت و بر درگاه و درب ورودی آن پرده‌ای تمیز و پرشکوه نصب شده بود.

من نیز پس از سلام و ادای احترام به دعوت آن گرامی، روبروی او و در کنار همان درگاه نشستم.

آن حضرت مرا با مهر و بزرگواری همیشه‌اش، مورد تفقد، دلجویی و محبت قرار داد و پس از آن، سکوتی پرمعنا، بر فضای آن غرفه، سایه افکند.

من نمی‌دانم که حضرت عسکری علیه السلام بر چه می‌اندیشید اما خودم به همان مطلبی می‌اندیشیدم که مرا به آنجا برده بود، به همین جهت هم کوشیدم از راز دلم سخن را آغاز کنم. همین‌گونه که در کنار آن درگاه و آن پرده تمیز و پرشکوه نصب شده بر آن، نشسته بودم از آن گرامی پرسیدم: «خداوند، عمر گرانمایه شما را به بلندای خورشید طولانی سازد! پس از شما چه کسی امام و پیشوای راستین مردم و صاحب این امر خواهد بود؟ از او برایم سخن بگو.»

فرمود:

«ارفع الستر ...»

«یعقوب! همین پرده‌ای را که کنارش نشسته‌ای، کنار بزن تا بنگری و او را نیک بشناسی و در روز فتنه، ره خانه را گم نکنی و چراغ جامعه و چشم مردم باشی.»

راستش، قلبم به طپش افتاد به گونه‌ای که صدایش به گوشم می‌رسید و گویی می‌خواست قفسهٔ سینه‌ام را بشکافد و چون پرنده‌ای آزاد شود و بسوی محبوب دلها که در آن سوی پردهٔ اسرارآمیز و درون آن اطاق بود، پرکشد.

دستانم یارای حرکت نداشت، به سختی به خود جرأت دادم و پرده را کنار زدم. وه که چه منظره‌ای! چه جمال دل‌آرایی!

کودک پرشکوه و سیمین‌روی، در برابر دیدگان جستجوگر من نمایان شد که تا آن روز، نظیر او را ندیده بودم.

کودکی بسان نوجوان پنج ساله، نمی‌دانم شاید هم هشت یا ده ساله به نظر می‌رسید.

نوجوانی در لطافت، بسان گل بابونه و ارغوانی که شب‌نم بر آن نشسته و شدت سرخی آن را، هوا شکسته باشد.

قامتش برافراشته، بسان شاخه‌بان درخت بیدمشک، بلند، تابان و سفید، گویی در پهنای پیشانی مبارک و بلندش، ستاره‌ای درخشان است.

ابروان کشیده و میان دو ابرو گشاده و به گونه‌ای جالب، باز، دیدگانش جذاب و درخشنده، سیاهی و سفیدی آن شفاف و برّاق و دل‌انگیز.

رخساره‌اش همانند پارهٔ ماه نورافشان، رنگ و رو، صاف و خالص و روشن.

و از همه دلنشین‌تر چهره‌ای بود که خال سیاهی برگونهٔ راست آن، خود را نشان می‌داد.

با کنار رفتن پرده به دست من و به دستور حضرت عسکری علیه السلام آن کودک عزیز به اشارهٔ پدر گرانقدرش پیش آمد و ضمن ادای احترام در کنار حضرت عسکری علیه السلام نشست.

من با تماشای آن جمال دل آرا و آن چهره بی مثال، گویی روح از کالبدم جدا شده بود که ندای حضرت عسکری علیه السلام مرا به خود آورد و فرمود: «یعقوب! خوب دیدی؟»

گفتم: «آری، سرورم! دیدم، سپاس خدای را ...»

آنگاه فرمود:

«هذا صاحبکم.»

«این همان صاحب و سالار و امام شما پس از من است.»

و آنگاه رو به فرزند دلبندهش حضرت مهدی علیه السلام کرد و فرمود:

«یا بُنْتی! ادخل الی الوقت المعلوم.»

«پسرم! برو تا زمان مشخص و معلوم، وارد خانه شو.»

و آن محبوب دلها به دستور پدرش رفت و در برابر چشمان بدرقه گرما، به

اندرون خانه رفت.

او رفت، اما دل ما را با خود برد و دیدگان ما را نظاره گر نهاد.

من بی اختیار دیده بر همان درگاه و پرده داشتم و همان جا را نظاره می کردم،

آنجایی را که آن مهر تابان درخشید و رفت ... که حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود:

«یا یعقوب! أنظر مَنْ فی البیت؟»

«یعقوب! برخیز و از همانجایی که او رفت برو و بنگر که اندرون خانه کیست؟»

من با شور و شوق دیداری دیگر، پرده را کنار زدم و وارد همان اطاق شدم، ابعاد

خانه مشخص بود و راهی جز همانجایی که ما نشسته بودیم، نداشت؛ اما دریغا که

هرچه نگریستم و جستجو کردم، نه آن مهر تابان و قبله پاکان و امید امیدواران آگاه و

باایمان و نه هیچ کس دیگری را، نیافتم. ^(۱)

﴿ ۱۹ ﴾

فرزندم مژده باد که ...

از زنان درست‌اندیش و شایسته کردار بود و به نام «صیقل» شهرت داشت. مزرعه‌جان را در پرتو مراقبت و تزکیه نفس و رعایت مقررات، به گلها و گل‌بوته‌های شرافت و فضیلت، تعهد و امانت، درست‌اندیشی و درستکاری و عشق به ارزشهای اخلاقی و انسانی، آراسته داشت و از خار و خس هواپرستیها و بی‌تعهدیها و ضدارزشها پیراسته بود.

از خدمتگزاران دودمان رفیع امامت و ولایت بود و عمری برای نیل به مدارج کمال و کسب بینش و آگاهی و تقوا و پاداش معنوی در خدمت آنان که خود با همه وجود در خدمت حق و عدالت بودند، زندگی می‌کرد و می‌دانم که از آنجایی که خدمتگزاران به اهل بیت علیهم‌السلام نه جویای ارزشهای زودگذر مادی بودند و نه در پی جاه و مقام دنیوی، بلکه با اخلاص و به انگیزه حق‌جویی و حق‌پویی و خدمت به عدل، بدین افتخار دست می‌زدند و آنگاه، در خانه آنان نیز سخت تحت تأثیر اندیشه و اخلاق و بینش و عملکرد و گفتار و رفتار شایسته آنان قرار می‌گرفتند، از این جهت گفتار آنان از ارزش و اعتبار والایی برخوردار است.

این بانوی بافضلیت بارها آن مهر تابان و قبله خوبان را زیارت نموده است که یک نمونه را اینگونه روایت می‌کند:

در آن لحظات غمبار

لحظات سخت و دردناکی بود. خورشید وجود یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام در افق مغرب در حال غروب بود و همه آگاهان و شایستگان، دچار اندوهی بزرگ

آن گرامی، در آخرین لحظات، فرزند گرانمایه خویش را که در کنار پسترش نشسته بود، اینگونه مخاطب ساخت و همانجا بود که من بار دیگر به دیدار حضرت مهدی علیه السلام مفتخر گشتم.

فرمود:

«أبشر يا بُنَيَّ! فأنت صاحب الزّمان!

وأنت المهدى!

وأنت حجّة الله على أرضه!

وأنت ولدى و وصيى.»

«گرامی فرزندم! تو را مژده باد که صاحب الزّمان هستی!

تو را مژده باد که مهدی آل محمد هستی!

تو را مژده باد که حجّت خدا بر روی زمین می باشی!

و تو فرزند من و جانشین من هستی.»

آری! این جملات را حضرت عسکری علیه السلام چند لحظه پیش از رحلت خویش

خطاب به فرزند گرانمایه اش، حضرت مهدی علیه السلام بیان فرمود.

و ما هم سخن حضرت عسکری علیه السلام را با گوش خود شنیدیم و هم یکبار دیگر به

افتخار دیدار دوازدهمین امام نور، مفتخر گشتیم.

هم در غم رحلت یازدهمین اختر تابناک آسمان امامت فرو رفتیم و هم به امامت

آن مهر تابان شادمان و غرق در سرور گشتیم. (۱)

﴿۲۰﴾

آن دیدار بیاد ماندنی

از خوبان و درست‌اندیشانی که توفیق دیدار آن ماه تابان را در محضر مبارک پدر گرانمایه‌اش حضرت عسکری علیه السلام یافت، جناب «سعد» است.

«سعد بن عبدالله اشعری قمی» از دانشوران وارسته و از آگاهان برجسته و از دانیان به مقررات دین و کتاب آسمانی خویش، قرآن شریف بود و در دوستی و ارادت به خاندان وحی و رسالت و در گسترش فرهنگ و معارف و علوم آنان و در دفاع از حریمشان قهرمانی استوار و پولادین اراده و شکست‌ناپذیر بود.

از میدان بحث علمی و فکری به میدانی دیگر گام می‌سپرد و از مناظره‌ای به مناظره دیگر، اما خستگی‌ناپذیر و مجهز بود.

او ضمن مناظرات و گفتگوهای خود با دانشمندان مذاهب گوناگون به برخی مشکلات علمی و عقیدتی برخورد که طی نامه مفصلی چهل مسأله پیچیده و غامض را در اصول و فروع و سیرت و سنت و تاریخ و فلسفه و دیگر مسایل یادداشت کرد تا از حلال مشکلات، یازدهمین امام و پیشوای راستین امت، حضرت عسکری علیه السلام پاسخ آنها را بگیرد و بدین منظور به همراه «احمد بن اسحاق» که مورد احترام و اعتماد حضرت عسکری علیه السلام و نماینده او در «قم» بود، بسوی عراق و بیت رفیع امامت در سامرا شتافت. در آن سفر بیادماندنی بود که در دیدار با حضرت عسکری علیه السلام کودک شکوهمند و گرانمایه‌ای را بر روی زانوی آن حضرت

نگریست که بسان ماه شب چهارده پرتوافشان بود و به اشاره پدر گرانقدرش با خبرهای غیبی خویش، همه را شگفت زده ساخت. آن کودک محبوب، همانگونه که بر زانوی حضرت

عسکری علیه السلام نشسته بود، به دستور پدر و بجای او، پیچیده‌ترین مشکلات علمی و عقیدتی و کلامی «سعد» را طرح و حل کرد و حاضران را غرق در بهت و حیرت ساخت.

و بدینسان جناب «سعد بن عبدالله» نه تنها جمال دل‌آرای حضرت مهدی علیه السلام را در کودکی و بر روی زانوی پدرش نگریست، بلکه پاسخ سؤالهای پیچیده خویش را نیز به رساترین و قانع‌کننده‌ترین شکل، دریافت و معجزاتی آشکار نیز از آن حضرت مشاهده کرد که خود در گزارش طولانی دیدارش همه را به یادگار نهاده است که ما فشرده‌ای از آن را می‌آوریم. او از جمله می‌گوید:

به همراه «احمد بن اسحاق» شخصیت وارسته و شایسته و مورد اعتماد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شهر تاریخی سامرا در عراق شدم و به بیت رفیع امامت درآمدم. پس از ورود، آن حضرت را بسان خورشیدی نورافشان نگریستم و بر زانویش کودکی شکوه‌بار دیدم که بسان ماه درخشنده بود. پیشاروی آن حضرت، ظرفی پر از انار بود و در دستش قلمی بود که به وسیله آن، گویی چیزی می‌نوشت.

درست بسان مسیح

بر آن وجود گرانمایه، درودی گرم و پرحرارت نثار کردیم و او بزرگوارانه ما را مورد مهر و لطف خویش، قرار داد. به اشاره او نشستیم، اندکی گذشت و او از نوشتن نامه فراغت یافت.

«احمد بن اسحاق» بسته‌ای را که به همراه خویش داشت، پیشاروی آن حضرت

به زمین نهاد و گفت: «سرورم! اینها هدایای شیعیان و دوستداران شماست که به پیشگاهتان آورده‌ام.»

حضرت عسکری علیه السلام رو به آن کودک گرانمایه کرد و فرمود: «پسرم! مهر بسته‌ها و هدیه‌ها را بگیر که اینها را دوستداران ما فرستاده‌اند.»

کودک پرشکوه بسان مسیح پیامبر، حکیمانه و بزرگووارانه گفت: «سرورم! آیا رواست که من دست پاک خویش را به این اموال و هدایای آلوده به حرام دراز کنم؟» من از سخن او، غرق در بهت و حیرت شدم. امّا حضرت عسکری علیه السلام سخن او را جدّی گرفت و به «احمد بن اسحاق» فرمود: «احمد! شما بسته‌ها را بگشا و هدیه‌ها را بیرون آور تا گرامی فرزندم مهدی، هدیه‌های حلال و روا را برگیرد و آنچه به حرام آلوده است، جدا کند.»

«احمد بن اسحاق» بسته را گشود و از درون آن بسته بزرگ، بسته‌های کوچک را یکی پس از دیگری بیرون آورد و بی آنکه آنها را بگشاید آن کودک پرشکوه از درون هر کدام، از وزن و شمار و دیگر خصوصیات آنها خبر می‌داد و از حلال یا آلوده بودن هر کدام به مال حرام، پرده برمی‌داشت و جالبتر اینکه، دلیل حرمت هر کدام را نیز بیان می‌فرمود و هر لحظه ما را بیشتر شگفت‌زده‌تر و مجذوب حکمت و فرزانیگی خویش می‌ساخت.

هنگامی که تحویل اموال و هدیه‌ها به پایان رسید. حضرت عسکری علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «سعد! پرسشهای خویش را بی درنگ طرح کن تا نور دیده‌ام پاسخ هر کدام را برایت باز گوید.»

و من نیز به طرح مسایل خویش پرداختم و از او، که گویی «یحیی» و یا «مسیح» بود و بسان آنان در کودکی دانش و حکمتی گسترده و بی‌کرانه به او ارزانی شده بود، هرچه خواستم، پرسیدم.

تأویل آیه شریفه

از آن گرامی، از تأویل این آیه شریفه پرسیدم که: خدا به حضرت موسی علیه السلام در شب بعثت‌اش فرمود:

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»^(۱)

«پس کفشهای خویش را بیرون آور، چرا که تو در سرزمین پاک و مقدّس طوی

هستی.»

گفتم: «سرورم! برخی از فقها، بر این پندارند که کفش آن حضرت از پوست حیوان مرده بوده و به همین جهت هم خدا دستور داد که آنها را از پای خویش بیرون آورده و آنگاه به آن سرزمین پاک و مقدّس وارد گردد. آیا این پندار صحیح است؟»

آن کودک پرشکوه فرمود: «سعداً آنان با این دیدگاه سست و بی‌اساس خویش به پیامبر بزرگی چون موسی اهانت روا داشته‌اند. او به احکام و مقرّرات الهی آگاه بود و به وظیفه خویش در بارگاه خدا دانا و با چنان کفشهایی نزدیک سرزمین پاک و مقدّس نمی‌شد تا به بیرون آوردن آنها فرمان یابد.»

آنگاه افزود: «منظور از فرمان خدا به موسی این بود که آن حضرت در آستانه برانگیختگی و دریافت وحی الهی بود. و خداوند بدین وسیله او را رهنمود می‌داد تا مهر و محبت دنیا و دنیاداران ارزشهای مادی و زرق و برق زندگی، محبت زن و فرزند و نزدیکان و بستگان، همه را از دل برکند و خالص و پاک از همه علایق و کششها و جاذبه‌ها، دل را تهی کند و آنگاه با لبریز ساختن آن از مهر خدا و عشق به حق، به بارگاه خدا گام سپارد. و او نیز که آمادگی کامل روحی و روانی و قلبی داشت به مجرّد فرمان خدا چنین کرد، از غیر خدا، گسست و دل را تجلیگاه عشق او و فرودگاه وحی الهی ساخت. این تأویل آیه شریفه است.»

مفهوم برخی از حروف مقطعه قرآن

از آن کودک گرانمایه که سخت مجذوب او و دانش و بینش ژرف و بیکرانهاش شده بودم، پرسیدم: «سالار من! تأویل این حروف و این آیه شریفه چیست که خداوند در آغاز سوره مبارکه مریم می فرماید: **كَهَيِّعَصْ**».

در پاسخ فرمود که: «این حروف، از رازهای غیبی است که خداوند، بنده برگزیده و پیامبر خویش «زکریا» را نخست از آن رازها باخبر ساخت و آنگاه پیامبر گرانقدر خویش محمد صلی الله علیه و آله را از آنها آگاه ساخت.»
پرسیدم: «چگونه؟»

فرمود: «زکریای پیامبر، از نامهای پنج وجود گرانمایه پرسید که جبرئیل به دستور خدا فرود آمد و نامهای مقدس محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به آن پیامبر بزرگ آموخت.

هنگامی که زکریا، نامهای مقدس محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را بر زبان جاری می ساخت، خوب احساس می کرد که با آوردن هر کدام از این نامهای مبارک، موج شادی و شمع، کران تا کران وجودش را لبریز می سازد. اما با شگفتی دریافت که هرگاه به اسم گرامی حسین علیه السلام می رسد، و آن را بر زبان می آورد موج غم و اندوه، دل او را می پوشاند و قلب او را می فشارد و باران اشک از دیدگانش فرو می بارد.

خدایا! این چه رازی است و در این نام چه سرّی است؟

رو به بارگاه خدا آورد و ضمن راز و نیاز با خدا سرّ این مطلب را از خدایش پرسید. پیام آمد که: هان ای زکریا! بخوان:

«**كَهَيِّعَصْ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا**» (۱)

و آنگاه خطاب شد که: ای زکریا!

«کاف» اشاره به کربلا و شهادتگاه حسین علیه السلام است.

«ها» اشاره به شهادت یاران سرافراز اوست.

«یا» اشاره به دشمن پلید و بداندیش او «یزید» است.

«عین» اشاره به شهادت او در راه حق و عدالت و آزادگی است.

«صاد» اشاره به شکیبایی و پایداری قهرمانانه او در راه خداست.

موج غم و اندوه، دگرباره گستره قلب «زکریا» را پوشاند و گفت: «بار خدایا! آیا

بهترین بندگان خویش را به اندوه فرزندش گرفتار می سازی؟»

و آنگاه نیایشگرانه زمزمه کرد که: «بار خدایا! به من نیز فرزندی عنایت کن و مرا

شیفته و شیدای او ساز و آنگاه در راه حق و عدالت مرا به سوگ او بنشان، همانگونه

که بنده برگزیده و پیامبر محبوبت را در شهادت فرزندش حسین علیه السلام سوگوار

می سازی، تا من در غم او شریک باشم و در پاداش او نیز سهمم گردم.»

خدا دعای او را به هدف اجابت رساند و یحیی، آن پیامبر پرشور و جوان را به او

ارزانی داشت.

«یحیی» و حسین علیه السلام شباهتهای بسیاری به هم داشتند:

هر دو بنده شایسته و وارسته خدا بودند.

هر دو برگزیده و پاک بودند.

هر دو شش ماهه متولد شدند.

هر دو بر ضدّ ستم و بیداد و خودکامگی و شقاوت به فرمان خدا قیام کردند.

هر دو شهامت شگفت انگیزی از خود در چشم انداز انسانها قرار دادند.

هر دو در راه خدا و ارزشهای الهی، خون پاک خویش را شهامت‌مندانه، عاشقانه و

آگاهانه نثار کردند.

آری! این پرتویی از تأویل این حروف است.»

گزینش امام

از آن گرانمایه عصرها و نسلها پرسیدم: «سرورم! چرا گزینش امام به مردم واگذار نگردید؟ بلکه پیامبر ﷺ به دستور خدا، جانشینان راستین خویش را تا آخرین آنها همه را برگزید و با نام و نشان و دیگر ویژگیها به مردم معرفی فرمود؟»

آن گرامی فرمود: «بدان دلیل که انسانها به خاطر دانش اندک و عدم شناخت واقعی نمی‌توانند شایستگان و وارستگان حقیقی را از بازیگران و عوام‌فریبان باز شناسند. نه تنها این کار از انسانهای عادی ساخته نیست، پیامبران نیز اگر انتخابی بدون پیوند با وحی انجام دهند، ممکن است در شناخت انسانها، راه صواب نیابند.»

و این، تنها در پرتو وحی الهی است که گزینشها تضمین شده و درست از کار درخواهد آمد. و به همین جهت است که امامان معصوم علیهم‌السلام را تنها پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به فرمان او برمی‌گزیند. (۱)

بدینسان «سعد بن عبدالله» هم به دیدار جمال جهان‌افروز یار مفتخر گردید و هم برای پرسشهای خویش که برخی را در اینجا آوردیم، پاسخ گرفت و هم شاهد اعجاز از آن گرانمایه عصرها و نسلها بود.

۱ - علاقمندان می‌توانند برای تفصیل داستان، به کتابهای: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۷۸، کمال‌الدین، ص ۴۵۵

﴿ ۲۱ ﴾

دیداری دیگر

نامش «اسماعیل» بود و نام خانوادگی اش «نوبختی» و در میان مردم به «ابوسهل نوبختی» شهرت داشت.

از چهره‌های موفق‌تری بود که در دوران حیات حضرت عسکری علیه السلام فرزند برومندش حضرت مهدی علیه السلام را زیارت کرده و خود با گوش و چشم خود شنیده و دیده بود که یازدهمین امام نور علیه السلام پسرش امام مهدی علیه السلام را به عنوان مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و حجّت خدا در روی زمین، می‌خواند. ویژگیهای او را یکی پس از دیگری برمی‌شمارد و گویی در این اندیشه است که آگاهان و شایستگان و بزرگان شیعه، او را نیک بشناسند.

«اسماعیل» جریان دیدار خویش را بدین صورت روایت کرده است:

در واپسین روزها

در آخرین روزهای زندگی حضرت عسکری علیه السلام بود که به محضرش شرفیاب شدم. آن گرامی در بستر بیماری بود و با همان عارضه نیز جهان را بدرود گفت.

در کنار بستر او نشسته بودم که به «عقید»^(۱) دستور داد تا آب مصطکی^(۲) برایش بجوشاند.

۱ - «عقید» خادم آن حضرت بود و فردی از خوبان و تربیت یافتگان که علاوه بر اینکه مدّتی طولانی در خدمت حضرت عسکری علیه السلام بود مدّتی نیز به امام هادی علیه السلام خدمت نموده و در راه خودسازی و رشد فکری و اخلاقی و عملی، از دو پیشوای نور، بهره گرفته بود.

۲ - نوعی داروی گیاهی.

او دارو را طبق دستور، فراهم ساخت. آنگاه مادر گرامی حضرت مهدی علیه السلام آن جوشانده را که در ظرف خاصی بود به دست حضرت عسکری علیه السلام داد تا بنوشد، اما هنگامی که آن گرامی خواست آن را بنوشد از شدت بیماری، دست مبارکش لرزید و آن ظرف به دندانهایش اصابت کرد. ظرف مخصوص را به زمین نهاد و به «عقید» دستور داد به اندرونی برود و کودک گرانقدری را که در حال سجده و نیایش با پروردگار خویش است، به نزد حضرتش بیاورد.

«عقید» می گوید: برای انجام دستور آن حضرت وارد خانه شدم و کودکی را بسان پاره ماه دیدم که در سجده و غرق در عبادت و نیایش است. انگشتان سبابه اش را بسوی آسمان گرفته و با آفریدگار توانای هستی به راز و نیاز برخاسته است.

به هنگام ورود، درودی گرم و عاشقانه، نثارش کردم و او نماز را کوتاه نمود و پاسخ سلامم را داد و از من بسیار بزرگوارانہ دلجویی کرد.

گفتم: «سرورم! پدرت حضرت عسکری علیه السلام شما را فرا خوانده است.»

هنوز عکس العمل و پاسخ او را دریافت نداشته بودم که دیدم مادر گرامیش آمد و دست او را گرفت و بسوی پدر گرانقدرش آورد.

آخرین امام از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله

اسماعیل ضمن سخنانی در این مورد افزود:

هنگامی که آن پاره ماه در برابر حضرت عسکری علیه السلام قرار گرفت، بر پدر گرانمایه اش سلام کرد و من یک لحظه به خود آمدم، دیدم در برابر خویش کودکی پرشکوه با چهره‌ای نورافشان، موهایی پیچیده و زیبا، دندانهایی منظم و بسان صدف سفید و ردیف شده و... را می‌نگرم.

امام عسکری علیه السلام بدان کودک گرانقدر نگریست و قطرات اشک از جام دیدگانش فرو بارید و خطاب به او فرمود:

«یا سید اهل بیته! إسقنی الماء فانی ذاهبٌ إلی ربّی.»

«پسرم! ای سالار خاندان و پیروان و دوستداران و رهروان راه پرافتخار خویش! آن ظرف را به من بده و مرا سیراب ساز که من به بارگاه دوست، روانم.»

حضرت مهدی علیه السلام ظرف مخصوص را برداشت و با حرکت لبها، گویی دعایی بر آن خواند و آن را به پدر گرانمایه اش تقدیم داشت.

هنگامی که حضرت عسکری علیه السلام از آن نوشید فرمود:

«هیئتونی للصلاة.»

«پسرم! مرا برای نماز و نیایش با خدا آماده سازید.»

و چون بر اثر شدت بیماری، توان حرکت نداشت، پارچه مخصوصی در همانجا بر روی زانویش انداختند و حضرت مهدی علیه السلام به دست خویش پدر و الایش را وضو داد.

آنگاه پدر سراپای فرزند را نظاره کرد و فرمود:

«أبشر یا بنی! فأنت صاحب الزّمان!

وَأنت المهدی!

وَأنت الحجة لله علی أرضه!

وَأنت ولدی و وصیّی ...!

وَأنت محمّد بن الحسن!

وَأنت خاتم الأئمة الطّاهرین علیهم السلام

وقد بشر بک رسول الله و سمّاک و کتّاک بذلك.»

«پسرم! مژده باد تو را که تو صاحب الزّمان هستی! و مهدی آل محمّد و حجّت

خدا در روی زمین می باشی.

تو فرزند دل‌بند من، جانشین راستین و بنام من، محمّد بن حسن هستی ...»

و آنگاه پدرانش را یکی پس از دیگری تا نیای کبیرش به نام بر شمرد و سرانجام

فرمود:

«پسرم! تو آخرین امام نور از دودمان پاک پیامبری. پیام آور خدا، امت خویش را به وجود تو بشارت داد و نام و نشان و کنیه‌ات را برای آنان بیان فرمود و نوید آمدنت را به آنان داد.»

آری! بدینسان سخنان امام عسکری علیه السلام پایان یافت و در همان لحظات بود که روح بلند و ملکوتی اش بسوی بهشت پرتراوت و زیبا پرکشید و جهان و جهانیان را در سوگ خویش فرو برد. (۱)

بخش ۷

﴿ نمونه هایی از راه یافتگان به کوی یار ﴾

﴿ پس از رحلت یازدهمین امام نور علیه السلام ﴾



راستی که دنیای عجیبی است

به نام «جعفر» و از فرزندان حضرت هادی علیه السلام بود. اما سوگمندان از راه و رسم شایسته و بایسته و افتخارآفرین خاندان خویش بریده و از اندیشه و عقیده مترقی و الهی و انسانی آنان گسسته و راه گناه و هواپرستی و انحراف را در پیش گرفته بود. انحراف این عنصر نگو نبخت، بهت آور و تکان دهنده است، اما حیرت‌انگیزتر از انحراف و نگونسازی فرزند پیامبر بزرگی چون نوح علیه السلام نیست که خدا در محکومیت او خطاب به پدرش فرمود:

«يَا نُوحُ! إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ...» (۱)

«هان ای نوح! (نگران او نباش که) او از خاندان تو نیست.»

و نیز انحراف و بداندیشی و گمراهی از خط افتخارآفرین قرآن و عترت بخاطر کوتاهی عامل خانواده یا پدر گرانقدرش حضرت هادی علیه السلام در تربیت و ارشاد و راهنمایی او نیست، همانگونه که نباید او را ساخته و پرداخته محیط نامناسب خانوادگی و فامیلی به حساب آورد.

بلکه عامل انحطاط و ابتدال او، دوستان و همنشینان و گناه‌ورزانی بودند که او را با وسوسه‌های ابلیسی خویش، از راه عدالت، تقوا، و پاکی و درستی منحرف ساختند و روشن است که عامل رفاقت و دوستی، از عوامل مؤثر در پی‌ریزی و سازندگی شخصیت یا تخریب و انهدام شخصیت و انحراف انسان است. به هر حال، او بر اثر همنشینی و دوستی با هواپرستان و بردگان

جاه و مقام، از راه افتخار آفرین خاندانش دوری جست و به دستگاه ستم و فریب نزدیک تا جایی که به مهره پست جاسوسی و اطلاعاتی آنان تبدیل گشت.

کارش در انحطاط به جایی رسید که پدر بزرگوارش فرمود:
 «تجنبوا ابنی جعفر، فإنه منی بمنزلة نمرود من نوح، الذی قال الله عزوجل فیہ: ... یانوح إنه لیس من اهلک، انه عمل غیر صالح.»^(۱)
 «از پسر جعفر، دوری گزینید چرا که او نسبت به من به منزله نمرود پسر نوح پیامبر است که قرآن شریف در داستان نوح در مورد او می فرماید:

نوح رو به بارگاه خدا کرد که: «بار خدایا! پسر من از خاندان من است.»

و خدا فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست، چرا که او عملی است ناشایسته.»

حضرت عسکری علیه السلام در مورد او فرمود:

«ما مثلی ومثله إلا مثل هابیل وقابیل ابنی آدم...»^(۲)

«داستان من و او، همچون داستان هابیل و قابیل، دو فرزند آدم است که قابیل به هابیل حسد ورزید و گفت: «چرا خداوند به او نعمت ارزانی می دارد و او را به بارگاه خویش تقرّب می بخشد و دعای او را مستجاب می کند و قربانی اش را می پذیرد؟» و بدینگونه قصد جان برادر می کند و دست به خون پاک او می آلود و خویشتن را دوزخی و نگوئسار می سازد.»^(۳)

۱ - الزام الناصب، ص ۱۱۴.

۲ - منتخب الاثر، ص ۲۴۳.

۳ - سوره مائده، آیه ۳۰.

اگر جعفر نیز بتواند، از ریختن خون من دریغ نمی‌ورزد، اما خدای توانا و فرزانه بر کارهای خویش و تدابیر حکیمانه‌اش غالب و پیروز است.»

و شگفت‌انگیزتر از همه این است که چهارمین امام نور علیه السلام در پرتو دانش و آگاهی ویژه امامت، دو قرن پیش از پیدایش جعفر، از ولادت و انحراف فکری و عقیدتی و عملی او پرده برمی‌دارد. و او را با عنوان «کذاب» یاد می‌کند و گمراهی و آلت دست قرار گرفتن او و تبدیل شدنش را به مهره اطلاعاتی و جاسوسی، گزارش می‌دهد و می‌فرماید:

«كأني بجعفر الكذاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر ولي الله والمغيّب في حفظ الله والموكل بحرم أبيه، جهلاً منه بولادته وحرصاً منه على قتله إن ظفّر به وطمعاً في ميراث أبيه حتى يأخذه بغير حقّه.» (۱)

«گویی جعفر کذاب را با چشم خود می‌نگرم که طاغوت بیدادگر زمان خود را به وسوسه، وادار می‌کند تا به جستجوی ولی خدا و حجّت او پردازد و آن وجود گرانمایه و غایب از نظرها، در پناه خدا و در حفظ و حراست الهی است و حفاظت خانه پدر به عهده اوست.»

این بدان جهت است که جعفر، از ولادت نور ناآگاه است و بدان جهت است که به طمع گرفتن میراث پدرش از حضرت عسکری علیه السلام به ناحق، در صورت دست یافتن به امام مهدی علیه السلام از کشتن او دریغ نمی‌ورزد.

آری! جعفر کذاب، اینگونه بود اما امام مهدی علیه السلام با تجلّی قدرتمندانه خویش بر عنصری که به پندار خود در اندیشه یافتن و

کشتن فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام بود، هم دروغگویی و ادّعیای پوچ او را که خود را جانشین امام عسکری علیه السلام می خواند ثابت کرد و هم او را دچار چنان وحشت و هراسی نمود که قدرت هیچ گونه مقاومتی در خود نیافت.

هم دستگاه بیداد و نقشه های ابلیسی آن را نابود کرد و هم دوستداران خاندان وحی و رسالت را امید بخشید و آنان را در راه خویش ثابت قدم ساخت.

امام مهدی علیه السلام چندین بار بر «جعفر» تجلی کرد:

در حساسترین لحظات

پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام بود که جعفر با همکاری استبداد حاکم و سوء استفاده از فرصت و خلاء موجود، خویشتن را امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام و وارث او قلمداد کرد و برای جا انداختن این فریب بزرگ، علاوه بر بسیج دستگاه تبلیغاتی حکومت به نفع خویش، خود نیز به منزل یازدهمین امام نور آمد و در حلقه درباریان و حفاظت نیروهای امنیتی و اطلاعاتی دستگاه خلافت به پاسخگویی به همدردیها و ابراز احساسات مردم پرداخت و تسلیتهای آنان را پذیرا گشت. و در سایه سرنیزه ها خود را برای نماز گزاردن بر پیکر یازدهمین امام نور آماده ساخت.

اما درست هنگامی که تصمیم گرفت، نماز بر پیکر حضرت عسکری علیه السلام را آغاز کند، بناگاه همگان دیدند که نوجوانی بسان پاره ماه از افق خانه حضرت عسکری علیه السلام تجلی کرد و با شهامتی وصف ناپذیر ردای «جعفر» را گرفت و به شدت او را عقب کشید و فرمود:

«تَأخَّرِ يَا عَمَّ! فَإِنَّا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي.»^(۱)

«عموا عقب بروا! من باید بر پیکر پدر گرانمایه ام نماز بگزارم نه تو، چرا که من بر نماز خواندن بر پیکر مطهر پدرم، از همه زیبنده ترم.»

و شگفتا که همه دیدند که «جعفر» رنگ پریده و وحشت زده، عقب نشینی کرد و آن نوجوان شکوهمند پیش آمد و بر پیکر پاک پدرش نماز خواند و او را در کنار مرقد منور امام هادی علیه السلام به خاک سپرد.

این نمونه‌ای از هیبت و صلابت و شکوه و اقتدار امام راستین است که در وجود گرانمایه حضرت مهدی علیه السلام متجلی است و عناصری چون جعفر و نمونه‌هایی از این قماش، بطور کلی از این ابهت و عظمت بی بهره‌اند.

﴿۲۳﴾

ادّعی ارث

دوّمین بار هنگامی آن حضرت بصورت قدرتمندانه‌ای بر جعفر، تجلّی کرد و او را غرق در بهت و وحشت ساخت که جعفر با وقاحت، مدّعی بود که وارث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و بر آن بود که با این ادّعی دروغین، اموال او را به عنوان ارث ببرد.

در این شرایط بود که حضرت مهدی علیه السلام در خانه پدرش از موضعی ناشناخته بصورت قدرتمندانه‌ای ظاهر شد و با صلابت خطاب به او فرمود که:

«یا جعفر! مالک تعرّض فی حقوقی؟»^(۱)

«جعفر! تو را چه رسد که به دروغ و فریب خود را وارث پدرم حضرت عسکری علیه السلام جا بزنی و به حقوق من متعرّض گردی و بخواهی به ناحق اموال مرا ببری؟»

و آنگاه در حالی که بهت و هراس، سراپای جعفر را گرفته و قدرت هیچ عکس‌العملی جز حقارت و خفت در خود نمی‌دید، امام مهدی علیه السلام او را وانهاد و ناپدید شد.

﴿۲۴﴾

ادعایی دیگر

و دیگر، آنگاه بر جعفر تجلی کرد که آن عنصر گمراه و گناهکار به هنگام دفن بانو «حدیث» مادر گرامی حضرت عسکری علیه السلام که از بانوان اندیشمند و پروا پیشه و با درایت و پناهگاه فکری شیعه در فراز و نشیبهای پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام بود، سبز شد و بار دیگر با بهانه جویی و دروغگویی در حلقه مأموران امنیتی استبداد، خود را صاحب بیت و وارث حضرت عسکری علیه السلام خواند و مانع دفن پیکر مطهره آن بانو در آنجا شد.

آری! در آن شرایط بود که برای چندمین بار آن خورشید جهان افروز از افق خانه تجلی کرد و خطاب به جعفر، با صلابت و اقتدار وصف ناپذیری فرمود:

«یا جعفر! دارک هی؟»

«هان ای جعفر! این خانه، براستی خانه توست؟»

و آنگاه آن گرانبایه از برابر دیدگان او غایب شد. (۱)

﴿۲۵﴾

مأموریت پرخطر

از کسانی که آن گرامی را دیده است، مردی به نام «رشیق» است.

او از مهره‌های سرکوبگر دستگاه بیداد «عبّاسی» بود و برای حراست و تحکیم آن ژریم سیاهکار و ستم‌پیشه و پرفریب تلاش می‌کرد.

خودش چگونگی دیدار را اینگونه ترسیم می‌کند:

روزی خلیفه خودکامه عبّاسی، «معمد» مرا فرا خواند و دستور داد که به همراه دو تن از دژخیم‌ترین چاکران او، هر کدام بر مرکبی تیزرو و رهوار، سوار شویم و مرکب دیگری را یدک بکشیم و چابک و سبکبال خود را به سامرا و به منطقه و خانه‌ای که در نقشه‌ای برایمان ترسیم شده بود، برسانیم.

دستور این بود که: پس از رسیدن به هدف مورد نظر، بی‌درنگ وارد خانه گردیم و هرکس را در آنجا یافتیم، بدون چون و چرا و پرس و جو، گردن زده و سرش را به دربار خلافت هدیه بریم.

بسوی هدف

شتابان، بسوی مقصود حرکت کردیم و پس از پیمودن راه، به نقطه مورد نظر رسیدیم. همانگونه که خلیفه گفته بود، غلامی رنگین پوست که بافتنی در دست داشت و مشغول بافتن آن بود، بر در آن سرا ایستاده بود.

از او در مورد خانه و صاحب آن جويا شدیم، با بی‌اعتنایی بر ما شهامت‌مندان

گفت: «صاحب خانه در درون خانه خویش است.»

شاد و خوشحال وارد خانه شدیم و با سرایی پاک و پاکیزه و فضایی دل‌انگیز و آرامش‌بخش، روبرو شدیم. روبروی در ورودی، پرده‌ای زیبا و بی‌نظیر که گویی هم اکنون نصب شده و هیچ دستی بدان نخورده است، جلب نظر می‌کرد.

پرده را برای ورود به اطاق کنار زدیم، اما بناگاه با سالنی بزرگ و پرشکوه روبرو شدیم که گویی دریایی عظیم و موج در آن قرار گرفته و در دورترین کرانه‌اش، حصیری پاکیزه بر روی آب گستره شده و بزرگمردی که زیباترین چهره و پرشکوه‌ترین قامت و هیبت را داشت، بر روی آن به نیایش با خدا ایستاده و دست نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز برده بود و چنان غرق در خدا و مناجات با او بود که گویی نه متوجه آمدن ما شده و نه اعتنایی به سر و صدا و بگیر و ببند ما داشت.

یکی از همراهانم، عنصری خشن به نام احمد بود. او بی‌درنگ گام به سالن نماز نهاد تا به پندار خویش دستور خلیفه را اجرا کند، اما در درون آب قرار گرفت و با غرق شدن فاصله‌ای نداشت که من با تلاش بسیار او را از آب بیرون کشیدم و بیهوشش نقش زمین گردید.

نفر دوم با خیره‌سری بیشتری تلاش کرد تا وارد سالن گردد و فرمان ظالمانه خلیفه را بکار بندد، اما او نیز به مجرد پا نهادن بر روی آب به سرنوشت نخستین چاکر سفاک خلیفه گرفتار شد و من با دیدن سرنوشت آن دو، در سرگردانی و بهت و حیرتی وصف‌ناپذیر قرار گرفتم.

بناچار با همه وجود، رو به آن انسان وارسته و پرشکوهی که هم چنان در حال نماز و نیایش بود، آوردم و ضمن عذرخواهی از یورش ددمنشانه به خانه او و به حریم زندگی اش، گفتم:

«از شما که مقرب درگاه آفریدگاری، پوزش می‌طلبم و از پیشگاه پروردگارت بخشایش و آمرزش می‌خواهم. بخدای سوگند! نمی‌دانستم که این سرا، سرای امامت و خانه فرزند گرانمایه پیامبر ﷺ است و مرا ندانسته و نیاندیشیده برای

ریختن خون پاک فرزندان او گسیل داشته‌اند.

اینک بسوی خدایم باز می‌گردم و روی توبه به بارگاه او می‌آورم.»

اما او همچنان با بی‌اعتنایی به گفتار من به نماز و نیایش روح‌بخش خود مشغول بود چنانکه گویی مورد پورش قرار نگرفته است. و بدینسان عظمت و شرایطی که در آنجا نگریستم، مرا دچار وحشت و اضطرابی وصف‌ناپذیر کرد. شتابان بازگشتیم و زبون و شکست‌خورده، بسوی بغداد شتافتیم.

گزارش شکست

خلیفه خودکامه، هم‌چنان در انتظار ما دقیقه‌شماری می‌کرد و به نگهبانان خود دستور داده بود که به مجرد رسیدن ما، اجازه ورود دهند.

نیمه شب بود که به دربار خلافت رسیدیم و ما را طبق توصیه او نزد خودش بردند و از مأموریت و موفقیت کار جویا شد و ما جریان شگفت‌انگیزی را که با چشم خویش در خانه فرزند گرانمایه پیامبر ﷺ دیده بودیم، بدو گزارش کردیم. خلیفه عباسی، سرگردان و وحشت‌زده می‌نمود. پرسید: «آیا پیش از من با کسی دیدار داشته و جریان را گزارش کرده‌اید؟»

پاسخ دادیم: «هرگز!»

در حالی که از وحشت و کینه بر خود می‌لرزید و جوهر صدایش تغییر کرده بود، با شدیدترین سوگندها گفت:

«از فرزندان نیای بزرگم، عباس، نباشم که اگر این مأموریت بسیار محرمانه‌ای که با شکست روبرو شده است از یکی از شما فاش گردد، گردنش را نزنم.»
و ما تعهدی سخت سپردیم و آزاد شدیم و تا او زنده بود جرأت و جسارت بازگویی آن مأموریت پرخطر و آن خاطرات شگفت‌انگیز را نداشتیم.^(۱)

﴿۲۶﴾

گارد ویژه خلافت

همه رده‌های این گارد نگونبخت و گمراه را عناصر چاپلوس و زرپرست و فریب‌خورده‌ای تشکیل می‌دادند که بر اثر دستکاری استبداد و تئوریسین‌های آن، در اندیشه، وجدان و مغزشان به گونه‌ای مسخ شده بودند که هر جنایت و خیانتی را در راه خلافت خودکامه عباسی و به دستور ستمکاران به عنوان یک وظیفه ملی و دینی به جان می‌خریدند و از خود نمی‌پرسیدند که: چرا؟

از جمله وحشیگریها و تجاوزکاریهای آنان، یورش پیاپی به خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بازداشت اعضای خانواده آن گرامی و تحمیل فشار بر آنان، در دوران حیات آن حضرت و پس از رحلت او به منظور دستیابی به وجود گرانمایه امام مهدی علیه السلام بود.

افراد این گارد ویژه، از کسانی بودند که وجود گرانمایه امام مهدی علیه السلام را دیدند و آن حضرت با اقتدار و شکوه، از برابر دیدگان آنان و از کنار صف طولانی و آماده و تا دندان مسلح آنان گذشت و با اینکه آنان در حال آماده‌باش کامل و برای یورش به بیت حضرت عسکری علیه السلام و به منظور دستگیری امام مهدی علیه السلام آمده بودند، شکست خورده و با خفت و خواری دست از پا درازتر بازگشتند. یکی از فرماندهان آنان این جریان را بدین صورت آورده است:

هنگامی که خانه حضرت عسکری علیه السلام را محاصره کردیم از سرداب مقدس بیت،

صدای دلنواز آوای قرآن و تلاوت کتاب خدا همه را بر جای خود میخکوب ساخت.

سرداب را بطور کامل به محاصره گرفتیم و به دستور فرمانده گارد، منتظر رسیدن آخرین نفرات گارد خلافت ایستادیم تا با رسیدن آنان، همگی با هم وارد سرداب گردیم و فرزند حضرت عسکری علیه السلام را که در محاصره داشتیم، دستگیر سازیم.

اما در این میان، گرانمردی جوان و باصلابت از سرداب خارج شد و با اعتماد به نفس و شهامت وصف ناپذیری، بی آنکه توجهی به سپاه خلیفه داشته باشد، راه خویش را بصورت عادی در پیش گرفت و از صف گارد عبور کرد و رفت.

هنگامی که او از برابر دیدگان ما نماند، فرمانده سپاه، دستور یورش همگانی به سرداب را داد. همگی وارد سرداب شدیم، اما کسی را در آنجا نیافتیم.

یکی از افراد سپاه گفت: «مگر ما به دنبال کسی نیستیم که از برابر همه ما عبور کرد و رفت؟»

فرمانده گفت: «چگونه، چرا او را رها کردید؟ من که کسی را ندیدم.»

سپاهیان گفتند: «ما همگی دیدیم و پنداشتیم که شما نیز می بینید. ما در خویشتن، توان هیچ عکس العملی را نیافتیم و منتظر اقدام شما بودیم که از شما نیز دستور نرسید.»^(۱)

و بدینسان آن گرانمایه عصرها و نسلها در اوج عظمت و شکوه، از صف جلاّدان و فریب خوردگان رژیم استبداد عباسی گذشت و نقشه پلید دیگر آنان را خنثی ساخت.

﴿۲۷﴾

درخشش خورشید را نمی‌توان مانع شد

عنصری خشن و بی‌رحم و پوک مغز بود و کران تا کران قلب و جان و روان و دل و مزرعه و جودش، کویری خشک و سوزان بود که جز خار بی‌مقدار شقاوت، جنایت و تباهی و ویرانگری، نمی‌رویاند.

از جاسوسان و چاکران شرربار و رذالت‌پیشه دستگاه حق‌ستیز و فریبکار خلافت بود و نام ننگبارش «سیما»، آری! «سیما» بود. دل در گرو جاه و مقام و زر و سیم داشت و زبان در خدمت تملق‌گویی، چاپلوسی و بت‌سازی.

برده ذلیل ظالمان و زورمندان بود و بنده بی‌اراده هوای نفس و اسیر وسوسه‌های شیطان و خواسته‌های دل‌زنگار گرفته.

از قداره بندانی بود که به دلیل شستشوی مغزی و وارونه ساختن حقایق و تحریف واقعیات و بمباران تبلیغاتی از سوی رژیم سياهکار عباسی، خرخره‌اش را در راه آرزوها و آمال و هدفهای شیطانی آنان سپر بلا می‌ساخت و برای حراست از بساط ستم و بیداد و خوش خدمتی به خلیفه خودکامه، از هیچ شقاوت و جنایتی حتی به بزرگی و سهمگینی ریختن خون پاک برترین بندگان خدا، روی‌گردان نبود و برای شادمان ساختن خودکامگان همواره مترصد فرصت شومی بود تا به وجود گرانمایه مهر تابان و قبله پاکان، امام مهدی علیه السلام دست یابد و به او آسیبی وارد آورد.

به همین جهت هم همواره در یورش به خانه

حضرت عسکری علیه السلام پیشگام بود. اما در جریان یورش جاسوسان و مأموران نشاندار و بی نشان رژیم عباسی به بیت رفیع امامت و ولایت پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام، امام مهدی علیه السلام به گونه‌ای پراقتدار و شکوهمند و چنان پرصلابت و هیبت، بر او تجلی نمود که وحشت سراپای وجود پلیدش را لبریز ساخت و با اظهار ندامت و تمسک به جهالت و نادانی و ناآگاهی خویش و کرامت و گذشت آن حضرت، خود را نجات داد.

خودش جریان آن تجلی شکوهمبار را اینگونه به تصویر کشیده است:

در خانه من چه می‌کنی؟

من به دستور دستگاه خودکامه عباسی، در خانه حضرت عسکری علیه السلام را شکستم و بدانجا وارد شدم. یک عدد تبرزین که یک سلاح سرد دستی است در آنجا یافتم. آن را ضبط کردم که ناگهان با جوان پرصلابت و هیبت و شکوهمندی روبرو شدم که در حالی که سلاح در دست داشت، در مقابل من سبز شد.

او با قدرت و صف‌ناپذیری خطاب به من فرمود: «در خانه من چه می‌کنی؟»

دریافتم که او امام مهدی علیه السلام فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام است.

در حالی که پاک خویشتن را باخته بودم، گفتم: «سرورم! حقیقت این است که،

جعفر می‌پندارد که پدر شما امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد، اینک اگر خانه،

مال شماست و شما فرزند او، من برمی‌گردم.»

و آنگاه غرق در وحشت و هراس، خانه را ترک کردم.

لازم به یادآوری است که این عنصر تبه‌کار، هرگز شهادت آن را نداشت که این

خبر را فاش کند و از ترس و هراسی که در برابر شکوه و عظمت امام مهدی علیه السلام

سراپای وجود او را گرفت، سخن گوید.

اما یکی دیگر از مهره‌های رژیم سرکوبگر عباسی که در تیم او به منظور تخریب

بیت رفیع امامت و ولایت، آمده بود، هم رنگ پریده او را دید و هم تضرع و لابه و معذرت‌خواهی ذلت‌بار او را از امام مهدی علیه السلام، برای نجات خویش. با همه اینها «سیما» تلاش می‌کرد که آن حادثه را محرمانه و پوشیده بدارد، اما او گفت:

«چیزی بر مردم پوشیده نیست، چرا که هم ولادت امام مهدی علیه السلام بر همه آگاهان و مردم باوجدان و انصاف، روشن است و هم شقاوت و پلیدی دشمنان او و این تنها رژیم عباسی است که با دستهای کوچک و ناتوان خویش می‌خواهد جلو درخشش خورشید فروزان را بگیرد. و چه پندار بیهوده‌ای.»^(۱)

﴿ ۲۸ ﴾

از شگفتیهای تاریخ

از دشمنان کینه‌توز و بیدادگر خاندان وحی و رسالت، که آن مهر تابان را در دوران کودکی و در عهد حضرت عسکری علیه السلام دید، «معمد» خلیفه عباسی و گروهی از درباریان و چاکران خانه زاد او بودند.

از شگفتیهای تاریخ این است که: «فرعون» همه قدرت و امکانات خویش را بسیج نمود تا از تحقق وعده خدا، جلوگیری کند و نگذارد «موسای کلیم» چشم به جهان باز کند و در صورت ولادت، او را نابود سازد.

او در تعقیب سیاست ابلسی و خودسرانه خویش، مکرها اندیشید و نقشه‌ها کشید و انبوه انبوه، جاسوس گماشت. شکمها درید و خونها ریخت و هزاران نوزاد و کودک را قربانی شقاوت و جاه‌طلبی خویش ساخت، اما به اراده و خواست خدای توانا، موسی در چند قدمی او دیده به جهان گشود و در کاخ بیداد او و در دامان همسرش به قدرت و رشد رسید.

و آنگاه ندای توحید و عدالت را در قلمرو و قدرت استبدادی او طنین افکن ساخت و سرانجام هم بینی پرنخوت و غرور او را به خاک مذلت کشاند و به امواج توفنده همان نیل زیبا سپرد که عمری با مستی و پستی بر آن می‌نازید و آن را از املاک شخصی خویش می‌شمرد.

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي
الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ * فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ
مِنَ اللَّيْلِ مَا غَشِيَهُمْ» (۱)

«و ما به موسی وحی کردیم که: بندگان ما را شب هنگام بیرون
ببر و بر ایشان در دریا، گذرگاهی خشک بجوی و مترس که
(فرعونیان) بر تو دست یابند و بیم به دل راه مده.

پس فرعون با سپاهیانش از پی او روان شد و دریا چنانکه باید،
آنان را در خود فروپوشید (و نابود ساخت).

بدینسان، فرعون، جامعه خویش را گمراه ساخت، نه هدایت.

و راستی که این داستان شگرفی از تاریخ است.

این بود که رژیم زورمند و پرفریب عباسی نیز، برای جلوگیری
از ولادت دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام از هیچ تلاش
تبهکارانه‌ای فروگذار نکرد تا بدینوسیله، مانع ولادت مهدی آل
محمد صلی الله علیه و آله شود و یا در صورت ولادت، او را از میان بردارد، اما
خداوند در راستای تدبیر و به منظور نشانگری پرتوی از اقتدار و
شکوه خویش و اینکه نشان دهد اراده دیگری بر جامعه و تاریخ
حاکم است، آن گرامی را در حلقه محاصره آنان به دنیا آورد و در
همانجا پروراند و در دوران کودکی به دربار خلافت عباسی
فرستاد و بناگاه خلیفه وقت و دژخیمان و درباریان او، شگفت زده
کودک پرشکوه و باعظمتی را دیدند که سالها بود همه امکانات و
اطلاعات خویش را برای یافتن رد پای او بسیج کرده بودند. و
در همان حال که آتش کینه آنان برافروخته می گشت، خود را
حقیرتر و ناتوان تر از آن می یافتند که به او آسیبی برسانند و آن
کودک پرشکوه همانگونه که آمده بود، به سلامت به بیت رفیع

پدرش حضرت عسکری علیه السلام بازگشت.

این داستان شگفت و پراعجاز را «علی بن مهزیار» - که از ارادتمندان خاندان وحی و رسالت علیه السلام بود و افتخار خدمتگزاری و معاونت حضرت عسکری علیه السلام را داشت و بر اثر درستکاری و پروا پیشگی مورد اعتماد قرار گرفته بود و بارها آن گرامی را در کودکی و نوجوانی دیده و شاهد اعجازهای شگرفی بوده است - اینگونه روایت کرده است:

فرستادگان دربار

روزی به محضر یازدهمین امام نور، حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و دیدم گروهی از کارگزاران «معمد» خلیفه خود کامه رژییم عباسی، نشسته و با آن حضرت گفتگو می کنند.

آنان ضمن ابلاغ سلام سرکرده خویش گفتند: «پسر پیامبر! خلیفه، بر این اندیشه است که طبق گزارشات رسیده بر او روشن است که خدای جهان آفرین سالها پیش به شما پسری عنایت فرموده و او اینک شاداب و پرتراوت و در اوج صحّت و سلامت باعث روشنی چشم ما و شماست.

گلایه ایشان این است که خلیفه را در جریان ولادت نور قرار نداده و فرزندتان را از ایشان نهان می دارید و مردم این را بر دستگاه خلافت عیب می گیرند و سندی بر بیدادگری آن قلمداد می کنند. از این رو تقاضا این است که: هم اکنون فرزند گرانمایه بیت رفیع امامت را به همراه ما روان سازید تا هم چشم خلیفه به جمال او روشن گردد و هم بدبینیها، بدینسان برطرف شود و بدانند که در خیرخواهی و محبت ما نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - پس از آن همه سفارش خود آن حضرت - نمی توانند تردید روا دارند.»

«علی» می گوید: با شنیدن این جملات به بداندیشی آنان و نقشه ابلیسی شان پی بردم و دلهره و اضطراب، سراپای وجودم را گرفت.

در اندیشهٔ جواب حضرت عسکری علیه السلام بودم و تردید نداشتم که آن گرامی نخواهد پذیرفت، اما چگونه و به چه صورت؟
 که بناگاه دیدم آن گرامی مرا صدا زد و فرمود: «علی بن مهزیار! خودت دست فرزند دلبندم «مهدی» را بگیر و به همراه اینان نزد خلیفه ببر و پس از اینکه خلیفه او را دید او را به خانه بازگردان.»

نگران مباش

از شنیدن دستور امام، یگه خوردم، دلهره‌ام بیشتر شد و ضربان قلبم به طپش تبدیل گردید، چرا که یقین داشتم که استبداد حاکم در اندیشهٔ دستیابی به فرزند گرانمایهٔ حضرت عسکری علیه السلام و از میان برداشتن اوست، اما چاره‌ای جز انجام دستور نداشتم.

با نگرانی، چشم در چشم حضرت عسکری علیه السلام داشتم و هم چنان از دستور او غرق در بهت و حیرت بودم که تبسم کرد و فرمود: «نترس و نگران نباش! برو.»
 صدای دلنواز او با آن صلابت و هیبت ویژه‌اش، مرا از تردید و دودلی به درآورد و آرامشی عجیب و ناشناخته بر قلبم سایه افکند.
 به نام خدا و با اعتماد به او، وارد اندرون بیت شدم و آن کودک گرانمایه را که بسان خورشید می‌درخشید، بسوی حضرت عسکری علیه السلام آوردم و آنگاه به دستور آن گرامی به همراه نزدیکان خلیفه، بسوی او رفتیم.

همهٔ زبانها بند آمد

خلیفهٔ خودکامه عباسی، در حلقهٔ انبوهی از درباریان خودش نشسته بود. با ورود ما همهٔ چشمها به جمال جهان‌افروز فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام دوخته شد و از شکوه، عظمت، هیبت و صلابت آن حجّت خدا، گویی، هم تمامی زبانها بند آمد و نیز همگی، توان حرکت و انجام هر کاری را از دست دادند.

سکوت سنگینی بر محفل سایه گستر بود و در همان حال، شعله‌های حسد و شراره‌های کینه در حال برافروخته شدن و زیانه کشیدن بود.

سردمدار خودکامه عبّاسی، تلاشهای ارتجاعی چند ساله خویش و پدران و نیاکان حق‌ستیزش را بیهوده و به باد رفته می‌دید و نویدها و بشارتهای رسیده از پیامبر و امامان نور علیهم‌السلام در ولادت و آمدن آن اصلاحگر بزرگ جهانی را گام به گام در حال تحقق و جامه عمل پوشیدن. درست همین جا بود که دیوانه‌وار فریاد کشید و با احضار جلّادان سیاهکارش، دستور کشتن آن کودک پرشکوه را صادر کرد.

به فاصله اندکی جلّادان یورش آوردند، اما پیش از نزدیک شدن به حضرت مهدی علیه‌السلام به خواست خدا، هم شمشیرها در غلاف شد و هم جلّادان از رسیدن به آن پاره ماه، ناتوان گشتند.

منظره غریبی بود

منظره غریبی بود، گویی او ابراهیم است که آتش کینه و عداوت نمرودیان عصرش در او اثر نمی‌نهد، یا موسای کلیم است که با عصایش، همه بافته‌ها را محو و نابود ساخته و یا مسیح است که با قدرت اعجازش، ظهور کرده و یا محمد است که می‌خواهد دگرباره ماه را بشکافد و شق‌القمر دیگری را به ثبت برساند.

اطرافیان چاپلوس و بداندیش خلیفه، بجای حق‌پذیری و بیداری، بر مستی و پستی خویش اصرار ورزیدند و آن معجزه بزرگ و تصرف در دلها و جانها و شمشیرها را سحر و جادو نامیدند و گفتند: «این از سحر بنی‌هاشم است و بی سابقه نیست.»

خلیفه خیره‌سر به وسوسه اطرافیان، دستور داد فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه‌السلام را در قفس شیران درنده بیافکنند تا آنها او را بدرند و بخورند و دژخیمان بی‌درنگ به چنین شقاوتی دست یازیدند، اما شگفتا که، آنها در برابر آن حجّت خدا، سر تعظیم فرود آوردند و به قدرت الهی، همانگونه که ندای توحید

از دل درخت به هنگام برانگیخته شدن موسی عليه السلام طنین افکن گردید و سوسمار به اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد، شیران قفس نیز چنین کردند و به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و امامت امیر مؤمنان عليه السلام و دیگر پیشوایان نورگواهی دادند....

خلیفه و درباریان و جلاّدانش با دیدن این همه اعجاز و شکوه از یکسو، غرق در بهت و حیرت شدند و از دگر سو، ترس و دلهره، سراسر وجودشان را بیشتر لرزانند و آنان را از خود بیگانه ساخت.

و بدینسان به همراه آن گرانمایه عصرها و نسلها، دربار خلیفه خودکامه را ترک کردیم و پیروزمندانه و قهرمانانه به بیت رفیع امامت و اقامتگاه حضرت عسکری عليه السلام بازگشتیم.

او فرزندش مهدی عليه السلام را در آغوش کشید و چهره نورافشانش را بوسه باران ساخت و سپاس خدای را بجا آورد. (۱)

﴿ ۲۹ ﴾

تجلی شکوهبار و نماز بر پیکر پدر

مراسم تشییع پیکر پاک یازدهمین امام نور حضرت
عسکری علیه السلام، مقطع بسیار حساس و سرنوشت سازی در مسأله
امامت و ولایت و پیشوایی ظاهری حضرت مهدی علیه السلام بود.

شرایط به گونه ای بود که اگر آن خورشید جهان افروز با تجلی
شکوهبار و قدرتمندانه و پرصلابت خویش، به انبوه دوست و
دشمن، اعلان موجودیت نمی کرد، بی هیچ تردیدی، دشمن
خیره سر و شرارت پیشه و در رأس آنها رژیم فریبکار و خودکامه
عبّاسی، می توانست از آن شرایط حساس و خلاء ایجاد شده با
شهادت حضرت عسکری علیه السلام سوء استفاده بسیار نموده و بذر
هستی سوز تردید و شک را در مزرعه دلها و صفحه ذهنها و
خاطره ها، در مورد امامت و ولایت و حتی موجودیت آن گرامی
بیافشانند و در عقیده بسیاری از دوستان و پیروان خاندان وحی
و رسالت نیز، تزلزل ایجاد کند. چرا که به دلایل ذیل، زمینه آماده
بود:

۱- از یک سو، رژیم ستمکار و پرفریبی که به عنوان خلافت
اسلامی، خویشان را بر مردم تحمیل نموده بود، برای بقا و
حراست از موجودیت خویش با تمامی امکانات می کوشید تا این
اندیشه بی اساس و دروغ محض را، در اذهان و افکار جامعه جا
بیاندازد که: «یازدهمین امام نور، حضرت عسکری علیه السلام در حالی
جهان را بدرود گفت که فرزند پسری نداشت.» با این بیان، دیگر

چراغ امامت پرتوافکن نخواهد بود و دوران امامت اهل بیت پایان یافته است.

۲- از سوی دیگر جعفر، برادر ناآگاه و خودکامه و هواپرست، حضرت عسکری علیه السلام که متأسفانه بخاطر جدایی فکری و عقیدتی و بیگانگی در عمل و رفتار از خاندان وحی و رسالت و غلطیدن به دام ابلیسان به «جعفر کذاب» شهرت یافته بود، در پی انگیزه‌های جاه‌طلبانه و قدرت‌پرستانه و به تحریک دستگاه خلافت و حمایت بی‌دریغ آن و وسوسه پلیدان با همه وجود و امکانات به میدان آمده بود تا به ضرب زور و تزویر، اینک خویشان را با آن سوابق ننگین و ناهنجار، رهبر و پیشوای اسلام و مسلمانان پس از حضرت عسکری علیه السلام و تنها وارث و جانشین آن گرامی، جا زند.

دست ردّ بر سینه نامحرمان

در راستای این هدف شوم بود که در جهت کسب شخصیت اجتماعی و دینی و ساختن سابقه قانونی در زیر چتر حمایت جاسوسان و مبلغان و شاعران متملق و عناصر چاپلوس دستگاه خلافت، در گام نخست، خود را بصورت صاحب عزا و سوگوار اصلی در کنار خاندان وحی و رسالت قرار داده بود و تسلیتهای حضوری و کتبی مردم را پاسخ می‌داد و به کسی مهلت هیچ اقدام و فرصتی را نمی‌داد.

او در گام دوم، خود را برای تشییع پیکر پاک حضرت عسکری علیه السلام آماده ساخته و در این اندیشه بود که به هر قیمتی تمام شود، خود بر آن پیکر مطهر نماز گزارد تا رهبری خویشان پس از امام یازدهم علیه السلام را جا بیاندازد. و روشن است که اگر او موفق می‌شد، فاجعه بزرگ و جبران‌ناپذیری رخ می‌داد.

آری! آنان در این اندیشه شوم بودند، اما بی‌خبر از آنکه این

تلاشهای ابلهانه و این نقشه‌های ابلیسی و فرصت طلبانه راه به جایی نخواهد برد و با تجلی شکوهبار و پراقتدار آن کعبه مقصود و قبله موعود و با دست رد زدن بر صلابت و قدرتمندانه بر سینه نامحرمان و آنگاه نماز گزاردن بر پیکر پاک پدر گرانقدرش، همه این بافته‌ها و شگردهای سیاسی و اجتماعی و تبلیغاتی که به نام مذهب و خدا به راه انداخته بودند، به کلی نقش بر آب و بی اثر خواهد گشت.

«ابوالادیان» که یکی از یاران راستین حضرت عسکری علیه السلام و از کارگزاران بیت رفیع امامت و ولایت است و خود به همراه انبوهی از دوستان و بدخواهان و دشمنان خاندان وحی و رسالت در آن مراسم، جمال دل‌آرای حضرت مهدی علیه السلام را دیده و بر دست او بوسه زده است، آن داستان شنیدنی و افتخارآمیز را اینگونه گزارش کرده است:

آخرین پیامهای کتبی

من از دستیاران و پیام‌رسانان ویژه یازدهمین پیشوای نور حضرت عسکری علیه السلام بودم و پیامهای خاص او را در سخت‌ترین شرایط و حساس‌ترین مقاطع، در شهرهای مختلف به نمایندگان واقعی اش می‌رساندم و پاسخها را می‌آوردم. در واپسین روزهای زندگانی ظاهری آن حضرت و در شرایطی که او آماده سفر آخرت بود، مرا فرا خواند و به دست مبارک خود، نامه‌هایی به برخی نقاط کشور پهناور اسلامی، از جمله «مدائن» مرقوم داشت و همه را به من سپرد و پیش از حرکت من بسوی مقصد فرمود:

«ابوالادیان! سفر تو به منظور رسانیدن نامه‌های من، درست پانزده روز بطول خواهد انجامید و در روز پانزدهم وارد «سامرا» خواهی شد و روز بازگشت تو به محل اقامت من، خانه‌ام غرق در اندوه است و روزی خواهد بود که من جهان را

بدرود گفته و به سرای ابدی شتافته‌ام، اما پیکرم هنوز در مغسل است و به خاک سپرده نشده و بر آن نماز نگزارده‌اند.»

سه نشانه

با شنیدن این خبر غمبار و دریافت این پیشگویی از حضرت عسکری علیه السلام بر خود لرزیدم. دنیا در برابر دیدگانم یک لحظه تیره و تار شد و در حالی که می‌کوشیدم خود را هرچه بیشتر به آن گرانمایه نزدیک سازم با دیدگانی غرق در اشک گفتم:

«سرورم! چنین روزی برای من مباد! ... خدای شما را عمری طولانی به بلندای آفتاب عنایت فرماید.»

فرمود: «همان است که گفتم.»

از آن حضرت پرسیدم: «سرورم! در آن صورت، امام راستین و پیشوای حقیقی پس از شما، چه کسی خواهد بود و مردم باید به کجا روی آورند؟»

آن حضرت نگاه پرمعنا و دارنده پیامی به من کرد و فرمود: «نمی‌شناسی؟»

گفتم: «چه کسی را؟»

فرمود: «امام پس از من را؟»

گفتم: «سرورم! ... چرا، اما برای اطمینان قلبی بیشتر و آرامش خاطر افزونتر و استواری دل و ثبات قلب می‌پرسم.»

فرمود: «پیشوای راستین مردم پس از من، کسی خواهد بود که این سه کار از او سرزند و این سه نشانه را به روشنی روز از او بنگری.»

پرسیدم: «کدام سه کار و سه نشانه؟»

آن گرامی فرمود:

«مَنْ طَالِبِكْ بِجَوَابَاتِ كَتَبِي ... مَنْ يَصِلِي عَلَيَّ ... مَنْ أَخْبَرَ عَمَّا فِي الْهَمِيَانِ، فَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.»^(۱)

۱- پاسخ نامه‌هایی را که به نقاط مختلف برای نمایندگان و دستداران اهل بیت می‌بری، بی آنکه چیزی بگویی، آنها را از تو مطالبه نماید.

۲- بر پیکر من نماز گزارد.

۳- و دیگر، خبر دهد که در همیان یا بسته ارسالی شیعیان ما در قم که همزمان با آغاز امامت او خواهد رسید، چیست.»

بسوی مدائن

با آگاهیهای پیشین خود و نشانه‌های سه گانه‌ای که از آن گرانمایه دریافت داشتم اندوه سهمگین خبر رحلت حضرت عسکری علیه السلام اندکی تخفیف یافت و اطمینان قلبی یافتم که امام راستین پس از وجود گرانمایه آن حضرت را به خوبی خواهم شناخت.

نامه‌ها را برداشتم و چابک و چالاک بسوی هدف تعیین شده رهسپار گردیدم. پس از رسیدن به مقصد، ضمن تسلیم نامه‌ها به شخصیت‌های مورد نظر و دریافت پاسخهای آنها تا سر حدّ توان کوشیدم که هرچه سریعتر بازگردم تا شاید زودتر از پانزده روزی که آن گرامی فرموده بود به شهر تاریخی سامرا برسم، اما دریغا که درست پانزدهمین روز سفر خویش و همان روزی که سرورم حضرت عسکری علیه السلام پیش‌بینی فرموده و خبر داده بود، به دروازه شهر غمزده سامرا رسیدم و با شیون و فریاد دردآلود سوگواران و غمنامه‌خاندان وحی و رسالت، روبرو شدم.

دست پر اقتدار

پیکر مطهر حضرت عسکری علیه السلام در مغسل بود و انبوه سوگواران، جاسوسان، خبرچینان و مأموران رژیم عباسی حاضر و در حال آماده‌باش و مراقبت بر اوضاع بودند و «جعفر» در صحن خانه امام علیه السلام به حالت سوگوار ایستاده بود و مردم گروه گروه از راه می‌رسیدند و تسلیت می‌گفتند و احساسات قلبی خویش را با سیلاب

اشک دیدگان ابراز می‌کردند و «جعفر» نیز با نقشه جاه‌طلبانه خویش و حمایت و وسوسه دستگاه حق‌ستیز و ظالم‌پرور خلافت، خویشتن را جانشین حضرت عسکری علیه السلام و امام پس از آن وجود گرانمایه جا می‌زد و از مردم تشکر و قدردانی می‌نمود.

من که او را به خوبی می‌شناختم و سابقه فکری و عقیدتی و عملی او را داشتم، یک لحظه با مرور بر سابقه ننگین او، وحشت و هراس سراپای وجودم را گرفت بر خود لرزیدم و اندوه رحلت حضرت عسکری علیه السلام برایم سنگینتر و سهمگین‌تر جلوه کرد.

با خود گفتم: «فاتحه اسلام و قرآن و ادیان باید خواند اگر براستی بسان جعفر، رهبر و پیشوای آن باشی.»

همچنان غرق در اندیشه بودم که عقید، یکی از خدمتگزاران بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام آمد و رو به مردم، به «جعفر» گفت: «جناب! پیکر مطهر حضرت عسکری علیه السلام غسل داده شده و اینک برای نماز آماده است.»

جعفر که خود را برای غصب مقام منیع امامت نور آماده ساخته و به نظر خود مقدمات لازم را فراهم آورده بود، بی‌درنگ حرکت کرد و شتابان تا کنار پیکر مطهر شتافت و آنجا برای نماز ایستاده، انبوه مردم از دوست گرفته تا دشمن، جاسوسان دستگاه تا مأموران امنیتی و اطلاعاتی و تا هر کس دیگر که در آنجا حاضر بود، پشت سر او صف داده شدند تا به امامت او نماز گزارند.

امام دروغین، دستها را برای تکبیر و شروع نماز بالا برد... که ناگاه دست پراقتدار غیب آمد و بر سینه نامحرم زد.

از افق سرای پدر

درست در حساسترین لحظات، سرنوشت‌سازترین نقطه عطف و خطرناک‌ترین پیچ تاریخ بود که خورشید جهان افروز امامت، همو که به فرمان خدا، رخ در پس

ابره‌های غیبت داشت به اذن خدا از افق خانه پدر سربرآورد و در برابر دیدگان دوست و دشمن درخشیدن گرفت.

ابره‌های تیره و تاریظلمت و فریب، استبداد و ارتجاع عبّاسی را زدوده و مرهمی شفابخش بر دل‌های مجروح و قلب‌های داغدار و جگرهای سوخته دودمان امامت و یاران و دوستداران آنان نهاد و مارک خفت و خواری و زبونی و واماندگی بهت‌آوری بر پیشانی نظام فریبکار خلافت و آن عنصر فرصت‌طلب و آلوده‌ای نواخت که آلت دستگاه شیطان نفس و استبداد حاکم شده بود.

راستی منظره عجیب، شگفت‌انگیز و تماشایی بود!

همگان از دوست تا دشمن، حیرت زده و ناباورانه با دیدگان خود دیدند که، جوانی نورسته با قامتی برافراشته، رخساره‌ای گندمگون و به درخشندگی ماه، موهایی مشکی و پرپشت و زیبا، با پیشانی فراخ و بلند و تابان به نورانیّت و نورافشانی خورشید، ابروانی کشیده و میان دو ابرو گشاده و بسیار تماشایی، با چشمانی درشت و سیاه و درخشنده، با خالی سیاه بر گونه راست بسان ریزه مشکی بر نقره‌فام و با رنگ و رویی صاف و خالص و روشن به لطافت گل و طراوت نسیم و زیبایی بهاران و دل‌انگیزی گلبرگ‌های زیبا و عطرآگین و پرجاذبه که شب‌نم بر آن نشسته باشد و بر اندامش، جامه عزا در سوگ حضرت عسکری علیه السلام و با ابهت کوه‌های سر به آسمان کشیده و با هیبت و صلابت شمشیر عدالت محمد و علی علیهما السلام با یک دنیا شکوه و عظمت و وقار، از سرای حضرت عسکری علیه السلام ظاهر شد. با گام‌هایی استوار بسوی «جعفر» آمد و از ردایی که به نشان رهبری و امامت به دوش گرفته بود چسبید و فرمود:

«تَأخِّرْ يَا عَمَّ! فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي عليه السلام» (۱)

«هان ای عموا! برو، برو کنار. عقب برو که برای نماز گزاردن بر پیکر پاک پدرم، من

از هر کس زینده‌تر و شایسته‌ترم.»

این هم دوّمین نشان

شگفتا! چه منظره بهت آور و غافلگیر کننده و معجزه آسایی بود. جعفر با آن روحیه ماجراجویانه، در حالی که از وحشت و شرمندگی و خفت، رنگش زرد شده و به کلی خود را باخته بود، بسان برده ذلیلی به دستور آن گرانمایه، خود را کنار کشید و بی آنکه دم بیاورد یا بتواند به خویشتن جرأت چون و چرا و مخالفت دهد، گویی خشکش زد و انبوه حاضران و جاسوسان و نیروهای اهریمنی دستگاه حاکم نیز جز نظاره بر آن رخداد بی نظیر و تماشای تجلی خورشید جهان افروز و زدوده شدن ابرهای تیره و تار فریب و فرصت طلبی و استبداد، توان کاری را در خود نمی دیدند.

در اوج بهت و حیرت همگان و به گل نشستن کشتی فریب و دجالگری آنان، «حجّت گرانمایه خدا» ایستاده و بر پیکر مطهر پدر و الایش حضرت عسکری علیه السلام نماز خواند^(۱) و تسلیت سوگواران را پذیرا گشت و آنان را مورد تفقد قرار داد و به هر گروه پاسخ مناسب را داد.

پیکر یازدهمین امام نور علیه السلام را به دستور آن جوان نورسته که جانشین راستین پدر بود، در کنار مرقد مطهر حضرت هادی علیه السلام به خاک سپردند. آنگاه آن خورشید فروزان رو به من کرد و فرمود: «ابوالادیان! ... بیا.»

جلو رفتم، فرمود: «پاسخ نامه هایی که نزد تو می باشد، بیاور.»

۱ - در میان انبوه نمازگزاران بر پیکر حضرت عسکری علیه السلام که شاهد تجلی شکوہبار حجّت خدا حضرت مهدی علیه السلام در تشییع پدر و اقامه نماز بر آن حضرت بودند، نام سی و نه نفر را که سرشناس بودند، در تاریخ ثبت کرده اند که از جمله آنها «ابوالادیان» است.

«احمد بن عبدالله هاشمی» در این مورد می گوید: «آن قبله پاکان و مقصد نیکان با چنان هیبت و وقاری ظاهر شد که ما نشناخته به احترام او پیا خاستیم، سیمای مبارکشان ده ساله نشان می داد.» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵.

شگفت زده آنها را تسلیم آن حضرت نمودم و با خود زمزمه کردم که: «ابوالادیان! فراموش نکن، این دوّمین نشانه‌ای بود که حضرت عسکری علیه السلام داده بود. اینک در انتظار سوّمین نشانه باش.»

او که بود؟

همگان از سرای حضرت عسکری علیه السلام خارج شدیم. گروهی «جعفر» را در برگرفته و هر کدام به انگیزه‌ای ناظر بر روند اوضاع بودند. در این میان، چهره‌های مشخصی همچون «سمان»، «حسن بن علی» و «حاجز و شّا» که برخی از آنان فرستادگان ویژه دربار خلافت به مراسم تشییع و نماز و خاکسپاری پیکر پاک حضرت عسکری علیه السلام بودند، از او می‌پرسیدند که: «سرورم! این کودک شکوه‌مندی که بناگاه از افق خانه برادران سر برآورد و با شهامتی وصف‌ناپذیر شما را کنار زد و بر پیکر مطهر نماز خواند، چه کسی بود؟ آیا براستی پسر حضرت عسکری علیه السلام است؟»

و «جعفر» نگویندخت همچنان غرق در بهت و حیرت و سراسیمه و وحشتناک می‌گفت: «من تاکنون او را ندیده‌ام و او را نمی‌شناسم، اما او خود را پسر برادرم حضرت عسکری علیه السلام و وارث او می‌داند و مرا با خطاب «یا عمّ» عمو برو کنار، مخاطب ساخت.»

کاروانی از قم

درست در همان شرایطی که سامرا در سوگ جانسوز یازدهمین امام نور علیه السلام غرق در غم و اندوه بود و هنوز ساعتی از تشییع پیکر پاک آن حضرت و نماز بر او نگذشته بود که کاروانی از دوستان و شیفتگان که به قصد دیدار با آن حضرت، رنج سفر را به جان خریده و از ایران تا عراق آمده بودند، از راه رسید و دریغ و درد وقتی رسیدند که یازدهمین اختر تابناک امامت غروب نموده بود.

کاروانیان با اشک و آه به بیت رفیع امامت شتافتند تا به بازماندگان آن خاندان بزرگ تسلیت بگویند و اموال و امانتها و نامه‌ها را به جانشین راستین او تقدیم دارند. با این اندیشه، وارد بیت شدند و ضمن همدردی و عرض تسلیت از امام راستین پس از آن حضرت و جانشین حقیقی او پرس و جو کردند، اما با وضعیّت غیرعادی روبرو شدند.

چرا که دوستداران خاندان وحی و رسالت در شرایطی که بیت رفیع امامت به اشغال «جعفر کذاب» و جاسوسان دستگاه خلافت درآمده بود، توان و امکان بیان حقایق را نداشتند و حامیان و مبلغان جعفر نیز با تجلی شکوهبار حجّت خدا و نماز بر پیکر حضرت عسکری علیه السلام و نواختن نشان خفّت و حقارت بر پیشانی جعفر، چنان خود را باخته و دچار سردرگمی شده بودند که زمام امور از کنترل آنان، خارج شده بود.

به هر حال، کاروانیان قم پرسیدند: «پس امام پس از حضرت عسکری علیه السلام کیست؟»

گروهی با اشاره بسوی «جعفر» او را به عنوان جانشین حضرت عسکری علیه السلام به کاروانیان قم نشان دادند.

و آنان نیز در حالی که غرق در غم و اندوه بودند با اخلاص و ادب نزد او رفتند و ضمن نثار درود بر او و عرض تسلیت رحلت امام عسکری علیه السلام گفتند: «عالی جناب! ما از راهی دور، شرفیاب شده‌ایم و اموال بسیار و نامه‌های متعدّدی از شیعیان حضرت عسکری علیه السلام به همراه ماست، اگر شما براستی امام پس از او هستید، مقدار اموال و نام صاحبان آنها و نیز نویسندگان و ارسال کنندگان نامه‌ها را بیان کنید تا همه را تقدیم داریم، چرا که ما هرگاه به محضر یازدهمین امام معصوم علیه السلام شرفیاب می‌شدیم، چنین می‌کرد.»

جعفر که در راه اشغال مقام والای امامت، با مشکل بزرگ دیگری که درایت و آگاهی عقیدتی و فکری پیروان اهل بیت علیهم السلام بود روبرو گردید و همه راهها را برای

عوام فریبی و دجالگری مسدود نگریست، با خشم و ناراحتی بپا خاست و پر خاش کنان دامن لباس خویش را جمع کرد و فریاد کشید: «راستی که عجیب است! اینان انتظار دارند که ما از نهان خبر دهیم و از ما علم غیب می خواهند و به برادرم دروغ می بندند...»

و بدینسان، کاروانیان بهت زده و سرخورده از او کناره گیری کردند و نومید و مأیوس تصمیم گرفتند که اموال و نامه ها را به صاحبان آنها در قم بازگردانند.

این هم سوّمین نشان

درست در همان شرایط حسّاس بود که یکی از خدمتگزاران بیت رفیع حضرت عسکری علیه السلام به عنوان فرستاده همان نوجوان پرشکوه از خانه بیرون آمد و آنان را فراخواند و گفت: «می خواهید بگویم نامه های چه کسانی را برای حضرت عسکری علیه السلام آورده اید؟»

و به شما خبر دهم که چه مقدار اموال در درون آن همیان است و آنها را چه کسانی فرستاده اند؟»

و آنگاه همه را بطور کامل بازگفت.

آنان شگفت زده پرسیدند: «شما که هستی و این اخبار را از که آموختی؟»

گفت: «از سرورم.»

آنان، همه اموال و نامه ها را به او تسلیم کردند و گفتند: «امام راستین همان کسی است که اینها را به تو گفته است.»

و بدینسان من، سوّمین نشانی را که حضرت عسکری علیه السلام پانزده روز پیش و به هنگام حرکت بسوی مدائن برای رساندن نامه ها به من داده بودند، به چشم خویشان دیدم.

آری! خود شاهد بودم که چگونه آن نوجوان فرزانه در مراسم تشییع و خاکسپاری پیکر مطهر پدر تجلی کرد.

شاهد بودم که چگونه آن خورشید رخ برکشیده در پس ابرها از افق خانه پدر سربرآورد و با کنار زدن جعفر بر پیکر پاک حضرت عسکری علیه السلام نماز گزارد. دیدم که چگونه بی آنکه راز نامه‌ها را با کسی در میان نهم، پاسخ آنها را از من خواست.

شاهد بودم که چگونه به واسطه یکی از خدمتگزارانش پاسخ کاروانیان قم را داد و همیان را گرفت.

دیدم که چگونه پس از یورش انبوه جاسوسان و جلادان رژیم عباسی به بیت رفیع امامت و شرارت «جعفر» و دستیارانش در همان سرا از نظرها غایب شد. و دیدم که چگونه مادر گرامی او را دستگیر و زندانی ساختند و زیر فشار قرار دادند تا جوان نورسته و شکوهبار حضرت عسکری علیه السلام را تحویل دهد... امّا او قهرمانانه و با دنیایی شهامت، درایت، ایمان و تقوا نهراسید و خداوند او را نجات بخشید. (۱)

۱ - برداشت از: الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۶۷، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۳، يوم الخلاص، ص ۱۰۴ و

بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۷.

﴿ ۳۰ ﴾

فاجعه رحلت

در همان روزهایی که یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام به سرای جاودانه شتافت، کاروانهایی از قم و دیگر نقاط ایران، بی آنکه خبر رحلت جانسوز آن گرامی را دریافته باشند، بسوی مقر آن حضرت در عراق شتافته و اموال و اماتتها و هدایای شیفتگان آن گرامی را بسوی او بردند. هنگامی که بدانجا رسیدند از فاجعه رحلت امام راستین خویش آگاه گشته و با اندوهی جانکاه از جانشین او جو یا شدند که «جعفر» را بدانها نشان دادند.

آنان بر آن شدند تا با «جعفر» ملاقات نموده و پس از یقین بر امامت او، اماتتها و اموال مردم را بدو سپارند. اما به آنان گفته شد که «جعفر» برای تفریح و سرگرمی، از منزل خارج شده و اینک به همراه یاران و دوستان و نوازندگان خویش در کرانه‌های «دجله» به بازی و خوشگذرانی سرگرم است.

آنان که در پرتو تعالیم قرآن و عترت، به ویژگیهای امام راستین و معیارهای امامت نور به خوبی آشنا بودند با شنیدن این خبر، یگه خوردند و گفتند: «چنین کارهایی زبنده یک پیشوای حقیقی نیست.»

اما برخی از کاروانیان پیشنهاد کردند که او را از نزدیک دیدار کرده و در صورت امکان، اموال و اماتتها را به وی تحویل دهند. «محمد بن جعفر» که از شخصیت‌های آگاه و روشن بین و باعظمت شیعه بود، گفت: «دوستان عزیز! در اینجا می مانیم

تا «جعفر» از تفریح و گردش خویش از ساحل دجله بازگردد و آنگاه براساس معیارهایی که در مورد امام و امامت واقعی در دست داریم، او را خواهیم آزمود و درستی و نادرستی ادعایش را روشن خواهیم ساخت و آنگاه آگاهانه تصمیم خود را خواهیم گرفت.»

همگی، نظر او را پذیرفته و به انتظار بازگشت امام دروغین نشستند.

در محک آزمایش

پس از بازگشت جعفر، همگی بر او وارد شدند و پس از درود و سلام بر او، گفتند: «عالی جناب! ما مردمی هستیم که از قم آمده‌ایم و گروهی از پیروان و دوستداران خاندان وحی و رسالت به همراه ما هستند. ما هدایا و اموالی را به محضر پیشوای خود، حضرت عسکری علیه السلام آورده‌ایم که سوگمندانه با فاجعه غمبار رحلت او روبرو شده‌ایم و اینک برآنیم تا آنها را به جانشین او تقدیم داریم.»

جعفر از اموالی که همراه آنان بود، پرس و جو کرد و از آنان خواست تا همه را بی قید و شرط تسلیم او سازند و پس از حضرت عسکری علیه السلام او را پیشوای خود بشناسند و در بازگشت به ایران نیز امامت و ولایت او را به همگان ابلاغ کنند.

اما آنان گفتند: «عالی جناب! تسلیم این اموال و داراییها و پذیرش ولایت و امامت شما شرایط خاصی را می‌طلبد و همین‌گونه و به این آسانی و سرعت میسر نیست.»

هنگامی که «جعفر» از آن شرایط پرسید، به عرض رسید: «حقیقت این است که این دینارها از سوی شیعیان امام عسکری علیه السلام ارسال شده است. همه اینها به صورت بسته‌های کوچک، بسته‌بندی می‌گردد، سپس در بسته بزرگتری قرار داده شده و آنگاه صاحبانشان همه آنها را مهر می‌زنند و به ما می‌سپارند.

و ما در سفرهای گذشته، هنگامی که به زیارت پیشوای خویش مفتخر می‌شدیم،

آن حضرت پیش از گشوده شدن بسته‌ها و شکستن مهرها و تسلیم اموال و هدایا، همهٔ ویژگیها و شمار آنها را با نام صاحبانشان یکی پس از دیگری برای ما برمی‌شمردند و آنگاه آنها را دریافت می‌داشتند، اینک با همان شرایط همه را تقدیم شما خواهیم کرد.»

زورق فریب

جعفر که از ویژگیهای امام و امامت راستین بی‌بهره بود و تنها انگیزه‌های جاه‌طلبانه شخصی و سیاست فریبکارانهٔ ارتجاع حاکم، او را بدین راه سوق می‌داد، زورق فریبش در گِل نشست و پرخاش‌کنان رهروان آگاه و وارستهٔ اهل بیت علیهم‌السلام را متهم به دروغ‌بافی کرد و گفت: «شما به برادرم دروغ بسته‌اید، او نه علم غیب می‌دانست و نه اینگونه که شما می‌گویید از نهان خبر می‌داد. شما باید همهٔ این اموال و ثروتها را به من تسلیم نموده و از این سخت‌گیریها دست بردارید.»

اما آنان با شنیدن بافته‌های بی‌اساس و تهدید جعفر، شگفت‌زده به یکدیگر نگریستند و ضمن چاره‌اندیشی، با درایتی بسیار به او گفتند: «عالی جناب! حقیقت این است که ما کارگزاران و امانتداران این اموال و امانتها از سوی صاحبان آنها هستیم و وکالت داریم تا با همان سرگذشت و شرایطی که پیش از این به حضرت عسکری علیه‌السلام تسلیم می‌کردیم، همه را در اختیار شما قرار دهیم.

اینک! اگر شما پیشوای راستین پس از او هستید، نشان صداقت خویش را به ما بنمایانید تا همهٔ آنها را به شما تقدیم داریم. چرا که تسلیم این اموال، تنها در گرو ارائهٔ ویژگیها و نشانه‌های امام و امامت است. در غیر این صورت با کمال معذرت ناچاریم این امانتها را به صاحبانشان بازگردانیم تا خود، در این مورد، تصمیم بگیرند و هرکاری لازم می‌دانند، انجام دهند.»

امام ساخته و پرداخته استبداد

هنگامی که آنان از سپردن اموال شیعه به امام ساخته و پرداخته استبداد حاکم، سرباز زدند، او بسوی دربار خلافت شتافت و بر ضد آنان شکایت برد و به پرونده‌سازی دست یازید. آنان از سوی استبداد سیاهکار عباسی، احضار شدند و خود خلیفه خودکامه رژییم عباسی، بدانان دستور داد که اموال را به جعفر، تسلیم نموده و او را امام پس از حضرت عسکری علیه السلام بشناسند، اما آنان با درایت و شهامت تحسین برانگیزی به دفاع از دیدگاه خود پرداخته و خود را کارگزار و نماینده صاحبان اموال معرفی کردند و یادآور شدند که: «جز براساس شرایط تعیین شده از سوی صاحبان اموال و امانات نمی‌توانند کاری انجام دهند.»

خلیفه پرسید: «شما در گذشته با چه معیار و ملاکی اموال را به حضرت عسکری علیه السلام می‌سپردید؟»

گفتند: «ما بارها به حضور آن گرامی، شرفیاب گشته و او هر بار پیش از شکسته شدن مهر و گشودن بسته‌ها، همه ویژگیها، شمار و نام صاحبان اموال را یکی پس از دیگری بیان می‌فرمود، سپس اموال را دریافت می‌داشت که این بار سوگمندان با فاجعه غمبار رحلت او در کارمان گره افتاده است.»

و افزودند: «عالی جناب! اینک اگر این مرد براستی پیشوای پس از آن گرامی است همان نشانه‌ها را بر ما بنمایاند تا ما نیز همچون گذشته اموال شیعه را تسلیم او سازیم. در غیر این صورت، شما تصدیق خواهید کرد که ما از نظر اخلاق انسانی و مقررات دینی و حقوقی، موظف هستیم که اموال را به صاحبانشان بازگشت دهیم تا خود تصمیم بگیرند.»

رهایی از دام استبداد

آنان به یاری خدا بطور شایسته و جالبی از دیدگاه خود دفاع کردند و زورق دجالگری و فریب امام ساخته و پرداخته استبداد را به گل نشانندند.

«جعفر» که سخت وامانده و شرمنده شده بود، باز هم با سلاح فریب و تهمت تراشی به میدان آمد و کاروانیان را به دروغ بافی متهم ساخت و ویژگیهایی را که آنان بارها از حضرت عسکری علیه السلام دیده بودند، همه را دروغ انگاشت. اما خلیفه خودکامه و فریبکار عباسی که تیر فریب و نقشه ابلیسی اش به سنگ خورده بود به ناچار رو به جعفر کرد و گفت: «اینان سفیر هستند و بر سفیر، جز رساندن آشکار پیام، هیچ تعهدی نیست.»

بدینگونه جعفر، در برابر تدبیر و آگاهی آنان و شهامت و ایمان پرشور و تحسین برانگیزشان، بهت زده و مغلوب گشت و پاسخی نیافت و آنان نیز با بهره‌وری از فرصت پیش آمده رو به خلیفه کردند و گفتند: «جناب! شما بر ما منت گذار و دستور ده تا ما را به دروازه شهر بدرقه نمایند.»

و او نیز چنین کرد و آنان به سلامت از دام فریب امام ساخته و پرداخته استبداد و نقشه شیطانی دستگاه خودکامه خلافت نجات یافتند و با قلبی اندوهگین و خاطری پریشان، راه ایران را در پیش گرفتند.

نوید بهروزی

هنگامی که از شهر خارج شدند، جوانی زیبا چهره و صاحب کمال، سر راه کاروان سبز شد و ضمن فرا خواندن آنان با نام و نام پدرانشان، به آنان گفت: «پیشوای حقیقی خویش پس از امام عسکری علیه السلام را دریابید.»

پرسیدند: «آن گرامی کجاست؟ آیا شما هستید؟»

او گفت: «پناه بر خدا که من ادعای گزافی داشته باشم! من تنها افتخار خدمت آن

گرامی را دارم. اگر در جستجوی او هستید بیاید تا شما را به پیشگاه او راه نمایم.»

افتخار دیدار

آنان روایت می‌کنند که: ما به همراه آن جوان به راه افتادیم و به منزل حضرت عسکری علیه السلام رسیدیم. هنگامی که به درون راهنمایی شدیم بناگاه با چهره جهان افروز فرزند گرانمایه اش، حضرت مهدی علیه السلام که چون ماه پاره‌ای بر تخت نشسته و لباس سبزرنگی بر قامت زیبایش بود، روبرو شدیم.

درودهای خالصانه و عاشقانه خویش را نثارش کردیم و آن حضرت ضمن پاسخ ما، لب به سخن گشود و نه تنها خصوصیات اموال یاد شده و شمار و نام صاحبان آنها را یکی پس از دیگری برشمرد، بلکه تمامی ویژگیهای اموال شخصی و بسته‌ها و بار چهارپایان را نیز بیان فرمود.

ما به سپاس نعمت شناخت دوازدهمین پیشوای الهی خویش، به خاک افتاده و خدای را خالصانه و پرشور سجده کردیم و از آن گرامی خواستیم که آن اموال را بپذیرد و او چنین کرد.

ما اموال و امانتها را تقدیم داشتیم و او دستور داد که پس از آن تاریخ، دیگر چیزی بدانجا گسیل نگردد، چرا که او در بغداد، بزرگ‌مردی را به عنوان نماینده خویش به خواص و شایستگان معرفی خواهد فرمود تا ضمن دریافت اموال و امانات، پیامهای ویژه آن گرامی را نیز به شیفتگان و رهروان راه حق برساند و نماینده و سفیر خاص او در میان دوستان باشد.

بدینسان ما پس از افتخار دیدار، از محضر پرشکوه دوازدهمین پیشوای نور خارج شدیم و به هنگام بازگشت، آن گرامی خلعت و مقداری حنوط عطرآگین به جناب «محمد بن جعفر قمی» که بزرگ کاروان بود، مرحمت فرمود و او را به حسن عاقبت و فرجام نیک، دعا کرد.

و شگفت اینجاست که نامبرده پیش از رسیدن به گردنه «همدان» دار فانی را

وداع نمود و به سرای باقی شتافت و آن حضرت با دادن خلعت و حنوط، ما را از این رخداد آگاه ساخته بود، اما ما از آن بی خبر مانده بودیم. از آن پس دیگر، اموال و هدایا به بغداد و به نمایندگان ویژه آن حضرت تقدیم می شد و آنان نیز ضمن دریافت آن، پیام و نشان محبوب دلها را برای شایستگان ارائه می کردند و می رسانیدند.

تلاش مذبوحانه رژیم

مرحوم «شیخ صدوق» پس از ترسیم این روایت آن را اینگونه تفسیر و تحلیل می کند:

«این روایت، بیانگر این واقعیت است که رژیم عباسی و رهبر خودکامه آن، امام عسکری علیه السلام و معیارهای امامت و نیز پیشوای پس از آن حضرت را خوب می شناخت و از جایگاه والای امام و امامت آگاه بود. از این رو با نقش برآب شدن تدبیر شیطانی اش، از اموال و آن کاروان و شیفتگان به خاندان وحی و رسالت، دست برداشت و شرّ جعفر کذاب را نیز از آنان دفع کرد، تا آنان سرگردان و سرخورده و بدون دست یافتن به دوازدهمین امام نور علیه السلام به ایران بازگردند و بدینگونه امام پس از حضرت عسکری علیه السلام ناشناخته بماند و همین ناشناخته ماندن و عدم دسترسی به امام علیه السلام در ایران که مهد دوستان اهل بیت علیهم السلام است پخش شود و مردم از نور مشعل هدایت و خورشید فروزان ولایت بی بهره بمانند.

و این نقشه ابلیسی دربار خلافت که در تلاش مذبوحانه بود تا به هر وسیله ممکن، خود را از خطر عدالت خواهی و ظلم ستیزی خاندان وحی و رسالت و رهروان راه آنها بویژه آخرین ذخیره خدا در روی زمین - امام عصر علیه السلام - نجات دهد، جامه عمل پوشد.»^(۱)

اما آنان نمی دانستند که: «چراغی را که ایزد بر فروزد ...»

﴿۳۱﴾

غم بزرگ هجران

نسب و تبار از آذر آبادگان داشت. نامش «ابراهیم» و نام پدرش محمد و به «ابراهیم بن محمد تبریزی» شهرت یافته بود. به همراه کاروانی به قصد دیدار یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام وارد شهر تاریخی سامرا گردید، اما ناباورانه شهر را غرق در غم و اندوه دید و با رحلت جانشوز حضرت عسکری علیه السلام شور و شوق دیدار، به غم بزرگ هجران، تبدیل گشت. از یک سو غم شهادت امام حسن عسکری علیه السلام قلب او را می فشرد و از دگر سو بازیگری دستگاه خلافت برای دور ساختن مردم از در خانه اهل بیت علیهم السلام و همان جایی که سخت مورد سفارش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود. و از طرف دیگر، دجال بازی «جعفر» او را رنج می داد.

در این فشار روحی بود که ناگاه نوری از افق نمایان شد و حجّت خدا از سرای حضرت عسکری علیه السلام تجلّی نمود... و با تجلّی پراقتدار و شکوهبارش، دشمنان فریبکار و هواپرستان جاه طلب را به خفت و خواری نشانند و دل دوستان و ارادتمندان را شادمان ساخت.

بر پیکر مطهر پدر نماز گزارد و پس از نماز و به خاکسپاری از همان جایی که آمده بود، رفت. او تجلّی شکوهبار حجّت خدا را در روز رحلت غمبار پدر گرانقدرش حضرت عسکری علیه السلام در برابر انبوه دوست و دشمن و جاسوسان و کارآگاهان خلافت عباسی اینگونه روایت می کند:

نماز به اقامت قبله پاکان

به همراه سی و نه نفر دیگر که بیشتر آنان از چهره‌های برجسته و آگاه بودند به قصد دیدار یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیه السلام وارد شهر تاریخی و پرنخاطره سامرا شدم. اما سوگمندان با رحلت جانسوز آن حضرت، روبرو گشته و دودمان امامت و دوستدارانشان را غرق در ماتم و اندوه دیدم.

پیکر مطهر آن حضرت را آوردند و پس از مراسم غسل و کفن و ... در نقطه‌ای از صحن خانه، برای نماز قرار دادند و «جعفر» خود را با بازیگری و دجال‌بازی و سازش با دستگاه خلافت، برای نماز آماده ساخته بود که بناگاه نوجوانی پرشکوه و پرصلابت و هیبت که به ظاهر ده ساله می نمود، از سرای خانه حضرت عسکری علیه السلام و از افق بیت رفیع امامت و ولایت طلوع کرد و با درخشش خویش، ابرهای تیره و فریب و دجالگری را زدود.

در صحن خانه حضرت عسکری علیه السلام همه ما پیش از آنکه او را بشناسیم، در برابر شکوه، هیبت، عظمت و وقارش بی اختیار و به احترام او از جای برخاستیم و از او استقبال نمودیم و در برابرش، سر تعظیم فرود آوردیم.

او «جعفر» را با قدرت و شجاعت و صف‌ناپذیری کنار زد و برای نماز بر پدر ایستاد و همگی در پشت سرش صف زدیم. او نماز بر پیکر مطهر حضرت عسکری علیه السلام را آغاز کرد و ما به همراه انبوهی از مردم به امامت او، بر پدر بزرگوارش، نماز گزاردیم. و هنگامی که نماز تمام شد، از همان جایی که آمده بود، بار دیگر در برابر چشم همه، به یکی از غرفه‌ها بازگشت و همانگونه که خورشید در پس ابرها قرار می‌گیرد از نظرها نماند.

لازم به یادآوری است که چهره‌های دیگری همچون:

«ابوالادیان»،

«ابراهیم بن محمد تبریزی»،

«احمد بن عبدالله هاشمی»،

«ابوسهل اسماعیل نوبختی»،

«ابوالحسن ضرباب اصفهانی»،

«راشد اسدآبادی»،

«ابوراجح حمّامی»،

«کامل بن ابراهیم»،

«رشیق»،

و انبوهی دیگر از شیعیان راستین و مورد اعتماد و نیز دشمنان خاندان وحی و

رسالت ﷺ این خبر را گزارش کرده‌اند. (۱)

﴿۳۲﴾

او را در خانه‌اش زیارت کردم

انتخاب آگاهانه و عاشقانه «هدف» در زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی و تمرکز نیروها، استعدادها و تواناییها برای رسیدن به آن، از سویی از مهمترین عوامل پیروزی و موفقیت و رسیدن به مقصود است و از سوی دیگر از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین وظایف انسان در زندگی است.

اگر انسانی بی‌هدف باشد و یا به هدف خویش ایمان عمیق و اعتقاد استواری نداشته باشد، روشن است که در راه آن، تحرک و تلاش و جدیت و جهاد لازم را در پیش نمی‌گیرد و در راه رسیدن به آن، نه تنها رنجها و مشکلات و فشارها و ناهمواریها را تحمل نمی‌کند که از احتمال وجود سختیها و ناراحتیها و فشارها می‌گریزد.

اما اگر انسانی هدفدار باشد و بر هدف بزرگ و والایی، پایبند باشد و آنگاه به این هدف خویش ایمان قلبی و اعتقاد درونی عمیق و تزلزل‌ناپذیری داشته باشد، روشن است که در راه آن، نه تنها هر سختی و رنجی را تحمل می‌کند که به جان می‌خرد، برای رسیدن به هدف، از دردها و رنجها، فشارها و ناراحتیها استقبال نیز می‌نماید. برای نمونه: غواصی که یقین دارد در اعماق آبها، در دریای بی‌کرانه، جواهرات گرانبهایی است با عشق و شور خاص، خود را به کام امواج توفنده آبها می‌سپارد و شناکان بسوی هدف پر می‌کشد چرا که به هدف خویش ایمان دارد.

در پرتو این باور و این اعتقاد است که انسان سختیها و مشقتهای زندگی را برای رسیدن به مقصود به جان می‌خرد و با خار و تیغ هم آغوش می‌گردد و نمی‌نالند.

گاه برای عشق به هدف و رسیدن به وصال مال و ثروت و دارایی و هستی و گاه از جان و تن مایه می‌گذارد و با چهره‌ باز و نشاط و طراوت به استقبال آن می‌رود.

و روشن است که عنصر هدفدار با داشتن ایمان و اعتقاد استوار به هدف و با به جان خریدن درد و رنج و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصود، سرانجام به آرزوی خویش می‌رسد و بر پرفرازترین قلّه شرف و افتخار پرمی‌کشد و قهرمان این داستان جناب «ابراهیم بن مهزیار اهوازی» از آن قهرمانان هدفدار و باایمان و پروا پیشه و عاشق بود.

او از خاندانی ریشه‌دار و بزرگ بود. بزرگ، در علم و ادب، تقوا و فضیلت، کیاست و درایت، شکوه معنوی و عظمت، راستی و درست‌ی، وفا و صفا و دیگر ارزشهای انسانی.

به همین جهت از شخصیت‌های برجسته شیعه به شمار می‌آمد و به این افتخار نایل گردید که از یاران امام عصر علیه السلام و از نمایندگان و کلای او باشد.

او نخست از یاران حضرت عسکری علیه السلام بود و عمری مورد اعتماد و اطمینان آن حضرت و پس از رحلت آن گرامی نیز مورد اعتماد فرزندش، محبوب قلبها، امام عصر علیه السلام باقی ماند.

«کلینی» و او از «محمد» پسر ابراهیم بن مهزیار آورده است که: پس از درگذشت حضرت عسکری علیه السلام اموال بسیاری از آن حضرت، نزد پدرم بود.

او سوار بر کشتی شد و مرا نیز به همراه خویش، حرکت داد تا آن اموال را به بغداد ببریم، اما در میان راه، بیمار شد و تب

شدیدی سراسر وجودش را فراگرفت، به گونه‌ای که ادامه سفر، سخت مشکل شد و بناگزیر بازگشتیم. اما به من وصیت کرد که به هر صورت ممکن این اموال را به صاحبش برسانم و پروای خدا را پیشه سازم.

آری! او با این حال و هوا، سرانجام نه تنها به سفارش پدر عمل کرد و نه تنها به هدف والای خویش که زیارت کعبه مقصود و قبله موعود و تماشای جمال دل‌آرای یار بود، نایل آمد که بارها این افتخار را نصیب خویش ساخت و برگهای زرینی بر دفتر خاطرات خویش افزود.

او در مورد نخستین دیدارش با جان جانان می‌گوید:

همه جا او را می‌جستم

مدتها بود که دل درگرو عشق او داشتم و در همه جا او را می‌جستم. از خدا مدد خواستم که این بنده ناچیزش را کمک کند و دیدگانش را به جمال دل‌آرای بنده محبوب و خلیفه برگزیده‌اش، مفتخر سازد.

پس از این دعا و نیایش و خواستن بود که خدا این توفیق عظیم و این افتخار بزرگ را نصیب من ساخت و من آن خورشید جهان‌افروز را در خانه‌اش زیارت کردم و از او آنچه توانستم پرسیدم و آن گرانمایه جهان هستی، پاسخ مرا با مهر و کرامت داد. (۱)

﴿۳۳﴾

دومین دیدار ابراهیم بن مهزیار

او جریان دومین دیدار خویش را اینگونه گزارش می‌کند:

به قصد دیدار کعبه مقصود و قبله موعود، وارد مدینه شدم و در آنجا به جستجوی فرزندان حضرت عسکری علیه السلام بویژه امام پس از او پرداختم. اما متأسفانه سرنخی در این مورد به دست نیاوردم.

به مکه شتافتم و در آنجا به پرس و جو در رابطه با گمشده خویش پرداختم و دست از جستجو برنداشتم. در حال پرس و جو بودم که جوانی نزد آمد و پس از سلام، خویشتن را معرفی کرد و به من اظهار مهر و محبت نمود و بطور محرمانه مرا به «طائف» رهنمون گشت.

به همراه او به منطقه «طائف» رفتم و در آنجا به پهن دشت گسترده و سرسبز و پرطراوتی رسیدیم. از دور خیمه‌ای برافراشته بر فراز تلی از شنها نمایان گشت. خیمه‌ای پشمینه بود اما به گونه‌ای بود که همه دشت پهناور اطراف خویش را نورباران می‌ساخت.

با نزدیک شدن به آن خیمه، جوان راهنما وارد خیمه شد و برای من اجازه ورود خواست و پس از دریافت اجازه، وارد خیمه شدم و با شور و شوقی وصف‌ناپذیر با دیدگان خویش حجت خدا، امام مهدی علیه السلام، را نظاره کردم که روی فرشی، بر فراز پوست سرخ رنگی نشسته و بر بالشی از پوست مخصوص، تکیه زده است.

درود و سلامی گرم، نثار او نمودم و پس از جواب سلام آن مهر تابان، به تماشای جمال جهان‌افروز او غرق شدم.

خوب به یاد دارم که چهره‌اش نورافشان و سیمایش بسان ماه بود. دو بُرد یمانی

به تن داشت، یکی را به کمر بسته بود و دومی را بر شانه مبارک انداخته بود. قامت دلربایش در لطافت، چون گل بابونه و رنگ مبارکش ارغوانی بود که قطرات عرق بسان شبنم بر فراز گل‌های نقره‌فام بابونه، بر او نشسته باشد. قامت برافراشته‌اش همچون سرو می نمود.

آن گرانمایه، برآستی جوانی بخشاینده، پاک سرشت و پاکیزه‌رو و جذّاب و اعجاب‌انگیز بود، نه بسیار بلند می نمود و نه کوتاه، پیشانی گشاده و بلند، ابروان کمائی و در صورت و سیرت زیبا و دلنشین بود. بر دست و پای او که بسیار او را جسته و در هجرش خسته و فرسوده گشته بودم، افتادم و بوسه‌ها زدم.

«مرحباً بک یا ابا اسحاق!»

فرمود: «ابا اسحاق! خوش آمدی! مرحبا بر تو!»

و افزود:

«ما فعلت العلامة التي وشجت بينك وبين أبي محمد صلوات الله عليه؟»

«ابا اسحاق! نشانه‌ای که میان تو و پدر گرانقدرم ابو محمد، حضرت عسکری علیه السلام

بود، چه کردی؟»

پاسخ دادم: «سرورم! به همراه دارم.»

فرمود: «کجاست؟ بیاور.»

دست به جیب لباسم بردم و آن انگشتر ارجداری را که حضرت عسکری علیه السلام به من داده بود و بر آن جمله زیبای «یا الله! یا محمد! یا علی!» حک شده بود، درآوردم.

هنگامی که چشم مبارکش بر آن انگشتر افتاد، نتوانست خود را کنترل کند، جام دیدگانش لبریز از اشک گردید و با به هم خوردن پلکها، سیلاب اشک فروبارید و دانه‌های درشت اشک بسان دانه‌های مروارید بر گونه و چهره‌اش غلطید و بر لبانش فروریخت.

انگشتر را بسوی او گرفتم و او خطاب به انگشتر فرمود:

«بأبی یداً طال ما جلت فیها.»^(۱)

«پدرم فدای آن دستی باد که تو مدتی بسیار در آن دست گردیدی.»

و آنگاه پس از افتخار دیدار و بوسه بر دست «یار» و چشیدن طعم شیرین و وصف‌ناپذیر وصال و مهر و لطف و عنایت بسیار، آن گرامی رو به من کرد و فرمود:

«أذن لك الآن یابن المازیار! صرّالی رحلك وكن علی اهبة من أمرک.»^(۲)

«هان ای فرزند مازیار! به تو اجازه بازگشت داده شد. به سوی اقامتگاه خویش

بازگرد و همواره در اوج آمادگی روزگار بگذران و در کار خود مهیا باش.»

و بدینسان، جان جانان را ترک و از کوی او به دستورش بازگشتم.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰.

﴿۳۴﴾

سوّمین دیدار ابن مهزیار

با نگرش به روایات در مورد چهره‌های موفقی که در جستجوی «یسار» بوده و سرانجام در پرتو ایمان، اخلاص، خودسازی و ایجاد شخصیت با محبوب دلها و قبلهٔ آمال و آرزوها، به دیدار او مفتخر شده‌اند، «ابراهیم بن مهزیار» جزء اندک چهره‌هایی است که چندین بار به دیدار مهر تابان و امید امیدواران آگاه و باایمان نایل آمده است.

از جمله دیدارهایش، یکی هم تشرّف در موسم حجّ است که پس از طواف بر گرد کعبه و زیارت خانهٔ خدا به کوی دوست راه یافته است، چرا که جویندهٔ راستین و پراخلاص او، یابنده است. و این چهرهٔ پیروز و مشتاق، بیست و یک حجّ برای خدا انجام داد که ضمن همهٔ آنها حجّت خدا و ولیّ او را نیز می‌جست. جریان سوّمین دیدارش را اینگونه وصف می‌کند:

هنگامی که پس از رنج و حرمان بسیار، آن خورشید جهان‌افروز آسمان امامت را دیدم و چشمانم به جمال دل‌آرای او منور شد، درودی گرم نثار او کردم. با مهر و بزرگواری پاسخم را داد و مرا به حضور خویش پذیرفت و ضمن گفتگو، از من در مورد شرایط و اوضاع و احوال مردم عراق جو یا شد.

در پاسخ آن گرامی گفتم: «سرورم! عراق در زیر چکمه‌های استبداد و ارتجاع عباسی جامهٔ ذلت به تن نموده و در اسارت گروهی بیدادپیشه و تجاوزکار به ذلت و فرومایگی گرفتار آمده است.»

آن حضرت فرمود:

«یا بن المهزیار! لتملکونهم کما ملکوکم وهم یومئذ اذلاء.»

«پسر مهزیار! روزی فراخواهد رسید که شما مالک آنان و فرمانروای آنجا خواهید شد و آنگاه بیداد گران، خوار و زبونِ عدالت خواهان خواهند گشت تا به حق و عدالت تن دهند.»

گفتم:

«سیّدی! لقد بُعد الوطن وطال المطلب.»

«سرورم! راه دور شده و مقصد به طول انجامیده و دوری شما تحمل ناپذیر گشته است.»

فرمود:

«یا بن المهزیار! أبی أبو محمد، عهد إلیّ أن لأجاور قوماً غضب الله علیهم ولهم الخزی فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب ألیم...»

«ابراهیم! پدر گرانقدرم حضرت عسکری علیه السلام با من پیمان بسته است که هرگز در کنار مردمی که خداوند بر آنان بخاطر بی تعهدی و بی تقوایی و عدم انجام وظایف و مسؤولیّت‌ها غضب کرده است، مجاورت نکنم. و به من دستور داده است که جز در کوهها و دشتهای سخت و بی آب و علف، مسکن نگزینم... و تا آن روزی که اجازه ظهور و قیام داده شود، من در حال تقیّه خواهم بود.»

و آنگاه پس از افتخار دیدار و گفتگو، به من دستور مراجعت فرمود. ^(۱)

﴿۳۵﴾

ابراهیم بن مهزیار و چهارمین دیدار

این مرد شایسته و وارسته، بار دیگر توانست به کوی دوست
راه یابد و برای چهارمین بار به افتخار دیدار یار نایل آید.
او ضمن گزارش دیدار خویش از جمله آورده است که:

آن گرامی خطاب به من فرمود:

«اعلم یا ابا اسحاق! انه - ای العسکری علیه السلام - قال - صلوات الله عليه - : يا بُنَيَّ! انَّ
الله جل ثناؤه لم يكن ليخلى أطباق أرضه و أهل الجدِّ في طاعته و عبادته بلا حجة
يُستعلى بها و إمام يؤتم به و يقتدى بسبل سنَّته و منهاج قصده.
و أرجوا يا بني! أن تكون أحد من أعدّه الله لنشر الحقّ و طيِّ الباطل و إعلاء الدّين
و إطفاء الضّلال.

فعليك يا بني! بلزوم خوافي الارض و تتبّع أقاصيها فإنّ لكلّ وليّ من أولياء الله
عزّوجلّ عدوّاً مقارعاً و ضدّاً منازعاً، افتراضاً لمجاهدة أهل نفاقه و خلافة أولى
الإلحاد فلا يوحشّك ذلك ...»

«هان ای ابا اسحاق! آگاه باش که حضرت عسکری علیه السلام پدر گرانمایه ایم به من
فرمود:

پسرم! خدای جهان آفرین هرگز زمین و زمان و بندگان تلاشگر در بندگی و
اطاعت و عبادت را، از یک حجّت و راهنمایی که به وسیله او به اوج رشد و کمال
بال گشایند و در زندگی و فراز و نشیبهای آن از او پیروی نموده و او را الگو و
سرمشق سازند و به وسیله او به راه و رسم و مقرّرات و سنن الهی و معیارهای عدل
و داد رهنمون گردند، تهی نمی نهد.

پسرم! بدان امیدم که تو یکی از آنانی باشی که خدای جهان آفرین آنان را برای

نشر و گسترش حق و نابودی باطل و بیداد و اعلاّی کلمه حق و برانداختن گمراهیها و تباهیها، مهیا ساخت.

گرامی فرزندانم! آن سرزمینهای پوشیده و دور دست را برای زندگی برگزین، چرا که برای هر کدام از دوستان خاص خدا دشمنی هست که همواره در پی دشمنی و نبرد با اوست. خدای فرزانه اینگونه خواسته تا دوستانش به پاداش پیکار با دشمنانش نایل آیند.

از این رو، این شرایط تا هنگام ظهور و اجازه قیام از جانب خدا به منظور نابود ساختن فریب و دجالگری جهانی و برقراری عدل و داد و آزادی و امنیت، تو را به هراس نیافکند...»

و آنگاه از محضر گرامی او، به دستور خود آن حضرت، خدا نگهدار گفتم.^(۱)

﴿۳۶﴾

برگی زرین بر دفتر افتخارات

از خطّه زرخیز خوزستان و از مرکز آن سامان، «اهواز» قد
برافراشته بود.

رویشگاهش، رویشگاه علم و ایمان و خاندانش، خاندان
اندیشه و اخلاق و عرفان و مربّیان و آموزگاران و عاملان
تربیتی اش، کاردان، پرواپیشه، صاحب اندیشه و ایمان و امانتدار
بودند و او را با توحیدگرایی و ایمان به رسالت و با عشق به خاندان
نبوّت پروریدند.

پدرش نام او را «محمد» نهاده بود و چون نام خودش ابراهیم
بود و نام نیایش مهزیار، او را «محمد بن ابراهیم بن مهزیار»
می گفتند.

او افتخارات فکری و عقیدتی و اخلاقی و رفتاری بسیاری
داشت، همینگونه افتخارات خانوادگی و تاریخی.

از آن جمله این بود که: پدرش، وکیل و شخصیت مورد اعتماد
یازدهمین امام نور، حضرت عسکری علیه السلام در خوزستان بود و خود
او نیز نه تنها این افتخار را پاس داشت، بلکه با بینش و درایت و
ایمان و عملکرد شایسته و بایسته اش، برگ زرین دیگری بر دفتر
افتخارات خانوادگی خویش افزود و از سوی محبوب دلها، به
جای پدر، نصب گردید.

او جریان دریافت مدال افتخار از سوی یار را اینگونه به روایت
کشیده است:

در جستجوی یار

پدرم به شدت بیمار شد و با همان بیماری سخت، جهان را بدرود گفت و برای من ثروت و دارایی بسیاری برجای نهاد. اما در واپسین لحظات زندگی به من دستور داد که همه آنها را به پیشگاه محبوب دلها و فرزند گرانمایه حضرت عسکری علیه السلام ببرم و به او تقدیم نمایم، چرا که از آن او بود و به من هشدار داد که:

«اتق الله فی هذا المال.»

«پسرم! در مورد این اموال و داراییها، از خدای توانا پروا پیشه ساز.»

با خود اندیشیدم که: «پدر اندیشمند و شایسته کردارم هرگز مرا به کار نادرستی سفارش نمی کند تا چه رسد که بر آن تأکید و اصرار ورزد. بنابراین، من این اموال را بسوی عراق و به قصد تقدیم به صاحبش انتقال می دهم و در آنجا خانه ای را در کنار شطّ اجاره می کنم و در آنجا رحل اقامت می افکنم و بی آنکه به کسی چیزی بگویم منتظر خبر و اثری از صاحب اموال و روشن شدن مطلب می مانم.

اگر برآستی بسان زمان حضرت عسکری علیه السلام واقعیت بر من آشکار و نشان قانع کننده ای از محبوب دلها رسید، اموال را تقدیم می دارم و گرنه خود در هر راهی که پسندیدم، مصرف می کنم.»

با این اندیشه، وارد عراق شدم و در کنار شطّ خانه ای برای سکونت اجاره کردم. چند روز بیشتر از اقامتم نگذشته بود که پیکی از راه رسید و نامه ای را به دستم داد. بی درنگ نامه را گشودم، دیدم در آن نوشته شده است:

«هان ای محمد بن ابراهیم! اموالی با این ویژگیها و نشانه ها همراه توست ...»

چند بار نامه را به دقت خواندم، دیدم همه نشانه ها و خصوصیات اموال، حتی ویژگیهایی که من تا آن لحظه، بدانها آگاه نشده بودم، در آن نامه نگاشته شده است. به عهد خویش با وجدانم وفا کردم و پس از اطمینان، همه اموال و امکانات را به آن پیک و آورنده نامه تقدیم داشتم.

پیک «یار» رفت و من ماندم. در همانجا اقامت داشتم، اما امواج غم و اندوه مرا حلقه کرده و در شعله‌ها و شراره‌های جانسوز فراق، می‌سوختم در تمام چند روزی که آنجا بودم سر در گریبان اندیشه داشتم و نمی‌توانستم سر بلند کنم که بناگاه نامه دیگری رسید.

نامه را بی‌درنگ گشودم و با شتاب چندین بار آن را خواندم. آری! چندین بار! باورکردنی نبود، اما چرا! ... نوشته بود:

«قد أقمناک مکان أییک فاحمد لله...»^(۱)

«هان ای محمد بن ابراهیم بن مهزیار! اینک تو را بجای پدرت برای تدبیر امور و تنظیم شوون دوستان و پیروان خویش در آن خطّه نصب کردیم. از این روی خدای را سپاس گوی و برای انجام شایسته و بایسته وظایف خویش کمر همّت را با ایمان و توکل به خدا ببند.»

﴿۳۷﴾

در جستجوی محبوب دلها

از شخصیت‌های بزرگی که افتخار شرفیابی به حضور محبوب دلها، امام عصر علیه السلام را یافت، دانشمند حقیقت جو و آزادمنش هندی است.

او پژوهشگری کوشا، روشنفکری منصف و به دور از آفت تعصب و اندیشمندی درست‌اندیش و کنجکاو و در جستجوی حقیقت بود.

نامش «غانم» و در کشمیر هندوستان می‌زیست و از دانشوران آگاه به تعالیم آسمانی، به شمار می‌رفت.

او از اعضای فرهنگی و علمی حکومت آن کشور و از نزدیکان پادشاه بود و دارای موقعیت رفیع اجتماعی و مذهبی.

در جستجوی حقیقت، راه مکه و مدینه را در پیش گرفت و از آنجایی که هر جوینده پراخلاص، یابنده حقیقت خواهد بود و به هر جهادگر در راه خدا وعده راهیابی و هدایت، داده‌اند، او نیز واقعیت را یافت.

نخست به اسلام گرایید و پس از تحقیق عمیق و آزادمنشانه بسیار به مذهب اهل بیت علیهم السلام روی آورد.

کارش به شیفتگی و شیدایی و عشق کشید و در جستجوی محبوب دلها، آن کعبه مقصود و قبله موعود، قرار و آرام خویش را از دست داد و در راه وصال او، خویشتن را به هر آب و آتشی زد و هر رنج و غم بزرگی را به جان خرید تا سرانجام به آرزوی قلبی

خویش رسید، به کوی دوست راه یافت و جمال دل آرای مهر تابان، امید امیدواران و قبله خوبان، دوازدهمین امام نور علیه السلام را به نظاره نشست و به گفتگوی با او مفتخر گردید.
سرگذشت او را از زبان خودش اینگونه روایت کرده‌اند:

عضو هیأت فرهنگی و مذهبی

من جزو یک گروه علمی چهل نفری بودم که در حکومت هندوستان، تجزیه و تحلیل رخدادهای و ارزیابی مسایل و مشکلات را به دست داشت و براساس یافته‌ها و برداشتهای خود از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و دیگر آثار، رهبری فکری و علمی و عقیدتی مردم را به عهده داشتیم. دستگاه داوری و قضایی کشور را اداره می‌کردیم و مردم در امور دین و دنیای خود بسوی این هیأت علمی و دینی، روی می‌آوردند.

در یکی از نشستهای علمی گروه، نام محمد صلی الله علیه و آله آخرین و برترین پیام‌آور خدا برده شد و از شکوه و عظمت و نقش شایسته و دگرگون‌ساز او سخن به میان آمد و هیأت علمی مذهبی ما تصمیم گرفت که با توجه بدین حقیقت که: نام و برخی ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آمده است، در مورد شخصیت والا و نقش دگرگون‌ساز و آیین پرجاذبه او تحقیق گسترده و گزارش کامل و جامع و منصفانه‌ای تهیه نماید و آن را به نظر هیأت علمی و فرهنگی برای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی برساند.

نظر همگان بر این قرار گرفت که، من، این مسؤلیت خطیر را بپذیرم و هرچه زودتر با امکانات موجود، تحقیقات خود را در این مورد آغاز نمایم.

در آستانه اعدام

برای دستیابی به این هدف بزرگ، امکانات بسیاری در اختیارم قرار گرفت و من با این اندیشه از سوی گروه، از کشورم هندوستان، خارج شدم و راه مکه و مدینه را که

فرودگاه وحی و محلّ بعثت و زندگی پیامبر گرانقدر اسلام ﷺ بود، در پیش گرفتم. در مسیر خویش بسوی حجاز به نزدیک کابل، مورد هجوم راهزنان قرار گرفتم و ثروت و امکاناتم را بردند، اما به هر زحمت و مشقتی بود، خویشتن را به بلخ رساندم.

آنجا دیگر در قلمرو اسلام و مسلمانان وارد شده بودم و امیری مسلمان به نام «داوود» زمام امور را به کف داشت.

خود را به او نزدیک ساختم و مأموریت علمی و تحقیقی و مذهبی خویش را به او باز گفتم و او با برخوردهای بسیار مثبت و امیدبخش، دانشمندان و عالمان دین را فرا خواند و در یک مجمع علمی و دینی همه را برای بحث و گفتگوی آزاد و مناظره منصفانه علمی و مذهبی، گرد آورد، اما به زودی برایم روشن شد که آن محفل رسمی و دولتی، عطش سوزان و درونی مرا که از حسّ حقیقت جویی و دستیابی به حقایق و واقعیتهای سرچشمه می گیرد، سیراب نمی سازد.

از آنان در مورد محمد ﷺ بزرگترین و آخرین برگزیده خدا پرسیدم. آنان پاسخ دادند که: «او پیامبر گرانقدر اسلام است. نامش محمد، احمد و فرزند گرامی عبدالله است و اینک مدتهاست که جهان را بدرود گفته است.»

از آنان خواستم تا نسب او را باز گویند و از تبار و نیاکانش به من گزارش دهند که آنان او را به قریش نسبت دادند و این با آنچه من در کتابهای آسمانی دریافت کرده بودم، هماهنگی و همخوانی نداشت.

از آنان در مورد پیشوایان پیش از او جويا شدم که از خلیفه اول و دوم و ... سخن گفتند.

به آنان خاطر نشان ساختم که: «آن پیامبر گرانمایه ای که ما در کتابهای آسمانی خویش نوید جانبخش آمدنش را دریافت داشته و در جستجوی او قرار و آرام نداریم، دارای نشانه ها و ویژگیهایی است. از آن جمله: او آخرین پیام آور خداست و جانشین او فرزند عمو و همسر دخت گرانمایه و پدر نسل پرافتخار اوست. و این با

آنچه شما می‌نمایید همنوایی و همخوانی ندارد.»

از سخن من تعصبات کور مذهبی و فرقه‌ای بسیاری برانگیخته شد و برای شورانیدن حکومت بر ضد یک شهروند بیگانه، چماق تکفیر بالا رفت و گفته شد که: «این مرد از شرک خارج، اما به جای ورود به اسلام به کفر وارد شده است و کیفرش مرگ است.»

بدین وسیله از امیر خواستند تقاضای اعدام و سخت‌ترین کیفر را در حق من بپذیرد و حکم مرگم را صادر کند.

روزنه امید و نجات

اما من در دفاع از خویش گفتم: «این برداشت شما عجولانه و ناصواب و حکم شما نیز ظالمانه است، چرا که من هنوز به آیین قلبی خویش پایبندم و تا هنگامی که به آیین روشنتر و قانع‌کننده‌تری دست نیابم، آن را رها نخواهم ساخت.»

امیر «بلخ» که مرد روشنفکر و باانصافی می‌نمود، بیان مرا پذیرفت و ضمن رد تعصبات گروه، مرد اندیشمندی به نام «حسین» را که از یاران و شاگردان حضرت عسکری علیه السلام بود، فرا خواند و از او خواست تا با من به گفتگو پرداخته و پاسخهای لازم را به چراها و سؤالات حق طلبانم بدهد.

او نخست با توافقی هوشمندانه سر باز زد و گفت: «این کار را به عالمان و دانشورانی که در خدمت امیر هستند واگذارید.»

اما امیر همچنان او را بدین کار ظریف و خطیر، شایسته شناخته و از او خواست تا جوّی آرام و به دور از تعصبات و فضایی آزاد و منطقی بوجود آورد و آنگاه به دور از هوچیگری و جنجال و جوّ سازی، با رعایت اصول و مقررات، یک بحث روشنگرانه و آزادانه و عالمانه با من به گفتگو بنشیند.»

و راستی که آن مرد بزرگ و دریادل و آزادمنش، چنین شرایطی را فراهم ساخت و آنگاه به من گفت: آزاد آزاد هستم تا هرچه دل تنگم می‌خواهد بگویم و بپرسم

و آگاهانه پذیرفته یا ردّ کنم؛ چرا که این از توصیه‌های اصیل قرآن و اسلام است:
 «... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْتُهُمُ
 اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (۱)

«پس به بندگانم مژده ده: آنان که سخنان گوناگون را می‌شنوند و بهترین آنها را
 برای عمل و زندگی خویش برمی‌گزینند و از بهترین آنها، پیروی می‌کنند، آنان
 هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان همان خردمندانند.»
 و این روزنه امید و نجاتی بود که بر روی اندیشه جستجوگر و آرزوی قلبی‌ام،
 گشوده شد.

در اوج ایمان و یقین

راه گفتگوی با او را گشودم. نخست از شخصیت والا و بی‌نظیر و گرانمایه
 محمد ﷺ و نقش دگرگون‌ساز و خلاقش پرسیدم.
 او با متانت پاسخ داد که: «آن حضرت، پیام‌آور خداست و در پرتو وحی و
 رسالت خویش، تحوّل و دگرگونی مطلوبی پدید آورد و به خاطر برانگیختگی خود،
 همه را برانگیخته ساخت.»

از جانشین راستین پس از او جويا شدم که پاسخ داد: «امیرمؤمنان علی است.
 او قهرمان توحید و تقوا، شهسوار صحنه‌های پیکار و جهاد و آموزگار دانشها و
 بینشها، سمبل ارزشها و والایها، تجسم و تبلور اسلام و همسر دخت گرانمایه و پدر
 گرامی فرزندان پیامبر ﷺ حسن و حسین علیهما السلام و یازده پیشوای نور ﷺ پس از خود
 آن حضرت، می‌باشد.»

همینگونه من پژوهشگرانه، از هرچه به نظرم رسید، پرسیدم و او با تدبیر و
 هوشمندی و صداقت، پاسخ قانع‌کننده و آرام‌بخش و بسیار خیر خواهانه داد.

به جایی رسیدم که خود را در اوج یقین و ایمان به پیامبر ﷺ و قرآن و اسلام یافتم و با همه وجود و اخلاص ایمان توحیدیم را اعلان کردم و بسوی «امیر» بازگشتم تا ضمن گزارش گرایش خویش به اسلام، از اینکه مرا با اندیشمندی اینگونه باوقار، آگاه، پرتوان، آزادمنش و روشن بین آشنا ساخته است، از او سپاسگزاری کنم.

اینک باید او را بجویی

«امیر» بار دیگر سفارش مرا به آن اندیشمند ژرف‌نگر و منصف و آزادمنش کرد و من دیگر افتخار شاگردی او را از دست ندادم. از خرمن دانش و بینش او بهره‌ها گرفتم و همه اصول و احکام، دستورات عبادی، اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و حقوقی را براساس دین و آیین جدیدی که برگزیده بودم، فرا گرفتم.

روزی بحث امامت را به میان آوردم و گفتم: «ما از کتابهای آسمانی، این واقعیت را دریافته بودیم که محمد ﷺ آخرین پیام‌آور خدا و کتاب او نیز آخرین کتاب آسمانی و کاملترین برنامه زندگی از جانب خداست و پس از او پیشوای راستین مردم و جانشین به حق او علی علیه السلام است و پس از او پیشوای الهی دیگری ... و همین گونه این خط روشن هدایت و امامت به فرمان خدا امتداد خواهد یافت. بنابراین جانشین و امام بر حق پس از آن حضرت کیست؟»

و بدینسان بار دیگر عاجزانه و صادقانه، تقاضای کمک فکری و علمی و دینی نمودم.

او پاسخ داد: «دوست من! امام پس از او حضرت حسن علیه السلام و پس از حضرت حسین علیه السلام است ...»

و همین گونه امامان نور علیهم السلام را با نام و نشان برشمرد تا به یازدهمین امام نور حضرت حسن عسکری علیه السلام رسید.

از دوازدهمین امام نور سخن گفت و از ولادت و شرایط سخت و ظالمانه حاکم

و از غیبت آن گرامی و فلسفه آن، نکاتی یادآور شد. آنگاه با آهی سوزان و حالتی وصف‌ناپذیر گفت: «اینک! باید عاشقانه و خالصانه بپاخیزی، راه بیفتی و عاشقانه او را بیابی، بجویی و بخواهی ...»

و دیگر گفتگو را پایان یافته، اعلام کرد. چرا که بر این باور بود که: گفتنیها را گفته و دین خویش را به عنوان یک آموزگار، ادا کرده است.

در شوق وصال

بدین گونه این دانشمند حقجو و پرتلاش در شوق وصال راه خویش را از سر گرفت و در جستجوی «یار» سر از پا نشناخت و چون موجی قرار و آرام نگرفت. به قم آمد و پس از گفتگو با عالمان و آگاهان پرواپیشه به همراه آنان، راه عراق را در پیش گرفت. رفیقی داشت که در این راه، همراه و همفکر او بود، اما به دلیل برخی نقاط ضعف که از او دید و از اصلاح او باز ماند، او را رها کرد و همچنان جدی و خستگی‌ناپذیر کوی دوست را جستجو می‌نمود.

در برابر محبوب دلها

خود می‌گوید: روزی از بغداد خارج شدم و در اندیشه وصال به سوی شهر تاریخی و مذهبی سامرا حرکت کردم. کنار نهری برای نماز و نیایش با خدا وضو ساختم و دست نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز بردم. به او می‌اندیشیدم و گمشده خویش را مصرانه می‌جستم که ناگاه بزرگ مردی از راه رسید و مرا با نام و نشانی که پیش از آن در هندوستان داشتم و هیچ کس از دوستان من از آن آگاه نبود، مخاطب ساخت و گفت: «غانم! سرور و سالارت تو را خواسته است، لبیک بگو! ... بشتاب!» او حرکت کرد و من نیز از پی او همچنان از نقاط ناآشنایی که او می‌گذشت و راه را به سرعت طی می‌کرد، گذشتم تا مرا به سرای زیبا و بوستان تماشایی و دلپذیر و پرشکوهی وارد ساخت.

و آنجا بود که افتخار دیدار یار نصیب من شد و پس از عمری، اینک دیدم به آرزوی قلبی‌ام نزدیک و خود را در برابر محبوب دلها و امید امیدواران یافتم.

نگاهی پرمهر و حیات‌بخش

آن گرامی همان گونه که نشسته بود، از همان دور که روبرویش قرار گرفتم، نگاهی پرمهر به من خسته‌دل افکند و در حالی که با همان نگاه، زنده‌ام ساخته بود با زبان هندی سخن را آغاز کرد.

درود و خوش‌آمدگفت و با نام و نشانی که تنها در هندوستان داشتم، مرا مورد تفقد و محبت و دلجویی قرار داد و دوستانی که در هیأت علمی ترک کرده و برای یافتن حقیقت، رنج این سفر خطیر را به جان خریده بودم، یکی پس از دیگری با نام و نشان جویا شد.

آنگاه فرمود: «شما در این اندیشه هستی که به همراه کاروانی از قم در حج آینده شرکت کنی، اما این سفر را به سال بعد واگذار و اینک به خراسان برگرد.» سپس بسته زری به من مرحمت فرمود و خاطر نشان ساخت که: «این را برای زندگی و سفر خویش برگیر و در بغداد به منزل مورد نظر مرو و از این دیدارت با کسی سخن مگوا»^(۱)

ماه حج آن سال نزدیک می‌شد و کاروانها از هر سو به طرف مکه در حرکت بودند. کاروان قم نیز آمد و رفت، اما پس از مدتی خبر رسید که کاروان قم، موفق به رسیدن به مکه و مراسم حج نشده و از میان راه، بازگشت و معلوم شد که چرا جان جانان، دانشمند حقیقت جوی هندی را از حرکت با آن کاروان بسوی حج آن سال، بازداشت.

پس از این دیدار و توصیه بود که «غانم» عالم بزرگ هندی به سوی خراسان

شتافت و سال آینده به حجّ مشرف شد و پس از انجام مراسم روح بخش و معنوی حجّ به خراسان بازگشت و برای برخی دوستان خود نیز هدیه آورد.

مدّتی در آنجا زیست، اما جهان را بدرود گفت و بدینسان پرونده پرافتخار مردی پرتلاش، جستجوگر، روشنفکر و حق طلب، در بایگانی تاریخ قرار گرفت.

پرونده پیروز و موفقی که شایسته است، مورد مطالعه و عمل اندیشمندان و حقجویان گیتی قرار گیرد تا شاید برج و باروی تعصبات کور که آفت جان تمدن‌ها و راهیابی‌هاست ویران گردد و کاخ رفیع آزاداندیشی و حق جویی و حق گویی و انصاف برافراشته.

﴿۳۸﴾

در جستجوی ماه

از کسانی که در دوران غیبت صغری به دیدار آن گرامی مفتخر شده و مورد عنایت قرار گرفت «حسن بن و جناء» است. (۱)

او مردی پارسا و تقوایشه و آگاه بود و دوران زندگی خویش را در انجام دستورات خدا و خدمت به بندگان او، سپری کرد. انسان سخت‌کوش و وارسته‌ای بود که در عشق به پیشوای گرانقدر خود جدی و پرحرارت بود و همواره در تکاپو و تلاش و خودسازی.

تنها دهها بار بسوی کعبه شتافت و در هر شرایط یاد و نام گرامی دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه السلام روشنی‌بخش اندیشه و جان و نیروبخش قلب بی‌قرارش بود. او را جستجو می‌کرد و وصال او را طالب بود.

درست در پنجاه و چهارمین حجّ خویش بود که شبی نماز شامگاهی خویش را با شوری وصف‌ناپذیر به جا آورد و در زیر ناودان کعبه به نیایش نشست و با همه وجود و اخلاص، دست نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز برد، زیر لب زمزمه‌ها داشت و در دل، امیدها، آرزوها و مهرها.

او جریان دیدارش را اینچنین روایت می‌کند:

تو در جستجوی ما بودی؟

من در اوج نیایش و عرفان بودم که کسی مرا فرا خواند، با نام و نشان و نام پدر که: «هان ای حسن! ای فرزند و جناء! بپاخیز!»

بپاخاستم و نداکننده را جستجو کردم و نداگری لاغر اندام و زردچهره که آثار پرواپیشگی و شایستگی در وجودش نمایان و بیش از چهل بهاران از زندگی را پشت سر نهاده بود، در برابر خود نگریستم. دیگر نه او چیزی گفت و نه من توان ادای واژه و جمله‌ای داشتم. او حرکت کرد و تا در خانه خدیجه علیها السلام بانوی بزرگ اسلام، پیش رفت و من نیز در پی او روان شدم.

در آنجا منزلی بود که درب آن به سبک ویژه‌ای میان دیوار نصب شده بود و پله‌هایی برای صعود به طبقه بالا داشت.

او بی آنکه چیزی به من بگوید، از پله‌ها بالا رفت و درست در همان لحظه ندای دلنواز و جانبخشی از درون آن خانه، طنین افکند که: «حسن! بیا! بالا بیا!» از پله‌ها بالا رفتم و در آستانه در ایستادم و در همان لحظات پرشکوه بود که چشمانم محو جمال دل‌آرای قلب طپنده جهان انسانیت امام عصر علیه السلام شد. و دریافتم که آن گرمی بود که فرمود:

«یا حسن! أتراك خفیت علیّ؟»

والله ما من وقت فی حجک إلا وأنا معک فیه ...»^(۱)

«حسن! بیا... تو در جستجوی ما بودی؟ آیا پنداشتی که تو و عملکرد تو بر ما پوشیده است؟»

بخدای سوگند! در همه فراز و نشیبهای مناسک حج و در همه احوال و شرایط خداپسندانه، با تو بودم.»

و آنگاه هر آنچه بر من گذشته بود، همه را برشمرد و گذشته‌ها را بسان فیلمی زنده و گویا در برابر دیدگانم ترسیم کرد و مرا غرق در شکوه و عظمت و شگفتی دانش و بینش الهی خویش ساخت.

با مشاهده آن وضعیّت وصف‌ناپذیر، توان از کف داده و بیهوش، بر چهره‌ام به زمین افتادم. نمی‌دانم چه مدّت زمانی آن گونه گذشت، اما پس از چندی با احساس دست مقدّسش بر شانه و پیکرم به خود آمدم و بپاخاستم و آن گرمی رو به من کرد و فرمود:

«حسن! از این پس به مدینه برو و در خانه امام صادق علیه السلام سکونت گزین و به وظایف خویش با قدرت و جدّیت قیام کن و هیچگاه نگران امور مادی خویش همانند غذا و آب و لباس و دیگر ضروریات زندگی مباش و ...»

و دفتری به من عنایت کرد که دعای فرج و چگونگی درود و سلام فرستادن بر او در آن دفتر به روشنی آمده بود.

آن گرمی، مرا به خواندن آن سفارش کرد و شیوه بهره‌وری از آن را آموخت و هشدار داد که آن را جز به دوستان راستین خاندان وحی و رسالت نشان ندهم و خدای پرمهر و سبب ساز بدینسان مرا به دیدار یار مفتخر ساخت و به آرزوی دیرینه خویش، رساند.

پرتویی از عنایات او

به هنگام فراق و حرکت بسوی مدینه از او پرسیدم: «سرورم! ... آیا بار دیگر به زیارت وجود مبارکتان موفق خواهم شد یا این دیدار آخرین من است؟»

فرمود: «هنگامی که خدا بخواهد، مرا خواهی دید.»

بدینسان از حجّ بیاد ماندنی خویش بازگشتم و طبق دستور آن گرمی به مدینه آمدم، خانه امام صادق علیه السلام را برای خود برگزیدم و همانجا به انجام وظایف خویش همّت گماشتم و جز برای امور ضروری، همانند تجدید وضو یا افطار و یا خواب

به خانه خویش نمی رفتم.

هرگاه به هنگام افطار به خانه خود برمی گشتم، بطور شگفت انگیزی با ظرف پر از آب گوارا و غذای دلخواه روبرو می شدم و لباس تابستانی و زمستانی من نیز هر کدام به وقت خود فراهم می شد و من به منظور نهان ماندن داستان و راز از اغیار، آب و غذایی که برایم می آوردند و بدان نیازی نداشتم، همه را به بینوایان می دادم.^(۱)

آری! این پرتویی از عنایت آن گرامی به یکی از شیفتگان آگاه و شایسته کرداری است که بار مسؤولیت خویش در عصر غیبت آن گرامی را به شایستگی به دوش کشید.

﴿۳۹﴾

به امید دیدار

سال ۳۳۷ هجری بود که بزرگ مردی باایمان و آگاه، آهنگ مکه نمود و بدان امید که ضمن طواف بر گرد کعبه و نیایش با خدای آن، به دیدار محبوب قلبها، نایل آید. چرا که حجرالاسود جابه جا شده بود و بنا بود در ایام حج آن سال، آن را سرجایش نصب کنند و او در کتاب معتبری مطالعه کرده بود که: «حجرالاسود را تنها امام نور علیه السلام می تواند در جای خود قرار دهد و نه دیگری.»

با این امید، حرکت کرد، اما در بغداد بیمار شد و از حرکت بازماند. به ناچار فردی امین و درستکار و مورد اعتماد خویش را به نیابت برگزید و نامه‌ای به جان جانان نوشت و به آن مرد شایسته کردار داد و سفارش اکید کرد که مراقب باشد و نامه را تنها به کسی بدهد که حجرالاسود را نصب کرد.

«ابن هشام» با صداقت و امانت و جدیت بسیار، نامه را به جوان پرشکوهی داد که در میان انبوه طواف‌گران و نیایش‌کنندگان و زائران، حجرالاسود را سر جایش نصب کرد و شگفت اینکه آن جوان پاسخ او را بدون نگرش بر آن نامه داد و شگفت‌تر اینکه: پاسخ نامه، دقیق و درست از کار درآمد و گذشت زمان به درستی آن گواهی داد.

جریان دیدار «ابن هشام» را اینگونه روایت کرده‌اند:

بازگرداندن حجرالاسود بوسیله قرامطه

«جعفر بن محمد» یکی از شخصیت‌های وارسته و پرواپیشه و آگاه است. او در دانش و بینش و در تقوا و پرهیزگاری در مقام والایی بود و استاد «شیخ مفید» بود. او در این مورد می‌گوید:

خوب بخاطر دارم که درست در سال ۳۳۷ هجری بود که به قصد تشرّف به خانه خدا و به امید دیدار محبوب دلها حرکت کردم. در مسیر راه بسوی حجاز در عراق و در شهر تاریخی بغداد بود که ناگهان دچار بیماری سختی شدم. آن سال، همان سالی بود که بنا بود حجرالاسود را «قرامطه» به جایگاه آن بازگردانند و من بدان دلیل که در کتاب معتبری مطالعه کرده بودم که: «حجرالاسود را تنها امام معصوم علیه السلام سرجایش نصب می‌کند.» از این جهت، تمام تلاش و کوشش خود را برای رسیدن به مکه و حضور در کنار جایگاه حجرالاسود به کار گرفتم تا شاید امام عصر علیه السلام را به هنگام نصب حجرالاسود از نزدیک زیارت کنم. امّا بیماری، سخت جانم را به خطر انداخت و مرا از این سعادت محروم ساخت.

بناگزیر مرد نیک‌اندیش و درستکاری، مشهور به «ابن هشام» را به نیابت خود بسوی بیت الله فرستادم و نامه‌ای مهر شده و بسته، به وسیله او به جان جانان و امید امیدواران تقدیم داشتم که در آن از سرنوشت و مدّت عمر خویش پرسیده بودم و نیز سؤال کرده بودم که: «آیا با این بیماری، جهان را بدرود خواهم گفت یا مدّتی دیگر، زندگی خواهم کرد؟» و به ابن هشام تأکید نمودم که به هر صورت ممکن، باید نامه را به آن کسی که حجرالاسود را سر جایش نصب خواهد کرد، بسپارد و پاسخ آن را نیز بیاورد.

ای دریغا!

ابن هشام می‌گوید: من حرکت کردم و نامه را با خود بردم و ضمن انجام شعائر

و آداب حج، همواره با دقت بسیار، مراقب مأموریت خویش بودم و هنگامی که دیدم کارگزاران خانه خدا، آهنگ قرار دادن حجرالاسود بر جایگاه خود را دارند با برنامه‌ای مشخص، خود را به نقطه‌ای رساندم که با آنان و در کنار آنان بودم؛ به گونه‌ای که حجرالاسود و نصب‌کننده آن را از نزدیک و به خوبی می‌دیدم و طبق هماهنگی و برنامه قبلی، برخی از خدمه کعبه، از فشار جمعیت و دور ساختن من از نقطه مورد نظر جلوگیری می‌کردند.

حجرالاسود را آوردند، اما هر کس کوشید تا آن را سر جایش قرار دهد، میسر نشد چرا که در جایگاه خود قرار نگرفت و افتاد و درست در آن هیاهوی جمعیت انبوه بود که جوان پرشکوه و زیبا چهره‌ای را دیدم که حجرالاسود را به تنهایی گرفت و به تنهایی در جایگاه آن قرار داد. چنانکه دیگر نه لرزید و نه افتاد، بلکه سر جایش مستقر شد و آنگاه صدای تکبیر و تهلیل مردم بود که آن فضای معنوی و الهی مسجد الحرام را پر کرد.

با همه وجود، مراقب آن جوان گندمگون و زیبا چهره بودم که دیدم پس از نصب حجرالاسود، آهنگ رفتن نمود. راستش دیگر ماندن را روا ندانستم و به سرعت در پی او، روان شدم.

دیوانه وار مردم را به شدت جابه جا می‌کردم و دیدگانم در شکار او بود تا مبادا او را گم کنم. پس از خروج از صفوف فشرده و ازدحام مردم، در نقطه آرامی دیدم آن جوان شکوهمند ایستاده و رو به من کرد و فرمود:

«هات مامعک؟ فناولته الرقعه.»

«نامه‌ای که آورده‌ای، بده!»

شگفت زده نامه را تقدیم داشتم. اما آن گرامی بدون مطالعه آن فرمود: «پاسخ

نامه را گوش کن و به نگارنده آن ابلاغ نما!»

آنگاه فرمود:

«قل له: لا خوف عليك في هذه العلة ويكون ما لا بد منه ثلاثين سنة.»

«به ابوالقاسم بگو از این بیماری نجات خواهی یافت، نگران نباش و پس از این، سی سال دیگر زندگی خواهی کرد و آنگاه از دنیا خواهی رفت.»

ابن هشام می‌گوید: از تماشای آن چهره پرشکوه و سیمای نورافشان و اینکه چگونه از راز من مطلع است و بی‌آنکه سخن گفته باشم، فرمود نامه را بده و بی‌آنکه بدان نامه بنگرد، پاسخ آن را به نام صاحب آن داد، سیلاب اشک امانم نداد و به گونه‌ای دگرگون شدم که نه توان سخن گفتن داشتم و نه از آن همه صولت و هیبت و شکوه و وقار و عظمت، قدرت حرکت در خویشتن دیدم و ای دریغا که در همان شرایط بودم که خورشید آسمان ولایت از نظرم غایب شد و مرا با اندیشه‌هایم تنها نهاد.

پس از ۳۰ سال

«ابن هشام» از مکه با موفقیت بازگشت و پاسخ نامه آن مرد بزرگ را بدو اعلان کرد. هنگامی که «ابوالقاسم، جعفر بن محمد» به سال ۳۶۷ رسید و درست سی سال از آن تاریخ گذشت، بیمار شد. وصیت کرد و خود را مهیای سفر آخرت نمود. آرامگاه خویش را خود فراهم ساخت و با همه وجود خود را آماده انتقال به سرای دیگر ساخت.

برخی بدو گفتند: «بیماری تو مهم نیست و شفای تو کاملاً مورد انتظار است.» اما خود با اطمینان گفت: «هرگز! چنین نخواهد بود و امسال آخرین سال زندگی من است.»

و شگفتا که چنان هم شد و همانگونه که محبوب دلها فرموده بود، درست پس از سی سال، جهان فانی را وداع گفت.^(۱)

﴿۴۰﴾

آیا او را دیده‌ای؟

نام بلند آوازه‌اش «محمد» و کنیه‌اش «ابوجعفر» و به نسب «اسدی» و در لقب «عسکری» بود.

به دلیل نزدیکی پدرش «عثمان بن سعید» به خاندان وحی و رسالت ﷺ، از همان دوران کودکی، افتخار خدمت به حضرت هادی و پس از آن به حضرت عسکری و آنگاه خدمت به حضرت مهدی ﷺ را به ترتیب به دست آورد و خالصانه و صادقانه و شایسته، انجام وظیفه کرد.

او در پرتو درایت و پروا و ایمان و اخلاصش، در شمار رجال گرانقدر شیعه و افتخارات جهان اسلام درآمد و دومین نایب امام عصر ﷺ در دوران «غیبت صغری» شد و حدود نیم قرن در تمامی امور و شؤون پیروان اهل بیت ﷺ افتخار نمایندگی و سفارت خاص محبوب دلها را به عهده داشت و به دست او از جانب امام عصر ﷺ معجزات بسیاری انجام گرفت، همانگونه که نامه‌های بسیاری برای مردم آورد.

او با آن اندیشه بلند و اخلاص و رفعت مقامش، بسیار متواضع و فروتن بود و بسیار ساده و پارسایانه در خانه‌ای کوچک و بی هیچ دربان و نوکر و حاجب و خدمتگزاری، آن خدمات بزرگ را به انجام رسانید.

یکی از شیفتگان حضرت مهدی ﷺ از او پرسید که: آیا آن گرامی را زیارت

کرده‌ای؟

پاسخ داد: «آری! آن حضرت را بارها زیارت کرده‌ام و آخرین افتخار دیدار در کنار کعبه و در جوار خانه خدا نصیبم شد.

او را در حالی زیارت کردم که دست بسوی آسمان برداشته و نیایشگرانه می‌فرمود:

«اللّٰهُمَّ! أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.»

«بار خدایا! آنچه را به من وعده داده‌ای، برآورده ساز.»

و نیز آن حضرت را دیدم که در رکن «مستجار» در حالی که به پوشش کعبه در آویخته بود، راز و نیاز کنان می‌فرمود:

«اللّٰهُمَّ! انْتَقِمْ مِنْ أَعْدَائِي.»^(۱)

«خداوندا! از دشمنانت به وسیله من، انتقام بگیر.»

﴿ ۴۱ ﴾

آب وصال بر آتش شعله‌ور فراق

بسیارند کسانی که پس از رسیدن به نعمتها، به جای سپاس و قدرشناسی و بهره‌وری شایسته، راه ناسپاسی و حق‌ناشناسی در پیش می‌گیرند و نعمتها را سوگمندان، وسیله انحراف و انحطاط و آفت نیک‌بختی خود و دیگران می‌سازند. به مرکب چموش خودکامگی تکبیه می‌زنند و به آفت هستی‌سوز و ویرانگر خودمحوری، غرور و غفلت دچار می‌گردند. خود تباه می‌شوند و بسیاری را تباه می‌سازند. به همین جهت است که امیرمؤمنان علیه السلام در بیان جالبی در این مورد هشدار می‌دهد که:

«انسان فرزانه، کسی است که از مستی مال و ثروت، قدرت و ریاست، علم و دانش، آوازه و شهرت، ستایش و تمجید، تملق و چاپلوسی، جوانی و طراوت و زیبایی و شادابی، خویشتن را حراست کند، چرا که هرکدام از اینها می‌تواند خرد را از کار بیاندازد و انسان را به خفت و خواری کشد.»^(۱)

و «زهری» از این فرزندگان بود. او دل در گرو مهر:

قامت عدالت،

سمبل فضیلت،

۱ - دینبغی للعاقل ان یحتوس من سکر المال و سکر القدره و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب فان

لکل ذلک ریاحاً خبیثة تسلب العقل وتستخف الوقار. الحیاة، ج ۱، ص ۱۵۴ به نقل از غرر الحکم، ص ۳۵۶.

به صفحه ۱۲۳ کتاب «ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن» به همین قلم، مراجعه شود.

راز و رمز خلقت،

و اسوه توحید و تقوا،

محبوب دلها، امام عصر علیه السلام داشت.

او در راه دیدار امام زمانش، اموال ارزشمندی را مصرف کرد.

اما کشتی عمرش همچنان در دریای بیکرانه فراق یار، سرگردان

مانده و به ساحل وصال راه نمی یافت.

به جناب «محمد بن عثمان عمری» دوّمین نایب خاصّ امام

عصر علیه السلام روی آورد و از او مصرّانه طلب دیدار می کرد... و او بود

که آب حیات و وصال بر آتش شعله‌ور فراقش ریخت و او را به

دیدار یار مفتخر ساخت.

خود «زهری» پراج‌ترین رویداد زندگی اش را اینگونه روایت

می کند:

در آتش فراق

دوران «غیبت صغری» بود و من در آتش فراق امام عصر علیه السلام می سوختم. به هر

دری می زدم به رویم بسته می شد و راه وصال را نمی یافتم.

به «محمد بن عثمان عمری» روی آوردم و پس از مدّتی که در خدمت او بودم با

تواضع و اصرار از او خواستم تا مرا به دیدار دوست مفتخر سازد و جان جانان را به

من نشان دهد. اما آن جناب تقاضای مرا نپذیرفت.

به بارگاه خدا تضرّع و زاری کردم و به جان جانان توسّل جستیم و به او اصرار

نمودم که جناب عمری، گفت: «بامداد فردا بیا تا تو را نزد محبوب دلها ببرم.»

شب را بسان عاشقی بی قرار به سحر آوردم و پس از طلوع فجر و ادای نماز، با

شوری وصف ناپذیر به میعادگاه عشق شتافتم. آنجا بودم که محمد بن عثمان به

همراه جوانی خوش سیما و عطراگین از راه رسیدند.

آن جوان پرشکوه، قامتی برافراشته داشت و در قیافه تاجری آراسته می نمود

و متاع گرانبهایی نیز در آستین داشت.

جناب محمد بن عثمان با اشاره به من فهماند که این جوان فرزانه، دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام است. همو که در غم فراقش می سوزی، اینک در برابر توست.

دیگر سراز پا نمی شناختم به محضرش رفتم و ضمن نثار درودی گرم، محو جمال دل آرای او شدم. هر آنچه در دل داشتم از آن گرامی پرسیدم و پاسخ خویش را گرفتم. همراه او رفتیم تا به در سرایی که برایم ناشناخته می نمود، رسیدیم و جناب عمری به من گفت: «هرچه می خواهی از آن گرامی بخواه که دیگر او را نخواهی دید.»

پیش رفتم، آخرین سؤال خویش را بپرسم که فرمود:

«ملعون! ملعون! من آخر العشاء إلی أن تشتبک النجوم.»

«زهری! هر کس نماز مغرب را به تأخیر افکند تا ستاره در آسمان پدیدار شود، از رحمت خدا دور است.»

و نیز افزود:

«ملعون! ملعون! من آخر الغداة إلی أن تنقضى النجوم.»

«کسی که نماز صبح را تا هنگام ناپدید شدن ستارگان به تأخیر افکند، از رحمت خدا به دور خواهد بود.»

و آنگاه آن حضرت، بسان خورشید جهان افروز، رخ در پس ابرها کشید و از نظرم ناپدید شد. (۱)

﴿ ۴۲ ﴾

سالارم! برایم دعا کنید

نام بلند آوازه‌اش «عیسی» بود و نام پدرش «مهدی». او به «عیسی بن مهدی» شهرت داشت.

مردی باایمان بود، از کسانی که به بیان قرآن شریف: «هنگامی که نام و یاد خدا بر آنان برده شود، دلها و قلبهایشان لبریز از عظمت او می‌گردد و می‌ترسند؛ و زمانی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان افزوده گردد و همواره بر پروردگار خویش، توکل و اعتماد می‌کنند.

از کسانی که نماز را پیاپی دارند و بر راه و رسم عادلانه و انسانساز نماز پایبندند؛ و از آنچه آفریدگارشان از نعمتهای رنگارنگ و امکانات دوست داشتنی زندگی به آنان روزی ساخته است، در راه خوشنودی خدا، بی‌هیچ چشمداشت و منتی، انفاق می‌کنند؛ و از این راه، سرای خوش و نیکوی آخرت و بهشت پرطراوت و زیبای خدا را می‌جویند.

از کسانی که براستی مرد ایمان و اخلاص و باورند؛ در زندگی آراسته به اندیشه و عقیده درست و عملکرد شایسته‌اند و به برکت این درست‌اندیشی و گرایش شایسته و عملکرد نیکو، نزد پروردگارشان درجات بلند، آمرزش و بخشایش، و پاداشی پرشکوه و خوش دارند.^(۱)

۱ - این ویژگیهای چندگانه که برای انسانهای باایمان آمده، برگرفته شده از قرآن شریف است که در وصف مردم

آری! قهرمان نامور این داستان از شمار اینان بود و به برکت همین بینش درست و گرایش خداپسندانه، و عملکرد مطلوب و پسندیده بود که در میان راهها و کوره، راههای انحرافی و فتنه‌ها و گمراهگریهای دنیاپرستان و دنیاداران، شاهراه هدایت و رستگاری را یافته و به دو امانت گرانبهای پیامبر ﷺ، قرآن و عترت، چنگ زده و افتخار دوستی و شیفتگی جان‌جانان و امید امیدواران را داشت و او را می‌جست. در همه زندگی و تمام دوران عمر، خود را از شیفتگان و عاشقان یار می‌شمرد و برای رسیدن به قبله موعود و کعبه مقصود سر از پا نمی‌شناخت و سرانجام هم نامش در شمار نامهای بلند آوازه‌ای به تابلو رفت که به افتخار

→ توحیدگرا و باایمان به این پنج ویژگی رهنمون می‌گردد و می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» سورة انفال، آیه ۴ - ۲.

«مردم باایمان تنها آن کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت گردد بر ایمان آنان می‌افزاید و در زندگی و فراز و نشیب آن همواره بر خدا اعتماد می‌کنند؛ همانا که نماز و فرهنگ و راه و رسم عادلانه و انسانی نماز را پیا می‌دارند و آنچه به آنان رزق و روزی ارزانی داشته‌ایم، انفاق می‌کنند.»

آری! ایمان آوردگان راستین اینانند که به این پنج ویژگی بزرگ آراسته‌اند:

۱ - از نام و یاد خدا دل‌هایشان آکنده از شور و شوق و بیم می‌گردد.

۲ - شنیدن قرآن بر ایمانشان می‌افزاید.

۳ - تنها به او توکل می‌کنند.

۴ - نماز و راه رسم نماز را پیا می‌دارند.

۵ - و در راه خدا، انفاق می‌نمایند.»

دیدار یار نایل آمد و جمال دل‌آرای آن حضرت را دیده و گوش
جانشان صدای دلنشین و ندای جان‌بخش او را شنیده است.
او داستان دل‌انگیز دیدار و تماشای معجزه‌ها و کرامت‌های
گوناگون از آن یار سفر کرده را، خودش این‌گونه باز می‌گوید:

به شوق دیدار

سال ۲۶۸ هجری، سیزده سال از ولادت آن خورشید جهان افروز می‌گذشت که
شهر و دیار و خانه و نزدیکان خود را ترک نمودم و پس از وداع با دیار و یاران، به
بهاغه گزاردن حج و به آهنگ طواف برگرد خانه خدا، راه مکه را در پیش گرفتم تا به
خواست خدا به مدینه شرفیاب گردم و پس از زیارت آرامگاه نورانی و الهام بخش
پیامبر خدا ﷺ، راه وصال را بجویم و بکوشم تا به دیدار مهر یزدان نایل آیم، چرا که
بوسیله پاره‌ای دوستان راستین و رهروان پراخلاص آن حضرت، دریافته بودم که
جان جانان از «عراق» به «حجاز» رفته و در آنجا بطور موقت رحل اقامت افکنده و
پاره‌ای از شیفتگان و دلدادگان نیز به افتخار دیدار نایل آمده و بر دست‌های نازنین او
بوسه زده و چشمانشان به تماشای جمال جهان افروزش میهمان شده است.

هر چه بود خدا یاری کرد و به راه افتادم و سفر سی و یکم من بسوی حج و
طواف خانه خدا آغاز گردید. بسیار کوشیدم که پیش از رفتن به مکه به مدینه
شرفیاب گردم و محبوب دلها را بجویم، بدان امید که او را دیدار و به این فیض بزرگ
نایل آیم، اما دریغ و درد که در راه به بیماری سختی گرفتار آمدم؛ به گونه‌ای خود را
در آستانه مرگ و رحلت از این جهان یافتم و در یک ساعت بحرانی، امیدهایم را بر
باد رفته دیدم، اما خدای را سپاس که با ایمان به او، دل قوی داشتم و چراغ امید را
فروزانتر ساختم و با توکل و اعتماد به حق و با گرما و حرارت و شور و شوق دیدار
یار، از پای ننشستم و افتان و خیزان بسوی هدف، گام سپردم تا هم بر بیماری و رنج،
چیره گردم و هم غم بزرگ فراق را به شادی و نشاط وصف ناپذیر دیدار تبدیل کنم.

راستی که انسان، موجود شگفتی است

راستی انسان، شگفت موجودی است، گاه از نعمت سلامت و آرامش و آسایش بهره‌ور است و گاه به بیماری و رنج گرفتار می‌گردد، گاه جوان است و از طراوت و یبایی و توانمندی و نشاط جوانی برخوردار است و روزگاری به ناتوانی و واماندگی پیری می‌رسد و همه سرمایه‌های دوران اقتدار را بر باد یافته می‌نگرد. روزی خود ادر اوج عزت و اقتدار احساس می‌کند و روزی دیگر در حضيض واماندگی؛ زمانی حساس شادکامی و شادمانی نیک بخش می‌کند و زمانی دیگر، احساس اندوه ویره بخشی. روزگاری دل را لبریز از امید و نوید و روزگاری دیگر آکنده از یأس و ندوه می‌یابد.

این حالات و شرایط متنوع، اگر درست ارزیابی گردد، هرکدام درس آموز و عبرت انگیز است و این پیام را به همراه دارد که: «هان ای خردمندان! هیچ چیز جز ذات پاک و بی‌زوال خدا، پاینده نیست و همه چیز در حال دگرگونی و تحوّل و تغییر است، پس عبرت گیرید و درست عمل کنید.»

و من این ندای درس آموز را در اوج تنهایی، در فشار بیماری در غربت و سفرم، با همه وجود شنیدم و روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آوردم که:

«بار خدایا! تویی، تو که آفریدگار و هستی بخشی!

تویی تو که زنده و پاینده‌ای!

تویی تو که شفا بخش تنها و جانها و دلهایی!

تویی تو که امید جانهایی!

آری! از تو یاری می‌طلبم! و به لطف تو امید می‌بندم.»

با این زمزمه جانبخش بود که دلم لبریز از امید گردید و با هیچ انگاشتن رنج و بیماری و درد و تب و خستگی و فرسودگی به راه خویش ادامه دادم.

با یک دنیا امید

انسان، هنگامی که دستخوش بیماری می‌گردد و نعمت سلامتش به خطر می‌افتد، گاه از همه خوردنیها و نوشیدنیها بیزار می‌گردد و به همه چیز احساس بی‌اشتهایی و بی‌میلی می‌کند، اما گاه به برخی از میوه‌ها و یا نعمتهای خدا، احساس میل می‌نماید. نمی‌دانم چه رازی بود که من در اوج بیماری و بی‌میلی خویش به آب و غذا، تمایل عجیبی به خوردن شیر و خرما و گوشت ماهی نمودم و با خود گفتم که: «ای کاش! این سه نعمت، از نعمتهای خدا، در دسترس من بود و ای کاش خوردن اینها برای من بخاطر بیماریم مفید بود و از آنها بهره‌ور می‌شدم.» اما در آن شرایط نه آنها در دسترس بود و نه برایم مفید، از این رو در تهیه آنها کوششی نکردم. هرچه بود به راهپیمایی خویش ادامه دادم تا سرانجام با پشت سر نهادن درد و رنج و گرفتاری، وارد مدینه شدم و یک راست به دیدار همفکران و دوستان خویش رفتم و ضمن دیدار آنان از آنها سراغ یار را گرفتم و از آنان مدد خواستم و آنان با نویدهای جانبخش خویش، مرا جان تازه‌ای دادند و به موفقیت و رسیدن به آرزوی دیرینه‌ام، امیدوار ساختند.

آنان به من امید دادند که آن گرانمایه عصرها و نسلها، این روزها در منطقه‌ای در نزدیکی مدینه است و پاره‌ای از شیفتگان نیز به دیدار او مفتخر شده‌اند و آنگاه بود که من با یک دنیا امید برای دیدار یار از مدینه حرکت کرده و بسوی آن منطقه، رهسپار شدم.

آن سرای پرشکوه و معنویت

خورشید به افق مغرب نزدیک شده بود که به منطقه «صابر» در نزدیکی مدینه رسیدم. پس از پشت سر نهادن آخرین گردنه بود که بر فراز کوهی قرار گرفتم و از آنجا به دشتی که در چشم اندازم بود نظر افکندم که ناگاه صحرایی پرطراوت و زیبا،

راستی که انسان، موجود شگفتی است

راستی انسان، شگفت موجودی است، گاه از نعمت سلامت و آرامش و آسایش بهره‌ور است و گاه به بیماری و رنج گرفتار می‌گردد، گاه جوان است و از طراوت و زیبایی و توانمندی و نشاط جوانی برخوردار است و روزگاری به ناتوانی و واماندگی و پیری می‌رسد و همه سرمایه‌های دوران اقتدار را بر باد یافته می‌نگرد. روزی خود را در اوج عزت و اقتدار احساس می‌کند و روزی دیگر در حضيض واماندگی؛ زمانی احساس شادکامی و شادمانی نیک بخش می‌کند و زمانی دیگر، احساس اندوه و تیره بخشی. روزگاری دل را لبریز از امید و نوید و روزگاری دیگر آکنده از یأس و اندوه می‌یابد.

این حالات و شرایط متنوع، اگر درست ارزیابی گردد، هرکدام درس آموز و عبرت انگیز است و این پیام را به همراه دارد که: «هان ای خردمندان! هیچ چیز جز ذات پاک و بی‌زوال خدا، پاینده نیست و همه چیز در حال دگرگونی و تحوّل و تغییر است، پس عبرت گیرید و درست عمل کنید.»

و من این ندای درس آموز را در اوج تنهایی، در فشار بیماری در غربت و سفرم، با همه وجود شنیدم و روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آوردم که:

«بارخدا یا! تویی، تو که آفریدگار و هستی بخشی!

تویی تو که زنده و پاینده‌ای!

تویی تو که شفا بخش تنها و جانها و دل‌هایی!

تویی تو که امید جان‌هایی!

آری! از تو یاری می‌طلبم! و به لطف تو امید می‌بندم.»

با این زمزمه جانبخش بود که دلم لبریز از امید گردید و با هیچ انگاشتن رنج و

بیماری و درد و تب و خستگی و فرسودگی به راه خویش ادامه دادم.

با یک دنیا امید

انسان، هنگامی که دستخوش بیماری می‌گردد و نعمت سلامتیش به خطر می‌افتد، گاه از همه خوردنیها و نوشیدنیها بیزار می‌گردد و به همه چیز احساس بی‌اشتهایی و بی‌میلی می‌کند، اما گاه به برخی از میوه‌ها و یا نعمتهای خدا، احساس میل می‌نماید. نمی‌دانم چه رازی بود که من در اوج بیماری و بی‌میلی خویش به آب و غذا، تمایل عجیبی به خوردن شیر و خرما و گوشت ماهی نمودم و با خود گفتم که: «ای کاش! این سه نعمت، از نعمتهای خدا، در دسترس من بود و ای کاش خوردن اینها برای من بخاطر بیماریم مفید بود و از آنها بهره‌ور می‌شدم.» اما در آن شرایط نه آنها در دسترس بود و نه برایم مفید، از این رو در تهیه آنها کوششی نکردم. هرچه بود به راهپیمایی خویش ادامه دادم تا سرانجام با پشت سر نهادن درد و رنج و گرفتاری، وارد مدینه شدم و یک راست به دیدار همفکران و دوستان خویش رفتم و ضمن دیدار آنان از آنها سراغ یار را گرفتم و از آنان مدد خواستم و آنان با نویدهای جانبخش خویش، مرا جان تازه‌ای دادند و به موفقیت و رسیدن به آرزوی دیرینه‌ام، امیدوار ساختند.

آنان به من امید دادند که آن گرانمایه عصرها و نسلها، این روزها در منطقه‌ای در نزدیکی مدینه است و پاره‌ای از شیفتگان نیز به دیدار او مفتخر شده‌اند و آنگاه بود که من با یک دنیا امید برای دیدار یار از مدینه حرکت کرده و بسوی آن منطقه، رهسپار شدم.

آن سرای پرشکوه و معنویت

خورشید به افق مغرب نزدیک شده بود که به منطقه «صابر» در نزدیکی مدینه رسیدم. پس از پشت سر نهادن آخرین گردنه بود که بر فراز کوهی قرار گرفتم و از آنجا به دشتی که در چشم اندازم بود نظر افکندم که ناگاه صحرایی پرتراوت و زیبا،

دیدگانم را مجذوب ساخت و در قلب آن زیبایی و طراوت، چشمانم به سرای پرشکوه و پرمعنوی میهمان شد که تنها می توانم از آن به «سرای نور و امید» تعبیر کنم.

اشک شوق در دیدگانم حلقه زد، امید و شور کران تا کران وجودم را فراگرفت، خود را در آستانه پیروزی و سرافرازی یافتم و آرزو کردم که: «کاش پر داشتم و از توان پرواز برخوردار بودم تا یک لحظه و یک چشم به هم زدن بر فراز آن دشت، پرمی کشیدم و خود را به یار و دیار می رساندم و زودتر و سریعتر به دیدار جان جانان نائل می آمدم و بوسه ادب بر آستانش می زدم.»

هرچه بود خود را به نزدیکی آن سرای نور و شکوه رساندم و در چند قدمی آن از مرکب پیاده شده و بیقرار و ناآرام در این اندیشه غوطه ور بودم که:

«خدایا! براستی آیا غم فراق به شادی وصال تبدیل می گردد؟

آیا آن گرانمایه جهان هستی مرا خواهد پذیرفت؟

آیا به دیدار محبوب دلها مفتخر خواهم شد؟

و آیا اجازه دیدار دریافت خواهم داشت یا نه؟»

با این بیم و امید، لحظات وصف ناپذیری را می گذراندم که خورشید در سینه مغرب فرو نشست و هنگام نماز مغرب فرا رسید.

برای نماز پیا خاستم اما نمی دانم که چگونه و با چه حال و هوایی نماز را خواندم و فرصتی بود که پس از نماز، دگرباره روی نیاز به بارگاه آن بی نیاز برم و نیایشگرانه از او خواسته ام را بخواهم و با همه وجود از آن سبب ساز، تقاضا کنم که زنگارهای ناخالصی و کدورت دل را از وجودم بزداید و مرا شایسته دیدار جان جانان سازد.

یاد خدا بر قلب و نام بلند او بر لب

در حال راز و نیاز با خدا بودم که به ناگاه ندای «بدر» یکی از کارگزاران آن حضرت، گوش جانم را نوازش داد که: «هان ای عیسی! کجایی؟ عیسی بن مهدی

جوهری بیا! بیا که هنگامه دیدار فرا رسیده است.»

دیدگانم غرق در اشک و زبانه راز و نیازگوی حق بود که بانندای او از جا جستیم و با سپاس و ستایش خدا بر لب، پیش رفتیم.

لحظات عجیب و وصف ناپذیری بود و من به مرده‌ای می‌ماندم که یک لحظه برانگیخته شده است، به کالبد بی‌رمقی که روح و نشاط بر آن دمیده، به پرنده‌ای که یک لحظه به او بال و توان پرواز، ارزانی شده، به زندانی رنج‌دیده‌ای که در یک لحظه درهای آزادی و رهایی به رویش گشوده شده و به دور از یار و دیاری که در آستانه دیدار ایستاده است.

آری! در آن شرایط و در آن حال و هوا بود که ندای عظمت و ستایش خدا بر لب و با یاد و نام خدا بر قلب و زبان، با شور و شادمانی به سرای یار، گام نهادم.

این نخستین معجزه بزرگ

هنگامی که به صحن آن سرای پرشکوه گام نهادم، سفره رنگین و پر نعمتی را گشوده دیدم و چیزی نگذشته بود که «بدر» مرا به صرف غذا دعوت کرد و گفت:

«مولاک یامرک ان تاكل ما اشتهيت في علتک وانت خارج من فيد.»^(۱)

«سالارت به تو فرمان می‌دهد که: هان ای عیسی! از آنچه به هنگام بیرون آمدن از فید^(۲) و در اوج بیماریت هوس آن را نمودی، اینک بخور که برایت آماده شده است.»

با شنیدن گفتار او، با خود گفتم: «من که از بیماری و درماندگی ام در راه و هوس خوردن ماهی و شیر و خرما با کسی سخن نگفته بودم. بار خدایا! تو را سپاس که مرا به سرای یار رهنمون کردی و بدینسان این سخن و گفتار و این تدبیر و این سفره

۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶۹، ح ۵۴.

۲ - فید، قلعه و منطقه‌ای بود میان راه مکه و مدینه. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۶۸.

رنگین را، اعجازی بزرگ و برهانی روشن یافتم و گفتم:
«حسبی بهذا برهاناً.»

«همین برهان بزرگ مرا بسنده است که درست آمده‌ام.»
 اما در همان حال که بر سر آن سفرهٔ رنگین نشستم به خود گفتم:
«فکیف آکل ولم ار سیّدی ومولای؟»

«خدایا! اینک چگونه بی آنکه سالارم را دیده باشم و به افتخار زیارت آن
 حضرت نایل آمده باشم، دست بسوی غذا برم و از این نعمتها و موهبتها در این
 سرای مقدّس بهره‌ور گردم؟»
 درست همان لحظه‌ای که این اندیشه از خاطرم گذشت، ندایی جانبخش گوش
 جانم را نوازش داد که:

«یا عیسی! کُل من طعامک فانک ترانی.»
«هان ای عیسی! غذا بخور که مرا خواهی دید.»

کرامت یا اعجاز دوّم

با این ندای امیدبخش و زندگی ساز، گویی دل طوفان زده‌ام به ساحل آرامش
 پرکشید و بیقراری و بی‌تابی‌ام به قرار و آرام تبدیل شد.
 یک لحظه این احساس به من دست داد که غم و اندوه فراق و خستگی و
 فرسودگی آن راه طولانی و درد و رنج آن بیماری سخت، از جانم رخت بر بسته
 است.

کنار آن سفرهٔ رنگین و آن مائدهٔ بهشتی نشستم و هنگامی که چشم گشودم، دیدم
 ماهی پخته‌ای که از آن بخار برمی‌خیزد و در کنارش، خرماهای تازه و در آن سوی آن،
 ظرفی لبریز از شیر قرار دارد و بدینسان جالب و پرجاذبه، گویی برای پذیرایی از من
 آماده شده است.

نام خدا را بر زبان آوردم و آمادهٔ خوردن شدم که ناگاه، بیماریم به یاد آمد و به

خود گفتم: «چگونه؟ آخر تو بیماری! بیمار و خوردن ماهی و شیر و خرما؟! نه! نه! درست نیست.»

دچار تردید شدم که ندای جان جانان بار دیگر طنین افکند:

«یا عیسی! أتشک فی امرنا؟ أفانت اعلم بما ینفعک ویضرك؟»

«هان ای عیسی! آیا در تدبیر ما دستخوش تردید و دودلی شدی؟ آیا تو به سود

و زیان خویش از ما آگاهتر و داناتری؟»

این دومین فراز از سخنان جانبخش او بود که برگوش و جانم نشست و در

حقیقت، دوّمین کرامت و دوّمین اعجاز در آن ساعتی بود که برایم روشن شد، چرا

که من آنچه بر دلم گذشت جز خود و خدایم کسی نمی دانست و آن حجّت بزرگ

الهی بود که راز نهفته در ژرفای جانم را خواند و مرا مخاطب ساخت و این گونه مرا

به خود آورد.

در یک لحظه، دگرگونی عجیبی در کران تا کران جان خویش یافتم و با ندامت و

پشیمانی از پندار نادرست و اندیشه ناروای خویش در مورد آن خوان رنگین و تدبیر

آن میزبان بزرگ، بی اختیار بغض در گلویم ترکید و سیلاب اشک از دیدگانم روان

شد، گریه سردادم و در همان حال به بارگاه خدا نالیدم و آمرزش خواستم.

کرامت سوّم

اشک دیدگان را پاک کردم و به دستور او، به خوردن غذا پرداختم. از ماهی لذید،

خرمای تازه و شیر، آن نوشیدنی مفید و نیروبخش، خوردم و با شگفتی بسیار دیدم

هر آنچه از آنها برمی دارم و می خورم، گویی از همان نعمت جایگزینش می گردد؛ و

چیزی از آن کاسته نمی شود و پس از چشیدن طعم گوارا و لذّت بخش و استشمام

بوی خوش آنها، دریافتم که آن سفره و غذاهای آن، از نظر چگونگی و طعم و

عطراگینی نیز بی نظیر است، به گونه ای که در همه عمر، غذایی به پاکیزگی، گوارایی

و لذّت بخشی آنها ندیده ام.

به همین جهت بود که بسیار خوردم، به گونه‌ای که دیگر احساس خجالت می‌کردم و با اینکه هنوز از آن غذاهای وصف ناپذیر سیر نشده بودم، دست کشیدم و خواستم کنار بنشینم که ناگاه سومین ندا طنین افکند و فرمود:

«لا تستحیی یا عیسی! فانه من طعام الجنة لم تضعه ید مخلوق.»

«هان ای عیسی! جای خجالت و احساس شرمندگی نیست، از این غذاهای بهشتی بخور که دست هیچ پدیده و مخلوقی به آنها نرسیده و اینها از غذاهای بهشت پرتراوت و زیبای خداست.»

با دستور آن بزرگوار و دیدن سومین کرامت و اعجاز از آن گرانمایه عصرها و نسلها، دگرباره به خوردن غذا پرداختم و مقدار دیگری خوردم، اما گویی سیر نمی‌شدم و هرچه می‌خوردم بر تمايلم به آن غذاها افزون می‌شد.

سرانجام کنار نشستم و گفتم: «سالار من! به اندازه نیاز از این غذای بهشتی خوردم، دیگر مرا بسنده است، اینک به آن افتخار بزرگ مفتخرم سازید!»
و درست در آن لحظه بود که صدای جان جانان طنین افکند که:

«أقبل الیّ!»

«اینک نزد ما بیا!»

لحظه جاودانه دیدار

در اوج شادی و سرافرازی از جای خویش برخاستم و هنگامیکه که خواستم به حضور یار، شرفیاب گردم در یک لحظه به یاد آمد که دست و دهان را پس از غذا نشسته‌ام و مسواک نکرده‌ام.

در دل گفتم: «آخر چگونه با دستهایی که غذا خورده‌ام و هنوز آنها را شستشو نداده‌ام و با کام و دهانی که پس از غذا، مسواک نشده است روبه روی آن خورشید جهان افروز قرار گیرم، خوب است بی‌درنگ دستها را بشویم و به سرعت بازگردم.»
در این هنگام ندای دیگری طنین افکند و کرامت چهارم پدیدار شد و آن این بود

که فرمود: «هان ای عیسی! آیا فکر می‌کنی این غذایی که خوردی از غذاهای دنیاست که در آن ناخالصی باشد و نیاز به شستشوی دست و مسواک دهان و دندان باشد؟»

نگاهی به دست خویش کردم و آن را بویدم که عطراگین و خوشبو و پاک و تمیز یافتم. شگفت، غذایی بود که خورده بودم و شگفت انگیزتر از آن، این بود که هر فکر و اندیشه‌ای که از خاطر می‌گذشت، آن گرانمایه جهان هستی آن را می‌خواند و از آن خبر می‌داد.

غرق در شادی و شگفتی بودم که به حضور آن حضرت راهنمایی شدم، هنگامی که به آن خورشید جهان افروز نزدیک شدم و دیده بر جمال دل آرایش گشودم، دیده‌ام از نور پرفروغ و تابناکش خیره شد و به گونه‌ای مجذوب و شیفته و دل‌باخته شکوه و عظمت آن بزرگوار شدم که پنداشتم خرد از سرم پریده است.

اگر سخن تردید افکنان و دروغ پردازان نبود

آن گرانمایه عصرها و نسلها رو به من نمود و فرمود:

«یا عیسی! ما کان لک أن ترانی لولا المکذّبون القائلون:

باین هو؟

ومتی کان؟

واین ولد؟

ومن راه؟

وما الذی خرج الیکم منه؟

وبایّ شیئی نبأکم؟

وبای معجزاتاکم؟ ...»

«هان ای عیسی! ما به فرمان خدا، زندگی در مرحله غیبت را برگزیده‌ایم و اگر انکار حق از سوی انکارگران و حق ناپذیران نبود که در قدرت خدا تردید می‌کنند و وجود

و زندگی حجّت او را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند:
او کجاست؟

چه زمانی ولادت یافت؟

در کجا دیده به جهان گشود؟

چه کسی او را دید؟

کدامین پیام از سوی او به شما آمد؟

چگونه و به کدامین خبر شما را آگاهی بخشید؟

چه معجزه‌ای از او به سویتان آمد؟

و کدامین کار شگفت‌انگیزی و بزرگ را از او دیدید؟»

آری! اگر این چون و چراهای حق ستیزان و تردید افکنان نبود، کسی از شما به دیدارم توفیق نمی‌یافت، چرا که اینک دوران غیبت و پنهان زیستی من به فرمان خداست.

هان ای عیسی! بخدای سوگند که همفکران و هم مسلکان اینان، با امیرمؤمنان علیه السلام با آن همه کرامت و اعجاز و دلیل و برهان بر امامت و ولایت آسمانیش، بنای ناسازگاری نهادند و دست از یاریش کشیدند و کار ستیز با او را به جایی رساندند که به کشتن آن بزرگوار مصمم شدند. و همین رفتار ظالمانه را با دیگر پدران و نیاکانم داشتند و به مقام والا و کرامت آنان ایمان نیاوردند و استبدادگران روزگار به آنان تهمت افسونگری و ارتباط با پریان و جنیان را زدند.
و آنگاه فرمود:

«یا عیسی! فخبّر اولیاءنا ما رأیت وایاک أنّ تخبر عدوّنا فتسلبه.»

«هان ای عیسی! کرامتها و نشانه‌هایی که در این دیدار از ما دیدی و برهانها و معجزه‌هایی که از مقام امامت نگریستی، همه اینها را به دوستانان و پیروان ما بگو و آنان را آگاه ساز، امّا مراقب باش که دشمنان و بدخواهان ما را از اخبار ما آگاه نسازی که نعمت ایمان و شایستگی دوستی و دیدار ما را از دست خواهی داد.»

سالارم! برایم دعا کنید

سراپا گوش و اخلاص بودم و سخنان آن گرانمایه جهان هستی را می شنیدم که با آن هشدار کران تا کران وجودم آکنده از ترس و هراس گردید.
بر خود لرزیدم و به او روی آوردم که:

«یا مولای! ادع لی بالثبات.»

«سالار من! از بارگاه پروردگام برای این بنده ناچیز دعا کنید و از او برای من استواری در ایمان و عقیده و پایمردی در حقگرای و حق پرستی بخواهید.»
حضرت فرمودند:

«لو لم یثبتک الله ما رأیتنی وامض بنحجک راشداً.»

«اگر خدا این نعمت را به تو ارزانی نداشته بود، به افتخار دیدار نایل نمی آمدی.»
اینک، بسوی حجّ و طواف خانه خدا برو که خدا رشد و هدایت ارزانی ات دارد.
و آنگاه بود که با دلی آکنده از شادی و نشاط و با قلبی پر امید و روشن، راه خانه خدا را در پیش گرفتم.^(۱)

﴿۴۳﴾

شاهد شکوه و اعجاز در سرزمین خاطره‌ها

او از مدائن برخاسته و مردی بود که وجدانی زنده و دلی بیدار
و قلبی آگاه و هوشیار داشت.

گوشش، برای شنیدن حقیقت، شنوا بود و دیدگانش، واقع بین
و روحش تشنه واقعیتهای و حقایق و ارزشهای والا.

در کنار خانه خدا با چهره محبوب و ملکوتی جوانی روبرو شد
که سخت شیفته سیمای نورانی و رفتار پرجاذبه و عملکرد بی نظیر
او شد. چرا که خود از نزدیک شاهد شکوه و اعجازی عظیم بود و
با چشمانش دید که آن جوان گرانقدر، سیره اش دستگیری از
محرومان است و چگونه سنگ ریزه‌ها و شنهای بیابان به دست او
به طلای ناب و زر و سیم تبدیل شد.

سرانجام او را شناخت، اما دریغ که دیر شناخت و از این بابت
همیشه خود را ملامت می کرد.

خودش آن لحظات بیادماندنی و آن دیدار و تماشای شکوه و
اعجاز را اینگونه روایت می کند:

من با دوستی همفکر و همدل به زیارت خانه خدا رفتیم. روزی در آن سرزمین
مقدس و آن دنیای خاطره‌های جاودانه نشسته بودیم که با چهره محبوب و ملکوتی
جوانی که در چند قدمی ما نشسته بود، روبرو شدیم.

صورت زیبا و سیرت ملکوتی او ما را مجذوب خویش ساخته بود، چنانکه
سراپای وجود او را به چشم خریدار، زیر ذره بین نهادیم.

او لباس وزین و آراسته‌ای بر تن داشت و کفشهای زرد رنگ و تمیزی که نه اثری

از گرد و غبار بیابانهای خشک و سوزان حجاز بر آنها نشسته بود و نه نشانی از راهپیمایی طولانی و سفر دور و دراز در دشت و صحرا. به خاطر دارم که با دوستم به ارزیابی لباس رویین او که قامت قهرمانانه رسا و برافراشته‌اش را در بر گرفته بود، پرداختیم و با کمی اختلاف نظر، آن را ۱۵۰ دینار ارزشیابی نمودیم.

بیایید و خود بنگرید

همچنان در اندیشهٔ او بودیم و رفتار و کردار و حرکات او، ما را به دنبال خود می‌کشید و به همراه خود از این سو به آن سو می‌برد که مرد بینوایی از راه رسید و از میان همگی جمعیت او را برگزید، بسوی او رفت و از آن جوان پرشکوه مدد خواست.

او در برابر دیدگان همهٔ مردم خم شد و کفی از ریگهای بیابان را از زمین برداشت و به مرد فقیر و نیازمند داد و شگفت‌زده شدیم که مرد بینوا سخت به دعا و ثنای او پرداخت و سپاسگزاری فراوانی از او کرد و جوان از آنجا دور شد.

بسوی مرد فقیر رفتیم و پرسیدیم: «هان ای مرد! مگر آن جوان چه چیزی از زمین برداشت و به تو داد که آنقدر دعایش کردی؟»

شادمان پاسخ داد: «بیایید و خود تماشا کنید که چه داد؟ او سنگ‌ریزه‌ها را برایم طلا ساخت.»

مرد فقیر آنها را به ما نشان داد. وزن کردیم، درست، بیست مثقال وزن داشت. غرق در حیرت شدیم و از خود پرسیدیم: «راستی، آن جوان شکوهمند چه کسی بود؟»

و این جریان شگرف، چه جریانی است؟

جرقه‌ای در مغزم پدید آمد به خود آمدم و رو به دوستم کردم و گفتم: «دیدي که

سالار ما و محبوب دلها با ما بود و ما او را نشناختیم؟»

سر از پا شناخته به جستجوی آن جوان پرداختیم، اما دریغاکه دیگر او را نیافتیم.

بازگشتیم و از کسانی که نزدیک آن صحنه و آن جوان شکوهبار و پراقتدار نشسته بودند، جو یا شدیم، پاسخ دادند: همین قدر می دانند که: «او، جوانی از تبار پاکان و برگزیدگان و از نسل پاک علی و فاطمه علیها السلام است و هر سال برای شرکت در مراسم پرشکوه حجّ با پای پیاده و با وقار و عظمت بی نظیری، نیایشگرانه حرکت می کند.»^(۱)

﴿۴۴﴾

آیا حق برایت آشکار شد؟

به باور خویش و با تلاش و کوشش بسیار، از جاذبه‌ها و کششها و ارزشهای مادی، بریده و دل را رنگ خدایی بخشیده و خانه عشق و مهر او ساخته بود و با همه وجود زمزمه می‌کرد که:

«اللّٰهُمَّ! لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ!

إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ ...»

در شور و حالی از اخلاص و بندگی، غوطه‌ور بود و با همان حال و هوا که گاهی توفیق مدد می‌کند و به انسان دست می‌دهد، برگرد خانه کعبه که سنگ نشانی از او برای راهیابی است، طواف می‌کرد.

ششمین شوط را به پایان برده و آهنگ هفتمین آن را داشت که در سمت راست خانه کعبه و در کنار حلقه‌ای از ستار آن، بناگاه با چهره زیبا، قامت برافراشته، پیشانی بلند و نورافشان و سراپا وقار و شکوه و هیبت جوانی روبرو شد که بوی خوش و بهشتی او فضای مسجدالحرام را عطرآگین می‌ساخت و با بیان بسیار گرم و گیرا با مردم سخن می‌گفت. او از همه چیز پیام داشت، از:

توحید و تقوا،

ایمان و اخلاص،

عبادت و بندگی خدا،

معاش و معاد،

رعایت حقوق و حدود و مقررات

وہ کہ چقدر گیرا و پرحلاوت سخن می گفت.

«علی بن ابراهیم آزدی» یک لحظه خویشتن را دلباخته و شیفته

او یافت. دلش با همه وجود هوای او کرد و تصمیم گرفت که به او

نزدیک گردد و با او سخن گوید.

صفهای فشرده مردم نیایشگر را شکافت و مردمی را که بسان

پروانه‌ای در گرداگرد شمع شب‌افروزی بودند، این سو و آن سو

کرد تا به هر قیمتی است، خویشتن را به او، آری! به آن مهر تابان،

برساند.

و موفق شد، چرا که هم به افتخار دیدار یار نایل آمد و هم

شاهد معجزه‌ای بزرگ به دست او گردید و هم در مورد ایمان و

اعتقاد به امام مهدی علیه السلام به اوج یقین پرکشید.

خودش جریان دیدارش را اینگونه روایت کرده است:

به طواف خانه خدا مشغول بودم، شوط ششم را تمام کرده و در اندیشه انجام

شوط هفتم بودم که در طرف راست خانه کعبه، جوان زیبا چهره، عطراگین و باوقار

و شکوهی را دیدم که گروهی از مردم دور او را گرفته‌اند و او سخن می گوید. به

گونه‌ای سخنانش جاذب و جالب و پرحلاوت بود که هرگز تا آن روز فردی

خوش بیان‌تر و نیکوگفتارتر از او را ندیده بودم... به نیت سخن گفتن با او به سویش

رفتم و از مردم پرسیدم: «این جوان کیست؟»

گفتند: «او فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است. همه ساله در موسم حج شرکت می کند و یک

روز برای خواص شیعیانش ظاهر می گردد و با آنها سخن می گوید.»

به هر قیمتی بود، خویشتن را از حلقه فشرده مردم عبور دادم و به او رساندم. بر

او درود و سلام گفتم و افزودم:

«سرورم! برای ارشاد و راهجویی به سوی شما آمدم. تقاضا دارم در این فرصت

گرانها و ارزشمند، مرا پند و اندرز دهید.»

آن حضرت پیش از سخن با من، دست مبارک را برد و مشتی از شنها و ریگهای

مسجد را برداشت و به من داد، هنگامی که نگریستم، دیدم: شگفتا! سنگ ریزه های مسجد به دست او به طلای سرخ تبدیل شده است.

غرق در حیرت بودم که فرمود:

«ثبتت علیک الحجّة؟ وظهر لك الحقّ؟ وذهب عنک العمی؟ أتعرفنی؟»

«هان علی بن ابراهیم ازدی! آیا حجّت بر تو تمام شد و حقّ آشکار گردید؟ آیا مرا

شناختی؟»

گفتم: «سرورم! خود بر آگاهی و معرفتم، بیافزایید.»

فرمود:

«أنا المهدی! أنا القائم! أنا الذی أملاءها عدلاً كما ملئت جوراً.»

«منم مهدی! منم قائم! منم همو که زمین را پس از آنکه از ستم و بیداد لبریز

گشت، از عدل و داد سرشار خواهم ساخت.»

و دیگر او را ندیدم.^(۱)

فهرست مطالب

﴿ بخش ۱ ﴾

سلام بر آن سپیده دم همیشه جاوید..... ۱۵

﴿ بخش ۲ ﴾

نشان از شایسته ترینها..... ۲۷
در روایات..... ۲۸
نشان از موسی علیه السلام..... ۳۳
نشان از مسیح علیه السلام..... ۴۱
از جوانترین پیام آور خدا..... ۴۸
از قهرمان اصلاح و تحوّل..... ۵۱
از پیشوای یکتا پرستان..... ۵۴
از داوود و سلیمان..... ۵۶
از صالح پیامبر..... ۵۹
از یونس..... ۶۰
از نوح..... ۶۰
از ذوالقرنین..... ۶۲
از برترین پیام آوران..... ۶۳

﴿ بخش ۳ ﴾

تدبیری تحسین برانگیز..... ۶۷
گواهان ولادت..... ۷۰
ارسال پیامهای شادباش..... ۷۶
قربانی، اطعام، انفاق و احسان گسترده..... ۷۸
دیدارهای ویژه و تبادل مژدهها..... ۸۰

۸۲ نشان دادن آن مهر تابان به یاران برجسته و مورد اعتماد
۸۲ پیام این روایات
۸۳ فهرستی از نامها
۹۳ نشان دادن آن مهر تابان به هیأت‌های تحقیقی و دینی
۹۶ پیروزی حق و حقارت ارتجاع

﴿ بخش ۴ ﴾

۱۰۱ دو موضوع حساس در پدیده غیبت
۱۰۱ ۱ - غیبت طولانی
۱۰۶ ۲ - عدالت فراگیر و همه جانبه

﴿ بخش ۵ ﴾

۱۲۱ مراحل چندگانه غیبت خورشید
۱۲۱ مرحله آغازین
۱۲۲ دوّمین مرحله
۱۲۳ سوّمین مرحله
۱۲۶ سفیران خاص در غیبت کوتاه مدّت
۱۲۶ اولین سفیر خاص
۱۲۹ دوّمین سفیر خاص
۱۳۳ سوّمین سفیر ویژه
۱۳۶ آخرین نایب خاص و آغاز ...
۱۳۷ بینش شگرف معنوی
۱۴۴ نگرشی بر جهاد خستگی ناپذیر سفیران خاص
۱۴۴ ۱ - زدودن زنگارها و وسوسه‌ها
۱۴۵ ۲ - پیکار با افراطی‌گری
۱۴۷ ۳ - پیکار با فتنه مدّعیان دروغین
۱۴۸ انگیزه‌های جاه طلبانه
۱۴۹ شماری از فتنه‌انگیزان
۱۵۸ ۴ - سازماندهی ویژه
۱۶۰ آیا دیدار «یار» ممکن است؟
۱۶۰ راه دیدار، گشوده است

﴿ بخش ۶ ﴾

﴿ نمونه‌هایی از راه یافتگان به کوی یار ﴾

- ﴿ دیدار ۱ ﴾ خاطرهٔ پرشکوه نخستین دیدار ۱۶۷
- در آن شب خجسته ۱۶۸
- سفیر ویژه ۱۷۰
- آن شب جاودانه ۱۷۱
- پسرم سخن بگو ۱۷۲
- سپاس، سپاس ۱۷۴
- ﴿ دیدار ۲ ﴾ به چهره‌های مورد اعتماد بگو ۱۷۶
- ﴿ دیدار ۳ ﴾ افتخار دیداری دیگر ۱۷۸
- ﴿ دیدار ۴ ﴾ دیداری دیگر ۱۸۰
- ﴿ دیدار ۵ ﴾ دیدار در لحظهٔ ولادت ۱۸۳
- آن سپیده‌دم خجسته ۱۸۴
- ﴿ دیدار ۶ ﴾ دیدار در دوّمین شب ولادت نور ۱۸۶
- ﴿ دیدار ۷ ﴾ مرا می‌شناسی؟ ۱۸۹
- در گهوارهٔ نور ۱۹۰
- ﴿ دیدار ۸ ﴾ دو سند افتخار ۱۹۱
- پس از شما؟ ۱۹۳
- نشان و معجزه ۱۹۴
- ﴿ دیدار ۹ ﴾ آرزوی قلبی من ۱۹۷
- این سالار شماست ۱۹۸
- ﴿ دیدار ۱۰ ﴾ خودم او را دیدم ۱۹۹
- ﴿ دیدار ۱۱ ﴾ پرشکوه‌ترین لحظات زندگی من ۲۰۰
- پس او کجاست؟ ۲۰۱
- ﴿ دیدار ۱۲ ﴾ در پوشش خدمتگزاری ۲۰۳
- ﴿ دیدار ۱۳ ﴾ آن سوی پردهٔ اسرار آمیز ۲۰۵
- ... و این بخاطر شما ۲۰۶
- پارهٔ ماه ۲۰۷
- لبیک، سرورم! ۲۰۸
- دریغا که دیگر ۲۱۰
- ﴿ دیدار ۱۴ ﴾ خاطرات یک هیأت علمی و تحقیقی ۲۱۱
- خاطرات نخستین هیأت ۲۱۳

- ۲۱۴ گزارش یک سفر تاریخی
- ۲۱۶ ﴿ دیدار ۱۵ ﴾ دیدار خاطره‌انگیز یک هیأت دیگر
- ۲۱۶ دیدار دسته جمعی
- ۲۱۸ ﴿ دیدار ۱۶ ﴾ یک روز فراموش نشدنی
- ۲۲۱ من جمال او را دیدم
- ۲۲۳ ﴿ دیدار ۱۷ ﴾ نوید نجات و بهروزی
- ۲۲۵ نگران مباش!
- ۲۲۸ ﴿ دیدار ۱۸ ﴾ از او برایم بگو
- ۲۳۰ دیدار او
- ۲۳۳ ﴿ دیدار ۱۹ ﴾ فرزندم مژده باد که
- ۲۳۴ در آن لحظات غمبار
- ۲۳۵ ﴿ دیدار ۲۰ ﴾ آن دیدار بیاد ماندنی
- ۲۳۶ درست بسان مسیح
- ۲۳۸ تأویل آیه شریفه
- ۲۳۹ مفهوم برخی از حروف مقطعه قرآن
- ۲۴۱ گزینش امام
- ۲۴۲ ﴿ دیدار ۲۱ ﴾ دیداری دیگر
- ۲۴۲ در واپسین روزها
- ۲۴۳ آخرین امام از دودمان پیامبر ﷺ
- ﴿ بخش ۷ ﴾**
- ۲۴۹ ﴿ دیدار ۲۲ ﴾ راستی که دنیای عجیبی است
- ۲۵۲ در حساسترین لحظات
- ۲۵۴ ﴿ دیدار ۲۳ ﴾ ادعای ارث
- ۲۵۵ ﴿ دیدار ۲۴ ﴾ ادعایی دیگر
- ۲۵۶ ﴿ دیدار ۲۵ ﴾ مأموریت پرخطر
- ۲۵۶ بسوی هدف
- ۲۵۸ گزارش شکست
- ۲۵۹ ﴿ دیدار ۲۶ ﴾ گارد ویژه خلافت
- ۲۶۱ ﴿ دیدار ۲۷ ﴾ درخشش خورشید را نمی‌توان مانع شد
- ۲۶۲ در خانه من چه می‌کنی؟
- ۲۶۴ ﴿ دیدار ۲۸ ﴾ از شگفتیهای تاریخ
- ۲۶۶ فرستادگان دربار

- نگران مباش ۲۶۷
- همه زبانها بند آمد ۲۶۷
- منظره غریبی بود ۲۶۸
- ﴿ دیدار ۲۹ ﴾ تجلی شکوهبار و نماز بر پیکر پدر ۲۷۰
- دست ردّ بر سینه نامحرمان ۲۷۱
- آخرین پیامهای کتبی ۲۷۲
- سه نشانه ۲۷۳
- بسوی مدائن ۲۷۴
- دست پر اقتدار ۲۷۴
- از افق سرای پدر ۲۷۵
- این هم دوّمین نشان ۲۷۷
- او که بود؟ ۲۷۸
- کاروانی از قم ۲۷۸
- این هم سوّمین نشان ۲۸۰
- ﴿ دیدار ۳۰ ﴾ فاجعه رحلت ۲۸۲
- در محک آزمایش ۲۸۳
- زورق فریب ۲۸۴
- امام ساخته و پرداخته استبداد ۲۸۵
- رهایی از دام استبداد ۲۸۶
- نوید بهروزی ۲۸۶
- افتخار دیدار ۲۸۷
- تلاش مذبحخانه رژیم ۲۸۸
- ﴿ دیدار ۳۱ ﴾ غم بزرگ هجران ۲۸۹
- نماز به اقامت قبله پاکان ۲۹۰
- ﴿ دیدار ۳۲ ﴾ او را در خانه اش زیارت کردم ۲۹۲
- همه جا او را می جستیم ۲۹۴
- ﴿ دیدار ۳۳ ﴾ دومین دیدار ابراهیم بن مهزیار ۲۹۵
- ﴿ دیدار ۳۴ ﴾ سوّمین دیدار ابن مهزیار ۲۹۸
- ﴿ دیدار ۳۵ ﴾ ابراهیم بن مهزیار و چهارمین دیدار ۳۰۰
- ﴿ دیدار ۳۶ ﴾ برگی زرّین بر دفتر افتخارات ۳۰۲
- در جستجوی یار ۳۰۳
- ﴿ دیدار ۳۷ ﴾ در جستجوی محبوب دلها ۳۰۵

- ۳۰۶ عضو هیأت فرهنگی و مذهبی
- ۳۰۶ در آستانه اعدام
- ۳۰۸ روزنه امید و نجات
- ۳۰۹ در اوج ایمان و یقین
- ۳۱۰ اینک باید او را بجویی
- ۳۱۱ در شوق وصال
- ۳۱۱ در برابر محبوب دلها
- ۳۱۲ نگاهی پرمهر و حیات بخش
- ۳۱۴ ﴿دیدار ۳۸﴾ در جستجوی ماه
- ۳۱۵ تو در جستجوی ما بودی؟
- ۳۱۶ پرتویی از عنایات او
- ۳۱۸ ﴿دیدار ۳۹﴾ به امید دیدار
- ۳۱۹ بازگرداندن حجرالاسود بوسیله قرامطه
- ۳۱۹ ای دریغا!
- ۳۲۱ پس از ۳۰ سال
- ۳۲۲ ﴿دیدار ۴۰﴾ آیا او را دیده‌ای؟
- ۳۲۴ ﴿دیدار ۴۱﴾ آب وصال بر آتش شعله‌ور فراق
- ۳۲۵ در آتش فراق
- ۳۲۷ ﴿دیدار ۴۲﴾ سالارم! برایم دعا کنید
- ۳۲۹ به شوق دیدار
- ۳۳۰ راستی که انسان، موجود شگفتی است
- ۳۳۱ با یک دنیا امید
- ۳۳۱ آن سرای پرشکوه و معنویت
- ۳۳۲ یاد خدا بر قلب و نام بلند او بر لب
- ۳۳۳ این نخستین معجزه بزرگ
- ۳۳۴ کرامت یا اعجاز دوّم
- ۳۳۵ کرامت سوّم
- ۳۳۶ لحظه جاودانه دیدار
- ۳۳۷ اگر سخن تردید افکنان و دروغ پردازان نبود
- ۳۳۹ سالارم! برایم دعا کنید
- ۳۴۰ ﴿دیدار ۴۳﴾ شاهد شکوه و اعجاز در سرزمین خاطره‌ها
- ۳۴۱ بیایید و خود بنگرید
- ۳۴۳ ﴿دیدار ۴۴﴾ آیا حق برایت آشکار شد؟